## سخنی با مدرسان

این کتاب به سفارش دفتر تألیف کتب دانشگاهی و به عنوان متن درسی اخلاق دانشگاه به رشته تحریر در آمده و مشتمل بر یک مقدمه و 15 فصل است. فصل‌های اول تا چهارم به مباحث مقدماتی انسان شناختی و نیز مقصد تربیت اخلاقی و موانع و امکانات رشد اختصاص دارد. در فصل‌های پنجم و ششم برخورداری‌ها و بهره‌مندی‌های دنیوی انسان و جامعه اخلاقی به تفصیل ذکر شده و از فصل هفتم تا پایان کتاب فهرستی از فضائل و رذائل در سه حوزه اخلاق فردی، اخلاق بندگی و اخلاق اجتماعی بیان شده است. در هر یک از این حوزه‌ها ابتدا در یک فصل به آسیب‌شناسی (بیان رذائل)، سپس به بهبود یعنی اخلاق حداقلی و یک فصل نیز به رابطه ایدآل یعنی اخلاق حداکثری پرداخته شده است.

گرچه مؤلفان تلاش خود را برای ارائه یک ساختار فنی قوی و قویم به کار گرفته‌اند، اما غرض اصلی از این نوشته این بوده که حرکتی درونی و معنوی آغاز گردد و تحولی روحانی پدید آید. از این رو از رویکرد ذوقی و موعظه‌ای نیز در مواردی غفلت نشده است.

اساتید ارجمند در مقام القای مباحث می‌توانند هر رذیله‌ای را با فضیلت مقابلش در یک جلسه بیان کنند یا سیر مباحث کتاب را متناسب تشخیص خود تغییر دهند.

محمد عالم زاده نوری

اخلاق اسلامي؛ مباني و مفاهيم

# مقدمه و کلیات

صورت زشت تنفرانگیز و چهرة زیبا دل‌ربا است. این اشتیاق و نفرت، نوعی اعلام موضع درونی نسبت به آن زشتی و زیبایی است. کوشش انسان هماره در بند این کشش دوسویه است. به همین ترتیب ما در بارة زشتی و زیبایی «اعمال» یا «احوال» آدمیان نیز قضاوتی روانی و موضعی درونی داریم. با این تفاوت که قضاوت در بارة زشتی و زیبایی «ظاهر» به آسانی صورت می‌گیرد، اما زشتی یا زیبایی رفتار و احوال و شخصیت آدمیان، پدیده‌ای دیریاب است.

دانش اخلاق بحث از زشتی و زیبایی روح و رویة بشر است و به خواهش‌ها و اعمال انسان نیز تعمیم می‌یابد. این زشت و زیبا در اخلاق، بد و خوب نامیده شده است.

دغدغة اخلاق رشد و تعالی بشر است. اخلاق و تربیت، بشر را در تمام ساحت‌های وجودی، زیبا و ستودنی می‌خواهد. زیبایی سیرت بر خلاف زیبایی صورت اکتسابی است. برای نیک‌سیرتی و فرشته‌خویی باید بخواهیم و هم بکوشیم؛ و خودسازی همین «در صدف خویش گهر ساختن» است. بی تردید برای نیل به این هدف نیازمند آگاهی‌هایی همچون مقاصد، موانع، راه‌ها، روش‌ها، و ابزارهای ایجاد تحول در خویش هستیم. «اخلاق اسلامی» مشتمل بر مباحثی از این دست است.

اخلاق اسلامی در رویکرد عمومی دین؛ همان شکوفایی فطرت است و بر شناخت خاصی از انسان استوار است. «انسان‌شناسی اخلاقی» انسان‌شناسی تحولی است. یعنی انسان در حال حرکت و در حال شدن را موضوع بررسی خود قرار می‌دهد. اکنون پیش از پرداختن به مسائل علم اخلاق جایگاه اخلاق و تربیت اخلاقی و گستره آن را به اختصار مورد توجه قرار می‌دهیم سپس به مهم‌ترین مبانی اخلاق یعنی مبنای انسان شناختی و مبنای غایت شناختی آن می‌پردازیم:

## جایگاه اخلاق در هندسه دین

آموزه‌های آسمانی اسلام مشتمل بر سه بخش عمده است؛

1. بخش اول: عقاید، توصیف واقع‌نما و جامعی از دستگاه آفرینش با ارایه مهم‌ترین و تأثیرگذارترین عناصر نقش‌آفرین آن که آغاز و انجام هستی را در یک نظام منسجم تفسیر کند. این گزاره‌ها عمدتا با ساحت شناخت‌، آگاهی‌ و باورهای انسان ارتباط دارد. ذکر این نکته شایسته است که به دست آوردن و یا داشتن اعتقاد صحیح هم یکی از اعمال یا صفات اختیاری انسان است و قضاوت اخلاقی در باره آن روا است. زیرا اعتقادات را به دو گونه می‌توان مورد لحاظ قرار داد؛ هرگاه بحث از صدق و کذب و درستی و نادرستی گزاره از جهت مطابقت و عدم مطابقت با واقع مد نظر باشد کاوشی اعتقادی صورت پذیرفته است. اما اگر درستی و نادرستی اخلاقی این اعتقاد به عنوان یک فعل اختیاری یا یک صورت راسخ نفسانی بررسی شود و اقتضا یا مانعیت آن نسبت به کمال و سعادت (خوبی و بدی آن) مورد نظر قرار گیرد، کاوشی اخلاقی صورت گرفته است. به همین جهت در کتب اخلاقی به ارزش ایمان به خدا، یقین و اعتقاد به آخرت پرداخته شده است.
2. بخش دوم: اخلاق، نظام ارزشی و هنجاری که انسان موظف است اعمال و منش خود را بر اساس آن تنظیم کند و جهت‌یابی کمال و تعالی را در قالب بایدها و نباید‌های اخلاقی از آن دریافت نماید. این گزاره‌ها از تأثیر عمل و منش انسان بر سعادت او حکایت می‌کند
3. بخش سوم: فقه، در یک بخش از نظام باید و نبایدهای حقوقی بحث می‌کند که برای تنظیم حدود قانونی روابط اجتماعی شکل گرفته است و در بخش دوم از شروط صحت عبادات از جنبه شکلی سخن می‌گوید و به تبیین قالب‌های آیینی و مناسکی اعمال دینی می‌پردازد.

## **اخلاق**

انسان تنها موجودی است که به اذن خدا، اختیار معماری شخصیت خویش را به دست دارد و می‌تواند ابعاد وجودی و جایگاه خود را در میان سایر موجودات تعیین کند. تردد آدمی در میانه مسیر بلند اسفل‌السافلین تا اعلی علیین ‌ویژگی انسان نسبت به دیگر آفریدگان خدا است. انسان، مرهون خصال خوب و بد خویش است. با آنها زندگی می‌کند، می‌اندیشد، قضاوت می‌کند، تصمیم می‌گیرد و رفتار می‌کند با همین‌ ویژگی‌ها می‌میرد و محشور می‌شود و در نهایت، خوشبختی یا بدبختی‌اش بر اساس همین‌ صفات رقم می‌‌خورد.

کتاب‌های آسمانی امر خطیر حرکت انسان به سوی سعادت را فرو نگذارده، الگو و قاعده این تحول را عرضه کرده‌اند.

دانش اخلاق به بیان اوصاف ارزشی افعال و صفات اختیاری، اختصاص دارد. هر گزاره اخلاقی از موضوعی و محمولی تشکیل شده است. موضوع گزاره اخلاقی امری اختیاری است. زیرا ارزش اخلاقی مبتنی بر اختیار است و بدون فرض اختیار، امکان داوری اخلاقی وجود ندارد. گاهی از این امور اختیاری به «هستی‌های مقدور» نیز یاد می‌شود. اختیار یا مستقیما به امر اختیاری تعلق می‌گیرد (رفتار) یا با واسطه (صفات و ملکات). محمول گزاره اخلاقی هم یکی از چهار زوج مفاهیم ارزش‌گذار زیر است: خوب، بد، درست، نادرست، باید و نباید، حق و وظیفه. [[1]](#footnote-1)

بنابراین الگو و قالب یک گزاره اخلاقی این گونه خواهد شد:

|  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- |
| موضوع | | محمول | اسناد |
| فعل اختیاری، صفت اختیاری | | خوب / بد؛ درست / نادرست؛ بایسته / نابایسته؛ حق/ وظیفه | است |
| مثال | دروغ گفتن | نادرست | است |
| شجاعت | خوب | است |

توجه: گزاره «باید عادل بود.» نیز یک گزاره اخلاقی است که چینش موضوع و محمول آن عوض شده است. شکل اصلی این گزاره چنین است؛ عدالت بایسته است.

هرگاه فهرستی از افعال خوب و بد و نیز فضایل و رذایل فراهم‌ آید، سیمای انسان مطلوب مشخص شده است. در واقع مجموعه گزاره‌های اخلاقی نظام مطلوبیت‌ها و قله نهایی حرکت انسان را مشخص می‌گرداند. [[2]](#footnote-2)

## گستره دانش اخلاق

رابطه انسان به حسب طرف رابطه به یکی از انحای زیر شکل می‌گیرد؛ این رابطه یا رابطه با خالق است یا با مخلوق، رابطه با مخلوق نیز یا با خود است یا با دیگری؛ آن دیگری نیز یا انسان است یا موجود غیر بشری. بر این اساس علم اخلاق، مشتمل بر چند حوزه خواهد شد؛ اخلاق بندگی، اخلاق فردی، اخلاق اجتماعی، اخلاق زیست‌محیطی.

مراد از اخلاق بندگی هنجارها و ناهنجارهایی مانند ایمان، ‌خوف، توکل، و کفر، سرکشی و بی‌اعتمادی به خدا است که به رابطه انسان و خدا مربوط می‌شود. اخلاق فردی ارزش‌های اخلاقی مربوط به حیات فردی انسان‌ها است و انسان را فارغ از رابطه با غیر در نظر می‌گیرد. مانند فضیلت‌های صبر، حکمت، و حزم و رذیلت‌های پرخوری، شتاب زدگی و سبک‌مغزی. همچنین مراد از اخلاق اجتماعی، ‌ارزش‌ها و ضد ارزش‌های حاکم بر رابطه فرد با سایر انسان‌ها است؛ مانند عدل و احسان یا حسد و تکبر. [[3]](#footnote-3) اخلاق زیست محیطی نیز احکام ارزشی حاکم بر مناسبات انسان با طبیعت (گیاهان، حیوانات، مراتع و جنگل‌ها، آب‌ها و به طور کلی زیست بوم و نهایتا زیست کره) را بیان می‌کند. بنابراین حوزه‌های اصلی دانش اخلاق به قرار زیر خواهد بود:

خالق اخلاق بندگی

ارزش‌های حاکم بر روابط انسان با غیرخالق خود اخلاق فردی

غیرخود باشعور اخلاق اجتماعی

بی‌شعور اخلاق زیست‌محیطی

ذکر این نکته نیز ضروری است که اخلاق اسلامی سراسر اخلاق ایمانی[[4]](#footnote-4) است. به بیان دیگر همه رفتارهای انسان معامله با خدا است و انسان هرگز از ارتباط با او تهی نمی‌شود. از آنجا که رشد انسان در گرو معرفت به حضور دائم خدا است، انسان اخلاقیِ اسلام همواره در ارتباطات فردی و اجتماعی خود خدا را در نظر دارد و اخلاق فردی و اجتماعی او نیز صبغه اخلاق بندگی به خود می‌گیرد. فرهنگ اسلامی بر تمام روابط انسانی رنگ توحیدی و روح الهی دمیده و ایمان و اخلاق را به هم آمیخته است.

## تربیت اخلاقی

«تربیت اخلاقی»، فرایند درونی‌سازی ارزش‏های اخلاقی و شکل‏گیری پایدار شخصیت انسان بر اساس ویژگی‏های انسان کامل است. «تربیت اخلاقی» مسیر گذار از وضعیت موجود (دامنه‌ای که مبدا حرکت انسان است) به سوی قله کمال را بازمی‏نماید و آدمی را چونان راه می‌برد تا سیمای آرمانی انسان اخلاقی را در لوح وجود خویش نقش کند. «تربیت اخلاقی» تحقّق عینی همه آموزه‏هایی است که دانش «اخلاق» بدان فرامی‏خواند. می‌توان گفت که «اخلاق» مقصد و غایت حرکت انسان را بازمی‌نماید در حالی که «تربیت اخلاقی» احکام **جریان** و قواعد **حرکت** انسان بدان سو را بازمی‌نماید. به تعبیر دیگر اخلاق پرسش از ماهیت ارزش‌ها، و تربیت پرسش از کیفیتِ دست‌یابی بدان را پاسخ می‌گوید.[[5]](#footnote-5)

## برای تأمل و پژوهش

آشکار است که واژه اخلاق اجتماعی در اطلاق عرفی خود به ارتباط فرد با فرد دیگر انصراف دارد. با این حال می‌دانیم که انسان اختیار تاثیرگذاری بر روابط حاکم بر جامعه و نیز توان نقش آفرینی در تاریخ را دارد، اکنون به نظر شما آیا می‌توان از وظایف اخلاقی نسبت به ساخت جامعه و مناسبات میان نهاد‌های مدنی و نیز نسبت به تاریخ بشری و تمدن آینده سخن گفت؟ اگر پاسخ مثبت است پیشنهاد شما برای تعیین جایگاه این مباحث در تقسیمات علم اخلاق (فردی، بندگی، اجتماعی و...) چیست؟

# انسان‌شناسی[[6]](#footnote-6)

## اهداف

انتظار می‌رود که دانشجو پس از آشنایی با این فصل:

1. در باره سرشت انسان و نیکویی و بدی آن داوری کند.
2. با ساحت‌های اصلی وجود انسان شود.
3. معنای ملکه در اخلاق، فواید آن و مهم‌ترین اصول تحصیل آن را بداند.
4. حقیقت تربیت انسانی و فطرت‌گرایی در نظام تربیتی اسلام را بتواند تبیین کند.

از آنجا که تربیت اخلاقی، به معنای ایجاد نوعی تغییر و تحول و پدید آوردن انسان اخلاقی است لازم است پیش از ورود به مباحث، سیمای انسان اخلاقی معلوم گردد. بدون آگاهی از ویژگی‌ها و مطلوبیت‌های انسان اخلاقی نمی‌توان برای حرکت به سوی آن برنامه‌ریزی کرد.

هویت و شخصیت اخلاقی، حاصل ترکیب مؤلفه‌های متنوع شناختی، عاطفی و رفتاری است که در فرآیند رشد اخلاقی باید پرورش یابد.

## نهاد انسان

در فاصلة میان سال‌های 1914 تا 1945 دو جنگ بزرگ جهانی که کانون آن اروپا بود درگرفت. در این دو فاجعه بزرگ میلیون‌ها انسان کشته شدند. هیجان این حیات وحش را انفجار دو بمب هسته‌ای ـ که به تنهایی قریب به دویست هزار قربانی برجای گذاشت ـ آرام کرد. بیش از چهار دهه اضطراب و دلهره جهان را فراگرفته بود. در آن دوران، چهرة خون‌ریز بشر به‌خوبی آشکارگشت و بهت و حیرت و سؤال بسیار برانگیخت. بحث در باب سرشت انسان طراوتی تازه یافت. در آن شرایط نظریة بدذات‌پنداری و دیوسرشتی بشر به سختی می‌توانست انکار شود.

بحث از «سرشت انسان» سابقه‌ای دیرینه دارد و شاید بتوان آن را مهم‌ترین مبحث انسان‌شناسی دانست. تعاریف متنوعی از طبیعت انسان ارائه گردیده و مواضع مختلفی اتخاذ شده است. برخی وجود سرشتی واحد را برای انسان انکار کرده‌اند**[[7]](#footnote-7)** و برخی بدون انکار آن شناسایی ذات بشر را ناممکن شمرده‌اند.**[[8]](#footnote-8)** اما آنان که سرشت واحدی برای انسان قائل‌اند در برابر این پرسش قرار دارند که آیا انسان ذاتاً نیک‌سیرت است یا بدسیرت؟ این سؤال برای «انسان‌شناسی اخلاقی» اهمیتی ویژه دارد؛ اخلاق دغدغة تحول مثبت بشر را دارد، اگر او را بدسیرت دانستیم، انگیزة تربیت اخلاقی او را از او می‌گیریم یا دست‌کم تربیت اخلاقی را نوعی درگیری با طبیعت بشر می‌شماریم.[[9]](#footnote-9)

اسلام نگاه ویژه‌ای به بشر دارد؛ اولاً نظریة فطرت ـ که از مهم‌ترین ارکان معارف انسان‌شناحتی اسلامی‌ است ـ بر سرشت واحد الهی تبدیل‌ناپذیر همة انسان‌ها تأکید می‌کند و ثانیاً اسلام همان‌طور که نگاهی مثبت به جهان (به معنای غلبه و سیطرة نیروی خیر بر شر در آن) دارد نهاد بشر را نیز تحت تأثیر ظرفیت‌های شناختی و گرایش خیر و در نتیجه مثبت ارزیابی می‌کند.

به خاطر بیاوریم؛

و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: «من در زمين جانشينى خواهم گماشت»، [فرشتگان‏] گفتند: «آيا در آن كسى را مى‏گمارى كه در آن فساد انگيزد، و خونها بريزد؟ و حال آنكه (اگر هدف از آفرینش این انسان، عبادت است) ما با ستايش تو، [تو را] تنزيه مى‏كنيم و به تقديست مى‏پردازيم.» فرمود: «من چيزى مى‏دانم كه شما نمى‏دانيد.»[[10]](#footnote-10)

در آن مجلس الهی نیز سخن از نهاد بشر بود. گویا فرشتگان در خمیرة انسان تنها چهرة خون‌ریز او را می‌دیدند و پروردگار انسان به ابعادی بیش از این نظر داشت؛ سخن خدا در واقع این بود که «نهاد بشر» با نگاه سطحی شناخته نمی‌شود و خدا انسان را جانشین خود خوانده و خواسته بود.

## ساختار چندساحتی وجود بشر

شاید هر یک از ما بارها در زندگی، عهد و تصمیم خود را به خاطر سستی یا تنبلی زیر پا گذاشته باشیم. بدون شک هر بار پس از آن، خود را سرزنش و محکوم کرده‌ایم. در این موارد تنها خود ما تصمیم گرفته، تصمیممان را نقض کرده‌ یا پشیمان شده، خویشتن را سرزنش کرده‌ایم. توضیح این وضعیت متناقض جز در پرتو پذیرش نوعی دوگانگی در وجود آدمی میسر نیست؛ یکی مرتکب عملی می‌شود و دیگری از آن اعلام انزجار می‌کند.

## ساحت‌ها و قوای نفس

روح انسان جوهری ملکوتی است که در نیازهای خود بدن را به کار می‏گیرد. تعابیری چون، «جان»، «نفس» و «قلب» که گاهی برای انسان به کار می‌رود با اعتبارهای مختلف همه نام‌های همین روح است.

نفس انسانی دارای چهار توانمندی و نیروی اصلی است؛ قوة عقلانی که آن را فرشته صفت می‌دانند، قوة غضب (دفع) که آن را درنده‌خو می‌شناسند، قوة شهوت (جذب) که آن را حیوان‌صفت و قوة وهم که آن را نیرویی شیطانی می‌شمارند. انسان از ابتدای نشو و نمای طبیعی خود این چهار نیرو را دارد.**[[11]](#footnote-11)**

کارکرد نیروی عقلانی ـ قوة عاقله ـ ادراک حقایق امور و تشخیص خیر و شر است. قوة عاقله به دنبال آن است که اعتدال در مملکت جان پدید آورد و هر یک از قوا را از سرکشی و مرزشکنی بازدارد، نیروی غضب را بر شهوت مسلّط کند و حدّت و شدّت آن را بشکند و مکر شیطانی را با بصیرت نافذ رحمانی کشف و رد کند.

نیروی واهمه یا قوة شیطنت در پی تهیه راه‌کار عملی و چاره‌اندیشی و حیله جهت رسیدن نفس به خواسته‌های قوة شهوت و غضب است. دروغ‌گویی و خدعه توسط این نیرو برای بشر میسر می‌شود.

نیروی شهوت یا قوة شهویه که آن را «نفس بهیمی» گویند، مبدأ و منشأ خواسته‌ها و جلب منافع و امور لذت‌بخش است. از نیروی شهوت جز کارهای حیوانی مانند شکم‌پرستی و ارضای جنسی برنمی‏آید. فایدة نیروی شهوت حفظ و ادامه حیات فردی و نوعی انسان است.

نیروی خشم یا قوة غضبیه که آن را «نفس سَبُعی» گویند، موجب صدور افعال درندگان از قبیل کینه و دشمنی و آزار است. البته قوة غضبیه علاوه بر رفع مضارّ و دفع موانع از مسیر زندگی و بالندگی انسان می‌تواند به کمک قوة عاقلة حدّت و تندی قوای شهوی و شیطانی را درهم بشکند و هنگامی که آن دو بخواهند در شهوت و فریب‌کاری پافشاری کنند آن‌ها را تحت قهر و غلبة خود درآورد. زیرا آن دو به آسانی از عقل اطاعت نمی‏کنند بر خلاف خشم که به آسانی از آن اطاعت می‏کند و به وسیله آن تأدیب می‏شود.**[[12]](#footnote-12)**

این قوا به حسب سنین عمر دچار تغییراتی می‌شوند، و هرچه انسان رشد طبیعی کند، این قوا در او کامل‌تر می‌گردد. حکمای مسلمان معتقدند: همان‌گونه که در فرایند رشد طبیعی انسان قوه شهویه پیش از قوه غضبیه و قوه غضبیه پیش از قوه عاقله فعال می‌شود در مقام تربیت نیز باید تربیت قوه شهویه را بر قوة غضبیه و قوة غضبیه را بر قوة عاقله مقدم داشت.[[13]](#footnote-13)

حکما چهار فضیلت حکمت، شجاعت، عفت و عدالت را ریشه و مادر فضایل انسانی می‌دانند؛ زیرا این چهار فضیلت از تعدیل هر یک از این قوای چهارگانه و خارج نمودن آن‌ها از حد افراط و تفریط، حاصل می‌شود. حکمت عبارت است از اعتدال قوّه عاقله و تهذیب آن، شجاعت که عبارت است از اعتدال قوّة غضب و تهذیب آن، و عفت عبارت است از اعتدال و تهذیب قوة شهوت. خروج هر یک از قوا از اعتدال، میل آن به حالت افراط یا تفریط است. از این جهت، رذائل اصلی هشت تا است؛ عفت در میانة افراط و تفریط شره و خمود قرار دارد، شجاعت حد اعتدال میان تهور و ترس است، حکمت حد وسط جُرْبُزه و بَلَه است و عدالت میانة ظلم واِنظلام حالتی است که برآیند اعتدال سه قوة عاقله و غضبیه و شهویه است.

در واقع تعدیل سه قوة وهم، شهوت و غضب همان تسلط عقل بر آن‌ها است. اگر عقل بر آن‌ها چیره شود و آن‌ها را تحت مدیریت و سیاست خود درآورد هر یک از این قوا در حالت اعتدال قرار می‌گیرد و عدالت در کشور جان پدیدار می‏شود. ظهور عدالت در وجود انسان مساوی ظهور همة فضایل است. ولی اگر بر آن‌ها غلبه نکرد آن‌ها بر او چیره می‏شوند و او را به استخدام خود درمی‏آورند تا جایی که صورت باطنی انسان را به حیوان تبدیل می‌کنند.

امیر مؤمنان (ع) فرموده است:

خدای متعال در فرشتگان عقل را بدون شهوت قرار داد و در حیوانات شهوت را بدون عقل، اما فرزندان آدم را از ترکیب عقل و شهوت آفرید. پس کسی که عقلش بر شهوتش غلبه یابد از فرشتگان برتر است و کسی که شهوتش بر عقلش چیره شود از بهایم بدتر است.[[14]](#footnote-14)

## حالات نفس

در قرآن و روایات برای انسان سه نفس مطرح شده است؛ نفس مطمئنّه (آرام)، نفس لوّامه (ملامتگر) و نفس امّاره (فرمان دهنده) به بدی و گناه. گویی هر انسانی متشکل از چند نفس در درون خود است. البته این اوصاف سه‏گانه بر حسب اختلاف احوال نفس بدان اطلاق شده است. یعنی اگر قوه عاقله بر سه قوة دیگر پیروز شد و آن‌ها مطیع او شدند، به واسطة جاری‌شدن اراده‌ عقلانی و اعتدال کامل وجود بشری سکون و آرامشی حاصل‌ می‌شود، در این حال نفس انسانی را «مطمئنّه» می‌نامند و اگر قوه عاقله به چنین غلبه‏ای دست نیافت و در مقام کشمکش و دفاع بود، هر زمان که عقل به سبب ارتکاب معاصی شکست بخورد و در پی آن برای نفس ملامت و پشیمانی حاصل گردد «لوّامه» نامیده می‏شود و اگر قوه عاقله بدون دفاع تسلیم و مغلوب شد «امّارة بالسّوء» نامیده می‏شود، زیرا هنگامی که نیروی عقل را از دست داد و بدون دفاع مطیع قوای شیطانی شد چیزی جز اراده بی‌مهار و کور و درندگی و شهوت‌پرستی برایش نمی‌ماند.

## ظرفیت‌ها و توانایی‌های انسان

نفس انسان که در ابتدای تولد ضعیف، بسیط و بی‏رنگ است، به مرور زمان، توانایی‏های مختلفی کسب می‏کند و در گذر ایام صورت مشخصی می‏یابد. این توانمندی‏های ثابت نفس را «ملکه» نامیده‏اند. هر ملکه صفتی برای جان آدمی است که انجام عمل را برای او سرعت و سهولت می‏بخشد.

ملکات نفس انسان به چند گروه گسترده تقسیم می‌شود؛

الف) پاره‏ای از ملکات، «جسمانی» است و بیشتر در اعضای بدن ظهور و بروز دارد. به‏دست آوردن این دسته از مهارت‏ها هدف «تربیت بدنی» است. مانند مهارت راه رفتن، شنا، سوارکاری و دیگر انواع ورزش‏های جسمی.

ب) پاره‏ای دیگر از ملکات، توانمندی‏های «ذهنی» هستند و به‏دست آوردن آن‏ها «تربیت ذهنی» به شمار می‏رود. مانند ملکة تمرکز، دقت، یادسپاری، یادآوری، سرعت انتقال، توانایی تجزیه و تحلیل و نقادی، تفکر، برنامه‏ریزی، و انواع ورزش‏های فکری.

ج) دستة دیگری از ملکات، صفات «روحی» و «قلبی» انسان است که در کتب اخلاقی به آن‏ها پرداخته شده‏است. ملکة فاضلة شجاعت، سخاوت، حلم، تواضع، تسلط بر نفس، صلابت و جدیت و ملکة رذیلة حسد، دروغگویی، نفاق، مکر، ریا و قساوت از این قبیل‌اند. تحصیل ملکات فاضلة اخلاقی، «تربیت جان» و تلاش برای به‏دست آوردن قلب سلیم محسوب می‏شود.

د) ملکات پیچیدة دیگری نیز وجود دارد که برآیند چندین توانایی مختلف در وجود آدمی است؛ مثلاً ملکة تندخوانی که محصول ترکیب توانایی چشم و تمرکز ذهن است. اکثر هنرها و حرفه‏ها مانند گل‌دوزی، آشپزی، نجاری، و آهنگری در این گروه جای می‏گیرند.

### فواید ملکه

هر ملکه به منزلة یک ابزار مفید و مؤثر در اختیار انسان است که از به کارگیری آن با صرف توان کم، در زمانی اندک، بهره‏ای شایسته به دست می‏آید. خوش‌نویسی برای مبتدی، نیازمند صرف توان جسمی و فکری گسترده و زمانی دراز است و محصول کار او هم در ابتدا ارزش چندانی ندارد. اما آن کس که ملکة خوش‌نویسی را کسب نموده با هزینة زمان و توان فکری و بدنی اندک، تابلویی ارزش‏مند و نفیس می‏آفریند. و همین‌گونه است ملکات اخلاقی مثلاً ‌حضور قلب در نماز[[15]](#footnote-15) برای مردم عادی در مقایسه با انسان‏های خودساخته که ملکة حضور یا خشوع را تحصیل نموده‏اند. بنابراین کاری که در ابتدا دشوار، پرزحمت و یا نشدنی به نظر می‏رسد با تحصیل ملکه نه تنها شدنی که به مرور زمان سهل و روان می‏گردد.

«تسریع»، «تسهیل»، «ارتقای عمل» و «استمرار» از دست‏آوردهای پرارزش ملکه است که هر انسان خردمندِ هدف‏دار را به تحصیل توانمندی‏های ثابت نفس دعوت و تشویق می‏کند.

### اصول تحصیل ملکه

حال پس از آشنایی با فواید فراوان ملکه این پرسش به ذهن می‌آید که برای به‌دست‌آوردن ملکات چه باید کرد؟

اصول زیر ما را به پاسخ این پرسش رهنمون می‌شود:

1 ـ امکان‌پذیری: تحصیل یا تغییر ملکات برای انسان در هر سن و سال و موقعیتی امکان‏پذیر است؛ گرچه در جوانی بسیار آسان‏تر و دست‏یافتنی‏تر است. عارف و حکیم عالی‏قدر امام خمینی (ره) در این باره می‏فرمایند:

انسان مادامی که در این دنیا است به واسطة آن که در تحت تغییرات و تصرفات واقع است، تبدیل هر ملکه‏ای به ملکه‏ای می‏تواند بکند و این که می‏گویند: فلان خُلق، فطری و جبلّی است و قابل تغییر نیست، کلامی است بی‏اساس و پایة علمی ندارد. و این مطلب علاوه بر آن که در فلسفه، برهانی است و وجدانی نیز هست شاهد بزرگش آن است که در شریعت مطهّره، تمام اخلاق فاسده مورد نهی واقع شده است و برای علاج آن‏ها دستور داده شده و تمام اخلاق حسنه مورد امر است و برای تحصیل آن‏ها نیز دستور رسیده است.[[16]](#footnote-16)

2 ـ تدریج و زمان‌بری: پیدایش ملکه نیازمند زمان و تدریجی است و هیچ صفتی به یک‌باره در وجود آدمی پدید نمی‏آید و از میان نمی‏رود. تولد و مرگ ملکات مانند همة حرکت‏ها و تحول‌های جهان مادی به مرور ایام و در گذشت زمان اتفاق می‏افتد. همان‏گونه که رشد جسمی انسان نیازمند سالیان زیادی است و یک‏شبه صورت نمی‏پذیرد، رشد فکری و تعالی روحی او هم یک‏شبه و دفعی انجام‏پذیر نیست. اگر طفلی از ما دستوری بخواهد که با پیروی از آن ناگهان بزرگ شود، به او چه می‏گوییم؟ آیا می‏توان او را به خوردن حجم فراوانی از غذا توصیه نمود؟ این سؤال به همان نسبت خطا است که سؤال از چگونگی به‏دست آوردن «حضور قلب» در نماز و توقع دست‏یابی به آن در فاصلة چند روز، یا سؤال از چگونگی تسلط بر یک علم یا مهارت و انتظار تحصیل آن در مدتی کوتاه. این توقعات نابجا به درک ناقص ما از مفهوم «زمان» باز می‌گردد. نگاه ناتمام ما به نقش ویژة «زمان» در حوادث عالم منتهی به برنامه‏ریزی‏های شتاب‌زده‏ای می‏شود که جز شکست و سرخوردگی و ناامیدی ارمغانی نداشته و به نتیجه‏ای نمی‏انجامد.[[17]](#footnote-17)

3 ـ تکرار و استمرار: پیدایش ملکه بر اثر تکرار عمل است. برای به‏دست‌آوردن ملکة خوش‌نویسی باید بسیار نوشت، برای کسب ملکة رانندگی باید رانندگی کرد. تکرار زیاد یک عمل، آن عمل را با تار و پود وجود ما پیوند می‌دهد و منتهی به پیدایش ملکه می‏شود. «کار نیکوکردن از پرکردن است.» کسی که می‏خواهد به هنر، حرفه، مهارت یا صفتی دست یابد، باید پیاپی مصادیق آن را تجربه کند، برای کسب یک صفت تنها آرزو یا دعاکردن کافی نیست، اقدام‌های عملی متعدد شرط ضروری تحصیل این توانمندی‏ها است.

هر بار که عملی را تجربه می‏کنیم یک گام به ملکه نزدیک می‏شویم از تراکم این تجربه‏ها و اقدام‏ها ملکه متولد می‏شود. امیر مؤمنان (ع) می‏فرمایند:

هرکس عمل کند نیرویش افزایش می‏یابد و هرکس در عمل کوتاهی ورزد، سستی و ناتوانی‌اش بیشتر می‏شود.[[18]](#footnote-18)

4 ـ تأثیر قطعی و نامحسوس عمل: گرچه هر عمل به نوعی در پیدایش ملکه نقش دارد، اما تأثیر آن معمولاً دیدنی و محسوس نیست. اگر برای پیدایش ملکة خوش‌نویسی نوشتن هزار صفحه لازم باشد با نوشتن هر صفحه تنها یک هزارم مسیر را طی می‏کند و لذا پس از نوشتن یک صفحه تغییر قابل توجهی مشاهده نمی‏شود. مسافری که قصد زیارت حرم امام هشتم (ع) را دارد اگر تنها یک قدم پیش رود، نزدیک‌شدن خود به مشهد مقدس را مشاهده نمی‏کند، اما به هر صورت، واقعاً نزدیک شده‏است. ساعتی از شب تهجد و مناجات با مهربان عالم، قطعاً در قرب به خدا تأثیر دارد، اما اثر نامرئی آن تنها در صورتی قابل درک است که به ده‏ها مشابه خود پیوند یابد. از این رو نباید انتظار داشت یک عبادت شبانه، زمین و زمان را به زیر چتر تصرف ما بکشاند، دیدة حقیقت‏بین ملکوتی ما را بگشاید و ما را به مقام یقین برساند، همان‏گونه که نباید انتظار داشت با نهادن یک آجر کاخ رفیعی پیش روی ما پدید آید!

این قاعده، ملکات فاسد را هم در بر می‏گیرد؛ هر بار بدنویسی یک بار تمرین بدخطی است، گرچه تأثیر آن مشاهده نشود. هر تخلف از وعده و پیمان‏شکنی گامی به سوی ناجوان‏مردی است، گرچه اثر آن محسوس نیست و هر گناه به منزلة یک آجر در تشکیل دیوار بلند عصیان و ملکة فسق و یک نقطة کوچک نامرئی در صفحة سفید قلب است. پیامبر خدا (ص) فرمود:

هرگاه مؤمن گناهی انجام دهد نقطة سیاهی در قلبش پدید می‏آید، پس اگر توبه و استغفار کند و دست بردارد قلبش از آن نقطه پاک می‏شود و اگر ادامه دهد آن نقطه افزایش می‏یابد. [[19]](#footnote-19)

هربار پرخوری از سرِ توجه و آگاهی، صورت باطنی انسان را اندکی به چارپایان شبیه می‏سازد. هر اِعمال غیظ و غضب ناشایست، اندکی درنده‏خویی و گرگ‏صفتی را در وجود ما سنگواره می‏کند و آدمی به همان «صورت» محشور می‏شود که به دست خود برای خویش فراهم آورده‏است.[[20]](#footnote-20)

از زیباترین شگردهای شیطان برخورد دوگانة او با اعمال خوب و بد ما است. هرگاه انسان عمل بدی انجام دهد، مثلاً مرتکب دروغ یا نگاه حرامی گردد، شیطان تأثیر آن عمل را در نفس انسان بسیار کوچک جلوه می‏دهد و به گونه‏ای وانمود می‏کند که گویا پس از عمل هیچ اتفاقی نیفتاده و هیچ تغییری در جان او پدید نیامده‏است. این وسوسه باعث می‏شود انسان به راحتی عمل زشت خود را بر خود ببخشاید و از تکرار آن هم پرهیز ننماید.

از سوی دیگر هر بار آدمی عمل شایسته‏ای انجام می‏دهد شیطان تأثیر آن را در نفس او بسیار بزرگ و قابل توجه ترسیم می‏کند و چنان وانمود می‏کند که پس از انجام عمل وضعیت انسان بسیار مطلوب و قابل تقدیر شده است. این وسوسه باعث می‏شود انسان به عُجب گرفتار شود و احساس استغنا کند و از حرکت باز ایستد.

آن گاه اگر با قرائن و شواهدی برایش معلوم شود که عمل کوچک او چنان اثر سترگی در پی نداشته، به جهت توقع نادرستی که شیطان از آن عمل، ایجاد کرده مأیوس و سرخورده می‏شود، از تکرار عمل دست برمی‏دارد و از تکامل یا اصلاح خود صرف نظر می‏کند و یا اینکه مقامات بلند انسانی را در قیاس با همت خود انکار می‏کند.

درحقیقت شیطان در مواجهه با کردار زشت انسان، گزارة سوم (تأثیر قطعی عمل) را کم‏رنگ و کم‏فروغ و گزارة چهارم (نامحسوس بودن اثر هر عمل) را بسیار برجسته و درشت می‏کند و بر خلاف آن در مواجهه با عمل نیک گزارة چهارم را انکار و گزارة سوم را به قوت تأیید و تصدیق می‏کند و این زبردستی و استادی ابلیس را در فن خود نشان می‏دهد.

5 ـ دشواری تحصیل ملکه و لزوم استقامت: دوران پیدایش ملکه بر آدمی سخت می‏گذرد؛ کسی که واجد ملکه نیست توان بسیاری به کار می‏گیرد، توجه و تمرکز فراوانی هزینه می‏کند، زمان قابل توجهی معطل می‏شود اما محصول چندانی به چنگ نمی‏آورد، خصوصا این که غالبا آغاز حرکت برای کسب یک توان با ناکامی و شکست همراه است، و این همه کافی است تا انسان ضعیف را به ستوه آورد و از زیر بار سنگین عمل بیرون کشد مگر عامل قدرت‏مندی او را به استقامت مجبور سازد یا عشق و علاقة وافری طی این مسیر را بر او هموار کند.

6 ـ دقت در مراحل کسب ملکه: هرچه مراحل تکوین یک ملکه با توجه و دقت بیشتری انجام پذیرد، سهم بیشتری در پیدایش آن ملکه دارد؛ مثلاً صفحاتی که با نشاط و حوصله نوشته می‏شود در ایجاد هنر خوش‌نویسی تأثیر افزون‏تری دارد و قدم بزرگ‌تری محسوب می‏شود. پیامبر خدا (ص) فرمود:

«خدا بنده‏ای را دوست دارد که هرگاه کاری انجام می‏دهد آن را استوار و محکم سازد[[21]](#footnote-21)»، «هرگاه کسی از شما کاری می‏کند باید آنرا شایسته و متقن انجام دهد. [[22]](#footnote-22)»

با گسترش توانمندی‏ها، به مرور به دست آوردن ملکات جدید و انس با فضاهای تازه نیز برای انسان آسان می‏شود.

7 ـ برنامه‌ریزی و بهره‌گیری از تجارب دیگران: تفکر و برنامه‏ریزی، طی مسیر تحصیل ملکه را بهبود می‏بخشد. آگاهی از فرمول‏های حاکم بر آن توانمندی، استفاده از تجربة دیگران، مشاوره و برخورداری از استاد، مدت زمان تحصیل ملکه را کوتاه می‏کند و افت و خیزها و اشتباهات را به کم‌ترین مقدار کاهش می‏دهد.

8 ـ لزوم بهره‌برداری از ملکه پس از دست‌یابی: پس از تشکیل ملکه در وجود آدمی به‏کارگیری آن و بهره‏مندی از آثار و فواید آن نیز به اختیار انسان است. ممکن است کسی ملکة سحرخیزی داشته باشد ولی با سستی و کاهلی از برکات سحر محروم ماند. یا کسی ملکة خوش‌نویسی داشته باشد ولی از آن استفاده نکند و بدخط بنویسد. خوش‌نویسی گرچه برای هنرمندِ خطاط آسان است اما به اندازة خود، توان و همتی می‏طلبد. اگر او از صرف همین توان اندک دریغ ورزد ملکة خود را معطل و بی‏فایده واگذاشته‏است و اگر در نوشتن تابلوها بی‏دقتی و کم‌حوصلگی نماید بعید نیست که در گذر زمان و با تکرار عمل، بی‏دقتی و شتاب‏زدگی در وجود او به صورت عادت در آید. به کارگیری مداوم توانمندی‏ها علاوه بر بهره‏مندی از نتایج کار، ملکة پرکاری، سخت‏کوشی، فعالیت، استقامت و نشاط را در وجود آدمی ایجاد می‏کند و سستی، کاهلی، تنبلی و کسالت را از بین می‏برد.

9‌ ـ اعتدال و احتیاط: پیامبر خدا (ص) فرمودند:

آن مقدار از عمل که توان دارید برگیرید[[23]](#footnote-23).

برنامة عملی برای کسب ملکه باید با توان فعلی فرد تناسب داشته باشد و توان انسان در ابتدای انجام هر کار بسیار کم است. تکلیف و تحمیل به نفس ـ یا به دیگری ـ اگر از حد طاقت درگذرد، به عمل تبدیل نمی‏شود و یا استمرار نمی‏یابد و در موارد بسیار، آسیب می‏رساند؛ همان‏گونه که آغاز تمرینِ وزنه‏برداری با وزنه‏های سنگین به ستون فقرات، صدمه وارد می‏سازد و یا دست‏کم، رغبت و اشتیاقِ استمرار آن را از بین می‏برد. به این جهت ضروری است افزایش تعداد وزنه‏ها متناسب با افزایش توانایی فرد و به «تدریج» باشد تا پی‌آمد سوئی ایجاد نکند. توصیه به تدریج دارای دو چهره‏است:

اول: چهرة سلبی که «بیش از توان خود در هر مرحله بر خود تکلیف نکنید.»

دوم: چهرة ایجابی که «هرگاه توانایی و قابلیت نفس افزایش یافت تکلیف را بیفزایید یعنی تکلیف، کمتر از توانمندی هم نباشد.»

ترکیب این دو گزاره توصیه به «اعتدال» در برنامه‏ریزی است. گزارة سلبی ناظر به پی‌آمدهای سوئی است که بیان شد و گزارة ایجابی به لزوم «حرکت مداوم» و ارتقای ملکه و تقویت آن اشاره دارد.

## نظام ارزش‌گذاری فطری و محیطی

قطعة چوبی را فرض کنید که با خرّاطی به کالایی بسیار زیبا و گران‌بها درمی‌آید. هرچند کسی نمی‌تواند از تحسین این هنر صرف نظر کند، ولی اگر در موضع خود آن قطعه چوب بنشینیم آیا می‌توانیم از وضع پیش‌آمده راضی باشیم؟ خیر؛ چون چوب موجودی زنده بود و اگر بنا بود مسیر رشد و بالندگی خود را ادامه دهد آینده‌اش بهتر از این بود. ما در اینجا با چالشی مواجهیم؛ آن چوب واقعاً ترقی کرده است، در عین حال نمی‌توان گفت آنچه اکنون به دست آورده است ادامة حیات چوبی اوست. اکنون این رویداد را «ارزشمند» بدانیم یا «بی‌ارزش»؟

باغبان هم دستی در زندگی نهال دارد. او برای این که به مقصد خود برسد باید اقتضائات، نیازها، توانمندی‌ها و شرایط هر گیاه را مدنظر قرار بدهد. یکی از آن‌ها نور فراوان می‌خواهد و دیگری کم، یکی آب زیاد می‌خواهد دیگری کم، یکی هوای خنک می‌خواهد دیگری گرم، یکی محیط باز می‌خواهد دیگری نه، در واقع باغبان پای صحبت هر گل می‌نشیند و از خود او می‌پرسد که «چه می‌خواهی؟» و به او همان چیز را می‌دهد.

کار خراط «صنعت» و کار باغبان «تربیت» است. بین این دو تفاوت بسیاری هست. در صنعت سخن از ساختن چیزی است که دل‌خواه ماست. نهال را درمی‌آوریم و بر آن بُرش می‌زنیم، موادی که با طبیعت او نمی‌سازد بر آن می‌مالیم و جز آن تا چیزی بشود که دل‌خواه ماست. البته زیبا نیز هست. اما هنگام «تربیت» کاملاً موضع متفاوتی داریم. باغبان هم از کار خود هدفی دارد اما هدف باغبان همان هدف گل است. باغبان شکوفایی گل را می‌خواهد. این نهال نحیف استعدادهایی در دل خود دارد که اگر به او مجال دهند و مدد رسانند آن‌ها را نشان خواهد داد و صدگونه اعجاب خواهد آفرید. نقطة عزیمت فکر خلاّق صنعت‌گر بیرون از نهاد آن نهال است، از آن نقطه شروع می‌کند و به چوب می‌رسد و به مدد ذوق و قریحه‌ای که دارد چهره و وضعی دیگر را برای او می‌پسندد و به کمک دستان ماهر خود آن چهره را به او می‌بخشد. ولی باغبان از کانون سرشت او و از دل استعدادها و قابلیت‌های او آغاز می‌کند و به سوی یک نقطة آرمانی که طبیعت او تعریف کرده است گام برمی دارد و هوس اصیل او شکوفایی و انبساط وجودی آن نهال است. خرّاط و صنعت‌گر هنر خویش را بر چهرة چوب می‌ریزد ولی باغبان پرده از هنر چوب برمی‌دارد، خرّاط می‌آفریند ولی باغبان می‌پرورد. او سخن خود را می‌گوید ولی باغبان سخن گُل را به گوش ما می‌رساند. کدام‌یک از این دو «ارزشمند» یا «ارزشمندتر» است؟

ارزش‌گذاری یعنی قیمت چیزی را مشخص کردن و پسندیده بودن یا ناپسندی آن را معلوم ساختن. از آنجا که سنجیدن ارزش هر چیز نیازمند معیار است می‌توان سخن از نظام ارزش‌گذاری به میان آورد. می‌توان پرسید این معیارهای نظام‌مند را از کجا باید دریافت؟ دربارة مثالی که طرح شد می‌پرسیم در کدام نقطه بایستیم و بر اساس چه نظامی دربارة کار خراط و باغبان ارزش‌داوری کنیم، بیرون از دل نهال یا در درون آن؟

اگر از بیرون نگاه کردیم نهال را چوب می‌بینیم و کاری با استعدادهای آن نداریم. آیندة مطلوب آن را ذهن خلاق و دستان ماهر هنرمند تعیین می‌کند. فرض کنید بنا است مجسمة شخصی را از دل آن چوب بیرون بکشیم در آن صورت برآمدن و بالیدن آن نهال هرچند از نظر باغبان، موفق و فوق العاده هم باشد برای ما جذاب نخواهد بود. اما اگر از درون نگریستیم تنها این که نهال نشان بدهد تا چه میزان می‌تواند رشد کند، و برگ و بار بدهد ارزشمند است. تفاوت این دو نگاه، دو نظام ارزش‌گذاری به ما می‌دهد. می‌توان یکی را نظام ارزش‌گذاری محیطی و دیگری را نظام ارزش‌گذاری ارگانیک یا فطری نامید.

در زندگی انسان نیز چنین است. انسان پس از این که چشم به جهان می‌گشاید به تدریج با نظام ارزشی‌ای که پیرامون او قرار دارد آشنا می‌شود؛ نزد اطرافیان او اموری پسندیده و اموری ناپسند شمرده می‌شوند. او همان‌طور که زبان را می‌آموزد این نظام ارزشی را نیز می‌آموزد و برای تعامل با محیط به کار می‌گیرد.

کودک بر اساس طبیعتی که دارد پسندها و انتخاب‌هایی خاص خود دارد که برای خود یک نظام ارزشی را تشکیل می‌دهد و چه بسیار که با نظام ارزشی محیط نمی‌سازد. مثلاً، یکی از رفتارهایی که برای کودک ارزش فطری مثبت دارد، بازی با گِل و خاک است. کودک وقتی با خاک بازی می‌کند، احساس فعلیت و معنی می‌کند، اما مادر ممکن است با رفتار او موافق نباشد و او را سرزنش کند.

کودک می‌آموزد که بازی با گل و خاک، که او به عنوان یک کار طبیعی تجربه می‌کند، کاری است که در تعارض جدی با ارزش‌های مادر است و موجب می‌شود محبّت و توجه مثبت مادر را از دست بدهد. در بیشتر موارد کودک خاک‌بازی را رها می‌کند، ارزش ارگانیزمی را فرومی‌گذارد، و توجه مادر را برمی‌گزیند.

بی‌شک هر جامعه‌ای نظام ارزشی خاص خود را دارد. بلکه هر خانواده‌ای برای خویش یک نظام ارزشی تشکیل می‌دهد که گاه با نظام ارزشی جامعه نمی‌سازد و کودک را به تعارض با جامعه می‌اندازد؛ کودک از یک طرف از نظام طبیعی خود دور شده و از سوی دیگر به یک نظام متعارض محیطی دعوت شده است.

### تربیت طبیعت‌گرا و فرهنگ‌گرا

قابل توجه این که این نظام ارزشی، برآمده از جامعه‌ای است که پیراسته نیست. انسان‌ها پسند‌ها و خواهش‌های کوچک و گاه اشتباه خود را که معمولاً آمیخته با جهل‌ها، عقده‌ها و کینه‌ها است در قالب دسته‌ای مطلوبیت‌ها به نظم کشیده‌ و تبدیل به فرهنگ نموده‌اند. اگر بر این بساط آشفته، هوس‌های ثروتمندان و زورمندان را بیفزاییم دشواری بیشتر می‌شود. مال و ثروت منشأ ارزش‌گذاری در جامعه می‌گردد.

بدین ترتیب دو گرایش در تربیت انسان از قدیم مطرح بوده است. یکی تربیت **طبیعت‌گرا** و دیگری تربیت **فرهنگ‌گرا**. پیروان تربیت طبیعت‌گرا منبع ارزش‌گذاری و تعیین تحولاتی که باید در زندگی و ضمیر یک انسان روی دهد را انتخاب‌های طبیعی او می‌دانستند و پیروان تربیت فرهنگ‌گرا به خاطر مبانی انسان‌شناختی خاص خود قائل به چنین نظام‌ارزش‌گذاری‌ای نبودند و فرهنگ را منبع اصلی تصمیم‌سازی‌های تربیتی می‌شناختند. معتقد بودند در تربیت فرزند باید بر چهرة شهروندی او تأکید کرد و او را به عنوان یک شهروند سازگار تربیت نمود. چنین شخصی برای خود و جامعه مفید خواهد بود.

در میان مکاتب روان‌شناسی، انسان‌گرایان را باید طرفدار جدی تربیت طبیعت‌گرا شمرد. رویکرد انسان‌گرایی به عنوان موج سوم روان‌شناسی علمی، با دو رویکرد روان‌تحلیل‌گری و رفتارگرایی تفاوت‌های جدی داشت و تغییرات جدی در نگاه به انسان پدید آورد. در این مکتب به جای پیش‌بینی علمی و کنترل انسان روی به هم‌دلی، درک و آزادی آورده شده است تا او در افزایش آگاهی نسبت به دنیای خود موفق‌تر باشد و بتواند بهتر انتخاب کند و زندگی را شکل دهد. هدف اصلی، خودشکوفایی انسان است. به همین جهت روان‌شناسی انسان‌گرا قاطعانه پیرو نظام ارزش‌گذاری ارگانیزمی است و نسبت به احیای این نظام ارزش‌گذاری اهتمام ویژه دارد.

به عقیدة روانشناسان انسان‌گرا ما زندگی را در حالتی شروع می‌کنیم که می‌دانیم چه می‌خواهیم و چه نمی‌خواهیم و چه چیزی برای ما خوب است و چه چیزی بد است. به تعبیر دیگر فرایند ارزش‌گذاری ارگانیسمی در نوزادان بسیار کارآمد و بر مبنای درستی استوار است. ارزش‌های نوزاد بسیار واضح و خواستن و نخواستن‌هایش نیز کاملاً مشخص و آشکار است. به تجاربی که موجب حفظ و پیشرفت «شکوفاشدن ارگانیزم» هستند، اولویت داده می‌شود و تجاربی که به شکوفایی ارگانیزم کمک نمی‌کند طرد می‌شود. ملاک ارزش‌گذاری نیز چیزی جز پیشرفت ارگانیزم و «خود» نیست.

بسیاری از ما با رسیدن به سن بلوغ، تماس خود را با فرآیند ارزش‌گذاری ارگانیسمی از دست می‌دهیم. دربارة ارزش‌هایمان غیرقابل انعطاف و نسبت به آنها بی‌اعتماد و ناخرسند می‌شویم و اغلب زندگی را به صورتی بی‌ثمر و توأم با اضطراب و تدافعی سپری می‌کنیم. به طور خلاصه، درونی کردن ارزش‌های دیگران ما را نسبت به فرآیند ارزش‌گذاری ارگانیزمی خودمان بیگانه می‌کند.**[[24]](#footnote-24)**

تعالیم اسلامی نیز با نگرشی مثبت به نهاد بشر طرفدار تربیت طبیعت‌گرا است. البته با فهمی عمیق از طبیعت بشر و اتخاذ روش‌هایی مناسب جهت شکوفایی این نهاد مستعد که تفاوت‌های چشم‌گیری با نظریات دیگر دارد.

### تصمیم‌گیری و نظام ترجیحات

همة انسان‌ها متفکرند؛ یعنی می‌اندیشند و به چیزی می‌رسند، ولی کمتر انسانی را می‌توان یافت که منطقی، منضبط، روشمند و بر اساس اصولی مشخص بیندیشد. همة مهارت‌ها از جمله مهارت تفکر منطقی، نوعی توان و قدرت روانی یا روان ـ ‌تنی محسوب می‌شود و به همین جهت نیازمند آموزش و تمرین است.

همة انسان‌ها در زندگی «سیر» به معنی رفتار دارند ولی همة آنها «سیره» به معنی اسلوب، الگو، مدل و روش مشخصی در رفتار ندارند. تصمیم‌گیری‌هایشان بیشتر ذوقی و بر اساس عواطف است. خود نیز احساس آشفتگی و تذبذب می‌کنند و چه بسا آرزوی یک شخصیت ثابت و مشخص را داشته باشند. سیرة زندگی بازتاب دقیق منطق تصمیم‌گیری است. کسی که سیرة مشخصی دارد مسلماً منطق خاصی برای تصمیم‌گیری در مسائل متنوع و متعدد زندگی خویش دارد.**[[25]](#footnote-25)**

پیروی تصمیمات انسان از عواطف و حالات پرنوسانی که به شدت تحت تأثیر ارزش‌های محیطی است به هیچ وجه مطلوب نیست لازم است به دنبال نظامی متقن و قابل دفاع باشیم.

مردی به نام وابِصَه بن معبد خدمت رسول اکرم (ص) آمد و می‌گفت می‌خواهم از نیکی و گناه از رسول خدا سؤال کنم. پیامبر پیش از آن که او چیزی بپرسد از او پرسید: آیا می‌خواهی پاسخت را بشنوی؟ عرض کرد آری. پیامبر فرمود: آمده‌ای از من خوبی و بدی و گناه را بپرسی؟ جواب داد: آری سؤالم همین است. پیامبر دستی بر سینة او زد و فرمود:

نیکی آن است که جان و دل تو به آن آرام گیرد و گناه آن که در سینه تو جولان دارد و در جان تو قرار نمی‌پذیرد. [واقع‌ این است] گرچه مردم به خلافش نظر بدهند[[26]](#footnote-26).

اگر اندیشه‌ای به دلت خطور کرد که باعث قبض و پریشانی و گرفتگی روح تو شد بدان که شیطانی و زیان‌بار است و اگر چیزی از خاطرت گذشت که نوعی گشایش و انفتاح و راحتی در دلت پدید آورد بدان که الهی و باعث شکوفایی تو است. سرشت آدمی به نیکویی گرایش دارد. نه مایل به پلیدی است و نه بی‌تفاوت. از این رو قلب سلیم همواره مرجع فتوای انسان است و تا بر این مسند نشسته راه سعادت را می‌نمایاند اما اگر از این مرتبه به زیر کشیده شود و به اسارت هوا و هوس در‌آید گمراهی می‌آفریند. [[27]](#footnote-27) آدمی دارای طبیعت و فطرت است. طبیعت انسان تن‌پرور و لذت‌جو است و فطرت او حق‌طلب و عدالت‌خواه. هرکس فطرت خود را بر طبیعتش چیره سازد و با خواسته‌های نفس مبارزه کند مالک نفس خویش خواهد شد[[28]](#footnote-28) و گرنه مغلوب نفس و گرفتار طبیعت تاریک خود است؛ امام علی (ع) فرمود:

بسیاری از عقل‌ها اسیر دست هوا هستند.[[29]](#footnote-29)

فطرت پاک و قلب سلیم را می‌توان به دستگاه گوارش سالم تشبیه کرد که در نخستین رویارویی با خوراک مسموم به طور طبیعی آن را پس می‌زند. کودک انسان نیز اگر برای نخستین بار دروغ گوید با واکنش فطرت سالم خویش روبه‌رو می‌شود. سرخ شدن چهره، لکنت زبان و ریختن عرق این پلیدی خلاف فطرت را نشان می‌دهد.[[30]](#footnote-30)

این نظام ارزش‌گذاری با دل پاک قابل دسترسی است. با اهتمام به پیراستن درون می‌توان خیر و شر و زشت و زیبا را کشف کرد[[31]](#footnote-31).

در انتهای این بحث یادآوری این نکته لازم است که این روش تصمیم‌گیری و ترجیح مربوط به جایی است که ملاک‌های شناخته‌شده و معیارهای روشن نباشد اما اگر معیار قاطع شرعی یا عقلی باشد، باید بر اساس آن عمل کرد.

### پرسش

1. دلیل چند ساحتی‌‌بودن روح انسان چیست؟ ساحت‌های اصلی وجود انسان کدامند؟

2. ملکه در اخلاق به چه معناست؟ انواع ملکات انسانی را نام ببرید و به اختصار توضیح دهید؟

3. تفاوت صنعت و تربیت چیست؟

4. چند اصل از اصول تحصیل ملکه را ذکر کنید.

5. پیامبر اکرم در پاسخ به وابصه که از نیکی و گناه پرسیده بود چه فرمود؟

### برای تأمل و پژوهش

1. حکیمان اسلامی در مقام شمارش قوای نفس نظریات گوناگونی ابراز کرده‌اند که آنچه که در درس آمده است یکی از مهم‌ترین آن‌هاست آیا می‌توانید برخی از نظریات دیگر را بیابید؟

2. فواید و زیان‌های قوة شهوت و غضب چیست؟ در مجموع قوة شهوت قوة خوبی است یا بد؟

3. آیا تفاوتی میان عادت و ملکه هست؟ آیا اگر عملی اخلاقی به صورت عادت درآمد فاقد ارزش است یا می‌توان در این زمینه قائل به تفصیل شد؟

4. به نظر شما آیا می‌توان نظریة فطرت در اسلام را همان طبیعت‌گرایی دانست یا تفاوت‌هایی میان این دو وجود دارد؟

# مقصد رشد اخلاقی

## اهداف

از دانشجو انتظار می‌رور پس از فراگیری این فصل:

1. ضمن درک صحیح و روشن از هویت فردی واجتماعی خویش در تحقق وشکوفایی آنها بکوشد.
2. به مقصد رشد و ارزش خود در هر دو عرصه فردی اجتماعی وقوف یابد.
3. درک روشنی از سه مفهوم قرب، وابستگی و تکامل نفس انسانی به دست آورد.
4. با توجه به مقصد رشد در حیات فردی ـ اجتماعی، توانمندی خود را در دو جهت ایمان و کارآمدی بالا ببرد.

یکی از پرسش‌های مهم فراروی هر مکتب اخلاقی این است که هدف از اخلاقی زیستن چیست؟ ما انسان‌ها برای دستیابی به چه هدفی، ارزش‌های اخلاقی را باید مراعات کنیم؟ گزینه‌های متعددی برای هدفگذاری اخلاقی قابل پیشنهاد است: مانند برخورداری از آرامش روحی در زندگی، مورد ستایش مردم بودن و برخورداری از وجاهت اجتماعی، و ... در این فصل با هدف زندگی اخلاقی در منطق اسلام آشنا می‌شویم:

ما انسان‌ها از آن روز که با خود آشنا شدیم، همیشه برای دست‌یابی به «وضعیت بهتر» تلاش کرده‌ایم. گاهی برای تهیه یکی از لوازم زندگی، گاهی برای کسب یک موفقیت اجتماعی و گاهی برای به دست آوردن یک حال معنوی، یکبار برای اندوختن دانش بیشتر و بار دیگر در پی آسایش و لذّت افزون‌تر و ... در تکاپو بوده‌ایم و همه این‌ها را در ایجاد یک «وضعیّت بهتر» مفید و مؤثر دانسته‌ایم.

اگر این تلاش‌ها را که به اشیای کوچک و بزرگ و امور خرد و کلان زندگی تعلق می‌گیرد، در ذهن خود باز آفرینی کنیم، به راحتی مواردی را می‌یابیم که این تلاش‌ها با شکست مواجه شده و موجب دل‌خوری و ناخرسندی ما گشته است و البّته در مواردی هم کوشش ما به نتیجه رسیده و ما را خشنود و رضایت‌مند ساخته است.

اما همیشه این گونه بوده که پس از رسیدن به یک «وضعیت بهتر» به دنبال «حالتی از آن بهتر» بوده‌ایم. تهیه یک وسیله، لباس یا کتاب شاید ما را خوشحال ساخته باشد، ولی هرگز به کلّی راضی نکرده است، اگر زینتی یا وسیله‌ای تهیه کردیم، پس از گذشت مدتی که با آن انس گرفتیم در رؤیای رسیدن به زینتی گران بهاتر یا وسیله‌ای کامل‌تر به سر برده‌ایم و همیشه احساس کمبود و نارسایی کرده‌ایم، رنج محرومیت و درد ناکامی، دائما با ما بوده است. طبیعی است پس از این تجربه‌ها از خود سؤال کنیم:

بهترین وضعیتی که می‌توانیم در آن قرار داشته باشیم چیست؟ بزرگ‌ترین آرزوی دست یافتنی و کمال نهایی ما انسان‌ها چیست؟ انتهای حرکت انسان و قلّه صعود او چه نقطه‌ای است؟ آدمی تا چه اندازه می‌تواند رشد کند و فراخ شود و رسیدن به چه منزلی را «هدف» پایانی حرکت خود قرار دهد؟ خدای متعال انسان را برای چه آفریده است؟[[32]](#footnote-32)

با توجه به اینکه خدای متعال معماری شخصیت و ماهیّت انسان را به خودش واگذاشته و او را به گونه‌ای آفریده که می‌تواند ماهیت تعریف خود را تغییر دهد و مناسبت خود را با جهان هستی عوض کند اهمیّت این پرسش بیشتر می‌شود.

شاید اساسی‌ترین پرسش‌ بشر در طول تاریخ پرسش از نهایت حرکت و مقصد نهایی اوست. انسان هرگاه از جریان خروشان عادت‌ها و روزمرگی‌ها خارج شده و فرصتی یافته تا به خود بپردازد، به صورتی طبیعتی، نه تحمیلی و دستوری، از خویش پرسیده از کجا آمده‌ام؟ آمدنم بهرچه بوده؟ و آخر به کجا می‌روم؟

ایدآل و هدف انسان وقتی موجه و شایسته است که دارای ویژگی‌های زیر باشد:

1. نه تنها دارای مجموعه‌ای از صفات مثبت باشد که از هر نقص و عیب مبرا باشد. ایده‌آل‌های بشری اگر دارای عیب و نقص باشند فاقد ارزش حقیقی هستند. مثلا ثروت از آنجا که موجب رفع نیازهای مادی می‌شود مفید است ولی از آنجا که باعث تورم خود طبیعی می‌شود هرگز نمی‌تواند به صورت یک ایدآل واقعی منظور شود یا عشق به معشوق گرچه موجب ارضای نیازهای روحی و فیزیولوژیکی می‌شود، ولی از آنجا که قوای فکری و روانی انسان را متمرکز بر یک نقطه می‌کند و او را به بازیگری‌های چندگانه می‌کشاند فاقد ارزش ایدآلی است.

2. موقعیت انسان را در جهان هستی بیان کرده و مسائل اساسی بشری را که عبارتند از از کجا آمده‌ام چرا آمده‌ام و به کجا می‌روم را حل کند.

3. اثر خارجی همگانی داشته باشد. روابط افراد جامعه را با یکدیگر تعیین کند. انسان را به سوی سازندگی کشاند. موجبات مفید بودن فرد را برای جامعه انسانی فراهم آورد. و آدمی را به همکاری و کمک به دیگران ترغیب کند.

4. قابل وصول و در دسترس باشد. یعنی از مراحلی برخوردار باشد که هر انسانی به اندازه توانایی خویش بتواند گام بر مرحله‌ای از مراحل آن بگذارد.

5. از میان رفتنی نباشد چرا که اگر ایدآلی نابودشدنی باشد، حیات آدمی دچار ورشکستگی خواهد شد.

بی‌شک اطلاع کامل از مختصات این نقطه نهایی، تنها هنگامی ممکن است که انسان بر روی آن قرار داشته باشد. بنابراین هر توصیفی برای دیگران از دور دستی بر آتش داشتن است. خصوصا با توجه به اینکه انسانی که به آن نقطه عروج می‌کند حقایق برین و ویژه‌ای را دریافت می‌کند که دیگران ابزار ادراک آن را ندارند. لذا توصیف آن برای دیگران تنها تصور مبهم و خیال انگیزی ایجاد می‌کند که دست‌مایه و انگیزه حرکت را تأمین خواهد کرد.

## انسان دارای دو بعد فردی و اجتماعی

انسان دارای یک **هویت** و **خود** فردی و نیز دارای یک **هویت** و **خود** اجتماعی است[[33]](#footnote-33) یعنی یک شخصیت حقیقیِ **فردی** و یک شخصیت اجتماعی و **صنفی** دارد. به همین جهت همان‌گونه که موظف به خودشناسی، خودآگاهی و خودسازی فردی است موظف به خودشناسی، خودآگاهی و خودسازی اجتماعی است. همان گونه که به عنوان یک انسان باید از ظرفیت‌ها، دارایی‌ها، فرصت‌ها، نیازها، استعدادها، بایسته‌ها، وظایف و کاستی‌های خود اطلاع داشته باشد به عنوان یکی از اعضای پیکره اجتماع نیز لازم است ارزش خود را در حیات اجتماعی بالا برد.

انسان، به اقتضای انسانیت خود ـ به عنوان یک فرد و فارغ از عضویت در اجتماع بشری ـ موظف است برای دست‌یابی به هدفی بلند، مسیری را طی کند؛ مرد و زن، پیر و جوان، شهری و روستایی، کاسب و کارمند و کارگر و معلم در اصلِ این وظیفه تفاوتی ندارند؛ زیرا همه در انسانیت مشترک‏اند. آن هدف بلند همان حیات طیبه است که به تفصیل بیان خواهد شد. رسیدن به این نقطه تأمین ارزش انسان در زندگی فردی است. انسان حتی اگر دور از آبادی به سر برد و در جزیرة تنهایی زیست کند، به حکم انسانیت خویش موظف به خودسازی و تحصیل حیات طیب و کمالات اخلاقی است.

انسان همچنین موظف به «حضور اجتماعی» است و به مقتضای سرشت اجتماعی خویش، به عنوان یک فرد، وظیفه دارد در اجتماع زندگی کند. کمال مطلوب انسان نیز در گرو همین زندگی اجتماعی رقم خورده و با حضور در میدان اجتماع قابل دست‌یابی است.

همین انسان، آنگاه که با جامعه مرتبط می‏شود و به عنوان عضوی از پیکرة اجتماع در می‏آید، تعریف تازه‏ای می‏یابد و وظایف جدیدی بر دوش می‏گیرد. اینک نه به حکم انسانیت، بلکه به مقتضای حضور اجتماعی‏اش وظایفی دارد. مثلا موظف است که حقوق دیگران را رعایت کند، به نیازهای هم‌نوعان خویش توجه داشته باشد و در صدد ارائة خدماتی به آنها باشد.

اکنون لازم است ارزش انسان را در هر دو بعد فردی و اجتماعی معلوم گردانیم.

## مقصد رشد و ارزش انسان در حیات فردی

آفرینندة بی‌نیاز که انسان را برای جلوة کمالی بی‌نظیر آفریده، و عشق به کمال را در سرشت او نهاده، کمال نهایی او را در اسوه‌های برگزیده‌ای به نمایش گذاشته تا شوق به آنها دل‌ها را به هیجان آورد. پیامبران و اولیای الهی که به مقصد عالی کمال رسیده‌اند پس از بازگشت از این سفر معنوی و انسانی، رهاورد ارزنده‌ای برای بشر آورده‌اند تا او را از سرگشتگی و حیرت وارهانند. پیامبران سخن از یک زندگی دیگر و برتر دارند و انسان را به سوی «حیات» و «قرب» فرا می‌خوانند.

آنان گفته‌اند انسان می‌تواند از مرتبه فرشتگان بالاتر رفته، به خدا نزدیک‌تر شود. این بالایی و نزدیکی هرگز توصیف وضعیت مکانی و نحوه قرار گرفتن جسم انسان نیست. در این فصل به توضیح مفهوم «قرب» و «حیات طیبه» انسانی می‌پردازیم.

### قرب به خدا

در ادبیات دینی و در قرآن و روایات آخرین مقصد حرکت انسان «قرب به خدا» معرّفی شده و بهترین وضعیّت برای او، وضعیتی اعلام شده که در آن انسان به خدا نزدیک‌تر باشد. این نزدیکی تا بدان جا پیش خواهد رفت که آدمی مثال و جانشین خدا می‌گردد و همان کند که خدا تواند و همان باشد که خدا خواهد.

درک بهتر مفهوم تقرّب بسیار اهمیّت دارد زیرا هم شناخت ما را از خود و جایگاه والایمان در نظام جهان بیشتر می‌گرداند و هم انگیزه بیشتری برای حرکت به ما می‌دهد[[34]](#footnote-34). اگر آدمی خود را «ذرّه‌ای فراموش شده و وانهاده» در گوشه‌ای از این جهان بزرگ نپندارد و قابلیت‌های خود را به خوبی بشناسد هرگز حاضر نمی‌شود گوهر ارزشمند وجود خود را صرف کمتر از بهای خود گرداند.

بی تردید قرب به خدا معنای مادّی ندارد. یعنی به معنای کم شدن فاصلة مکانی یا زمانی میان ما و خدا نیست، زیرا اوّلاً حقیقت وجود انسان همین کالبد مادی و بدن خاکی او نیست. بنابراین نزدیک شدن این کالبد خاکی به چیزی هرگز به معنی نزدیک شدن انسان نیست. ثانیاً خدای متعال وجود مادی زمانی و مکانی ندارد که بتوان با او رابطه‌ای مکانی یا زمانی برقرار کرد. نسبت خدا به همه موجودات مادی در هر زمان و هر مکان مساوی است و از این جهت دور و نزدیک برای او فرض ندارد.

همچنین قرب به خدا به معنای نزدیکی اعتباری، قراردادی و تشریفی نیست. مثلاً نزدیکان حاکم کسانی هستند که حاکم نسبت به آنها توجه بیشتری دارد هرچند از حیث مکانی از او دور باشند. این نزدیکی صرفاً یک قرارداد جایگزین‌پذیر است یعنی می‌توان با تغییر قرارداد کس دیگری را به عنوان وزیر و وکیل معرّفی کرد.

قرب به خدا یک واقعیّت وجودی است. از آنجا که خدای متعال کمال مطلق است قرب به کمال مطلق به معنی کامل‌تر شدن است. وقتی می‌گوییم یک دانشجوی کوشا به استاد نزدیک‌تر است تا دانش‌آموز دوّم ابتدایی، هرگز فاصله زمانی و مکانی و قراردادی را در نظر نگرفته‌ایم؛ بلکه مرادمان این است که از جهت علمی و کمالات وجودی میان این دانشجو و آن استاد فاصله کمتری است و اگر بنا باشد کار آن استاد به کسی واگذار شود و جانشین یا نماینده‌ای برای او تعیین گردد، شایستگی و فعلیت دانشجو بسیار بیش از دانش‌آموز است. برخورداری‌ها و دارایی‌هایی آن استاد بیشتر در این دانشجو دیده می‌شود تا آن دانش‌آموز، آن استاد و این دانشجو از این جهت مثل یکدیگرند و مشابهت بیشتری دارند.

قرب به خدا نیز این چنین است. همه مخلوقات از آن جهت که موجودند به خدا نزدیک‌اند. امّا با در نظر گرفتن ویژگی‌ها و کمالات وجود، فاصلة آنها با خدا متفاوت است. فاصله جمادات با خدا بیش از فاصله حیوانات با خداست زیرا حیوان آگاهی و حرکت دارد، امّا جماد از این دو برخوردار نیست. همچنین فاصله حیوان با خدا بسیار بیش از فاصله فرشته با خدا است زیرا آگاهی و قدرت فرشتگان با حیوانات قابل مقایسه نیست. در این میان آدمیان چنان آفریده شده‌اند که می‌توانند با کسب کمالات بیشتر به سوی خدا حرکت کنند، مشابهت خود را با خدا افزایش دهند و از فاصله خود با خدا بکاهند. یعنی خلیفه و جانشین خدا گردند.

هرچه انسان کامل‌تر شود و وجود خود را گسترش دهد به وجود آن کامل بی‌نهایت نزدیک‌تر است آن‌گونه که 90 به صد. دمیده شدن روح الهی در وجود انسان[[35]](#footnote-35) و بهره‌گیری از رنگ الهی[[36]](#footnote-36) که در آیات قرآن به آن اشاره شده، همین محتوا را انتقال می‌دهد.

با توجه به اینکه غیر خدا کسی از خود چیزی ندارد و هر کمالی که آفریدگان خدا دارند اصالتا از خدا و متعلق به او است، می‌توان دریافت که انسان هرچه داراتر و به خدا نزدیک‌تر گردد، وابستگی بیشتری به او خواهد داشت و این وابستگیِ بیشتر، او را از خدای صمد غنی دورتر می‌کند. به تعبیر دیگر انسان در یک صفت هرگز به خدا نزدیک نمی‌شود و آن صفت غنا و استقلال است. بنابر این هرکس که به خدا وابسته‌تر و فقیرتر باشد کامل‌تر و به خدا نزدیک‌تر است. یکی از خصوصیات انسان آگاهی به خود است. با تکامل نفس این خودآگاهی نیز تکامل پیدا کرده و قوی‌تر می‌شود. یعنی انسان نحوه وجود خود را بهتر و روشن‌تر درک می‌کند و بیشتر به وابستگی و نیاز خود پی می‌برد. به عنوان تشبیبه اگر شعاعی از نور را که به منبع نوری مانند خورشید متصل است در نظر بگیریم و فرض کنیم که این شعاع نور توان درک وجود خود را داشته باشد می‌تواند بیابد که حقیقتی جز ارتباط و اتصال با منبع نور ندارد. اما از آنجا که این شعاع تنها در یک نقطه به منبع نور متصل است در صورت داشتن خودآگاهی تنها به اندازه نقطه اتصال از نحوه وجود خود و ارتباطش با خورشید آگاه است. حال اگر این شعاع نور می‌توانست کامل‌تر و بزرگ‌تر شود، چون وجودش عین اتصال به منبع نور است، اتصال بیشتری با منبع نور پیدا می‌کرد و از آنجا که بنا به فرض دارای خودآگاهی است، در نتیجه این تکامل از اتصال خود با منبع نور، بیشتر آگاه می‌شد و به همان میزان منبع نور را شدیدتر و واضح‌تر می‌یافت. تکامل نفس انسان هم موجب درک وابستگی بیشتر خواهد بود. همان‌طور که یک جسم شفاف هرچه شفاف‌تر باشد ناپیداتر می‌گردد و ورای خود را بیشتر از خود نشان می‌دهد انسان نیز هرچه کامل‌تر می‌شود فقر و وابستگی خود را بیشتر درک کرده و از خود چیزی جز ارتباط با خدا نمی‌بیند. به عبارت دیگر بین خود و خدا واسطه و حجابی نمی‌بیند و خود را به عنوان موجود مستقلی در برابر خدا نمی‌یابد.[[37]](#footnote-37)

به تصویر روی جلد کتاب نگاه کنید این تصویر به دست یک طراح هنرمند کشیده شده است. شاید شما هیچ‌گاه او را ندیده و اطلاع ویژه‌ای از او نداشته باشید. این تصویر هرگز شما را با قیافه ظاهری، دانش، کیفیت معاشرت، و خلق و خوی او آشنا نمی‌کند، اما بخشی از هنر، سلیقه، دقت، توان و مهارت او در این اثر آشکار است. تنها از ناحیه همین اثر احساس می‌کنید که نسبت به صفات آن طراح شناختی پیدا کرده‌اید و گزاره‌هایی در باره او می‌توانید بیان کنید؛ گویا تا اندازه‌ای او را می‌بینید. این تصویر، خویشاوندی و قرابتی با آن طراح دارد.

آثار دیگری که از این شخص باقی مانده هریک تا اندازه‌ای او را معرفی می‌کنند مثلا اگر تصویر او را ببینید یا صدای او را بشنوید، یا از اظهار نظر او در باره مطلبی مطلع شوید، به صورت واضح‌تری با ویژگی‌های او آشنا می‌شوید. گویا او را بهتر دیده‌اید. هر یک از این آثار آینه و جلوه شخصیت آن طراح است که به اندازه خود، او را به ما معرفی می‌کند. البته آینه و جلوه‌ای ناقص که تنها بخشی از صفات او را ارائه می‌دهد. بی‌شک هرچه این ارائه، جلوه‌گری و مظهریت بیشتر باشد تقرب اثر به صاحب اثر بیشتر است. اظهار نظرها و عقاید هرکس از صدای او به شخصیتش نزدیک‌تر است.

هرچه انسان بیشتر بتواند خدا را بنمایاند و مظهریت بیشتری برای پروردگار داشته باشد به خدا مقرب‌تر است. تا جایی که انسان آینه تمام نمای او می‌گردد. خدای متعال بر خلاف ما انسان‌ها که با هیچ اثری نمی‌توانیم تمام صفات ظاهری و باطنی خود را بنمایانیم[[38]](#footnote-38)، آینه‌ای تمام نما و جلوه‌ای تام دارد. به صورتی که اگر به آنها نظر شود گویا خدا دیده شده است. این مخلوقات ـ مانند تصویر درون آینه ـ استقلالی از خود ندارند[[39]](#footnote-39). اما می‌توان گفت هرکس به آنها نظر کند خدا را دیده است. آنها انسان‌های کامل، نماینده، خلیفه و جانشینان خدایند. از آینه تمام نمای الهی که بسیار به او نزدیک است با عناوین زیر یاد شده است. خلیفه الله، المثل الاعلی (نمونه برتر)، اسم اعظم[[40]](#footnote-40)، مظهر تام، جلوه کامل، وجه تام، و آیه کبری[[41]](#footnote-41).

نکته قابل توجه اینکه مظهریت مخلوقات برای خدا با مظهریت آینه و آثار برای انسان متفاوت است. مظاهر ما انسان‌ها معمولا نوعی استقلال دارند. بخشی از آن منتسب به ماست و مظهریت دارد و بخش دیگری نیز منسوب به ما نیست. صدای ما یا نوشته‌های ما به گونه‌ای از ما جدا هستند و استقلال دارند، یک ساختمان دو بعد دارد از حیث صورت ظاهری منسوب به معمار است و از جهت مصالح به کار رفته در آن، حقیقتی مستقل از معمار دارد. در حالی که آثار و جلوه‌های خدا حقیقت مستقلی جز این تجلی و نشانگری ندارند و به تمام حقیقت خود آیه و وابسته‌اند.

در حدیث قدسي از قول خدای متعال نقل شده که فرموده است: بنده من، مرا اطاعت کن تا تورا مانند خود گردانم. من به هر چه می‌گویم بشو می‌شود. توهم مانند من به هرچه بگویی بشو می‌شود.[[42]](#footnote-42)

فرزند آدم من بی‌نیازی هستم که هرگز محتاج نمی‌گردم. اوامر مرا اطاعت کن تا تورا نیز بی‌نیازی دهم. من زنده‌ای هستم که مرگ ندارد، ‌اوامر مرا اطاعت کن تا تورا نیز این گونه گردانم. فرزند آدم، من به هر چه می‌گویم باش می‌شود، اوامر مرا اطاعت کن تا تورا نیز این گونه گردانم.[[43]](#footnote-43)

ابهام دیگری که اینجا نهفته این است که مراد از کمالات وجودی چیست؟ انسان چه چیزی کسب کند تا شباهت خود را با خدا بیشتر نماید؟ مثلاً آیا تحصیل ثروت و شهرت بیشتر انسان را به خدا نزدیک‌تر می‌کند؟ کدام دانش یا چه قدرتی موجب قرب به خدا است؟

بی شک ثروت و شهرت حقایقی خارج از وجود انسان هستند گرد آمدن توده انبوهی از کالا، کنار جسم انسان هرگز به معنی رشد حقیقت وجودی او نیست همان گونه که شهرت و محبوبیت و جلب نظر دیگران ربطی به کوچکی و بزرگی و منزلت واقعی او ندارد. یک حیوان بسیار کوچک و بی‌مقدار نیز ممکن است مورد توجّه عموم واقع گردد و شهرت و عنوان داشته باشد. امّا به یقین افزایش علم و آگاهی یک کمال واقعی است.

ما آدمیان هرگاه خود را با حشرات، چارپایان و کودکان مقایسه می‌کنیم احساس بزرگی و برخورداری می‌کنیم و با دیدن سرمایه‌ها و دارایی‌های فراوانی که در اختیار داریم بر خود می‌بالیم. احتمالاً همه ما بارها حرکات مورچه‌ها را اطراف لانه کوچکشان دیده‌ایم و تلاش پی‌گیر آن‌ها برای کشف و جابه‌جایی دانه‌های غذا را زیر نظر گرفته‌ایم. شاید برای آزمایش تکه نان یا دانه شکری سر راه آن‌ها قرار داده باشیم یا با اشارة انگشتی یا ایجاد نسیم ملایمی دانه از دهان مورچه‌ای برگرفته باشیم هم‌چنین شاید مورچه‌ای را به لانه خود نزدیک یا از آن دور کرده باشیم در این صحنه‌ها اگر خود را در میان جمع مورچگان تصور کنیم شور و شعف فراوان آنها را در یافتن آن دانه شیرین یا اندوه و غصه آنها را در غم از دست دادن آن دانه در می‌یابیم. مورچه کوچک دانه شیرین شکر را می‌بیند و از شادی به دست آوردن آن در پوست خود نمی‌گنجد، امّا به جهت ضعف قوای ادراکی خود موجود بزرگی چون ما را که با اشارة انگشتی آن دانه و صدها مثل آن را در راه او قرار می‌دهیم یا به کمترین زحمتی او را به لانه نزدیک یا از آن دور می‌کنیم نمی‌بیند. ما که از افقی برتر، زندگی مورچه را بررسی می‌کنیم بر حال و روز او تأسف می‌خوریم و وجود او را کوچک می‌شماریم و او را در مرتبة نازلی می‌نگریم. زیرا مورچه توان ادراکی محدودی دارد و قادر نیست با حقایق فراوان آشنا شود. تمام دنیای مورچه به همان چند وجب لانه‌اش محدود است که از آن علم و اطلاع دارد و با آن ارتباط برقرار می‌سازد.

تمام شخصیت حیوان محدود به دایره تصّورات و علاقه مندی‌های اوست. هیچ چارپایی از قواعد هندسه و فیزیک سر در نمی‌آورد، توان تحلیل سیاسی ندارد، ارزش نسخ خطی را نمی‌داند، با جغرافیای جهان آشنا نیست، از دیدن یک فیلم سینمایی لذّت نمی‌برد و خلاصه معنای حقایق بسیاری را درک نمی‌کند. به همین دلیل می‌گوییم وجود کوچکی دارد.

در مقابل، ما از این که این همه را درک می‌کنیم شعف‌مند و شادانیم و چون می‌توانیم با حقایق فراوانی ارتباط برقرار کنیم خود را دارای وجودی برتر و در بهشتی گسترده‌تر می‌یابیم. بزرگی وجود ما نه به اندام درشت و هیکل سنگین که به میزان علم و درک و معرفت ماست. به بیان امام علی‌ (ع):

اندازه وجود هر کسی همان است که می‌داند[[44]](#footnote-44).

سطح درک و دریافت ما از حقایق جهان یکسان نیست. دغدغه‌ها و دردها و ذهنیت‌ها و حساسیت‌های ما بسیار ناهمگون است لذا دنیای ما قابل توسعه است.

ما با افزایش آگاهی و معرفت خود می‌توانیم به جهانی دیگر وارد شویم. گوهر وجود ما از همین یافته‌ها و آگاهی‌ها تشکیل شده و علم و معرفت دایره هستی ما را توسعه می‌بخشد و ابعاد وجود ما را بزرگ‌تر می‌کند[[45]](#footnote-45). علم پیرایه‌ای بر وجود ما نیست که زینت جان ما محسوب شود. علم به معنای گسترده و کاملش تمام حقیقت ما را تشکیل می‌دهد. برای درک بهتر این مطلب کالبد تن را از مجموعه هستی خود کنار زنیم. اگر ما تن نمی‌داشتیم چه بودیم؟ مشتی آگاهی و گرایش و اراده. اکنون نیز همانیم و این تن عاریت که فردا از ما گرفته می‌شود در حقیقت و هویت ابدی ما نقشی کوتاه مدت دارد.

انسان، آفریده شده تا با افزایش شعور خود و درک بیشتر حقایق جهان، وجود خویش را کامل‌تر کند و جهان خود را بزرگ‌تر سازد. راز عظمت انسان و سر برتری او بر فرشتگان در همین علم است.[[46]](#footnote-46)

امّا آیا مراد از علم، همین علم ریاضی و فیزیک و شیمی است؟

حقایق عالم در دو گروه بزرگ جای می‌گیرند مادی و معنوی، پیدا و پنهان، ظاهر و باطن، شهادت و غیب. منظور از حقایق مادی یا پیدا دسته‌ای از پدیده‌ها است که ـ باواسطه یا بی‌واسطه ـ با حواس پنج‌گانه قابل مشاهده و دست‌یابی است و انسان البته با تلاش و زحمت، می‌تواند آنها و روابط میان آن‌ها را به وسیلة ابزارهای حسی خود بشناسد. دسته دوّم حقایق غیبی (غیر مادی) است که از دسترس حواس پنج‌گانه خارج است و انسان نمی‌تواند با استفاده از ابزار مادی و حواس ظاهری با آنها مرتبط شود.

آن گونه که از تعالیم دینی بر می‌آید نسبت ابعاد عالم ماده به حقایق پنهان جهان نسبت حلقه به فلات است تو گویی عالم ماده با همه عظمتی که برای ما دارد به منزله حلقه کوچکی است که در بیابان پهناوری افکنده شده باشد. آن چه با حواس قابل درک است ظاهر این عالم است و در مقایسه با آن سوی هستی به منزله محیط زندگی جنین (رحم مادر) در مقایسه با دنیای خارج تنگ و تاریک و محدود است[[47]](#footnote-47).

اکنون که دانستیم کمال انسان در به دست آوردن معرفت بیشتر نسبت به حقایق جهان است لازم است اضافه کنیم که این تلاش معرفتی باید متناسب با ارزش این حقایق توزیع شود. انسان در این جهان چون پژوهشگری است که به هدف شناسایی یک شهر و تهیه نقشة آن به آنجا سفر کرده است و در مسافر خانه‌ای سکونت یافته است. اگر این پژوهشگر بخواهد در فرصتی محدود وظیفه خود را به خوبی به انجام برساند برای جمع آوری اطلاعات نباید به امور جزئی و دست پایین بپردازد؛ وی موظف است مهم‌ترین عناصر و اجزای این شهر را شناسایی کند و نسبت‌ها و روابط میان آن‌ها را کشف نماید. آنگاه اگر فرصتی باقی ماند جزئیات نقشه تنظیمی خود را تکمیل کند.

اگر فرض کنیم که این پژوهشگر، شناسایی شهر را از مسافرخانه آغاز کند و تمام زمان خود را به شمارش آجرها یا متر کردن دقیق ابعاد آن مسافرخانه بپردازد و با کاوش فراوان درجه حرارت آنجا و شدت جریان نور و آمار مفصلی از اجزای این منزل و طرح کاملی از نقشه آن فراهم آورد و حتی بهترین برنامه برای زندگی در آن را در گزارش پایانی خود بیاورد زحمت فراوانی کشیده است امّا آیا مسئوولیت خود را به خوبی ایفا کرده است و سرمایه علمی شایسته‌ای فراهم آورده است؟ پژوهشگری که برای شناسایی شهر اعزام می‌شود باید از شناسایی محل سکونت خود جز به اندازه لازم برای سکونت موقت چشم پوشی کند و زمان محدود خود را به وظیفة اصلی اختصاص دهد.

خلقت انسان هم حکایتی این چنین دارد. اعزام انسان به این دنیا در مسافرخانه‌ای به نام عالم طبیعت به هدف کسب معرفت و شناسایی جهان هستی است. بنابراین شناسایی عالم طبیعت به عنوان جزء کوچکی از مجموعه هستی تنها به اندازه‌ای مقبول و ارزشمند است که حیات موقّت انسان در این مسافرخانه بدان نیاز دارد. زمانی آگاهی از عالم ماده آگاهی کامل و مفیدی است که نسبت میان ظاهر هستی و باطن آن کشف شده، تأثیر و تأثر متقابل میان ماده و معنی به دست آمده باشد.

اگر آدمی در این جهان سیم و زر و نعمت و شهوت پیرامون خود را ببیند ولی دست قدرتی که این همه را با اشاره «کُن» برای او فراهم آورده است نبیند همچون مورچگان کور و کوچک است، هرچند ادعا کند و بر خود ببالد.

### حیات طیب

بنابراین قرب به خدا یعنی ارتباط بیشتر با حقایق عالم، ارتباطی از نوع آگاهی به آن که مستلزم قدرت تصرّف در آنها نیز هست. قرب به خدا یعنی حیات برتر، حیات طیّب.

مفهوم حیات با مفهوم علم سخت مرتبط است. از نظر علوم تجربی، «موجود زنده» موجودی است که رشد، تنفس، تغذیه و تولید مثل دارد. بر اساس این تعریف خدای حیّ قیوم (زنده پایدار) موجود زنده محسوب نمی‌شود! زیرا هیچ یک از این ویژگی‌ها را ندارد. امّا متکلمان مسلمان حیات را به ترکیبی از «ادراک» و «قدرت» معنا کرده‌اند. بنابراین موجود زنده موجودی است که شعورمند و توانا باشد و قدرت شناخت و تصرف داشته باشد. بر پایه این تعریف «حیات» در موجودات زنده درجه‌بندی و مراتب دارد یعنی یک موجود، «زنده» و دیگری «زنده‌تر» است تا به موجود زنده‌ای می‌رسیم که ادراک همه چیز و قدرت بر انجام همه چیز را دارا است و حیّ قیوم است.[[48]](#footnote-48) بنابراین هرچه انسان علم و قدرت افزون‌تری داشته باشد به مبدأ حیات ـ خدای حی قیوم ـ مقرّب‌تر است.

اگر درجه حیات موجودی خیلی ضعیف باشد، آن موجود ملحق به مردگان یا خفتگان است و از معنای زندگی (با اندکی مسامحه) محروم. بهتر آن است که آن کس خود را زنده نداند زیرا بیشتر از آن که زنده باشد مرده است. پیامبران الهی همین پیام را برای بشریت آورده‌اند:

آيا به جاى آخرت به زندگى دنيا دل خوش كرده‏ايد؟ متاع زندگى دنيا در برابر آخرت، جز اندكى نيست‏.[[49]](#footnote-49)

پیامبران آدمی را از گرفتاری به عالم تاریک و تنگ ماده به سوی عالم بی‌نهایت معنا فرا خوانده‌اند و به صدای رسا گفته‌اند که زندگی واقعی، همان زندگی معنوی در جهان برتر است نه زندگی محدود مادی:

اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد، چون خدا و پيامبر، شما را به چيزى فرا خواندند كه به شما حيات مى‏بخشد، آنان را اجابت كنيد.[[50]](#footnote-50)

به همین جهت آن که دعوت انبیا را لبیک نمی‌گوید به واقع کور و کر و لال یا مرده است (صم بکم عمی، انک لا تسمع الموتی) کمال انسان در زندگی طیب است که پیامبران بدان فرا خوانده‌اند و زندگی طیب حیاتی فراتر از عالم پست مادّه است انسان کامل چشم از عالم ماده برگرفته و به باطن هستی راه یافته است و در همین زندگی دنیوی خود معنوی و الهی و آخرتی است. اللهم ارزقنی التجافی عن دار الغرور و الانابه الی دار الخلود

قرآن کریم جهان آخرت را باطن همین دنیا تصویر می‌کند که ما مانند خفتگان از آن غافلیم.

از زندگى دنيا، ظاهرى را مى‏شناسند، و حال آنكه از آخرت [که باطن این زندگی است] غافلند.[[51]](#footnote-51)

پندار ابتدایی ما این است که زندگی اخروی از زمانی آغاز می‌شود که دنیا به انتها برسد و ما آن‌گاه که جان دادیم اذن ورود در عالم آخرت می‌یابیم. قرآن کریم میان دنیا و آخرت مرز زمانی نمی‌کشد و انتقال از این عالم به آن دیگری را بسته به پایان حیات دنیوی نمی‌داند. آخرت مرتبه‌ای در باطن همین دنیا است و عالمی در طول همین عالم که انسان کامل یعنی انسان رشد یافته‌ای که قوای ادراکی خود را تکمیل کرده، هم‌زمان با زندگی دنیوی به آن راه یافته است و با آن ارتباط دارد.

[به او مى‏گويند:] «واقعاً كه از اين [حال‏] سخت در غفلت بودى. و [لى‏] ما پرده‏ات را [از جلوى چشمانت‏] برداشتيم و ديده‏ات امروز تيز است»[[52]](#footnote-52).

جنین در همان حال که در رحم مادر است در دنیای ماده زندگی می‌کند اما چون هیچ‌گونه ارتباطی از نوع ادراک یا تصرف با عالم خارج ندارد حیات او حیات ما انسان‌ها نیست. اگر از درون محفظه رحم می‌توانست با ما سخن گوید و در جهان تصرف کند در عالم ما بود، ‌گر چه در اتاقکی دیگر.

زندگی جنین نسبت به حیات ما آدمیان از آن جهت پست و محدود است که محیط ادراک و تصرف او بسی تنگ و کوچک است. ما آدمیان نیز در رحم طبیعت گرفتار آمده‌ایم. اگر تنها همین جا باشیم و با آن سوی هستی و جهان دیگر ارتباط نداشته باشیم حیات طیب نداریم کمال انسان این است که از این غفلت و خواب برخیزد و چنان رشد کند که به دیدگان معرفت پنجره‌ای به عوالم دیگر گشاید و باطن جهان را بنگرد.

انسان پس از مرگ به جهت قطع تعلق اجباری از عالم خاک با بخش‌هایی از عوالم برتر ارتباط برقرار می‌کند و حقایقی بر او آشکار می‌گردد. پیامبر اسلام (ص) فرمودند:

آدمیان در خوابند و آنگاه که بمیرند بیدار می‌گردند.[[53]](#footnote-53)

مرگ انتقال از یک جهان به جهان گسترده‌تر است. اگر حقیقت وجود آدمی همین پیکره خاکی و عنصری باشد، انتقال پیکر او از منزل به گورستان مرگ اوست. اما اگر واقعیت انسان چیزی فراتر از تن باشد مرگ انتقال همان چیز به عالم دیگر است و این انتقال یقینا مکانی نیست بلکه عبارت است از حضور علمی در فضایی تازه و آگاهی از حقایقی برتر وارتباط با آنها[[54]](#footnote-54).

بنابراین اگر انسان در همین حیات طبیعی خود و با داشتن همین کالبد مادی بتواند با آن فضا رابطه برقرار کند و به آن حقایق دست یابد به واقع در آن عالم است و قیامت او برپاست.[[55]](#footnote-55) امام علی (ع) در وصف متقیان فرمودند:

نسبت آنان با بهشت مانند کسی است که آن را می‌بیند. آنان در بهشت متنعم‌اند.[[56]](#footnote-56)

و اخلاق حسنه در خدمت رسیدن به این مرتبه والا است.

## مقصد رشد و ارزش انسان در حیات اجتماعی

در حیات اجتماعی، ارزش انسان بر اساس خدماتی که ارائه می‏دهد، تعیین می‏شود هرچه این خدمات ارزنده‏تر و گسترده‏تر باشد، تأثیر وجود شخص در جامعه بالاتر و در بعد اجتماعی موفق‏تر است.

بر این اساس، لازم است:

1. هر فرد در فرایند انتخاب خود، دقت کافی کند تا مؤثرترین خدمات اجتماعی را شناسایی کند و متناسب با توان و استعداد خود در صنفی قرار گیرد که بهرة بیشتری برساند.
2. پس از انتخاب نیز توان خود را برای ارتقای سطح خدماتی که ارائه خواهد داد، بالاتر برد.

از نگاه دین، هرچه توانمندی، کارآیی، لیاقت و قدرت انسان بیشتر و به قول معروف «با عُرضه‏تر» باشد، و بتواند خدمت بیشتری ارائه کند شایسته‏تر است. بدین ترتیب، دو مطلوبیت و دو ارزش برای انسان مطرح است: ارزش «ایمان، معرفت، قرب، اخلاق و تقوا» و ارزش «کارآمدی و کفایت»[[57]](#footnote-57).

ایمان و معرفت ارزش بُعد فردی وجود انسان است و کارآمدی و کفایت، ارزش بُعد اجتماعی او و بدین ترتیب الگوی انسان ترازِ دین انسان **«مؤمن خدوم»** خواهد بود. زیرا مؤمن خدوم با صفت ایمان، **خود** را به افق کمال نزدیک می‌گرداند و با صفت خدمت **جامعه** را به سوی کمال حرکت می‌دهد.

توصیه به برآوردن حوائج مؤمنین در معنای گستردة خود، توجه به همین خدمت اجتماعی است. رسول اکرم (ص) فرمودند:

کسی که به امور جامعه اسلامی اهتمام نداشته باشد، مسلمان نیست[[58]](#footnote-58).

امام علی‌ (ع) نیز فرموده‌اند:

برترین مردم کسی است که فایدة بیشتری برای دیگران داشته باشد[[59]](#footnote-59).

و این اشاره به برتری انسان در حیات اجتماعی است.

در میان کارگزاران دولت علوی (ع) سه شخصیت متفاوت دیده می‌شود: اول شخصیتی چون مالک اشتر نخعی است که از سویی توان مدیریت بسیار بالا و قدرت جسمی و فکری و روحی عظیمی دارد و از سوی دیگر، در مراتب بالای ایمان و ولایت و معنویت قرار گرفته است؛ بدین جهت، هم در حیات فردی و هم در حیات اجتماعی مورد رضایت کامل امام زمان خویش است. امام علی (ع) از داشتن چنین نیرویی به شدت خوشحال و راضی است و در واگذاری امور حکومت به او دل‏آرام و آسوده خاطر[[60]](#footnote-60)؛

شخصیت دوم شخصیتی عارف و خودساخته چون کمیل بن زیاد است که یار تنهایی امیرمومنان (ع) و ظرف تحمل معارف سنگین علوی است. وی در جانب ایمان و فضایل انسانی اندوخته‏ای بس عظیم دارد و همراز و انیس حجت حق قرار گرفته است[[61]](#footnote-61). همین کمیل آنگاه که از جانب امام به کارگزاری شهرکی ـ به نام هیت ـ گمارده می‏شود، در دفع سپاهیان دشمن که از حوزه مأموریت او گذشتند و به تاراج مسلمانان پرداختند، ناکام می‏ماند و مورد اعتراض و گلایه امام (ع) قرار می‌گیرد.[[62]](#footnote-62)

همچنین در میان کارگزاران دولت علوی (ع) شخصی چون زیاد بن سمیه نیز حضور دارد. زیاد چون پدری شناخته شده نداشت و حرام‏زادة مسلَّم بود، زیاد بن ابیه (فرزند پدرش) یا ابن سمیه (فرزند سمیه، کنیز حارث بن کلدة ثقفی پزشک عرب) خوانده می‏شد؛ تا آنکه معاویه در حکومت خود او را برادر خویش و زیاد بن ابی سفیان خواند. [[63]](#footnote-63) زیاد جانشین ابن عباس در ولایت بصره و سرزمین‏های فارس بود و دایرة حکم‌رانی وی استان پهناوری را در بر می‏گرفت که شامل بصرة کنونی، اهواز، کرمان، فارس و ... می‏شد.

او گرچه در ادارة امور مملکت بسیار کارآمد و توانا بود، اما به جهت خیانت‏های فراوان هرگز مورد اعتماد امام قرار نگرفت و بارها از سوی حضرت به خاطر فسادهایی که از او سر زد، توبیخ و ملامت شد.[[64]](#footnote-64)

در این نمونه‌ها مصداق کارآمدی اجتماعی مدیریت بود، اما بی شک کارآمدی منحصر به توان مدیریتی نیست و هرگونه خدمت مؤثری را در بر می‌گیرد.

بررسی این شخصیت‌ها نشان می‌دهد برخی کسان ایمان، تقوا، اخلاص، اخلاق و معنویت در ابعاد فردی را دارند، اما توان انجام امور اجتماعی و صلاحیت واگذاری مسئولیت‏های سنگین در آنها وجود ندارد. در مقابل، گروهی قدرت لازم برای انجام خدمات اجتماعی را دارند، اما تعهد و تقوای لازم را ندارند. هیچ یک از این دو گروه بازوی قابل اعتمادی برای امام امت (کسی که مسئول هدایت اجتماع و اصلاح امور آن است) نیست. امروزه همه کسانی که اندکی با مفاهیم اولیه مدیریت آشنا هستند، به خوبی می‏دانند که مهم‌ترین عنصر پیش برنده یک سازمان، «منابع انسانی آن» است؛ یعنی نیروهایی که واجد این دو ویژگی هستند؛ تخصص و تعهد، قدرت و امانت، تقوا و کفایت، عُرضه و سلامت، نداشتن هر یک از این دو بال، برای پرواز به سوی هدف یک کاستی آشکار است و اعتماد و حرکت را غیر ممکن می‏سازد.

کسانی که اخلاق و اخلاص و سلامت نفس را در حد مطلوب دارا هستند، ولی عُرضة سکّان‌داری یک حرکت اجتماعی را ندارند و نمی‏توانند از خود اثر و خدمت مناسبی ارائه کنند، نیروهای شایسته‏ای برای پیشبرد اهداف اسلام نیستند. از سوی دیگر، کسانی که واجد همت‏های بزرگ هستند و با سخت‏کوشی و تلاش، دانش و مهارت و کارآیی خود را بالا برده، لیاقت پذیرفتن مسئولیت‏های سنگین اجتماعی را کسب کرده‏اند، ولی در اسارت هواها و هوس‏های پست حیوانی به سر می‏برند و از ایمان و اخلاق و انسانیت کم بهره‏اند نیز هرگز رضایت امام عصر (عج) را تأمین نمی‏کنند؛ گرچه در مواردی می‏توان لیاقت آنان را به خدمت اهداف دین گرفت و البته با نظارت شدید بر آنان، از مفاسدشان در امان بود.

به یقین مقایسة این دو گروه و کنار هم نهادن آنان اشتباهی بزرگ است و این هم‏عرضی، نباید موجب توهم نوعی هم‏ارزی میان آنها شود. منظور از این بیان، برابر دانستن ارزش «انسانیت» و ارزش «کارآمدی» با یکدیگر نیست و مقایسه میان کمیل بن زیاد نخعی با زیاد بن ابیه هرگز عاقلانه شمرده نمی‏شود.

انسانیت انسان ارزش اساسی وجود اوست و در امتداد حیات انسان تا ابد به کار می‏آید، در حالی که کارآیی و توانمندی، ارزشی درجه دو است و به زندگی اجتماعی انسان، آن هم تا مرز انتقال به عالم ابدی مربوط است و پس از آن به کار نمی‏آید. ایمان و انسانیت، بدون توانمندی و کارآیی هم ارزشمند است و سعادت او را تأمین می‏کند، در حالی که کارآیی و توانمندی، بدون ایمان و انسانیت ارزش انسانی ندارد و بر لوح سعادت او نقشی نمی‏زند. بهرة ایمان و بندگی از ابتدا به خود شخص باز می‏گردد، در حالی که بهرة کارآیی و توانمندی ناظر به نیاز دیگران است.

بر این اساس در دَوَران امر میان این دو ویژگی، جایی که تنها انتخاب یکی از این دو گزینه امکان‏پذیر باشد، بدون تردید انسان باید ارزش‏های والای فردی را برگزیند و از هیچ ملامتی واهمه نکند.

اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد، به خودتان بپردازيد. هر گاه شما هدايت يافتيد، آن كس كه گمراه شده است به شما زيانى نمى‏رساند.[[65]](#footnote-65)

امام علی (ع) نیز فرمودند:

من نیک می‏دانم که چگونه می‏توان شما را اصلاح کرد و از کجی به راستی آورد. اما هرگز اصلاح شما را با تباه کردن خود (روا) نمی‏بینم[[66]](#footnote-66).

اما تأکید بر آن است که در شرایط عادی که امکان تحصیل هر دو ارزش وجود دارد، نباید سستی، کوتاهی و کاهلی کرد و به بهانة اخلاق و تقوا و معنویت از تحصیل کارآیی، توانمندی و کفایت دست کشید یا به بهانه حضور اجتماعی از خودسازی فردی بازماند.

توجه به مسئولیت اجتماعی و پرداختن بدان، آنقدر اهمیت دارد که عبادات فردی نیز جای‌گزین آن نمی‌شود و نمی‌توان به بهانة اشتغال به عبادت پروردگار از آن سرباز زد. امام کاظم (ع) آن هنگام که در سیاه‌چال مخوف هارون قرار گرفتند و از هرگونه ارتباط اجتماعی محروم و ممنوع گشتند چنین مناجات فرمودند:

پروردگارا از تو درخواست کرده بودم که مرا برای عبادت خود فارغ گردانی، تو را شکر می‌گویم که چنین نعمتی نصیبم کردی[[67]](#footnote-67)

از این بیان معلوم می‌گردد که انسان در میانة اجتماع حق ندارد زمان و توان خود را تنها صرف امور عبادی کند. و تا آن هنگام که اختیار عملِ اجتماعی و تأثیرگذاری بر محیط پیرامون خود را دارد وظیفه‌ای مهم بر دوش دارد که او را از عبادت فردیِ فارغ و خلوت محض با پروردگار مانع می‌شود.[[68]](#footnote-68)

انسان مؤمن همان‌گونه که در پی تحقق «انسان ایدآل اسلامی» در وجود خود است، به هدف تحقق «جامعه ایدآل اسلامی» نیز تلاش می‌کند و برای این منظور لازم است مهارت‌ها و توانایی‌های لازم را به دست آورد. به دست آوردن توان افزون‏تر برای انجام کارهای بزرگ و نیز آمادگی برای ایجاد تحولی عظیم یا ارائة خدمتی سترگ، هرگز به معنی خودنمایی مذموم و رفتار متظاهرانه نیست، بلکه به خودی خود مورد توصیه آموزه‏های دینی است.

شیعة علی (ع) می‏کوشد در فرایند انتظار فرج که افضل اعمال است، خود را برای کارگزاری دولت مهدوی (عج) آماده سازد تا در روزگار حضور و ظهور معصوم، سکّان‏داری شایسته و بازویی توانا برای اجرای عدالت و بسط توحید باشد. چنین کسی متناسب با ابعاد تأثیر اجتماعی و حجم خدمتی که ارائه می‏دهد، مورد توجه ویژه و رضایت خاص امام عصر (عج) است.

حضرت فاطمه زهرا (س) فرموده‏اند:

از پدرم پیامبر خدا (ص) شنیدم که فرمود: عالمان شیعة ما (فردای قیامت) محشور می‏شوند در حالی که به قدر فراوانی دانش و به میزان تلاششان در ارشاد بندگان خدا، از خلعت‏های کرامت بر آنها پوشانده شده است[[69]](#footnote-69).

برای توضیح بیشتر مثالی در ابعاد ملموس‏تر، از حکومت غیرمعصوم ذکر می‏کنیم. امام خمینی (ره) در آستانه انقلاب اسلامی از آحاد ملت ایران خشنود بود و به داشتن چنین توده‏ای بر جهانیان مباهات می‏کرد. اما رضایت امام از کسی مانند بهشتی و مطهری با رضایت او از توده عوام قابل مقایسه نیست. شهادت بهشتی و مطهری، برای او همسنگ فقدان یک امت، غمبار و جان‏فرسا بود؛ چه بسا حادثه‏ای طبیعی که پی‌آمد مرگ هزاران شهروند معمولی را به همراه داشته، ولی به اندازة شهادت یک بهشتی به بدنة انقلاب آسیب و به دل امام امت درد وارد نکرده باشد.

توصیه به تجهیز امت اسلامی و کسب آمادگی بیشتر در مقابل کفار در آیه شریفه؛

و هر چه در توان داريد از نيرو بسيج كنيد.[[70]](#footnote-70)

علاوه بر کسب قدرت نظامی و تهیة انواع ساز و برگ و جنگ‏افزار، شامل همة مؤلفه‏های قدرت، از قدرت علمی، مدیریتی و توان فرهنگی تا انواع مهارت‏ها، مانند قدرت بیان و سخنوری، نویسندگی و تأثیرگذاری، پیش‏بینی و تصمیم‏گیری و ... می‏شود و این همه جز با تلاش و سخت‏کوشی و بذل آسایش و راحت، حاصل نخواهد شد. کلید واژه «مجاهدت» که غالباً با پسوند فی سبیل الله و قید اموال و انفس در آیات قرآن به کار رفته است، بر این سخت‏کوشی و بذل آسایش تصریح دارد.[[71]](#footnote-71)

## پرسش

1. ویژگیهای یک هدف موجه را بیان کنید.
2. مفهوم قرب به خدا چیست و درک صحیح آن چه اهمیتی دارد؟
3. حیات طیب و آثار آن را توضیح دهید
4. چه رابطه‌ای میان نفس انسان و درک وابستگی به خدا وجود دارد؟ توضیح دهید.
5. مظهریت مخلوقات برای خدا به چه معناست؟
6. ارزش اجتماعی انسان چیست و چه نسبتی با ارزش فردی او دارد؟

## برای تأمل و پژوهش

تحقیق کنید که آیا میان تأمین ارزش فردی و ارزش اجتماعی تزاحمی وجود دارد؟ آیا پرداختن به امور اجتماعی مانع خودسازی فردی انسان نیست؟ چرا پاره ای از بزرگان معنوی از حضور اجتماعی پرهیز دارند؟

اگر بخواهیم شخصیت جامعی داشته باشیم در چه ابعادی باید رشد کنیم؟ ابعاد رشد انسان را بر اساس ساحت‌های مختلف حیات فهرست نمایید. آیا رشد جسمانی و پرورش اندام نیز اخلاقا مطلوب است؟

# موانع رشد

## اهداف

دانشجو پس از فراگیری این فصل:

1. با موانع حرکت به سوی خدا، اقسام و چگونگی مانعیت آنها آشنا می‌شود.
2. ضمن درک روشن از چیستی هوای نفس راه‌های مقابله با آن را می‌آموزد.
3. چگونگی تأثیر محیط بر انسان را درمی یابد.
4. راه‌های فریب شیطان را مرور می‌کند.
5. به درک مفهوم روشنی از طاغوت نایل می‌آید.

در فصل گذشته بیان شد که انسان می‌تواند و باید به سوی خدا حرکت کند و به مقام قرب او برسد. مسافت میان انسان و خدا که از آن به صراط مستقیم تعبیر شده مسافت درازی نیست.

یک قدم بر خویش نه وآن دگر در کوی دوست.

اما به رغم کوتاهی[[72]](#footnote-72) این مسیر و برخلاف انتظار، تشخیص آن[[73]](#footnote-73) و پیمودن آن با دشواری‌ها و موانعی روبرو است. امام صادق (ع) فرمودند: صراط مستقیم از مو باریک‌تر و از شمشیر تیزتر است[[74]](#footnote-74). حرکت در صراط مستقیم پیمودن چنین مسیری است. در این فصل به این مطلب می‌پردازیم که چه چیزهایی مانع حرکت انسان به سوی خدا می‌شود. آیا می‌توان شرایطی را فرض کرد که آدمی در آن، از رسیدن به مقصد اصلی محروم گردد؟ این حرکت نیاز به چه چیزهایی دارد و در چه صورت حرکت غیر ممکن می‌شود؟ دشواری‌های این حرکت چیست؟ عوامل سقوط اخلاقی انسان و موانع تکامل او کدام است؟

ذکر این نکته مفید است که «مانع»، همیشه پیش روی «حرکت» قرار می‌گیرد. کسی که بنای حرکت ندارد، احساس تنگنا نمی‌کند و در مقابل خود مانعی نمی‌یابد. آن کس که خود را نشسته و ساکن می‌خواهد با همه سازگار است، هیچ کس را دشمن خود نمی‌بیند و احساس مزاحمتی از جانب دیگران ندارد، اما انسان هدفمندی که دغدغه رسیدن دارد و قرار است پیش رود و اوج بگیرد، احساس می‌کند که کسانی یا چیزهایی مانع، مزاحم و دشمن او هستند؛ چیزهایی که از رفتن و رسیدن او جلوگیری می‌کنند یا زمان رسیدن او را طولانی می‌گردانند یا زحمت رسیدن را بر او بیشتر می‌کنند.

برای این حرکت هم باید راه را شناخت، هم باید انگیزه رفتن داشت و هم باید از همه توان برای طی این مسیر استفاده کرد. بنابراین جسم و ذهن و دل باید به کار گرفته شود تا انسان به مقصود خود برسد. موانعی که در این راه وجود دارد یکی از این سه را از ما می‌گیرد، یعنی مانعیت این موانع سه گونه است. یا توان حرکت را سلب می‌کند، یا مانع شناخت درست هدف، راه یا ضرورت حرکت می‌شود که در این صورت گمراهی پدید می‌آید، و یا انگیزه و شور حرکت را می‌گیرد و انسان ضمن آنکه می‌داند باید برود و توان آن را هم دارد، طراوت لازم برای رفتن را ندارد و این یا به جهت از دست رفتن توجه از راه اصلی است و یا به جهت وجود انگیزه‌های مزاحم و مشغولیت به امور دیگر. به هر حال سه گونه مانع می‌توان یافت: مانع شناختی، مانع انگیزشی و مانع رفتاری.

پاره‌ای از موانع حرکت معنوی انسان غیر اکتسابی و غیر ارادی است. بیان این دسته از موانع نیاز به توضیح بیشتری دارد. با توجه به اینکه آفرینش، بدون تفاوت امکان‌پذیر نیست[[75]](#footnote-75)، انسان به اقتضای آفرینش ویژه خود و به خاطر شرایط خاص جسمی و روحی طبعا با محدودیت‌هایی مواجه است. بی‌شک جبرهای فراوانی پیرامون انسان را احاطه کرده است[[76]](#footnote-76). اما لابلای این هزاران جبر که انسان را فراگرفته است، اندکی اختیار به او داده شده است و به اندازه همان اندک، مکلف است.

موجودات عالم و از جمله انسان‌ها متفاوت آفریده شده‌اند. دارایی انسان‌ها و به تبع آن، محدودیت‌هایشان هم متفاوت است. انسان‌ها گرچه همگی در اصل اختیار مشترکند اما اختیارشان بی‌نهایت نیست. حوزه و حدود این اختیار نیز متفاوت است. یعنی آدمیان از بدو تولد با یکدیگر فرق دارند. برخی انسان‌ها محدودیت‌های کمتری دارند و برخی با موانع بیشتری روبرویند. یعنی پاره‌ای از موانع طبیعی و غیر اکتسابی برای رشد انسان در طبیعت او و در شرایط خاص او قرار داده شده است[[77]](#footnote-77).

شرایط تاریخی اجتماعی، شرایط جسمانی، شرایط ذهنی و روحیات وراثتی هر کدام مقداری امکان یا جبر می‌آفریند مثلا در شرایط تاریخی امروز، امکان ارتباط بیشتری فراهم است. به همین جهت امکان دست‌یابی به حقیقت و رشد اخلاقی افزایش یافته و مسوولیت انسان‌ها هم افزون گشته است. دست کم سه گونه مانع وراثتی می‌توان برشمرد؛ کم‌بهرگی از هوش و فهم (و کودنی)، روحیات مزاحم و شرایط جسمانی محدود کننده. هر یک از این سه، اختیار انسان را تحت تاثیر قرار می‌دهد. کسی که عصبی مزاج، چاق، کودن، عجول یا بیش فعال آفریده شده است، نعمت اولیه محدودتری و به همان نسبت تکلیف کم‌تری دارد.

این بهره‌های اولیه از نعمت (آگاهی‌ها، روحیه‌ها و ظرفیت‌های جسمی) و نیز بهره‌های میان راه که به صورت نعمت یا عنایت نصیب انسان می‌شود زمینه‌ها و عوامل رشد او است که نوعا غیر اختیاری است.

از یک نگاه دیگر موانع رشد اخلاقی را می‌توان به درونی و بیرونی تقسیم کرد. موانع درونی موانعی است که در جان انسان حضور دارد و حتی اگر انسان را کاملا تنها فرض کنیم این موانع همراه اوست. اما موانع بیرونی موانعی هستند که انسان، بدون آن‌ها قابل فرض است.

موانع درونی عبارتند از: جهل، هوی و عجز

موانع بیرونی نیز چند چیز است: شیطان، دنیا، طاغوت و ...

## موانع درونی

### هوای نفس

عمده‌ترین مانع سعادت انسان و عامل سقوط او را باید در درون جان او جست و جو کرد. اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک[[78]](#footnote-78). جالب توجه در آفرینش انسان این که آدمی از سویی این همه ظرفیت رشد و کمال در درون خود دارد و از سوی دیگر عمده‌ترین عامل سقوط و پستی و شقاوت را نیز در باطن خود همراه دارد. از این دشمن تاثیرگذار و عامل مهم سقوط، به هوای نفس یاد کرده‌اند. اکنون به تبیین مفهوم هوای نفس می‌پردازیم.

در وجود انسان هم میل به کمال و گرایش به سعادت وجود دارد و هم میل به بهره مندی بی‌کران از لذایذ و بهره‌های مادی. با این تفاوت که میل‌های مادی و غریزی مثل میل به خوردن و خوابیدن و میل به ارتباط با جنس مخالف، معمولا فعلیت دارند و خود بخود شکوفا می‌شوند، اما تمایلات دیگر بالقوه هستند و شکوفایی آنها در شرایط و محیط‌های خاصی فراهم خواهد شد و نیازمند تربیت و راهنمایی ویژه است.

بی‌شک خواسته‌های انسان بسیار متنوع و متفاوت است و انسان در این دنیا نمی‌تواند به همه خواسته‌ها و آرزوهای خود برسد زیرا معمولا این گرایش‌ها با هم تزاحم دارند. خوردن و خوابیدن و خوش بودن، خواسته همه ما آدم‌ها است. به دست آوردن علم، و آگاهی از اسرار جهان نیز خواسته ماست. این دو خواسته با هم تزاحم دارند؛ یعنی برای هم ایجاد مزاحمت می‌کنند. پی‌گیری خواسته اول مانع از خواهش دوم و پی‌گیری خواسته دوم مانع از رسیدن به آرزوی اول است. روشن است که با تن‌آسایی و خوش‌گذرانی و لذت‌جویی نه می‌توان به موفقیت بالای علمی و نه هیچ موفقیت دیگری رسید. از این جهت ناگزیر باید از دسته‌ای هواها و خواهش‌ها صرف نظر کرد.

در چنین تزاحمی حکم قاطع عقلی، محدود ساختن لذایذ مادی و تلاش برای رسیدن به کمال و لذت معنوی است. آنان که دوراندیش و عاقل‌اند از میان این دو دومی را برمی‌گزینند و در نهایت نیز لذت برتری را تجربه می‌کنند. اما آنان که اسیر خواهش‌های زودگذر خود هستند، نمی‌توانند از این لذایذِ ناپایدار بگذرند و از لذایذ معنوی محروم می‌مانند. بدون استثنا همه آدم‌های موفق برای موفقیت، از دسته‌ای خواسته‌ها و خوشی‌ها و لذت‌ها گذشته‌اند.

بنابراین برای رسیدن به مقصد باید با نیروهای درونی مزاحم که ما را به امور متفرقه سرگرم می‌دارد و از توجه به حرکت منصرف می‌کند در افتاد. این نیروها در وجود همه ما انسان‌ها هست و هر روز و هر ساعت ما را به خود فرا می‌خواند. معمولا از این نیروها به هواهای نفسانی تعبیر می‌شود. هوای نفس یعنی آنچه دلم می‌خواهد و خوشم می‌آید.[[79]](#footnote-79)

هوای نفس همان گونه که مانع رسیدن به موفقیت مادی و اجتماعی است، مانع رسیدن به مقامات معنوی و روحانی نیز می‌شود. بدون تردید برای رسیدن به کمالات معنوی و اخلاقی نیز باید رنج کشید و بر دسته‌ای از تمایلات غریزی و خواسته‌های لذت بخش دنیوی پا نهاد. در زبان احادیث از این اقدام مردانه، به جهاد اکبر یعنی تلاش بزرگ یاد شده است. مبارزه با نفس و خواسته‌های پست او مبارزه‌ای است بسیار بزرگ‌تر و سهمگین‌تر از قرار گرفتن در صحنه نبرد و در معرض ضربات شمشیر یا آتش رگبار گلوله‌ها و ترکش خمپاره‌ها و توپ‌ها، با دشمنی به مراتب خطرناک‌تر از دشمن قهار قدرتمند انسانی.

نقطه مقابل پیروی از هواهای نفسانی قدرت کنترل خویش، مهار آرزوهای طبیعی، و تسلط بر امیال و گرایش‌های مادی است. انسان اخلاقی کسی است که توان مدیریت احساسات و هیجانات خود را دارد و بدون اراده و دست بسته تحت تاثیر درخواست‌های خوشایند درونی قرار نمی‌گیرد و هرگز نسبت به خود احساس ضعف و زبونی نمی‌کند. در وجود چنین کسی عقل[[80]](#footnote-80)، امیر بر هوی است نه اسیر آن[[81]](#footnote-81). از این نیرو به تقوا نیر تعبیر شده است. همچنین این مقاومت در مقابل تمایلات و کشش‌های درونی را صبر نیز نامیده‌اند. گروهی که راه رسیدن به مقصود را تشخیص داده‌اند ولی استواری و استقامتِ در راه بودن و حرکت کردن و دشواری‌ها را به جان خریدن ندارند به مقصد نمی‌رسند. نمونه تاریخی آن مردم کوفه‌اند. آنان با این که حقانیت امام حسین (ع) را می‌دانستند اما به جهت دل‌بستگی به دنیا از حمایت حق سر باز زدند و از سعادت بازماندند.

مهم‌ترین و مخرب‌ترین مصادیق پیروی از هوای نفس ارتکاب گناه است. نافرمانی خدا بزرگ‌ترین عامل سقوط معنوی انسان به شمار می‌رود. خدای متعال از باب لطف و کرم خود آنچه را که برای کمال انسان ضروری بوده **واجب** و آنچه را که مانع جدی این حرکت بوده **حرام** اعلام کرده است. بدون شک اگر در سلوک معنوی انسان چیز دیگری تأثیر ویژه می‌داشت، همو واجب یا حرام می‌شد. به همین جهت همه مربیان بزرگ، آغاز حرکت معنوی آدمی را طاعت خدا در انجام واجبات و ترک امور حرام می‌دانند و به عنوان اولین و مهم‌ترین دستور العمل معنوی بدان تأکید دارند[[82]](#footnote-82).

### جهل

کسی که نسبت به هدف یا نسبت به قاعده و فرمول رفتن ناآگاه است یا ضرورت رفتن را نمی‌داند، هرگز به مقصد نخواهد رسید. کسی که راه حق را تشخیص نداده و تلاشی برای راهیابی نکرده است، هرچه پایدارتر و استوارتر باشد و بیشتر بکوشد در مسیر باطل پیش رفته و دور‌تر شده است.

کسی که بدون بصیرت عمل کند مانند کسی است که در بیراهه حرکت می‌کند. سرعت حرکت او، او را دورتر می‌کند[[83]](#footnote-83).

نمونه تاریخی این گروه خوارج‌اند که در مسیر باطل خود بسیار مصمم و پایدار بودند. به نظر می‌رسید که این گروه تحت تاثیر کشش‌های مادی و خواسته‌های غریزی نبوده و می‌خواستند مطابق عقل خود عمل کنند اما از آنجا که راه درست را تشخیص نداده بودند، بهره‌ای از این مجاهدت و تلاش نصیبشان نشد.

نباید انتظار داشت مقامات معنوی و روحانی با نافرمانی خدا به دست آید یا با ریاضت‌های نامشروع بتوان به عوالم بالا راه یافت یا بدون انجام واجبات و ترک امور حرام به خدا رسید این تلاش انسان را از مقصد دورتر می‌سازد. رسیدن به مقصد عالی انسانی تابع قانون و قاعده است هرکس مطابق آن قانون عمل نکند ـ هرچند از سر ناآگاهی و غفلت باشد ـ از آن محروم می‌شود.

جهل و هوی دو مانع عمده درونی برای حرکت معنوی است که در مقابل علم و عمل (بیداری و پایداری) قرار می‌گیرد. برای تأمین این دو نیاز مهم و رهایی از آن دو مانع سهمگین آدمی همواره محتاج توصیه است؛

[کسانی که] همديگر را به حقّ سفارش و به شكيبايى توصيه كرده‏اند.[[84]](#footnote-84)

### عجز

مانع دیگر برای حرکت به سوی سعادت، ناتوانی است. کسی که توان جسمی انجام عمل صالح را ندارد از برخی برکات محروم می‌شود. بی‌شک عبادات خاص مانند روزه و جهاد بهره‌های ویژه‌ای دارند که نصیب انسان‌های ناتوان نمی‌شود. قدرت جسمی یا فکری یا روحی انسان‌ها در حرکت به سوی مقصد عالی انسانی به آنها کمک فراوانی می‌کند.

ممکن است انسان واقعا طالب کمال باشد و انگیزه‌مندانه به سوی آن حرکت کند و موانع محیطی هیچ یک او را به خود مشغول نکند اما زمینه‌های شناخت برای او فراهم نشود و طلبش به خاطر شرایط اجتماعی نامناسب به نتیجه نرسد. ممکن است به خاطر تاثر طبیعی که هرکس از مشاهده رفتار دیگران می‌پذیرد از مشاهده رفتار نوع مردم گمان کند که در شرایط مطلوبی قرار گرفته و نیازی به حرکت ندارد.

گفتیم نیروهای مزاحمی که ما را از حرکت باز می‌دارند و انرژی رفتن ما را می‌گیرند دو دسته هستند؛ درونی و بیرونی آنچه تاکنون بیان داشتیم همه موانع درونی حرکت بودند اکنون به ذکر موانع بیرونی می‌پردازیم

## موانع بیرونی (محیطی)

مانع بیرونی مانعی است که از خارج وجود انسان به گونه‌ای بر اراده، شناخت یا رفتار او اثر منفی می‌گذارد و احتمال رسیدن وی به سعادت را پایین می‌آورد؛ یا انگیزه او را کم می‌کند یا توجه او را از بین می‌برد یا مسیر را بر او مشتبه می‌سازد یا محدودیت خارجی برای حرکت او ایجاد می‌کند. موانع خارجی بسیارند. عمده‌ترین موانع خارجی عبارت‌اند از شیطان، دنیا و طاغوت.

محیط چگونه اثر می‌گذارد؟ تاثیر محیط خارجی بر انسان از طریق تحریک موانع درونی است. اگر انسان در درون خود قدرتمند باشد و تحت تاثیر عوامل درونی واقع نگردد، هرگز عناصر بیرونی مانع حرکت او نخواهد شد. تاثیر محیط فاسد این گونه است که با تحریک مرتب انگیزه‌های مادی یا شهوت، مقاومت انسان‌های عادی که صاحب عزم و اراده بالایی نیستند را در هم می‌شکند و فکر آنها را از حرکت به سمت کمال منصرف و به دنیا جویی مشغول می‌کند.

امام سجاد (ع) در صحیفه سجادیه فرموده‌اند:

خدایا مرا از یاد خود مشغول مدار با نعمت فراوان دنیوی که شگفتی و سرورش مرا سرگرم کند و زیبایی آن مرا بفریبد و نیز به فقر و تنگدستی که زحمت آن به عمل من آسیب رساند و غصه‌اش قلبم را پر کند[[85]](#footnote-85).

از بیان امام سجاد (ع) استفاده می‌شود که ثروت یا فقر ـ به عنوان موانع بیرونی ـ‌ موجب ایجاد مشغولیت فکری و فراموش کردن هدف (قرب حق) می‌گردد. تأثیر تدریجی این عوامل مخرب به گونه‌ای است که کسی مانند امام معصوم هم از آنها به خدا پناه می‌برد.

### شیطان

شیطان عامل بیرونی شر، دشمن اوج گرفتن انسان، مانع راه کمال، و سبب اخراج او از بهشت سعادت است. نحوه تاثیر شیطان بر انسان مثل سایر عوامل محیطی به صورت تحریک و اقتضا است و شیطان هرگز نمی‌تواند انسان را مجبور به شر کند. کاری که شیطان انجام می‌دهد، تزیین و وسوسه است. یعنی دنیا را در نظر انسان مرتب به زیبایی جلوه می‌دهد و فکر حرکت به سوی خدا را از ذهن و دل او خارج می‌گرداند

و چون كار از كار گذشت [و داورى صورت گرفت‏] شيطان مى‏گويد: «در حقيقت، خدا به شما وعده داد وعده راست، و من به شما وعده دادم و با شما خلاف كردم، و مرا بر شما هيچ تسلطى نبود، جز اينكه شما را دعوت كردم و اجابتم نموديد. پس مرا ملامت نكنيد و خود را ملامت كنيد. من فريادرس شما نيستم و شما هم فريادرس من نيستيد.[[86]](#footnote-86)

شیطان با تزیین دنیا در نظر انسان و مشغول ساختن فکر و ذکر و هم و غم او بدان، او را از اهتمام به سعادت باز می‌دارد. انسان که باید مرتب به یاد حرکت خود باشد و برای آن برنامه‌ریزی و همت نماید با انصراف از یاد خدا و مشغولیت به دنیا از حرکت باز می‌ماند.

شيطان بر آنان چيره شده و خدا را از يادشان برده است.[[87]](#footnote-87)

وقتی یاد خدا از انسان جدا شود انسان از حرکت باز می‌ماند.

همانا شيطان مى‏خواهد با شراب و قمار، ميانِ شما دشمنى و كينه ايجاد كند، و شما را از ياد خدا و از نماز باز دارد. پس آيا شما دست برمى‏داريد؟[[88]](#footnote-88)

در یک معنای عام واژه شیطان بر همه اسباب شر نیز اطلاق می‌گردد. به این اصطلاح انسان‌هایی که این نقش را ایفا می‌کنند نیز شیطان وسوسه‌گر هستند. شیاطین انسی از جهت کارکرد، تفاوتی با شیاطین جنی ندارند. وسوسه می‌کنند و انسان را از یاد خدا باز می‌دارند.

آن كس كه در سينه‏هاى مردم وسوسه مى‏كند، چه از جنّ و [چه از] انس.[[89]](#footnote-89)

نسبت نفس و شیطان با انسان چنین است که نفس مسؤول مطالبات است و شیطان مسؤول گفتگو. نفس خواهش باطل را در دل می‌کارد و شیطان بر آن لباسی فاخر می‌پوشاند. در بسیاری از موارد شیطان حقیقتی را دیگرگون به نظر انسان می‌رساند تا موافقت انسان را جلب کند[[90]](#footnote-90).

### دنیا

دنیا به همه مظاهر دل‌ربا و فریبای مادی اطلاق می‌شود. آنچه از امور مادی که برای انسان جذابیت دارد و انسان را به سوی خود فرامی‌خواند، انگیزه انسان را جهت می‌دهد و او را دغدغه‌مند و مشتاق می‌گرداند دنیا است. دنیا نیز با انصراف ذهن از حرکت و قرب، مانعی برای کمال می‌گردد یعنی مقاومت نوع انسان‌های عادی را از بین می‌برد و با دل‌ربایی و فریبایی، آدمی را به خود مشغول می‌سازد. انسان که باید لایه‌های وجود را بشکافد و به عوالم دیگر سفر کند اگر با همین دنیاخواهی‌ها و مشغولیت‌ها سر کند نمی‌تواند جز حقایق مادی را درک کند. شاید نغزترین و کوتاه‌ترین وصف دنیا در این تعبیر زیبای امیر مؤمنان (ع) باشد:

فریب می‌دهد، آسیب می‌رساند و می‌گذرد![[91]](#footnote-91)

### طاغوت

طاغوت به هر عامل صاحب اختیار خارجی گفته می‌شود که با استفاده از اختیار گسترده خود دایره اختیار دیگران را در رشد و تعالی محدود می‌سازد و آنان را از مسیر هدایت باز می‌دارد. کار طاغوت، صدّ از سبیل یعنی بازداشتن از راه، یا راهزنی است و وظیفه ما مقابله با طاغوت و کفر بدان، یعنی از تحت ولایت و سرپرستی او خارج و با او درگیر شدن.[[92]](#footnote-92)

اطاعت از طاغوت و تسلیم بی‌قید و شرط در برابر او در زبان قرآن کریم عبودیت طاغوت نامیده شده است.[[93]](#footnote-93)

«عبادت در مفهوم قرآنی، پیروی، تسلیم و اطاعت مطلق است در برابر یک قدرت واقعی یا پنداری از روی رغبت یا از سر اجبار، همراه با حسن تقدیس و ستایش معنوی یا بدون آن و توحید قرآنی درست نقطه مقابل این شرک است؛ همه این آلهه‌ها و معبودان را نفی کردن، ‌تسلیم آنان نشدن، در برابر سیطره قدرت آنان مقاومت کردن، دل از رعایت آنان بریدن و سرانجام بر نفی و طرد آنان کمر بستن و با همه وجود تسلیم خدا شدن. پیامبران الهی همواره مردم را به ستیزه و پیکار در برابر طاغوت‌ها و نفی شرک فرا می‌خواندند.»[[94]](#footnote-94)

## پرسش

1. عمده‌ترین مانع رشد اخلاقی انسان چیست؟ چرا؟
2. موانع درونی وبیرونی رشد را نام برید؟
3. مهم‌ترین نتیجه‌ای که از مانعیت عجز می‌توان گرفت چیست؟
4. تأثیر محیط فاسد بر انسان چگونه است؟
5. طاغوت را تعریف کنید.

## برای تأمل و پژوهش

در منابع روایی و ادعیه شیعه، هوای نفس نقطه مقابل عقل معرفی شده است. در باره مفهوم عقل و انواع استعمالات آن تحقیق کنید.

به مبحث هوش هیجانی (EQ) در کتاب‌های روانشناسی مراجعه کنید و نسبت قدرت مدیریت هیجانات را با مفهوم تقوا و مبارزه با نفس بررسی کنید. چگونه می توان از ظرفیت های این بحث در غنی سازی مباحث اخلاقی بهره گرفت؟

آیا بهره گیری از دنیا با اهداف اخلاقی منافات دارد و مانع از حرکت به سوی خدا می شود؟ در باره حدود بهره‌مندی از دنیا تحقیق کنید

# امکانات رشد

## اهداف

از دانشجو انتظار می‌رود پس از فراگیری این درس:

1. عوامل اصلی رشد انسان را شناخته بتواند نقش آن را در عمل به وظایف اخلاقی تبیین کند.
2. از عوامل فوق با حداقل‌های لازم جهت شروع حرکت به سوی اخلاقی شدن آشنا شود.
3. بتواند تأثیرات علم و عمل را بر هم تحلیل کند.
4. باتوجه به رابطه توجه و اراده بتواند عوامل توجه را شمرده، نقش آنها را تحلیل کند.
5. با «ایمان» و «تقوی» و نقش آنها در عمل به وظایف آشنا شود.

از آنجا که رشد انسان به نحو اختیاری صورت می‌گیرد عامل رشد عاملی است که بر این اختیار اثر مثبت بگذارد و احتمال رشد او را افزایش دهد. مثلا انگیزش یا شناخت یا توان بیشتری به او بدهد. همان گونه که مانع رشد عنصری است که به گونه‌ای اختیار انسان را تحت الشعاع قرار دهد و احتمال رشد را بکاهد؛ مثلا انگیزش یا توان را کم کند یا مانع شناخت شود یا شناخت نادرست بدهد.

شرایط محیطی خوب یا بد در واقع برای کمال اخلاقی و معنوی انسان عاملیت یا مانعیت تام ندارد. بلکه تنها مقتضی و زمینه ساز است. محیط هرگز الزام و جبر نمی‌آفریند و قدرت اراده انسان را برای رشد معنوی و روحانی سلب نمی‌کند. انسان چنان بزرگ آفریده شده که در سخت‌ترین بندها و محدود‌ترین زندان‌ها آزاد است و برای حرکت معنوی توان اقدام دارد. بنابر این هیچ مانعی نیست که نتوان از آن به سوی رشد معنوی عبور کرد.

انسان، همیشه مکلّف است، هرچند در میان انبوه مجهولات قرار گیرد و نمی‏تواند از دایرة مسؤلیت خارج شود، هرچند محدودیت‏های فراوان او را احاطه کند. این امانت سنگین بر دوش او باقی است زیرا خدا انسان را صاحب اختیار و اراده آفریده است.

«علم»، «توان» و «توجّه» سه شرط عمدة تکلیف و سه عامل مهم رشد است. کسی که نمی‏داند، نمی‏تواند یا توجه ندارد تکلیف ندارد.[[95]](#footnote-95) امّا خدا ساختار وجودی انسان را چنان قرار داده که همواره امکانات رشد برای او فراهم باشد و بهانه‏ای برای فرار از تکلیف نداشته باشد.

## علم

انسان در تراکم شدید سؤال‏ها و ابهام‏ها نیز از علم تهی نمی‏شود. ما گاهی تصور می‏کنیم مشکل عمدة ما در پیمودن مسیر کمال، «جهل» است و باید این ناآگاهی‏ها و سرگردانی‏ها برطرف شود تا مسیر حرکت ما هموار گردد. چنین نیست. ما همیشه به اندازة لازم برای حرکت، آگاهی داریم. گزاره‏های یقینی ما برای آغاز راه کافی است و بهانة کمبود علم از ما پذیرفته نمی‏شود. انسان در هر موقعیت و شرایطی، به اوّلیاتِ وظایف خود آگاه است. زیرا خدا به جان انسان شر و خیر او را الهام کرده[[96]](#footnote-96) و راه هدایت و گمراهی را روشن نموده است. [[97]](#footnote-97) و نیز تعهّد کرده که هرکس به علم خود عمل کند دایرة آگاهیش را گسترده‏تر سازد. به این ترتیب چه دستاویزی برای ترک عمل، باقی می‏ماند؟ امام علی (ع) فرموده‏اند:

علم (همیشه) برای شما هست پس به علم خود هدایت جویید.[[98]](#footnote-98)

### علم و عمل

هرکس که متوجه مقام ارجمند انسانی شود و افق حرکت خود را به خوبی بنگرد، مشتاقانه خواهان دستورالعمل حرکت به سوی مقصد است. چنین کسی از این دستورالعمل چه بهره‏ای درنظر دارد؟ آیا جز این است که می‏خواهد پس از یافتن راه، حرکت کند و پس از گرفتن دستور اجرا نماید؟ اگر این‏گونه نیست و قصد عمل وجود ندارد، آگاهی بیهوده است. کسی که آهنگ حرکت ندارد بهتر است بی‏جهت وقت و فکر و نشاط خود را صرف یافتن و آموختن نقشة مسیر نگرداند و همان بهتر که در بی‏خبری بماند! دانستن، مقدمة انجام دادن است و عمل نتیجه علم. امام علی (ع) فرمودند:

میوة دانش، به‏کاربستن آن است.[[99]](#footnote-99)

نباید گمان شود که «علم» به‏تنهایی کافی است. به‏دست آوردن علم و شناختِ نقشة مسیر آغاز راه است نه پایان راه. بنابراین هرکس باید تصمیم بگیرد که «آن‏چه یاد می‏گیرد، انجام دهد» و بر این تصمیم، صادق و استوار باشد.

اکنون کسی که بنا دارد با یافتن دستور عمل، برنامه زندگی خود را تنظیم ساخته و پیش برود، در معرض این سؤال قرار می‏گیرد: آیا در مواردی که «قطع» به وظیفه داشته‏ای و «به یقین» می‏دانستی چه چیز تو را به سمت کمال پیش می‏برد، عمل کرده‏ای که اکنون در پی دستور جدید هستی؟ «گزاره‏های یقینی ما» برای آغاز حرکت کافی است و عمل به همین گزاره‏ها، صداقت ما را در ادعایمان و تصمیممان روشن می‏کند. نقش انگشتر مبارک امام حسین (ع) این جمله بود:

دانستی، پس عمل کن.[[100]](#footnote-100)

امام علی (ع) می‏فرمایند:

بر عالم است که آن‏چه را می‏داند به‏کار بندد، سپس به‏دنبال دانشی رود که نمی‏داند[[101]](#footnote-101).

شما به عمل کردن آن‏چه می‏دانید نیازمندترید تا آموختن آن‏چه نمی‏دانید[[102]](#footnote-102).

هرکس برای آینده تصمیم گرفته که آن‏چه را یاد می‏گیرد انجام دهد، به گذشته باز گردد که تاکنون چه یاد گرفته؟ به همان عمل کند. هرکس اعتراف دارد که علم مقدمة عمل و عمل نتیجة علم است، انبوه مقدمات بی‏نتیجه‏ای را که فراهم آورده است به نتیجه برساند.

همچنین بزرگان علم و عمل توصیه کرده‏اند که آدمیان، برای حرکت خود مسیری مطمئن و مستحکم انتخاب نمایند و همة عمل خود را بر مدار «علم و یقین» تنظیم کنند. یعنی تا هنگامی که از «صحت» و نیز «فایده یا ضرورت» کاری مطمئن نشده‏اند، به‏آن اقدام ننمایند. اقدام به کار، بدون ایمان و اطمینان به آن، زبانه‏های تزلزل، تردید و دودلی را در وجود ما شعله‏ورتر می‏سازد. پس هرچه می‏دانیم (که صحیح و مفید است) و فقط هرچه می‏دانیم (که صحیح و مفید است) به آن عمل کنیم.

امام صادق (ع) فرمودند:

کسی که بدون بینش عمل کند، همچون کسی است که در بیراهه رود، چنین کسی هرچه تند رود از راه دورتر می‏افتد[[103]](#footnote-103).

رسول اکرم (ص) نیز فرمودند:

کسی که بدون علم، عمل کند، آن‏چه خراب می‏کند بیش از آن است که درست می‏کند[[104]](#footnote-104).

«عمل به آن‏چه می‏دانیم»، یک تأثیر بسیار مهم و شگفت‏انگیز به دنبال دارد و آن «روشن شدن مجهولات و مشتبهات» ما است.

همان گونه که مطالعه، مباحثه و حضور در مجلس درس، از راه‌های تحصیل علم محسوب می‏شوند. یکی از راه‌های افزایش علم «عمل به معلومات» است. در آیات و روایات، به صراحت و با زبان‌های مختلف، بر این واقعیت تأکید شده که: عمل، نور دانشی جدید فرا راه انسان می‏تاباند و مسیر حرکت او را روشن می‏کند.

در قرآن کریم آمده است:

اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد، اگر از خدا پروا داريد، براى شما [نيروى‏] تشخيص [حقّ از باطل‏] قرار مى‏دهد.[[105]](#footnote-105)

و كسانى كه در راه ما كوشيده‏اند، به يقين راههاى خود را بر آنان مى‏نماييم‏[[106]](#footnote-106).

اگر اطاعتش كنيد راه خواهيد يافت‏. [[107]](#footnote-107)

روایات نورانی پیشوایان معصوم نیز، این حقیقت را چنین بیان داشته است:

امام صادق (ع): علم و عمل به هم بسته شده‏اند، هر که بداند عمل کند و هر که عمل کند بداند.[[108]](#footnote-108)

رسول اللَّه (ص): هرکس به آن‏چه می‏داند عمل کند، خدا آن‏چه را ندانسته به او می‏آموزد.[[109]](#footnote-109)

رسول اللَّه (ص): هیچ بنده‏ای برای خدا چهل روز خالص نگردد مگر آن که چشمه‏های حکمت از قلبش بر زبانش جاری شود.[[110]](#footnote-110)

برای درک بهتر این واقعیتِ شگرف، راننده‏ای را در نظر بگیریم که قصد دارد در تاریکی شب به مسافرت رود. لامپ‏های اتومبیل تنها مسافت بیست متری پیش روی او را روشن نموده و راننده فراتر از این مسافت، دید ندارد. اگر این شخص به بهانة اینکه تمام مسیر جاده در معرض دید او نیست از حرکت باز ایستد، آیا در نظر خردمندان محکوم نمی‏گردد؟

روش عاقلانه این است که با استفاده از همین روشنایی حرکت کند و پیش رود. اگر این مسیر روشن را طی کند، بیست مترِ بعدی برای او معلوم می‏شود. از اوّل نمی‏توان انتظار داشت که کل مسیر، روشن و تابناک باشد. و حرکت را نمی‏توان متوقف بر چنین انتظاری نمود. حرکت را باید با مقدار مسلّم آغاز کرد.

کسی که آدرس منطقه‏ای دور دست را سؤال می‏کند، نباید توقّع داشته‏باشد که تا پایان راه را جزء به جزء برای او ترسیم کنند. جادة اوّلیه را نشانش می‏دهند و به او می‏گویند: «پیش رو، به دو راهی که رسیدی آنجا سؤال کن، یا تابلوهای نصب شده بر سر دو راهی، مسیر حرکت آینده تو را روشن می‏کند.». مرحلة نخست باید طی شود تا مرحلة دوم معلوم گردد ومرحلة دوم باید طی شود تا توان درک مرحلة بعد فراهم‌اید.

البته اگر از ابتدا معلوم نباشد که جاده‌ای به هدف میرسد یا نه نباید در آن پا گذاشت. ولی اگر قطع داریم که از همین جاده باید رفت و نمی‏دانیم پس از رسیدن به دو راهی چه باید کرد، این مقدارِ معلوم را باید طی کنیم تا به دوراهی که برسیم در آنجا بر ما معلوم خواهد گشت.

مجهولات ما هرچند فراوان و چشم‌گیر، به منزلة نیمة خالی لیوان است، نباید تمام توجه ما را به خود جلب نماید. بخشی از این لیوان پر است باید از آن بهره جست. این، کلید زرّینِ نجات از سرگردانی و تحیر است، تزلزل و تردید، توقف ایجاد می‏کند. در مقابل، ایمان، حرکت و نشاط می‏آفریند. با دانستن این حقیقت تابناک، توجّه به دارایی علمی و یقین موجود خود می‏کنیم. و با نهایت ایمان و اطمینان پیش می‏رویم نه اینکه با تمرکز در کانون مجهولات و مشتبهات به تحیر و توقّف مبتلا شویم. انسان (با استفاده از موجودی علمی خود) می‏تواند در صعود به قلة کمال یک لحظه هم متوقّف نشود، بشرط اینکه از این دارایی علمی استفاده کند.

علمِ1  عملِ1  علمِ2 عملِ 2  علمِ3  عملِ3  ...

کسی که بنای عمل ندارد، باید بداند که قابلیت هدایت ندارد، و هدایت نمی‏شود. کسی که نمی‏خواهد برود، نمی‏تواند نقشة کل مسیر را درک کند. علم و آگاهی، یک‌باره حاصل نمی‏شود. نباید برای به دست آوردن همة مجهولات اصرارِ بیهوده ورزید. تربیت و تکامل انسان تدریجی و وابسته به عمل است. با عمل کردن و پیش رفتن، ظرفیت انسان برای فهم افزایش می‏یابد.[[111]](#footnote-111) امام صادق (ع) فرمودند:

عمل ظرف (و زمینه ساز) فهم است.[[112]](#footnote-112)

بنابراین کسی که عمل نمی‏کند، توقع فهم و هدایت نداشته باشد. زیرا ظرفیت لازم را ندارد. پس قاعدة هدایت الهی این‌گونه است: کسی که عمل کند حتماً هدایت می‏شود ولی کسی که بنای عمل ندارد هدایت نمی‏شود.

کسی که عمل نمی‏کند علاوه بر اینکه از به دست آوردن علم محروم می‏شود، با یک خطر سهمگین نیز مواجه است: از دست دادن یافته‏ها. همان طور که با عمل به یقینیات امور مشتبه یقینی شود، با عمل به مشتبهات، امور یقینی مشتبه می‏گردد. آن که به حقیقتی دست یافته باید ـ با عمل ـ شکرگزار این نعمت باشد و الاّ آن را از دست خواهد داد. آن کس که عمل نمی‏کند در وجود خود، ابهام و ظلمت می‏آفریند. یعنی پس از اینکه به صحّت، حقانیت یا فایدة کاری یقین کرده بود، دوباره در آن تردید می‏کند.

این فرایند را می‏توان اینگونه بیان کرد: کسی که می‏داند و خلاف دانسته خود عمل می‏کند، از دلخواه خود پیروی کرده. او در حقیقت نتوانسته دست از هوای نفس خود بردارد و «خوب» را بر «خوش» ترجیح دهد. این ضعف و ناتوانی از مخالفت با خواهش نفس، بسیار ناموجّه و در نظر شخص بی‏درنگ محکوم است. انسان برای نجات از این محکومیت، دست به توجیه حرکت خود می‏زند و با فلسفه‏بافی و استدلال‏تراشی، سعی در حق جلوه‏دادن تصمیم خود و نجات از عذاب وجدان دارد. همین تلاش نامبارک، آرام آرام چهرة حقیقت را غبارآلود و ایجاد تردید می‏کند. در این موقعیت شخص بافته‏های خود را باور و یافته‏های خود را از دست داده و از مسیر هدایت گمراه شده است.

و زنهار از هوس پيروى مكن كه تو را از راه خدا به دركند.[[113]](#footnote-113)

امام علی (ع): هرکس از دلخواه خود متابعت نماید، این متابعت او را کور و کر و خوار و گمراه می‏کند. [[114]](#footnote-114)

آفت عقل خواهش است.[[115]](#footnote-115)

همان طور که معرفت اخلاقی همواره بر رفتار انسان تأثیر دارد، رفتار انسان نیز بر معتقدات او اثر می‌گذارد. اگر انسان آن چنان که می‌اندیشد زندگی نکند، به زودی آنچنان که زندگی می‌کند می‌اندیشد. بر پایه روایات[[116]](#footnote-116) پیروی از خواهش‏های نفس و عمل نکردن به حق، ابزار ادراکی و قدرت تشخیص آدمی را از کار می‏اندازد. همین هشدار ـ گویا و صریح ـ در نهج البلاغه چنین آمده است:

علم خود را به جهل، و یقین خود را به شک تبدیل نکنید، هرگاه دانستید، عمل کنید و هرگاه یقین کردید، اقدام نمایید. [[117]](#footnote-117)

دانستن و عمل نکردن گونه‏ای از نفاق است که به از دست دادن باور می‏انجامد. با از دست دادن باور و فراهم آمدن تردید، استحکام و اطمینان زندگی از بین می‏رود و انسان در صحنه‏ای سراسر حیرت و سؤال و ابهام و ظلمت قرار می‏گیرد ...

خدا نور آنها (منافقان) را برد و در ميان تاريكيهايى كه نمى‏بينند رهايشان كرد. [[118]](#footnote-118)

آنان را از روشنايى به سوى تاريكيها به در مى‏برند.[[119]](#footnote-119)

باید دانست توجّه فراوان به مجهولات و بزرگ‏نمایی گزاره‏های متزلزل، اغلب برخاسته از کوتاهی وناتوانی از انجام وظایف مسلّم و مسؤولیت‏های قطعی است. کسی که به وظایف خود پای‏بند نیست، برای توجیه سستی و کوتاهی خود به دنبال بهانه می‏گردد، و چه بهانه‏ای بهتر از «نمی‏دانم»؟ با این بهانه تا مدّتی می‏توان در پیشگاه خود و جامعه سرافراز بود! سید شهدای انقلاب اسلامی آیت الله بهشتی می‏نویسد:

تمایل به بی‏بندوبار زیستن زمینة قبول هر مطلب جدی را ـ هر قدر هم روشن ومستدل باشد ـ در ما ضعیف کرده یا از این برده است. گویی دوست داریم همواره در حال شک باقی بمانیم، مبادا گرفتار وظیفه شویم! ... این بیماری واگیر یعنی رواج سفسطه و وسواس در یک جامعه، که نتیجة مستقیم آن، رواج شک‏های بی هدف و غیر تحقیقی است جامعه را با خطر بزرگی روبرو می‏کند؛ خطر بی مسلکی. در چنین جامعه‏ای به زحمت می‏توان چهار تا آدم هم‏فکر پیدا کرد. به محض این‏که چهار نفر دور هم جمع شدند آن‏قدر از این طرف و آن طرف، در کارشان وسواس و سفسطه و شک‏های بی اساس نفوذ می‏کند که قابل توصیف نیست. در این چنین جامعه‏ای دیگر نه وحدتی پیدا می‏شود و نه مسلکی پا می‏گیرد. وقتی جامعه‏ای بی مسلک شد به راحتی و بدون مقاومت قابل توجه، بردة دیگران می‏شود. به همین جهت یکی از برنامه‏های مؤثر استعمارگران در سرزمین‏های استعمار زده، شک پراکنی و مبارزه با ایمانِ به هر نوع مسلک سازنده و مؤثر است.[[120]](#footnote-120)

پس استقبال از شک و سؤال بیش از پرداختن به آگاهی‏ها و باورها غالباً برای رهایی از قید تعهّد و فرار از سختی مسؤولیت است. کسی که بنای انجام وظیفه و ادای تکلیف دارد، از مسلّمات آغاز می‏کند و در میانة امواج سهمگین تردید به «گزاره‏های یقینی» چنگ می‏زند و امکان رشد وتعالی خود را با به تاراج دادن سرمایه‌های یقینی از خود سلب نمی‌کند.

## توان

یکی دیگر از امکانات رشد و شرایط تکلیف، «توان» است. با از میان ‏رفتن توان، تکلیف هم ساقط می‏شود. بنابراین، مسؤولیت ما همیشه محصور در دایرة «توانایی» ما است. مراد از «توان» در این جملات تنها نیروی بازو و قدرت بدنی نیست؛ نیروی فکری، عادات و توانمندی‏های روحی، ابزار و وسایل، همکار و همراه (نیروی انسانی)، قوانین و فرهنگ عمومی، و خلاصه مجموعة امکانات مادی و معنوی، در «توان و اختیار» ما نسبت به انجام یک کار تأثیر دارد.

البته ما همیشه با محدودیت مواجهیم. بسیاری از کارهایی را که لازم می‏دانیم به جهت نداشتن سرمایة مالی، و امور دیگری را به جهت نداشتن ابزار و وسایل کافی نمی‏توانیم انجام دهیم. گاهی عادات گذشته ما مانع از انجام یک عمل می‏شود. گاهی فرهنگ عمومی و شرایط اجتماعی، اجازة حرکت به ما نمی‏دهد. گاهی نیاز به همکاری دیگران داریم و هیچ کس یاری نمی‏کند. گاهی فرصت کافی برای عمل باقی نمی‏ماند. گاهی سرزنش دیگران، روحیه ما را خرد و انگیزة ما را سست می‏گرداند. گاهی خستگی شدید بر ما فشار می‏آورد. گاهی سر و صدای محیط، تمرکز ما را برهم می‏زند، و خلاصه درگیری با انواع محدودیت‏ها و جبرها ما را به ستوه می‏آورد.

باید دانست که گرچه انواع محدودیت‏ها وناکامی‏ها ما را احاطه کرده واجازة فعّالیت‏هایی از ما سلب شده است، اما در بدترین شرایط و با وجود بالاترین حجم محدودیت، انسان از اختیار و توان تهی نمی‏شود و همیشه توان و اختیاری ـ هرچند اندک ـ و اجازه فعالیت‏هایی ـ هرچند کوچک ـ برای انسان باقی می‏ماند همین توان اندک محدودة مسؤولیت ما را مشخص می‏کند. همیشه و در همه جا ما می‏توانیم، و به همان اندازه که می‏توانیم وظیفه‏مندیم. پس همواره مکلف به حرکت به سوی رشد و کمال هستیم.

مهم‏ترین وجه امتیاز انسان از حیوان همین توان اوست. انسان در بدترین شرایط «می‏تواند» بهترین باشد و در بهترین شرایط «می‏تواند» بدترین گردد. کمبود امکانات و بدی شرایط، بهانة پذیرفته شده‏ای برای فرار از مسؤولیت نیست.

اگر از ما سؤال کنند «کافر نمونه و ضرب المثل کفر چه کسی است؟» به احتمال قوی یکی از سردمداران کفر، مثل ابولهب را معرفی می‏کنیم. ولی قرآن کریم همسر نوح و همسر لوط را نمونة اعلای کفر می‏شناسد. زیرا آن‏ها تحت نظر دو پیامبر خدا و دو بندة صالح او بودند و بالاترین دارایی برای رشد معنوی را در اختیار داشتند، امّا کمترین بهره را نبردند. یعنی با اختیار خود همة این امکانات را ضایع کردند. در مقابل، آسیه همسر فرعون را مؤمنِ ایدآل نمونه و ضرب المثل ایمان معرفی می‏کند. زیرا او در بدترین شرایطِ رشد معنوی و در فقر شدیدِ امکانات، ارتباط خود را با خدا حفظ می‏کند و بیشترین بهرة انسانی را برای خود فراهم می‏آورد. [[121]](#footnote-121)

قرآن کریم در وصف فرعون می‏گوید:

او قومش را ذلیل و زبون داشت و تحقیر کرد، تا همه، مطیع او شدند. [[122]](#footnote-122)

پس از بیان این جمله، بجای این‏که قرآن به عتاب و ملامت فرعون بپردازد، قوم او را محکوم می‏کند:

آنها مردمى منحرف بودند.[[123]](#footnote-123)

یعنی در شرایط سختی که فرعون برای مردم پدید آورده بود، اختیار مردم و مسؤولیت آن‏ها ساقط نگشت. پس هیچ‏کس نباید برای شانه خالی‏کردن از بار تکلیف، شرایط اجتماعی را بهانه کند. زیرا در تراکم انبوه مشکلات و محدودیت‏ها، باز هم «می‏توان». و به قدر همان توان «می‏باید»

توجه دائم به نیمة پر لیوان (توانایی‏ها) و اعتقاد راسخ به «امکان حرکت»، ایمان و امید را در دل ما زنده می‏کند و حرکت می‏آفریند. این اعتقاد راسخ، اگر با آلودگی به شبهات، و توجه به کمبودها و محدودیت‏ها و تکرار آیة یأس، آسیب ببیند و ایمان و امید، به شک و تردید بدل شود، حرکت متوقف می‏گردد. باید بدانیم که ما، تا در این دنیا هستیم دست به گریبان کاستی‏ها و محدودیت‏ها خواهیم بود و هیچ وقت نمی‏توانیم همة امکانات مطلوب خود را فراهم آوریم. باید باور کنیم که در این عالم به شرایط ایده‏آل و صد درصد رضایت‏بخش، دست نخواهیم یافت و همة آرزوهای ما برآورده نخواهد شد. همیشه آرمان‏های ما با واقعیت موجود فرسنگ‏ها فاصله دارد. زیرا طبعِ بی‏نهایت طلبِ انسان، به حدِّ مشخصی قانع نیست و به محدود، رضایت نمی‏دهد.

بنابراین اگر توقّع داشته باشیم تمام شرایط و امکانات آماده گردد تا حرکت کنیم، هیچ وقت از جای خود تکان نمی‏خوریم. باید از امکانات موجود بهره گرفت و در حیطة اختیار، مسؤولیت خود را انجام داد. تأمین شرایط ایده‏آل و امکانات کامل، آرزویی دست نایافتنی است که نباید تا تحقق آن منتظر نشست و عمل را به تأخیر انداخت. باید همیشه این گونه فکر کرد که: «من می‏توانم و مسؤولیت دارم»

در نظام روانی انسان، آدمی با پدیده‌های مختلف ارتباطِ شناختی برقرار می‌کند یا برای اولین بار آن را ادراک می‌کند یا یک مقوله شناخته شده را در فضای ادراکی خود دوباره احضار می‌کند. استمرار این ارتباط ادراکی آرام آرام به سطوح عاطفی و انگیزشی سرریز می‌شود و موضع عاطفی مثبت یا منفی (اشتیاق یا نفرت) ایجاد می‌کند. تراکم عواطف مثبت یا منفی موجب پدید آوردن اراده خواهد شد.

بنابراین پیش از عمل ارادی دو عبور نیاز است. یکی عبور از عقد العقل (شناخت) به عقد القلب (اشتیاق) و دوم از عقد القلب به اراده. اگر تأسیسات روانی فرد قوی باشد، قبل از آن که یک کار لباس خواست و خواهش را به تن کند آن را کنترل می‌کند و مانع گذار اول می‌شود. اما اگر تأسیسات دفاعی اخلاقی ضعیف باشد و فرد نتواند مانع گذار اول شود یعنی قلب تکان بخورد، میل برانگیخته شود و شهوت و اشتها پدید آید، انسان می‌تواند مانع عمل و اقدام گردد البته بی‌تردید در این مرحله انرژی زیادی نیاز هست و احتمال ضایعات و تلفات فراوانی وجود دارد.

## توجّه

یکی از مهم‏ترین امکانات رشد و شرایط تکلیف «توجّه» است. انسان در حین غفلت تکلیف ندارد، و نسبت به عمل اشتباه خود بازخواست نمی‏شود. امّا چنین نیست که همیشه بی توجّه و غافل باشد. «توجّه» و «ذکر» در مواردی وجود دارد و در همان موارد انسان وظیفه‏مند است. در لحظه‏ای که غفلتِ انسان به توجه تبدیل می‏شود در همان لحظه تکلیف بر عهدة او می‏آید.

و اگر شيطان تو را به فراموشى انداخت، پس از توجّه، [ديگر] با قوم ستمكار منشين.[[124]](#footnote-124)

آنان که چون کار زشتی کنند، یا بر خود ستم روا دارند، خدا را به یاد می‏آورند و برای گناهانشان آمرزش می‏خواهند، ... و بر آن‏چه مرتکب شده‏اند، با آنكه مى‏دانند [كه گناه است‏]، پافشاری نمی‏کنند.[[125]](#footnote-125)

هیچ کس حق ندارد به بهانة غفلت در یک مورد، در همة موارد دست از عمل بکشد. به محض ازبین‏رفتن عارضة غفلت انسان مکلّف می‏شود برابر «توجّهِ» خود، عمل کند.

حضرت آیت اللَّه بهجت می‏فرمایند:

یک دقیقه، خود را در یاد خدا دیدید، اختیاراً خود را منصرف ننمایید و به انصراف و غفلت غیر اختیاری، اهمّیت ندهید.[[126]](#footnote-126)

و در پاسخ شخصی که برای حضور قلب در نماز، دستورالعمل می‏خواسته، نوشته‏اند:

(برای حفظ حضور قلب) در آنی که متوجّه شدید، اختیاراً منصرف نشوید.[[127]](#footnote-127)

به این ترتیب راه حرکت انسان برای قدم اوّل همیشه باز است. انسان مجموع امکانات لازم، شامل «آگاهی»، «توانایی» و «توجّه» را برای پیمودن قدم اوّل در اختیار دارد. این امکانات همیشه از حد نصاب بالاتر است و انسان را از عذر و بهانه خلع سلاح می‏کند. پس مشکل عمدة ما در راهِ عمل ندانستن یا نتوانستن نیست. مشکل اصلی ما سستی و کوتاهی است. و نا آگاهی، ناتوانی یا غفلت، تنها به عنوان پوششی برای مخفی نگاه داشتن آن به کار می‏رود.

### رابطه توجه و اراده

ما انسان‏ها پاره‏ای از کارهای خوب را به جهت ناآگاهی و بخشی دیگر را به جهت ناتوانی انجام نمی‏دهیم. گاهی نمی‏دانیم که فلان عمل شایسته و مفید است و گاهی می‏دانیم ولی توان انجام آن را نداریم. در این دو فرض، «جهل» یا «عجز» عذر ما است. این‏که این عذر موجه یا غیر موجه‏است در جای خود قابل بررسی است.

موضوع بحث کنونی ما مواردی است که به یقین از شایستگی یا ناشایستی کاری «آگاه» و به‏خوبی بر انجام آن «توانا» ییم ولی با این همه اقدام به عمل نمی‏کنیم!

همة ما کم یا بیش بر آثار و برکات نماز جماعت، نماز اول وقت، نماز جمعه و نمازهای مستحبی واقفیم و این آگاهی ما از نوع قطع و جزم و یقین است، اما در مواردی که هیچ عذر موجهی نداریم سستی می‏ورزیم و از برکات و آثار فراوان آن محروم می‏مانیم. دلیل این کم همتی و بی‏ارادگی چیست؟

برای پاسخ به این سؤال، اختیار و ارادة خود را، در آن جا که عملی ارادی انجام می‏دهیم تحلیل می‏کنیم؛ در مواردی که کاری را انجام می‏دهیم مثلاً غذایی می‏خوریم، به مطالعة کتابی می‏پردازیم یا برنامة تلویزیونی خاصی را انتخاب می‏کنیم چه چیزی «عامل» اختیار و ارادة ماست و ما را به عمل برمی‏انگیزد؟ کشف این عامل به ما کمک می‏کند تا زمینة اقدام و اراده را در موارد دیگر نیز هموار کنیم.

از بررسی رفتارهای ارادی می‏توان دریافت که هر عمل اختیاری از نوعی گرایش درونی و میل نشأت می‏گیرد. ما همیشه آن را انتخاب می‏کنیم که دل‌خواه و مورد پسند ماست و به آن علاقه و اشتیاق داریم. وقتی نسبت به چیزی علاقة فراوان داریم، آن را اراده می‏کنیم. یعنی برای رسیدن به آن حرکت می‏نماییم. پس منشأ اراده و اقدام در وجود ما علاقة شدید (وبه تعبیر حکما، شوق اکید) است.

اگر فرض کنیم در آنِ واحد، چند میل مختلف در درون ما وجود داشته باشد، آن که از همه قوی‏تر و شدیدتر است منشأ عمل خواهد شد و بقیه تحت الشعاع او قرار می‏گیرد. کسی که در وقت مطالعه به تماشای تلویزیون می‏نشیند، مجذوب زیبایی‏های فیلم شده و میل و اشتیاق درونی او به این سوی رو کرده‏است. گرچه ممکن است در همان حال میل به خواندن کتاب در نهاد او وجود داشته باشد ولی این اشتیاق و علاقه در آن لحظه در پرتو جذابیت فیلم قرار گرفته و اثری ایجاد نمی‏کند.

میل  میل شدید  اراده و حرکت

اکنون گرچه دانستیم اراده، محصول میل شدید و علاقة وافر است اما این پرسش همچنان باقی است که چگونه می‏توانیم میل و علاقة خود را نسبت به اموری که قرار است آن‏ها را اراده کنیم و به سوی آن‏ها حرکت نماییم تقویت کنیم؟ چگونه اموری را که به شایستگی یا ضرورت آن‏ها واقفیم ولی در عمل به آن‏ها نمی‏پردازیم در دستور کار زندگی خود قرار دهیم؟

میل و علاقة ما به اشیا اغلب برخاسته از «آگاهی» نسبت به خوبی آن است. [[128]](#footnote-128) مثلاً وقتی از شیرینی یک خوراکی، لذت اسب سواری، اهمیت مطالعة کتاب، ضرورت ورزش صبحگاهی، فواید برنامه‏ریزی، ثواب نماز شب، محاسن یادداشت‏برداری و ... آگاه می‏شویم، برای انجام این امور انگیزه و رغبت و اشتیاق پیدا می‏کنیم. در واقع تصویر ذهنی ما از خوبی یک چیز، در نهاد ما نوعی گرایش و شوق تولید می‏کند و این گرایش و شوق اگر شدت و قوت گیرد به حرکت وعمل می‏انجامد.

آگاهی به خوبی یک چیز  میل به آن چیز

آن‏چه مهم است دانستن این نکته‏است که آگاهی‏های ما ـ به‏مانند امیال و علاقه‏های ما ـ شدت و ضعف می‏پذیرد.[[129]](#footnote-129) صورت‏های ذهنی ما گاهی پرفروغ و برجسته و گاهی نحیف و بی‏روح و افسرده‏اند. دانسته‏های ما همه در یک سطح نیستند و به یک گونه تأثیر نمی‏گذارند. برخی از دانسته‏های ما به شدت فعال و زنده و مؤثرند و برخی دیگر به کلی مرده و بی‏روح و بی‏اثر. برخی هم در حوادث روزگار از صفحة ذهن ما محو و ناپدید می‏شوند.

به عدم آگاهی «جهل»، به محو آگاهی «نسیان» و به مرگ آگاهی «غفلت» گفته می‏شود. «جهل»، نبودن علم و آگاهی است. «فراموشی» ازبین‏رفتن دانسته‏ای که وجود یافته، و «غفلت» وجود سرد و بی‏تحرک آگاهی؛ وجودی شبیه عدم و بدون اندکی تأثیر. هرچه آگاهی ما پررنگ‏تر و زنده‏تر باشد میل شدیدتری ایجاد می‏کند و هرچه کم‏رنگ و نحیف باشد در ایجاد علاقه و انگیزه ناتوان‏تر است.

آگاهی برجسته و شدید  میل شدید  اراده

نکتة دیگر این که آگاهی‏ها و صورت‏های ذهنی ما مشمول قاعدة مرور زمان می‏شود. یعنی اگر به حال خود واگذاشته شود آرام آرام رنگ خود را باخته و به خواب می‏رود. آن‏چه باعث بیدار شدن و برافروختن آگاهی می‏شود «توجه» است. وقتی به دانسته‏های خود نظر مجدد می‏افکنیم و یک بار دیگر آن‏ها را در فضای ذهن، راه می‏دهیم، آن‏ها را شعله‏ور و برجسته نموده‏ایم. «توجه» و «ذکر» داروی غفلت است و آگاهی‏های فروخفته یا مردة ما را زنده و فعال و مؤثر می‏گرداند.

«عمل نکردن» و «اقدام ننمودن» گاهی مستند به «ندانستن و ناآگاهی» است که باید با «تحصیل و تعلم» درمان شود و گاهی به جهت «غفلت و بی‏توجهی» است که باید با «یادآوری و ذکر» به درمان آن پرداخت.[[130]](#footnote-130)

### عوامل توجه

این یادآوری خود صورت‏های متفاوتی می‏پذیرد.

### 1 ـ تفکر

گاهی انسان خود، به یادآوری اقدام می‏کند و آگاهی‏های خود را زنده و فعال می‏گرداند. این فرایند گاهی با «تذکر»، و گاهی با «تدبر»، یا «تفکر» یا «تلقین به نفس» صورت می‌پذیرد.[[131]](#footnote-131) مثلاً هنگام سحر آن‏گاه که چشم از خواب شیرین می‏گشاییم، اگر اندکی با خود گفتگو کنیم و ثواب و برکات نماز شب را به‏یاد آوریم، آگاهی‏های ما شعله‏ور و علاقة ما شدید می‏شود و آن گاه عبادت شبانه را بر گرمی رخت‏خواب ترجیح می‏دهیم. در همان لحظه اگر شیرینی خواب یا زحمت برخاستن و وضو گرفتن با آب سرد را درنظر آوریم و فضای ذهن خود را از لذت استراحت پر کنیم، بلافاصله به خواب می‏رویم.

همین طور پیش از غرق شدن در داستان یک فیلم اگر گوشة چشمی به وظایف و ساعات کاری خود بیندازیم و فواید انجام یا ترک آن را در ذهن، بازسازی نماییم، در تصمیم‏گیری و عمل موفق‏تریم. در همان حین اگر لذت تماشای آن فیلم یا شگفتی و هنری که در آن به‏کار رفته، فضای ذهن ما را اشغال کند، میل ما به تماشای فیلم افزون و ارادة ما در همین جهت قوت می‏گیرد.

امام علی (ع) فرمودند: اندیشیدن موجب انگیزش به خوبی و کار خوب است و پشیمانی بر بدی ما را به ترک آن فرا می‏خواند.[[132]](#footnote-132)

بنا بر این می‏توان گفت اندیشیدن همان‌گونه که به کار حل مسأله و زدودن جهل می‏آید، در بیدار کردن دل و انگیزه‏سازی نیز مؤثر است.

با فكر قلب خود را بيدار كن‏.[[133]](#footnote-133)

### 2 ـ موعظه

گاهی انسان در معرض تذکر دیگران قرار می‏گیرد. سخن دیگران اگر آگاهی‏جدیدی در ما ایجاد کند «ارشاد» یا «تعلیم» و اگر به احیای آگاهی‏های پیشین ما بینجامد «موعظه» نام می‏گیرد. و انسان بیش از آن و پیش از آن که به ارشاد و تعلیم نیازمند باشد محتاج موعظه و تذکر است.

کاری که معلم در کلاس درس انجام می‏دهد، ایجاد گزاره‏های جدید در ذهن انسان است. اما وظیفه‏ای که واعظ بر فراز منبر بر عهده دارد برانگیختن اراده و حرکت است. مخاطب معلم «ذهن» آدمی و مخاطب واعظ «جان» اوست. آموزگار چیره‏دست آموزگاری است که معلومات بیشتری رابه بیان رسا منتقل سازد و واعظ موفق کسی است که چون از سخن فارغ شود، مخاطبش تصمیم به عمل گیرد و عزم بر اقدام و حرکت جزم کند. گاهی واعظ در مجلس موعظه، هیچ گزارة جدیدی بیان نمی‏کند و سخن تازه‏ای نمی‏آموزد اما با تکرار دانسته‏ها و تحریک آگاهی‏های افسرده و غفلت‏زدایی زمینة اراده را فراهم می‏کند.

به همین جهت نباید از تکرار و یادآوری آموخته‏ها دل‏آزرده و رنجیده‏خاطر گردیم، بلکه شایسته‏است در برنامة زندگی خویش، شرکت در مجالس موعظه و ذکر را نیز قرار دهیم و به این نیاز ضروری و حیاتی توجهی در خور اهمیتش نماییم. در سخن امام علی (ع) آمده است:

بر تو باد رفتن به مجالسى كه در آنها ياد خدا مى‏شود.[[134]](#footnote-134)

شنونده ذكر خدا ذكر كننده است.‏[[135]](#footnote-135)

در قرآن کریم نیز آمده است؛

و پيوسته‏ تذكّر ده، زيرا تذكّر مؤمنان را سود مى‏بخشد.[[136]](#footnote-136)

[خدا] به شما اندرز مى‏دهد، باشد كه پند گيريد.[[137]](#footnote-137)

### 3 ـ مشاهده

مشاهدة عمل دیگران نیز در برانگیختن خاطرات ذهنی و احیای آگاهی‏ها مؤثر است. بلکه تأثیر مشاهدة عمل در شعله‏ور ساختن آگاهی به مراتب افزون‏تر و پایدارتر از گفتار است و نوعی، «ذکر غیر مستقیم» محسوب می‏شود.

امام صادق (ع) فرمودند:

مردم را با غیر زبان خود ـ به راه خدا ـ دعوت کنید به گونه‏ای که از شما تقوا و کوشش و نماز و خیر ببینند که این خود، دعوت کننده‏است. [[138]](#footnote-138)

اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد، چرا چيزى مى‏گوييد كه انجام نمى‏دهيد؟[[139]](#footnote-139)

اگر یکی از دوستان ما به نماز جماعت پای‏بند باشد و به هنگام اذان برای حضور در مسجد دست از همة دل‌بستگی‏ها و مشغولیت‏ها بردارد با مشاهدة عمل او چه تغییری در ما ایجاد می‏شود؟ آگاهی ما به ثواب نماز جماعت و برکات و آثار مسجد تجدید می‏شود و اقدام به این عمل، آسان و روان جلوه می‏کند، لذا میل و اشتیاق فراوانی در وجود ما زبانه می‏کشد و ما را به سوی مسجد حرکت می‏دهد. در مقابل، اگر کسی در حضور ما از چهرة نامحرمی کام‏جویی نماید، آگاهی ما را به لذت نگاه حرام دامن می‏زند و توجه ما را از اهمیت، عظمت و ناشایستی این عمل منحرف می‏کند. این آگاهی برخاسته و زبانه کشیده، میل به حرام در ما ایجاد می‏کند و اگر این میل قوت گیرد به ارتکاب حرام می‏انجامد.

### 4 ـ تجربه

تجربة مستقیم فواید یک شی‏ء صورت بسیار پایدار و مؤثری در ذهن ما ایجاد می‏کند و تذکری بسیار قوی به شمار می‏رود. مثلاً وقتی غذای لذیذی می‏خوریم به علم حضوری، خوبی آن غذا را تجربه می‏کنیم. آگاهی و تصویری که پس از آن در ذهن ما ایجاد می‏شود، بسیار برجسته‏تر از وقتی است که «توصیف» بوی مطبوع یا طعم گوارای غذایی را می‏شنویم. البته در این صورت هم آگاهی از خوبی غذا و لذت آن ما را علاقه‏مند می‏کند اما اثری که تجربة شخصی دارد به‏مراتب بالاتر است. پس از پیدایش این آگاهی متبلور و برجسته، میل فراوانی نسبت به آن در جان ما پدید می‏آید و ارادة ما در جهت تحصیل آن متمرکز و فعال می‏شود.[[140]](#footnote-140)

این که گفته می‏شود کام‏جویی بیش از حد از لذات دنیوی ـ همچون پرخوری و پرخوابی ـ ارادة انسان را ضعیف می‏کند به این معناست که بر اثر تجربة این لذات میل و گرایش شدیدی نسبت به این امور در وجود انسان پدید می‏آید و ارادة او منحصراً خرح آن‏ها می‏شود و از پرداختن به کمالات دیگر محروم می‏ماند. تمتع فراوان از لذایذ دنیا مانند استفادة از آب دریا، نه تنها انسان را قانع و سیراب نمی‏کند، حرص و تشنگی و طلب او را بیشتر می‏نماید.[[141]](#footnote-141)

به همین ملاک اگر آدمی لذات عالی را تجربه کند، آگاهی و میل واراده‏اش در جهت کمالات عالی تقویت می‏شود، مثلاً کسی که لذت کسب علم یا مناجات با خدا را شخصاً تجربه کرده‏است تا هنگامی که این آگاهی تحت تأثیر آگاهی‏های پست دیگر کم‏رنگ نشده، شوق و انگیزة زیادی برای انجام مجدد این اعمال دارد. کسی که در مجلس دعا یا توسل حال خوشی را تجربه کرده، در نوبت بعد آمادگی بیشتری برای حضور در آن جلسه دارد.[[142]](#footnote-142)

### 5 ـ تداعی معانی

از مصادیق ذکر غیر مستقیم می‏توان «تداعی معانی» را نیز نام برد. ذهن انسان میان اشیا و مفاهیم گوناگون، پیوند و ملازمه برقرار می‏کند و غالباً از یکی به دیگری منتقل می‏شود. بسیار اتفاق می‏افتد که با شنیدن یک کلمه، لطیفه یا داستان و یا با دیدن یک علامت، نوشته، تصویر یا شی‏ء، ذهن ما به شدت مشغولیت می‏یابد و صورت‏های خوب یا بد دیگر در صفحة آن ردیف می‏شود. این ویژگی باعث می‏شود بسیاری از آگاهی‏های غیر فعال ما از برخورد با یک پدیدة غیر منتظره، فعال و مؤثر شود و عزم و ارادة ما را جهتی خاص بخشد.

(تذکر، موعظه، تجربه، مشاهده، تداعی)  توجه  آگاهی شدید  میلِ شدید  اراده

\*\*\*

آن‏چه بیان شد قاعده‏ای کلی در وجود انسان است که می‏تواند در راستای اهداف خوب یا بد مورد استفاده قرار گیرد. برنامه‏های تربیتی دین ـ که در حقیقت طراحی فرهنگی خدا برای رشد وکمال انسان است ـ با بهره‏گیری از همین اصول و قواعد، ارادة انسان را در مسیر هدایت تقویت می‏کند[[143]](#footnote-143). شیاطین و منحرفین نیز برای نیل به اهداف خود و گمراه کردن انسان، ناگزیر همین اصول و قواعد را به کار می‏گیرند. اینان با وسوسه (یعنی با دامن زدن به آگاهی‏های پست) ذهن و دل و ارادة ما را به امور بی‏فایده یا مضر متمایل می‏کنند. توزیع مواد مخدر یا تصاویر مستهجن در جامعه ابتدا آگاهی افراد را به لذت و خوشایندی آنها تحریک می‏کند، پس از عطف توجه به این لذت‏ها، آگاهی برجسته و در نتیجه میل و علاقه و گرایشی ایجاد می‏شود و پس از آن، حرکت و اراده شکل می‏گیرد: ارادة امور پست و حرکت به سمت پایین.

### نتایج

* به کمک مباحث گذشته می‏توان «میزان تأثیر محیط بر ارادة انسان» را دریافت؛ انسان با مشاهدة رفتار دیگران یا اشیا پیرامون خود آگاهی‏های فعال و برجسته‏ای در خویش می‏یابد. این آگاهی‏ها، قابلیت و اقتضای ایجاد میل و سپس اراده را در انسان دارند. اما آدمی به اختیار خود قادر است بلافاصله «متذکر» شود و از پیشرفت این مراحل جلوگیری کند. متذکر شدن به این معنا است که انسان آگاهی‏های فعال موجود خود را تحت سیطرة آگاهی‏های مثبت دیگر کم‏رنگ و کم‏توان سازد و با ارادة خویش امیال خود را به جهت دیگری سوق دهد.

مثلاً آن‌گاه که عمل ناشایست دیگران را مشاهده می‏کند بی‏درنگ بدی و زشتی و عقوبت آن را دوره کند و چنان برای خود تبلیغ کند که لذت و جلوة ابتدایی آن عمل در نطفه از بین رود و در قلب او اثر نامطلوبی نگذارد. بنابراین می‏توان در مقابل تأثیر محیط ایستادگی کرد و از بی‏ادبان نیز ادب آموخت. برای دفع وساوس شیطانی (یعنی آگاهی‏های مزاحم که تلاش می‏کنند فضای ذهن را اشغال و در دل نفوذ کنند) باید متذکر شد؛

در حقيقت، كسانى كه [از خدا] پروا دارند، چون وسوسه‏اى از جانب شيطان بديشان رسد [خدا را] به ياد آورند و بناگاه بينا شوند. [[144]](#footnote-144)

در مقابل، هرگاه که آموخته‏های مفید و مثبت انسان بارور و برجسته می‏گردند انسان به اختیار خود قادر است آن‏ها را سرکوب کند. یعنی با احضار انبوهی از آگاهی‏های نامطلوب در ذهن، آن‏ها را نحیف و کم‏توان سازد. مثلاً با دیدن کسی که به کار خوبی همت می‏ورزد می‏تواند این گونه فکر کند که: «عجب حوصله‏ای دارد! چه خود را به زحمت می‏اندازد! چه بر خود سخت می‏گیرد و...» به این فرایند «اعراض از ذکر» گفته می‏شود. اعراض از ذکر تخریب ارادی اثر ذکر و توسعة دامنة غفلت است.

و كيست بيدادگرتر از آن كس كه به آيات پروردگارش پند داده شود [و] آن گاه از آن روى بگرداند؟[[145]](#footnote-145)

همان گونه که متذکر شدن (یعنی احیای آگاهی‏های متعالی و تصور مجدد ارزش‏های اصیل) موجب بینایی انسان می‏شود اعراض از ذکر در واقع کوری باطن و چشم بستن بر هدایت‏ها است.

و هر كس از ياد من دل بگرداند، در حقيقت، زندگىِ تنگ [و سختى‏] خواهد داشت، و روز رستاخيز او را نابينا محشور مى‏كنيم.[[146]](#footnote-146)

* همان گونه که آگاهی‏های ما در پیدایش امیال نقش دارند، امیال و علاقه‏های ما نیز در ایجاد و یا ابقای صورت‏های ذهنی مؤثرند. شدت علاقه به یک چیز موجب می‏شود انسان به طور مرتب آن را تجسم کند و با آن در ذهن و خیال خود محشور باشد.[[147]](#footnote-147) عمده‏ترین تأثیر «هنر» در جان ما همین است که به سبب جذابیت فراوان، تصویر نسبتاً پایداری در ذهن، ایجاد می‏کند. این آگاهی پایدار و ماندگار در پیدایش اراده سهم شایسته‏ای دارد.
* با توجه به اهمیت «ذکر» و «توجه» در پیدایش آگاهی برجسته، امیال شدید و اراده، شایسته‏است انسان در حفظ دروازه‏های وجودی خویش بکوشد و از ارتباط با پدیده‏هایی که موجب اشتغال ذهنی نامساعد می‏شود و وسوسه تولید می‏کند در حد امکان بپرهیزد. مثلاً قبل از مطالعة کتاب از سلامت نسبی آن اطمینان یابد، به هر سخنی گوش ندهد، در هر مجلسی شرکت ننماید، به هر چیزی چشم ندوزد و اذن ورود برای هر خاطره‏ای به ذهن صادر نکند که:

زيرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد.[[148]](#footnote-148)

امام علی (ع) می‏فرمایند: در میان اعضا، ناسپاس‏تر از چشم، نیست. پس خواستة او را برنیاورید که شما را از یاد خدا باز می‏دارد.[[149]](#footnote-149)

از سوی دیگر لازم است انسان در ارتباط بیشتر با پدیده‌هایی که موجب اشتغال ذهن به امور متعالی می‏شود بکوشد و در این راه از هزینة مال نیز دریغ نورزد.

امام علی (ع): آن مقدار از مال تو که در راه موعظة تو صرف شود از کفت نرفته است.[[150]](#footnote-150)

برنامه‌هایی مثل مطالعة مکرر و مستمر کتب اخلاقی، پیوند با کانون‏های معنویت و مراکز معرفت، ارتباط با علمای ربانی و ... در تأمین این هدف بسیار سودمند است.

برای غفلت انسان همین بس که همت خود را صرف امور بی‏فایده گرداند. [[151]](#footnote-151)

* «ایمان» آگاهی پرطراوت و فعالی است که منشأ عمل می‏شود، باور قلبی برجسته‏ای که بر سایر دانسته‏ها غلبه می‏کند و ارادة ما را تحت کنترل خود می‏آورد، آگاهی زنده‏ای که از سطح آگاهی‏های دیگر به شدت فراتر آمده و به خوبی انگیزة اقدام عملی می‏بخشد و تحت تأثیر سایر آگاهی‏های معارض قرار نمی‏گیرد، صورت پایداری که در تار و پود وجود ما نفوذ کرده و به اندک مناسبتی با تمام هیبت و هیمنة خود وارد فضای ذهن می‏شود و معارض‏ها را از صحنه خارج می‏کند، دستوری که در مقام عمل هیچ‏گاه فراموش نمی‏شود و در ایجاد انگیزه همیشه موفق است. هرچه این ویژگی‏ها در موضوعی بیشتر باشد ایمان ما به آن بیشتر است.

مثلاً در صورت نبودن مانع، همة ما از خوردن میوه استقبال می‏کنیم زیرا به سودمندی و لذت‏بخشی آن «ایمان» داریم.

همة ما می‏دانیم که خدا قدرت انجام هر چیز را دارد. این دانسته تا کجا منشأ عمل می‏شود؟ همة ما می‏دانیم که خدا بر اعمال ما نظارت دارد و از نیت‏های ما نیز آگاه است. این دانسته تا چه میزان در عمق جان ما نفوذ کرده است و چه‏قدر در ذهن ما حضور دارد؟ همة ما می‏دانیم که خدا روزی بندگان را تضمین نموده است. در مقام عمل چه‏قدر بر اساس این حقیقت عمل می‏کنیم؟ همة ما می‏دانیم که خدا خیر و صلاح ما را به خوبی می‏داند و بر اساس آن برای ما برنامه‏ریزی کرده است. اما به هنگام عمل چه‏قدر به احکام الهی پای‏بند و متعبّدیم؟ چرا گاهی که حکم خدا با خوشایند ما سازگاری ندارد تلاش می‏کنیم با قرائت مجدد حکم خدا و توجیه و تأویل آن از انجام دستور الهی رها شویم و خواستة خود را حاکم کنیم؟

در یک کلام، ما به این دانسته‏های خود «ایمان» نداریم یا تنها اندکی ایمان داریم. هرچه «ایمان» ما بیشتر باشد «عمل» برای ما آسان‏تر است و هرچه ایمان کمتر، غفلت، بیشتر و عمل دشوارتر.

از سوی دیگر هرچه بر اساس دانستة خود بیشتر عمل کنیم، باور قلبی و ایمان ما شکوفاتر می‏گردد و هر بار که مخالف آگاهی خود اقدام می‏نماییم ایمان خود را ضعیف‏تر کرده‏ایم. زیرا آگاهی‏های دیگر خود را با عمل و تجربه بارور گردانده‏ایم ولی این آگاهی که باید به آن ایمان راسخ داشته باشیم در همان سطح، باقی مانده است.

ایمان 1  عمل 1  ایمان 2  عمل 2  ...

درجة ایمان ما به هر گزاره، به میزان برجستگی آن گزاره در وجود ماست و هر گزاره که برجسته‏تر و شکوفاتر باشد در تحریک اراده و تشدید انگیزه موفق‏تر و به اقدام و عمل نزدیک‏تر است. اگر نیمة شب به عشق انجام کاری از خواب برمی‏خیزیم به جهت ایمانی است که به بهرة آن کار داریم و اگر برای نمازشب خواندن حوصله نداریم به جهت آن است که ایمان ما به بهرة فراوان این عبادت و وعدة خدا، اندک است.

* در مباحث پیش دانستیم که کمال انسان در بندگی خدا و قرب اوست. از این رو باید مهم‏ترین دغدغه و مطلوب او رسیدن به این مرتبه باشد و ارادة او در این جهت قرار گیرد. باید بیشترین اراده و انگیزة ما صرف این هدف مهم شود. به همین جهت یاد «خدا» و «صفات او» در همه حال برای انسان لازم است. یاد خدا و توجه به صفات او دسته‏ای از آگاهی‏های حیات‏بخش را در وجود ما می‏شوراند و میل شدید به تحصیل رضای او و تقرب و تشبه به او و به‏دست آوردن صفات او را در ما ایجاد می‏کند. این میل شدید، ارادة ما را جهتی می‏بخشد که به سعادت ما می‏انجامد.

اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد، خدا را ياد كنيد، يادى بسيار.[[152]](#footnote-152)

رسول خدا (ص): بسیار به یاد خدا بتش، از بهترین بندگان خدا خواهی شد. [[153]](#footnote-153)

### برکت استفاده از سرمایه

اگر انسان از موجودی علم، توان و توجّه خود به‏خوبی بهره گیرد، سرمایه او افزایش می‏یابد و دایرة اختیار او وسیع‏تر می‏شود. این وعدة ضمانت شدة الهی و قانون هستی است. اگر انسان آن‏جا که می‏داند و می‏تواند و توجّه دارد، عمل کند، بهرة دانش و توان و توجه او فزون‏تر می‏گردد.

و هر كس از خدا پروا دارد [خدا] براى او در كارش تسهيلى فراهم سازد. [[154]](#footnote-154)

تقوی عبارت است از انجام وظیفه و وظیفه، مشروط به علم و قدرت و توجه است بنابر این تقوی یعنی آن‏جا که می‏دانی و می‏توانی و توجّه داری، عمل کنی. بر پایة این آیة مبارک، اگر چنین کنی خدا گسترة امکانات و اختیار تو را بیشتر می‏کند. یعنی سرمایة آگاهی، توان و توجّه تو را افزایش می‏دهد و تو را از بن‏بست‏ها و محدودیت‏ها خارج می‏کند.

و هر كس از خدا پروا كند، [خدا] براى او راه بيرون‏شدنى قرار مى‏دهد و از جايى كه حسابش را نمى‏كند، به او روزى مى‏رساند. [[155]](#footnote-155)

اگر خدا را يارى كنيد ياريتان مى‏كند و گامهايتان را استوار مى‏دارد. [[156]](#footnote-156)

تمام آن‏چه به نظر ظاهری از روی تصادف، برای انسان پیش می‏آید بر اساس حساب و کتاب و برنامة دقیقی است که خدا متعال طراحی آن را برعهده دارد.

این حساب و کتاب و برنامة دقیق به پشتوانة اعمال اختیاری انسان است. یعنی هرکس باید ببیند در آنجا که می‏دانسته و می‏توانسته و توجه‏داشته، چه کرده که برای او چنین امری ـ خیر یا شر ـ مقدّر شده است؟

گاهی انسان با دست‏یافتن بر کتابی، یا آشنایی با شخصی، یا شنیدن مطلبی، از خطر بزرگی رهایی می‏یابد و سرنوشت آینده‏اش بیمه می‏شود. ما این حادثه را یک اتّفاق یا شانس می‏بینیم. در حالی‏که این مقدّرات، به اعمال اختیاری ما گره خورده و برخاسته از عمل ماست. در مقابل، گاهی انسان از قرار گرفتن در محیطی یا آشنایی با شخصی یا مشاهده منظره‏ای یا شنیدن سخنی در معرض آسیبی سخت قرار می‏گیرد. نعمت‏ها و بلاها، توفیق‏ها و خذلان‏ها و خلاصه انواع مقدّرات ما، بی جهت و بدون محاسبه بر ما وارد نمی‏آیند. حوادث ریز و درشت جهان هستی از دست کارگردان حکیم خارج نمی‏شود. این رخدادهای به ظاهر تصادفی، در پشت پردة هستی به تناسب عمل ما تهیه و تولید شده و تنها با تغییر رویة ما، تغییر می‏کند.

در حقيقت، خدا حال قومى را تغيير نمى‏دهد تا آنان حال خود را تغيير دهند. [[157]](#footnote-157)

## پرسش

1. با وجود توصیه بزرگان به عمل بر مدار یقین، با ابهاماتی كه ما را احاطه كرده چگونه می‌توان حركت كرد؟
2. بر اساس آیات و روایات نتیجة عمل به آن‌چه می‌دانیم چیست؟
3. تحلیل كنید كه چگونه عمل بر خلاف دانسته‌ها موجب تردید و از دست دادن معلومات در فرد می‌شود؟
4. با وجود محدودیت‌های فراوان محدودة مسئولیت ما چگونه مشخص می‌شود؟
5. شناخت چگونه و با طی چه مراحلی به اراده تبدیل می‌شود؟
6. راه تقویت میل جهت منتهی شدن به عمل چیست؟
7. به چه سخنی موعظه گفته می‌شود، موعظه چگونه موجب افزایش اراده می‌شود؟
8. چرا افراط در لذات دنیوی اراده را ضعیف می‌كند؟
9. ایمان چیست و چگونه می‌توان درجه ایمان خود را سنجید؟
10. چگونه می‌توان دایرة اختیارات خود را افزایش داد؟

## برای تأمل و پژوهش

1. بررسي نماييد آيا بين مقدرات يك‌سالة ما كه در شب قدر مشخص مي‌شود و ميزان قدرت و محدوديت‌هايمان رابطه‌اي وجود دارد؟ چه كارهایی موجب تغيير شرايط محيطي به نفع ما و در راستاي اهداف خير مي‌شوند؟
2. بررسي نماييد که با وجود باور به خوبي يك عمل یا بدي و عواقب زيان‌بار يك معصيت چه چيزي باعث مي‌شود هنگام عمل پايمان بلغزد و سستي بورزيم؟ هواي نفس ما چگونه بر باورهاي ما چيره مي‌شود؟ براي مثال هنگام استفاده از اينترنت چه مي‌شود كه گاهی خلاف دانسته‌های خود عمل می‌کنیم؟
3. اثر تجربة كار حرام را در تقویت یا تضعیف گرايش‌های مختلف انسان بررسي نماييد.

# 5. برخورداری‌های شخصیت کامل اخلاقی

## اهداف

از دانشجو انتظار می‌رود پس از فراگیری این درس:

1. بتواند نتایج کلی جاری شدن کامل اخلاق در زندگی افراد را برشمرد.
2. با کارکردهای اخلاق اجتماعی در به دست آوردن نتایج مورد نظر در زندگی آشنا شود.
3. رابطة نزدیکی فرد به خدا، با دست‌یابی به سعادت را دریابد.
4. بتواند نقش اخلاق را در رسیدن به موفقیت و کسب لذت از زندگی تبیین کند.
5. با راه رسیدن به آرامش و شادمانی در زندگی در پرتو اخلاق آشنا شود.

اخلاق اسلامی اصالتا در پی تحول معنوی انسان و تبدیل او به انسان کامل است. دغدغه انسان اخلاقیِ تراز دین، قرب به خدا و رسیدن به مقام نمایندگی او در زمین است و هرگز وجود خود را به کمتر از آن نمی‌فروشد.

بدانید که برای جان شما بهایی جز بهشت نیست پس آنرا به کم‌تر از بهشت مفروشید.[[158]](#footnote-158)

اما بدون شک راه رسیدن به این منزلت از دنیا می‌گذرد و توجه به دنیا و برخورداری‌های دنیوی نیز در مسیر آخرت قرار دارد.

و با آنچه خدايت داده سراى آخرت را بجوى و سهم خود را از دنيا فراموش مكن‏.[[159]](#footnote-159)

اخلاق اسلامی همان‌گونه که تأمین کننده سعادت اخروی انسان‌ها است در سعادت دنیوی آنان و به‌سازی جامعه انسانی نقش بی‌بدیلی دارد. در این فصل و فصل پس از آن به بهره‌های دنیوی اخلاق اسلامی خواهیم پرداخت.

اخلاق اسلامی ارزش‌های رفتاری و روحی خاصی را پیشنهاد می‌کند. با این ارزش‌ها و شیوه‌های خاص، انسان اخلاقی فرصت‌هایی را برای کام‌جویی، خودمحوری و لذت‌طلبی فرو می‌نهد، اما در مقابل برخورداری‌هایی پیدا می‌کندکه زندگی او را گوارا و شیرین و ارزشمند ساخته است. دانستن این برخورداری‌ها که در هر سه حوزة رابطه با خود (اخلاق فردی)، رابطه با خدا (اخلاق بندگی) و رابطه با دیگران (اخلاق اجتماعی) به دست می‌آید؛ به درک عمیق و دقیق اخلاق و گرایش به اخلاقی زیستن یاری می‌رساند. خصوصا در حوزه ارتباط با خدا بهره دنیوی اخلاق بسیار مغتنم و مبارک است؛

در اثنای سال‌های 1987 و 1989، یک گروه پژوهشی رابطة بین استفاده از دین به عنوان رفتار مقابله کننده و افسردگی را در یک نمونة تقریباً 1000 نفری از بیماران بستری شده، مورد بررسی قرار داد. این بیماران، پس از آن برای خدمات پزشکی در بیمارستانی در دارام[[160]](#footnote-160) (واقع در شمال کارولینا) پذیرش شدند. درجة افسردگی به طرق مختلف اندازه‌گیری شد. ابتدا از بیماران دربارة میزان علایم احساس اندوه، غمگینی، بی‌علاقگی، خستگی و ... پرسش به عمل آمد و در زیرمجموعه‌ای 448 نفری، یک پزشک با استفاده از مقیاس‌های متعارف سنجش، افسردگی آنان را ارزیابی کرد. همچنین میزان استفاده از دین برای مقابله با بیماری با پرسیدن سه سؤال اندازه‌گیری شد.

آنگاه مردمی که از دین به عنوان یک رفتار مقابله‌ای استفاده کردند، با آنها که می‌گفتند از راه‌های دیگر به مقابله برخاستند (مانند خود را مشغول داشتن، ملاقات دوستان و بستگان و...) مقایسه شدند. بیمارانی که وابستگی عمیقی نسبت به عقیدة دینی‌شان داشتند به طور قابل ملاحظه‌ای کمتر از آنهایی که چنین نبودند افسرده بودند. سپس وضعیت 202 بیمار، در مدت میانگین شش ماه بعد از ترخیص از بیمارستان، پی‌گیری شد. هدف این بود تا مشخص شود کدام مشخصات بیماران در آغاز مطالعه پیش‌بینی می‌کند که چه کسی در آتی افسرده خواهد شد. مشخصه‌های مبنایی بیماران عبارت بود از سن، وضعیت تأهل، نژاد، موقعیت مالی، میزان حمایت از سوی بستگان و دوستان، شدت بیماری جسمانی، و هشت ویژگی بهداشتی و اجتماعی دیگر.

میزان وابستگی بیماران به ایمان دینی تنها عاملی بود که به طور چشمگیری سلامت روان بهتری را برای شش ماه آینده پیش‌بینی می‌کرد.

همچنین در اواخر دهة 1980، یک گروه پژوهشی مطالعه‌ای را روی 4000 نفر در مرکز کارولینای شمالی انجام داد که مؤسسة ملّی سالمندان آن را حمایت می‌کرد، تا مشخص شود آیا آنها که از لحاظ دینی فعال‌اند از اشخاص غیر مذهبی افسرده‌ترند یا نه. همچنان، احتمال افسردگی آنان که لااقل هفته‌ای یک بار به کلیسا می‌رفتند، نصف آنهایی بود که کمتر به کلیسا مراجعه می‌کردند. این نتیجه، مستقل از سن، جنس، نژاد، سطح حمایت اجتماعی و درجة بیماری جسمی یا ناتوانی صادق بود. این پژوهش، نتایج حاصل از مطالعة گذشتة مؤسسة ملّی بهداشت روان[[161]](#footnote-161) روی 2969 نفر را تکرار می‌کرد؛ مطالعه‌ای که درجة کمتری از افسردگی را در شرکت کنندگان دایمی در کلیسا نشان می‌داد.

گروه تحقیقاتی دانشگاه دوک، تنها گروه پژوهشی نیست که سازگاری بیشتر، افسردگی پایین‌تر و حالات منفی عاطفی کمتر را میان افراد متدیّن یافته است. پژوهشگران در نواحی مختلف امریکا و کانادا نیز نتایج مشابهی را در رابطة بین دین و سلامت روان گزارش داده‌اند.

عقاید دینی، امید و احساس تسلّط روی سرنوشت شخص را فراهم می‌کند. خدا به عنوان یک خدای شخصی در نظر گرفته می‌شود که علاقه‌مند به مخلوقات است، به خصوص در مورد انسان‌ها که به صورت او خلق شده‌اند و از هر چیز دیگر بیشتر به خدا شباهت دارند. خدا شخصاً مراقب هر فردی است و می‌خواهد درگیر زندگی آنها باشد. این خدایی است که در دسترس است و از طریق دعا می‌توان با او ارتباط داشت و وی به راستی طالب چنین ارتباطی است. در چنین نظام اعتقادی، هر کسی می‌تواند در هر زمان و هر مکان با خالق توانا، حیّ دانا، رحمان و نگهدارندة جهان، صحبت کند و قادر است بر آنچه خدا می‌کند اثر گذارد و می‌تواند قدرتی به دست آورد که با هر سختی مقابله نماید. مرگ نیز بر مؤمنی که اعتقاد دارد روحش جاودان است، غالب نیست. هیچ نوع گناه یا اشتباهی در زندگی یافت نمی‌شود که بخشوده نشود. هر کسی می‌تواند با توبه و تسلیم مجدد زندگی خود به خدا، حیات تازه‌ای آغاز کند.

مطالعات نشان داده که ازدواج‌های بین افراد متدیّن، رضایت‌بخش‌تر است و کمتر در معرض طلاق قرار می‌گیرد. وقتی که اعضای خانواده بیمار یا مصیبت زده می‌شوند، اعضای دیگر خانواده از آنان حمایت عاطفی و مراقبت دارند. خانواده‌های متدیّن ارزش‌های دینی را به فرزندان تلقین می‌کنند و بر تعهدات و رشد شخصیت، از جمله احترام به والدین، تأکید می‌نمایند. این ارزش‌ها علاقه فرزندان را به ‌کمک کردن به والدین سالمند یا خواهر و برادر خود افزایش می‌دهد.

ثالثاً، معنویت و عقاید دینی مشوق یک عشق سالم و متوازن به خدا، خود و دیگران است. همان‌طور که قبلاً ذکر شد، بیشتر افراد در اجتماع امروزی، برای رسیدن به استقلال، خوداتکایی و خوداعتلایی می‌کوشند، به جای آن که کوشش کنند به دیگران کمک نمایند یا وضعیت آنها را بهبود بخشند. این روند به وسیلة روان‌شناسی عمومی، که بر کمک به خود، رشد خود، ارضای خود و ... تمرکز دارد، تقویت می‌شود. خدمت، ایثار و تحمل بار دیگران، چیزهایی هستند که ما در جهان امروز از آنها دور می‌شویم در حالی‌که پیام دین متفاوت است.

در واقع بسیاری از اختلالات عاطفی امروزه، از مردمی ناشی می‌شود که روی مسائل کوچک خود تمرکز و دلمشغولی دارند.[[162]](#footnote-162)

## 1ـ آرامش

آرامش نقطه مقابل اضطراب و پریشانی و به معنای رهایی از هراس و نگرانی و برخورداری از احساس امنیت است. آرامش دو صورت دارد؛ آرامش مذموم و آرامش ممدوح. آرامش مذموم، حاصل اطمینان به اموری ناپایدار است که به زودی زوال یافته و جای خود را به پریشانی و ناامنی می‌دهد.

اما آرامش ممدوح آرامیدگی بی‌کرانی است که در اثر آراستگی به اخلاق نیکو و پیوند با سرچشمة خوبی‌ها به دست می‌آید و شکوه و عظمت را در عین لطافت و دل‌پذیری به جان انسان می‌افزاید. جان آرام شکوه‌مند‌تر از آن است که از چیزی برآشوبد، بزرگ‌تر از آن است که در برابر جریان‌های مخالف از قرار و استقرار خارج گردد و پذیراتر از آن است که در گیر و دار روزگار در هم شکند و یا خدشه‌ای پذیرد. در شرایطی که دل‌های معمولی تحمل همه چیز را از دست می‌دهند، مشاهدة جلوه‌های آرامش در سیما و سیرت جان‌های مطمئن، بسیار شورانگیز است. برای روشن شدن این مطلب لازم است بدانیم که چگونه اخلاق آرامش را به دنبال می‌آورد.

کسی که در مکتب ایمان پرورش یافته از ناملایمات زندگی آشفته احوال و پریشان نمی‌گردد. همه آفرینش را در دست اقتدار خدا می‌بیند و همه ناگواری‌ها را بسته به تدبیر و اراده او می‌شناسد و چون حکیم دانای توانا این گونه خواسته، او هم راضی است. کودکی که پدر و مادر خود را در برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری آگاه و بصیر یافته باشد، هیچ‌گاه از آنان ناخرسند و گلایه‌مند نیست. کسی که خدا را کارگردان هستی می‌شناسد هیچ اعتراض و گلایه‌ای به برنامه او ندارد[[163]](#footnote-163). انسان مؤمن همه آفرینش را از آن جهت که فعل خدا است زیبا می‌بیند و در همه احوال آسوده و آرام است. زینب کبری پس حادثه خونبار کربلا فرمود: ما رأیت الا جمیلا یعنی من جز زیبایی چیزی ندیدم

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقی است به ارادت بکشم درد که درمان هم از اوست

دل‌نگرانی، اضطراب و هراس عواملی دارد، از جمله عوامل درونی آن فزون خواهی و زیادت‌طلبی است. جان انسان به هیچ حدی رضایت نمی‌دهد و دائم مطالبه حالتی برتر دارد. از آنجا که قطره چکان دنیا هرگز ظرف بزرگ جان انسان را پر نمی‌کند انسان همواره احساس ناکامی و محرومیت دارد. انسان مؤمن با درک این موضوع از دنیا انتظار بهره‌دهی کامل ندارد و هرگز در ناکامی‌ها و محرومیت‌ها غافلگیر نمی‌شود. همچنین تعارض خواسته‌های ناهمسوی انسان شخصیت او را دارای یک گسل عمیق می‌گرداند و او را به پراکندگی و آشفتگی می‌کشاند. انسان اخلاقی با مهار افزون خواهی‌ها و تدبیر قوای مختلف جان تحت اراده عقل، از خواسته‌های متعارض نجات یافته و اعمال و خواسته‌هایش هم‌جهت گشته است.[[164]](#footnote-164) وقتی نیروی عقل اعتدال را میان قوای شهوت و غضب و وهم برقرار سازد آرامش و سکون در مملکت جان ایجاد می‌شود.

عمل به موازین اخلاقی غبار‌های نفسانی دل را فرومی‌شوید و جان را جلا می‌بخشد. بخش عمده‌ای از نگرانی‌های ما برای این است که مبادا چیزهای محبوبی را که داریم از دست بدهیم و یا آنچه که تمنایش را در دل می‌پروریم، به دست نیاوریم. اخلاق اسلامی از آن جهت که موجب کاهش تعلقات دنیایی و دل‌بستگی‌های فانی می‌شود، این اضطراب‌ها و نگرانی‌ها را از بین برده و آرامش را به جای آن می‌نشاند. وقتی دل‌بستة چیزی نیستیم و حرص به دست آوردن یا ترس از دست دادن چیزی را نداریم، آرامیم. انسان با احساس کرامت و عظمت خود، هرگز اجازه نمی‌دهد شهوات و هوس‌ها بر او مسلط گردند و او را برانگیزند.**[[165]](#footnote-165)** بدین ترتیب هیجانات حقیر نفسانی ضعیف یا به طور کلی محو می‌گردد و عوامل برانگیزندة شهوت و غضب پس از یک دوره مهار و مقاومت، بی‌اثر می‌شود و نبرد درونی انسان ساده‌تر و مسیر حرکت او هموارتر می‌گردد.**[[166]](#footnote-166)** در این مرحله انسان از غوغا و تنازع درونی آسوده است و با آرامش و سکینه پیش می‌رود.

پیوندی که به واسطة ایمان میان انسان و خدا برقرار می‌شود، منشأ آرامشی بی‌کران است که جز از آرمیدن در آغوش گرم رحمت او پدید نمی‌آید. یک گروه پژوهشی 298 بیمار را که متوالیاً برای خدمات پزشکی در مرکز پزشکی دانشگاه دوک پذیرفته شده‌اند مورد بررسی قرار داد و از آنها دربارة‌ اینکه چگونه با بیماری‌های جسمانی کشنده و تنش‌ها، مقابله کرده‌اند سؤال کرد. حتی قبل از اینکه مصاحبه‌گر، پرسش در بارة نقش دین را آغاز کند بیش از 40 درصد بیماران جواب خود را مطرح کردند؛ «خدا»، «دعا»، «ایمان»، و غیره. مصاحبه کننده سپس این سؤال خاص را پرسید که آیا از دین برای تقابل با تنشِ بیماری‌هایشان استفاده شده است، تقریباً 90 درصد ذکر کردند که دین را لااقل در حد معتدل به کار بردند.[[167]](#footnote-167)

هنگامی که آدمی از نفس خود می‌گذرد بزرگ‌ترین حجاب میان خود و خدا را برداشته و راه پیوند با او را یافته است. بزرگ‌ترین مانع میان انسان و پروردگارش، نفسانیت اوست**[[168]](#footnote-168)** که اگر از آن رها شود حسن و لطف و رحمت خدا را در همه جا می‌بیند. در این وضعیت، تحول روحانی و معنوی انسان به حدی می‌رسد که روح او به اصل خویش نزدیک شده و به آن باز می‌پیوندد و به عزت و پاکی آن ملحق می‌شود.**[[169]](#footnote-169)** بدین ترتیب ثبات و سکون بر قلب بنده مؤمن نازل می‌گردد، و او در هر چیز که ممکن است نگرانی و ناآرامی بیافریند، دلارام خود را می‌یابد و به او پناه می‌جوید.**[[170]](#footnote-170)**

افزون بر این یکی از منابع آرامش حمایت است. بی‌شک حمایت و همراهی خدا ـ نیروی نامحدود هستی ـ از همه حمایت‌ها سودمندتر و آرامش‌بخش‌تر است، آرامشی عمیق و پرشکوه که در سایه حمایت هیچ قدرتی جز او پدید نمی‌آید.

اوست آن كس كه در دلهاى مؤمنان آرامش را فرو فرستاد تا ايمانى بر ايمان خود بيفزايند. و سپاهيان آسمانها و زمين از آنِ خداست، و خدا همواره داناى سنجيده‏كار است.[[171]](#footnote-171)

و درباره پیامبر خود (ص) در سفر هجرت فرمود:

پس خدا آرامش خود را بر او فرو فرستاد، و او را با سپاهيانى كه آنها را نمى‏ديديد تأييد كرد.**[[172]](#footnote-172)**

وقتی خدا حامی و همراه است، قرار و آرامشی پایدار جان را فرا می‌گیرد. زیرا تمام موجودات ـ فرشتگان و آسمان و زمین ـ لشکر اوست. این حمایت و همراهی الهی با اخلاق و ایمان تأمین می‌شود.

خدا با پرهيزگاران است.[[173]](#footnote-173)

خدا با شكيبايان است.[[174]](#footnote-174)

در حقيقت، خدا با نيكوكاران است.[[175]](#footnote-175)

خداست كه با مؤمنان است.[[176]](#footnote-176)

کسی که با اخلاق زندگی می‌کند در روابط اجتماعی‌ با تنش کمتری مواجه است و ارتباطاتش از دشمنی و کینه پاک و از عقده تهی است. از این جهت در رابطه با دیگران از نگرانی و پریشانی و نا‌امنی رنج نمی‌برد، و در مواقع لازم از حمایت و همراهی آنان برخوردار می‌شود. بدون اخلاق، روابط اجتماعی آبستن آشفتگی و ناآرامی است در حالی که با اخلاق همین روابط به عنوان منبعی برای تأمین آرامش نقش فعال و پرثمری در زندگی ایفا می‌کند.

## 2 ـ موفقیت

موفق به کسی گفته می‌شود که احتمال دست‌یابی او به اهدافش نسبت به دیگران بیشتر باشد. آراستگی به اخلاق، توانمندی‌ها و برخورداری‌هایی پدپد می‌آورد که احتمال دست‌یابی به اهداف را افزایش نسبی می‌بخشد. اصول اخلاقی، تسلط شخص بر نفس و توانایی مهار تمایلات پراکنده را می‌افزاید. این آمادگی برای استقرار بر راهی که به موفقیت می‌انجامد بسیار مؤثر است. کسی که نمی‌تواند گرایش‌ها و کشش‌های درونی خود را مدیریت کند، در مسیری که به سوی هدفش کشیده شده پایدار نمی‌ماند، و هر بار مجذوب منظره‌ای فریبا، در میانه راه متوقف می‌گردد. گاه از مسیر خارج شده، بی‌راهه‌ای را برای تأمین هوسی گذرا در می‌نوردد و گاه به دنبال لذتی در خلاف مسیر اصلی حرکت می‌کند، و سرانجام با از دست دادن نیرو و فرصت، امکان دست‌یابی به اهدافش کاسته می‌شود. نظم و انضباط کاری، استقامت، صبر و حوصله، همت بلند، ‌شجاعت و صفاتی مانند آن عوامل شناخته‌ شده موفقیت‌اند. محققان در زمینه هوش هیجانی آزمونی اجرا کرده‌اند که به خوبی رابطة‌ میان اخلاق و موفقیت را نشان می‌دهد. آنها تعدادی کودک چهارساله را در برابر دو گزینه قرار دادند: برداشتن یک شیرینی همین الآن یا برداشتن دو شیرینی بیست دقیقه بعد. تعدادی از کودکان که برای رسیدن به دو شیرینی حاضر شدند بیست دقیقه صبر کنند در سال‌های بعد نسبت به دیگران کارآمدتر و دارای قدرت ابراز وجود بالاتر بودند. می‌توانستند با ناکامی‌های زندگی دست و پنجه نرم کنند. احتمال اینکه در اثر فشار روحی از هم بپاشند، قدرت عمل خود را از دست بدهند یا به قهقرا بازگردند، یا به خاطر فشار محیطی غر و لند کنند یا رشتة کار از دستشان خارج شود، بسیار کمتر بود. آنان در رویارویی با مشکلات به جای کنار کشیدن خود، به استقبال چالش‌ها می‌رفتند و با وجود احتمال خطر، ‌از مقابله دست نمی‌کشیدند، آنان متکی به خود، مستحکم، و قابل اعتماد بودند و پس از گذشت بیش از ده سال باز هم می‌توانستند کام‌رواسازی خود را به قیمت دستیابی به اهداف به تأخیر اندازند.**[[177]](#footnote-177)**

احتمال دست‌یابی به اهداف در موارد بسیاری به سرمایة‌ اجتماعی و میزان رابطه با مردم بستگی دارد. کسی که شیوه‌های اخلاقی مانند نرم خویی، احترام، دلسوزی، امانت، صداقت، و ... را در زندگی خود برمی‌گزیند، بیشتر به کمک دیگران دسترسی دارد و در تحقق اهدافش می‌تواند یاری آنان را جلب کند. بدین ترتیب احتمال دست‌یابی به اهداف افزایش می‌یابد.

از سوی دیگر، انسان مؤمن دائم در صدد انجام وظیفه است. در مسیر انجام وظیفه هرگز ناکامی راه ندارد و انسان مؤمن هرگز بی نتیجه و دست خالی نمی‌ماند. زیرا آنچه برای او مهم است کسب رضای خدا و اجرای فرمان اوست. در این راه اگر به نتیجه مطلوب خود برسد که مایه خرسندی است و اگر به آن نتیجه هم نرسد از آنجا که رضای خدا را به دست آورده و فرمان او را برده است خوشحال و شعف‌مند است و خود را بی نصیب نمی‌یابد.

بگو: «آيا براى ما جز يكى از اين دو نيكى را انتظار مى‏بريد»؟[[178]](#footnote-178)

انسان مؤمن از مدد الهی و نیروهای غیبی نیز بهره‌مند است و با استمداد از خدای متعال با این اسباب و عوامل نیز حمایت می‌شود.

## 3 ـ ایمنی از احساس پوچی

یک مطلب مهم در مورد نقش بنیادین اخلاق در بهبود حیات این است که بدانیم زندگی منهای ارزش‌های فطری و اصول وجدان بی‌معنا است.

ماتریالیسم اخلاقی عبارت است از این که انسان در عمل (نه در حوزه باورها و شناخت) برای زندگی هدفی متعالی و غایتی معنوی نشناسد و رفتار و منش وی هیچ گونه سوگیری فرامادی نداشته باشد. به تعبیبر دیگر هرگاه فرد به زبان عمل، با فعالیت‌ها و کارهای روزمره خود ثابت کند که فقط از منطق دم غنیمت‌شماری و خوش‌باشی تبعیت می‌کند و ارزشی جز لذت‌های حیوانی و هواهای نفسانی برایش مطرح نیست، دچار ماتریالیسم (ماده گرایی اخلاقی) شده است. یکی از پیامدهای مهم و غالبی ماده‌باوری اخلاقی پوچ‌گرایی است. انسان‌های برخورداری که در جوامع آزاد، بدون پای‌بندی به معیارهای اخلاقی به دنبال لذت‌طلبی می‌روند، پس از کام‌جویی‌های مکرر و متنوع به دل‌زدگی از این لذائذ مبتلا می‌شوند. در سطح بیرونی و لایه رویین زندگی یا به اعتیاد پناه می‌برند یا دچار افسردگی‌های مزمن می‌شوند و یا به خودکشی دست می‌زنند، و در سطح درونی و لایه‌های زیرین روانی دچار احساس درون‌تهی بودن و پوچی می‌شوند و حیات را خصوصا با توجه به مواجه شدن با پدیده‌هایی نظیر بیماری‌های لاعلاج و مرگ، فاقد معنا می‌شمارند و گذران عمر و زاد و ولد را عبث و بیهوده می‌بینند.

پوچ‌انگاری زندگی و تهی معنا دانستن عالم آفرینش نسبت کاملا نزدیکی با بیماری‌های روانی و اختلالات شخصیتی دارد. روان‌کاو برجسته قرن بیستم کارل گوستاویونگ می‌نویسد: دو سوم از بیمارانی که از سراسر جهان به من مراجعه کرده‌اند، افراد تحصیل کرده‌ای هستند که درد بزرگ پوچی و بی‌معنی بودن زندگی، آنها را رنج می‌دهد.

نه تنها بی بند و باری و بی اعتنایی خود فرد به موازین اخلاقی، می‌تواند پیامدهای وخیمی چون بدبینی و پوچ انگاری را برای وی به دنبال آورد، بلکه بی بندو باری اطرافیان و دیگران نیز می‌تواند ضربات جبران‌ناپذیر روحی به فرد وارد کند. شوپنهاور فیلسوف آلمانی سده نوزدهم که جزو معروف‌ترین فلاسفه بدبین به شمار می‌رود، دلداگی مادرش به مردی بیگانه سبب شد تا آخر عمر به زن بدبین باشد و هرگز ازدواج نکند.

## 4 ـ شادمانی، بهجت و نشاط

شادمانی احساسی است که در پی دست‌یابی به خواسته‌ها و یا نزدیک دیدن آنها پدید می‌آید. کسی که امیدی برای رسیدن به خواسته‌های خود ندارد، غم و اندوه جانش را فرامی‌گیرد. اما کسی که خواسته‌های دست نایافتنی ندارد و ناکامی نمی‌یابد، سرشار از سرور و شادمانی است.

ناخرسندی و غمگینی، ناشی از دست‌نیافتن به طمع‌ها، آرزوها و هوس‌ها است. عدم موفقیت در اهداف و اجرای برنامه‌ها و نیز احساس ناامنی و بی فایدگی و پوچی یا احساس بی پشتوانگی و انزوا، شادمانی و سرور را می‌زداید. در مقابل احساس هویت و کرامت و پیشرفت، یا احساس مقبولیت و تشخص و احترام موجب سرور و شادمانی است.

نشاط نیز عبارت است از نیروی فعالیت، روحیه و انرژی زندگی که با شادمانی و رضایت و سرزندگی همراه است. اخلاق نیروهای نهفته و دست نخوردة درونی انسان را شکوفا و فعال می‌سازد. انتخاب اخلاق به عنوان آیین زندگی انسان را از دل‌بستگی و نگرانی آزاد می‌سازد، انسان اخلاقی هرگز آزمند و متوقع نیست. از این رو ریشة بسیاری از غصه‌ها و نگرانی‌ها از بین می‌رود. کسی که با ارزش‌های اخلاقی زندگی نمی‌کند هر روز و هر ساعت خواسته تازه‌ای پیدا می‌کند که فقدان آن بهانة کافی برای حسرت و اندوه به قلب می‌دهد. در حالی که با ایمان و اخلاق این بنیان فاسد از جا کنده شده و خواسته و تمنای هرز در دل نمی‌روید.

گذشته از این، معرفت به خدا و عشق به او در سرشت انسان وجود دارد و او بداند یا نداند گمشده‌ای ازلی دارد که در ژرف‌ترین لایه‌های وجود به دنبال اوست. توجه به حضور او سروری وصف‌ناپذیر بر جان آدمی می‌افشاند.

اخلاق بزرگ‌ترین، عمیق‌ترین و اصیل‌ترین تمنای انسان را برآورده می‌سازد، یا انسان را پیش می‌برد و به ساحت او نزدیک می‌نماید. هرگاه جان آدمی غرق حضور او گردد دریچه‌های شادمانی می‌گشاید و سیل بهجت و سرور سرازیر می‌شود که او سرور دل عارفان است[[179]](#footnote-179).

از سوی دیگر انسان موجودی اجتماعی است و میل شدیدی به رابطه با دیگران دارد. اخلاق از آن رو که روابط شخص را با دیگران اصلاح می‌کند، این خواسته را برآورده می‌سازد. وقتی کسی با احترام و محبت و توجه دیگران مواجه شود، ناب‌ترین و انسانی‌ترین شادی‌ها را احساس می‌کند. بسیاری از خواسته‌ها و تمناهای مادی انسان برای این است که مورد توجه، احترام و محبت قرار بگیرد، در حالی که می‌توان با اخلاق خوب به همه این‌ها رسید بدون اینکه حسرت و حسادت تنگ‌نظران برانگیخته شود. راهی نزدیک‌تر و سالم‌تر و مطمئن‌تر برای دست‌یابی به خواسته‌های مربوط به حوزة‌ روابط انسانی؛ که کوته‌نظران در برخورداری‌های مادی آن را می‌جویند. اخلاق در برآوردن تمایلات انسانی نسبت به دارایی‌های مادی سه برتری دارد: یکی اینکه راهی نزدیک است و تنها به تصمیم انسان برای به دست آوردن آن بستگی دارد، ولی مادیات به شرایط و عوامل خارج از اختیار وابسته است. دوم اینکه اخلاق در جلب مهر و ارادت مردم آفتی ندارد، اما سرمایه مادی غالباً حسادت‌انگیز و حسرت‌ساز است و بذر دشمنی و عقده در دل‌های بیمار می‌افشاند. سوم اینکه محبت و ارادتی که از اخلاق نیکو فراهم آمده، راستین و خالص است، در حالی‌که محبتی که نصیب بهره‌مندان دنیا می‌شود، غالباً از صمیم قلب نیست.

سهم بزرگی از نشاط در روابط اجتماعی تولید می‌شود. هنگامی که ما برای کار، ورزش و تفریح در یک جمع قرار می‌گیریم نشاط و سرزندگی بیشتری پیدا می‌کنیم. اخلاق، روابط اجتماعی را سامان داده و انسجام و هم‌دلی بیشتری ایجاد می‌کند، که نتیجة قطعی آن تولید انرژی جمعی و نیرو و نشاط فزاینده است. در سایه اخلاق دست‌ها به هم گره خورده و نیروهای فردی متمرکز و پشتیبان هم می‌شود و نشاط و نیروی بالایی تولید می‌کند.

در عرصة جهاد با نفس هرکس به توانمندی‌ها و نیروهای تحول آفرین و شگفت انگیزی که در روح خود دارد، پی می‌برد. هوای نفس دشمن‌ترین دشمنان انسان است. بنابراین کسی که بر آن غالب‌ آید شجاع‌ترین و نیرومندترین مردم است.[[180]](#footnote-180)

پس از این رزم و پیروزی درونی شادمانی عمیق و نیروبخشی از ژرفای روح سر برمی‌کشد.

انسان با اخلاق اوج می‌گیرد و به قدرت محیط هستی نزدیک می‌شود و جلوه‌های آن را در آیینه روح که با اخلاق غبارروبی شده، مشاهده می‌کند. راه برخورداری از نیروی بی‌کران هستی و تجلی آن در زندگی اصلاح رفتار براساس شریعت و موازین اخلاقی است. وقتی که رفتار خود را با ارادة خدا هماهنگ می‌کنیم به تدریج ارادة‌ او را در خود متجلی می‌سازیم و از این طریق، به نیروی فعال او متصل می‌شویم.

اگر انسان از رسیدن به اهداف خود ناامید باشد یا پشتوانه لازم را برای رسیدن به آن نداشته باشد یا موانع بسیاری پیش روی خود ببیند یا دچار خود کم بینی و منفی بافی باشد افسرده دل و کسل خواهد شد و از ادامه مسیر بازخواهد ماند. این عوامل بی نشاطی و افسردگی با دستیابی به فضایل اخلاق بندگی فردی و اجتماعی از میان خواهد رفت.

## 5 ـ زیبایی

زیبایی را انعکاس تناسب و هماهنگی در جان انسان دانسته‌اند. زیبایی به مادی و معنوی یا محسوس و معقول تقسیم می‌شود. تناسب شکل و رنگ و عطر و اندازه یک گل مایه زیبایی آن است. انسان علاوه بر زیبایی طبیعی و ظاهری اندیشه و اراده‌ای پیش رونده دارد، و فراتر از قالب خاکی ویژگی‌های روحی او نیز در زیبایی و تناسبش مؤثر است. یعنی انسان ممکن است روی زیبا یا جان زیبا و شخصیت تماشایی داشته باشد. بدون شک انسان زیباروی زشت خوی عفریت می‌نماید و زشت روی زیبا خوی فرشته صفت است. اگر بدانیم این شخص زیبا روی انسانی سخت حسود یا بس متکبر است و در امانت خیانت می‌کند یا به پیمان خود وفادار نیست، هرگز به هنگام ملاقات او احساس مثبتی نداریم و غرق زیبایی ظاهری او نمی‌شویم.

دیدن چهره زیبا چشم نواز و جذاب است، اما اگر صاحب این چهره زیبا، جنایت‌کار خطرناکی باشد که کودکان بسیاری را شکنجه داده و به قتل رسانده است، همان چهره زیبا نفرت‌انگیز خواهد بود و چه بسا یادآوری آن حتی پس از مدتی طولانی ناپسند و دل‌آشوب باشد. زیرا در پس این قالب و رنگ، اندیشه‌ای پلید و اراده‌ای ناهماهنگ قرار دارد که با صورت زیبای انسانی متفاوت است. در مقابل کسی که اندیشه و اراده‌ای نیک دارد حتی اگر ظاهر چشم‌گیری و قالب گیرایی نداشته باشد، زیبا و دلپذیر به نظر خواهد رسید. ایمان و اخلاق و معنویت، منشأ نورانیت و جلوه‌ و جذابیت است. جذابیتی که برآمده از هماهنگی ظاهر و باطن است. حیای یوسف (ع)، توکل ابراهیم (ع) در آتش، و تسلیم اسماعیل (ع) به هنگام ذبح زیبا است.

آن کس که به پروردگار خویش نزدیک شده و پیوند خود را با او تازه می‌سازد، مانند گلی نوشکفته، کودکی تازه تولد یافته، پرنده‌ای نو پرواز و طلوع جدید خورشید، که از زیبایی خلاق هستی به ظهور آمده، حسن و جمال بی‌انتهای او را به نمایش می‌گذارد و جلوة‌ بدیع و باطراوت او را می‌نماید. فرد اخلاقی به زیبایی الهی نزدیک شده و مانند آیینه‌ای صاف و پاک آن همه حسن و لطف را می‌نماید و بدان آراسته می‌گردد. اخلاق خصلت‌ها و رفتار‌های زشت را زدوده، صفات و افعال زیبایی را که همه از خداست، در انسان آشکار می‌سازد.**[[181]](#footnote-181)** چشم‌گیر‌ترین زیبایی‌هایی که یک فرد می‌تواند از آن برخوردار باشد، و هوش‌ها و چشم‌ها را خیره و حیران کند، وقتی است که از خود فراتر آمده، احسان و ایثار و عشق می‌ورزد و با سایر انسان‌ها هماهنگی و نسبتی باشکوه برقرار می‌سازد. اخلاق اجتماعی زیبایی روح و آراستگی درون فرد را آشکار نموده، فراتر از اعضای چهره و اندام، افراد بشر را به عنوان اعضای پیکر انسانیت هماهنگ و آراسته، بر اساس طرح الهی در تناسبی فراگیر به مشارکت آورده و زیبایی بزرگ و با شکوهی خلق می‌کند و بدین سان صورت جمال و لطف و حسن حق تعالی بر جامعة انسانی می‌نشیند.

## 6 ـ لذت

لذت حالتی ادراکی است که هنگام یافتن مطلوب برای ما حاصل می‌شود. این حالت تأثیر برآورده شدن نیازها و توجه به آن است. روشن است که باقی ماندن نیازهای ارضا نشده رنج مستمر و درد و فشار روانی ایجاد می‌کند. اخلاق نیازها را به سامان می‌آورد و راه ارضای آنها را هموار و میسر می‌سازد.

هوس‌ها برای دست‌یابی به ارضا ابتدا با ایجاد احساس نیاز، رنج تولید می‌کنند سپس برای رهایی از این رنج و دست‌یابی به لذت، انگیزه و حرکت پیدا می‌شود. بنابراین رنج، مقدمة لذت است و لذت‌طلبی نوعی رنج کشیدن. تا نیازی ارضا نشده و تشنه وجود نداشته باشد، لذتی طلبیده نمی‌شود. هرچه رنج بیشتری احساس کنیم و فشار روانی سنگین‌تری داشته باشیم، بیشتر در صدد دفع آن و جلب لذت جای‌گزین برمی آییم.

از سوی دیگر ریشه بسیاری از رنج‌های روحی ما را باید در رذائل اخلاقی جست. مثلا فردی که به حسادت مبتلا است طبق رهنمود امام علی‌ (ع) روح خود را به بند کشیده است. طبعا فرد اسیر از بسیاری از لذت‌ها محروم می‌شود و روی خیلی از خوشی‌ها را نمی‌بیند. همچنان که منشأ انحصاری طیف وسیعی از خوشی‌ها و مسرت‌ها و لذادذ پاره‌ای از فضائل اخلاقی است. چنان که لذت عمیق عفو کردن فقط سهم انسان خوش قلب و کریم می‌گردد و آدم کینه توز را از آن نصیبی نیست. پس هیچ گاه نمی‌تواند مخاطب پیام روحبخش دین باشد که لذتی که در بخشش هست در انتقام نیست. نیز به حق گفته شده که صبر کلید گشایش‌ها و دروازه پیروزی استع طبیعی است که انسان ناشکیبا از لذت بسیاری از پیروزی‌ها محروم بماند.

اخلاق می‌آموزد که لذت، پاداش طبیعی درست عمل کردن است، مثلا غذا خوردن به اندازه و به‌هنگام، لذت بسیار بیشتری به دنبال دارد. اگر کامل و درست اقدام کنیم و به لذت عمل توجه نداشته باشیم، لذتی که در پی می‌آید، پاداشی گوارا، دل پسند و ارضا کننده خواهد بود. اما اگر عمل به قصد لذت باشد، افراط و تفریط پیش می‌آید، نظم روانی و اجتماعی به هم می‌خورد؛ دست آخر هم چون عمل درست نیست، پاداش لذت کاسته و عطش رنج افزوده می‌شود. شخصیت اخلاقی در مقابل شخصیت لذت‌گرا قرار دارد. البته این به معنای محرومیت شخصیت اخلاقی از لذت‌های زندگی نیست، بلکه برعکس قانون طبیعت لذت را پاداش عملکرد درست قرار داده و شخصیت اخلاقی به بیشترین لذت‌ها دست یافته و شخصیت لذت طلب در آتش رنج و نیاز کاذب و ارضا نشده می‌سوزد و نمی‌داند چرا هرچه لذت می‌جوید کمتر می‌یابد و رنج و عذابش افزوده می‌شود.

اگر لذت ترک لذت بدانی دگر لذت نفس لذت نخوانی

ما در همه چیز حتی در اصل وجود به پروردگار توانا نیازمندیم. همة‌ آفریدگان فقیر و محتاج آفرینندة خود هستند، به این علت هرچه ارتباط نزدیک‌تر با او بر قرار کنیم لذت بیشتری می‌بریم. نیاز ما به خدای بخشندة‌ مهربان، بی‌نهایت است و چشمه‌های بی‌پایان و مدهوش کنندة‌ لذت در رابطه‌ای عاشقانه و عارفانه با او می‌جوشد. اخلاق از آن جهت که رابطة‌ انسان با پروردگار را تنظیم و ارتقا می‌دهد، گنجینه‌های انبوه لذت و کامیابی را می‌گشاید.

با توجه به اجتماعی بودن انسان، اهمیت نیاز به هم‌نوعان روشن می‌شود. نیاز به ارتباط و صمیمیت با دیگران یک نیاز معنوی است که معمولاً‌ راهی تأمین نیازهای مادی هم هست. با برخورداری از اخلاق خوب روابط اجتماعی صمیمی و مؤثری ایجاد می‌شود که لذت و کام‌روایی زندگی را چند برابر می‌کند. انسان‌های مفرور و متکبر، آدم‌های بدقول یا بد دهان، افراد دورو و بی صداقت، و ... هرگز طعم فراموش نشدنی دوستی‌های صمیمی و راستین را در زندگی اجتماعی نخواهند چشید. چون هرگز موفق به برقراری ارتباط پایدار و عمیق با کسی نخواهند شد.

## 7 ـ خلاقیت

کشف حقایق تازه و انجام کارهای بی‌سابقه و جدید، ظرفیت و پذیرشی می‌خواهد که اخلاق در ایجاد و افزایش آن مؤثر است. دعوت اخلاق برای خودکاوی و تعمق در خویش، مهم‌ترین زمینة خلاقیت یعنی خود‌شناسی را فراهم می‌سازد. خودشناسی برای خلاقیت این است که استعدادها و علاقه‌مندی‌های شخصی را به خوبی بشناسیم و در جهت شکوفایی و بارور کردن آنها بکوشیم. از سوی دیگر آزاد شدن انرژی‌های سازنده روانی هر فرد نیازمند برخورداری از سلامت روحی است، فردی که بر نفس خود امیر است می‌تواند ظرفیت‌های عظیم وجودی خود را به خوبی مدیریت و بسیج کند اما کسی که در قبضه امیال ناهمسوی خود اسیر است فاقد شخصیتی خود شکوفا است و در نتیجه از خلاقیت بی بهره است

کسی که نمی‌داند چه استعدادی دارد و چه کاری می‌تواند انجام دهد هیچ گاه به خلاقیت نمی‌رسد. اخلاق فرد را متوجه درون می‌سازد و به خود می‌آورد. از این رهگذر خود را کشف می‌کند و زندگی مناسب توانایی و علایق و استعدادهای خود را می‌آفریند و آنگاه آماده می‌شود تا جهان را نیز کشف کند و از امکانات موجود، پدیده‌های تازه خلق کند. گذشته از این رفتن از راهی که دیگران نپوییده‌اند و بیان نظری که کسی نگفته است، شجاعت و جسارت و شهامتی می‌خواهد که اخلاق پرورش دهندة‌ آن است. فرد اخلاقی در جهاد با نفس به شجاع‌ترین افراد تبدیل می‌شود، با حق‌طلبی و صداقت، جرأت و مقاومت ارائة‌ ایده‌های خود را پیدا می‌کند و با روحیة‌ خوداصلاح‌گرانه‌ای که اخلاق به او بخشیده، نگران این نیست که با انتقاد دیگران مواجه شود.

ارزش‌های اخلاقی در ارتباط با خدا ظرفیت بالایی برای خلاقیت به انسان می‌دهد، نگرش خلاقانه را در او پدید و خلاقیت الهی را در او به جلوه می‌آورد. نگرشی که جهان را سرشار از فراوانی و نعمت و امکانات دست نخورده دیده، آمادة‌ کشف و به‌ کار‌گیری بی‌سابقة‌ پدیده‌های عالم و گشایش گنجینة‌های بی‌پایان خدای مهربان است. خدای متعال فرموده است:

بنده من، مرا اطاعت کن؛ تا تورا مانند خود قرار دهم[[182]](#footnote-182) فرزند آدم من به هرچه بگویم «باش» می‌شود. در آنچه به تو فرمان داده ام مرا اطاعت کن تا تو را نیز این‌گونه کنم.[[183]](#footnote-183)

معرفت و ایمان به خدا و مشاهدة‌ او در هر چیز و هر جا ذره ذرة جهان را به صورت پنجره‌ای به وجه خدا و مشاهده و کشف جلوه‌های نوبه‌نوی او می‌گشاید، این کشف و گشایش است که ایده‌های جدید و راه‌های تازه برای حل مسائل و مشکلات علمی و عملی را فراروی انسان می‌نهد. دوم نزدیکی و پیوندی که از طریق اخلاق با پروردگار دانا برقرار می‌شود، اندیشة انسان را به دانش آفرینشگر او پیوند زده و ایده‌های بدیع و خرد خلاق می‌آفریند.

یار بی پرده از در و دیوار در تجلی است یا اولی الابصار

دل هر ذره را که بشکافی آفتـابیش در میـان بینـی

اخلاق در رابطه با مردم انعطاف و عطوفت و مهربانی می‌آموزد. پذیرش و ظرفیتی که با آن افراد مختلف با اندیشه‌ها و رفتارهای گوناگون را درک کنیم، با آنها سازگار شویم و خود را جای آنها قرار داده و از منظر آنها به امور بنگریم و تحلیل کنیم. این پی‌آمدهای اخلاق در حوزة‌ اجتماع، وسعت نظر و ورزیدگی اندیشه در نگاه متفاوت به پدیده‌ها و بهره‌مندی از تفکر واگرا ایجاد می‌کند. تفکری که می‌تواند از مسیر عادی و همیشگی بیرون زده و راه‌های دیگر را برای رسیدن به مقصد بیازماید. تجربة‌ دیدگاه‌های گوناگون در زندگی و درک و هضم آنها انسان را به آستانة‌ تغییر و تلفیق اندیشه‌ها رسانده و با سرشار ساختن هوش بشری از امکانات نگرشی و تحلیلی بسیار، می‌تواند در مواجهه با مسائل مختلف دیدگاه مناسب‌تر، راه‌گشاتر و زاینده‌تر را برگزیده، به‌ کار گیرد.

## 8 ـ محبوبیت

انسان موجودی اجتماعی است، اما روابط اجتماعی تنها برای رفع نیازهای مادی او نظیر خوراک و مسکن نیست، بلکه سطوح انسانی‌تر این روابط فراتر از نیازهای مادی به محبت و احترام می‌رسد. هرکس در زندگی خود مایل است که مورد پذیرش دیگران باشد و دوست داشته شود. این نیاز در دین اسلام مورد توجه قرار گرفته و به رسمیت شناخته شده است.[[184]](#footnote-184) عمل به توصیه‌های اخلاقی در جلب دل‌ها و کسب محبوبیت تأثیر به سزایی دارد. زیرا پیش از این گفتیم ارزش‌های اخلاقی زیبایی‌های معنوی هستند. از آنجا که هر انسانی به زیبایی عشق می‌ورزد، انسان اخلاقی در نظر همگان دوست داشتنی است.

همچنین زیستن با ارزش‌های اخلاقی، شخص را در نظر خود ارزشمند ساخته، سزاوار تحسین و ستایش جلوه می‌دهد. این احساس ارزشمندی همراه با کیفیتی از عشق و شعف و سرزندگی، درخششی در سیما و جذابیتی در رفتار او پدید می‌آورد، که مستقیماً‌ در جذب دل‌ها تأثیر می‌گذارد. اخلاق جان انسان را مملو از خیر و حسن کرده، هوش و توان انعکاس آ‌ن را به صورت گفتار و رفتار به فرد اخلاقی می‌دهد.

کانون اصلی محبوبیت، در «رابطه با خدا» قرار دارد. او محبوب دل‌ها است که تمام قلب‌ها به ارادة او و برای او می‌تپد. هر که به آفرینندة ‌عشق نزدیک‌تر شود، صفات الهی بیشتر در او جلوه می‌کند. قلب‌ها به سوی کسی جذب می‌شود که خدا را به یاد دارد و برای او زندگی می‌کند. زیرا او رنگ و بوی الهی گرفته، عطر بهشتی را می‌پراکند و منظره بهشت را می‌نماید. افزون بر این دل‌ها به دست او است و او دل‌ها را به سوی کسانی می‌گرداند که ایمان آورده و درست کار‌اند.

كسانى كه ايمان آورده و كارهاى شايسته كرده‏اند، به زودى [خداى‏] رحمان براى آنان محبتى [در دلها] قرار مى‏دهد.[[185]](#footnote-185)

مردم کسی را که خودخواه و هوس‌پرست نیست دوست دارند. کسی که نه تنها برای خواسته‌های خود دیگران را فراموش و فدا نمی‌کند، بلکه برای مردم خود را فراموش کرده، آنها را بر خود ترجیح می‌دهد و اهل ایثار و گذشت و لطف و احسان است. انسان‌ها بندة‌ احسان و نیکی هستند و کسی را که به آنها خیر می‌رساند دوست دارند. نرمی و خوش اخلاقی و دل‌سوزی قلب‌ها را می‌گشاید و حکومت بر دل‌ها را به ارمغان می‌آورد.

## 9 ـ نیرومندی

اخلاق اسلامی از آن رو که رابطة‌ انسان با آفریدگار توانا را اصلاح می‌کند، فرد را به نیروی شکست‌ناپذیر فتح و پیروزی نزدیک می‌سازد.**[[186]](#footnote-186)** در اثر این نزدیکی، قدرت لازم برای رسیدن به اهداف به دست آمده، سراسر عالم ـ به عنوان جنود الهی[[187]](#footnote-187) ـ در خدمت انسان قرار می‌گیرد. انسان مؤمن مشمول امداد الهی است و از قدرت بی‌کران او بهره فراوان دارد.

و يقيناً خدا شما را در [جنگ‏] بدر- با آنكه ناتوان بوديد- يارى كرد. پس، از خدا پروا كنيد، باشد كه سپاسگزارى نماييد. آن گاه كه به مؤمنان مى‏گفتى: «آيا شما را بس نيست كه پروردگارتان، شما را با سه هزار فرشته فرودآمده، يارى كند؟»[[188]](#footnote-188)

آن چند هزار ملک آسمانی امروز هم زنده‏اند و به همان دلیل که به یاری آن گروه آمدند، امروز هم مأموریت یاری کسانی مانند آن‏ها را دارند. شرط این امداد در ادامه آیه ذکر شده است. اگر شما نیز استقامت و تقوا داشته باشید مشمول عنایت ویژه خدا خواهید بود. [[189]](#footnote-189)

آن روز، حضور فرشتگان در میان لشکر اسلام برای هیچ کس به چشم سر قابل مشاهده نبود، آنچه بود به ظاهر جنگ بود و گرد و خاک و برق شمشیر و سوز جراحت. امّا پیش‌روی سریع جبهه حق و حصول نتیجه غیرقابل پیش‏بینی، نشان از امداد ویژه الهی داشت. آن قلب‏های مالامال از ایمان به خدا و آکنده از امید به رحمت الهی این حقیقت بزرگ را دریافت که:

بسا گروهى اندك كه بر گروهى بسيار، به اذن خدا پيروز شدند، و خداوند با شكيبايان است. [[190]](#footnote-190)

اگر از [ميان‏] شما بيست تن، شكيبا باشند بر دويست تن چيره مى‏شوند، و اگر از شما يكصد تن باشند بر هزار تن از كافران پيروز مى‏گردند. [[191]](#footnote-191)

این آیات، قاعده و قانون این امدادهای نهانی را به روشنی بیان می‏دارند؛ شرط مسلّم دریافت این حمایت‏ها پایداری در راه خدا است؛

اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد، اگر خدا را يارى كنيد ياريتان مى‏كند و گامهايتان را استوار مى‏دارد. [[192]](#footnote-192)

و قطعاً خدا به كسى كه [دين‏] او را يارى مى‏كند، يارى مى‏دهد، چرا كه خدا سخت نيرومند شكست‏ناپذير است. [[193]](#footnote-193)

بسیاری از حکایات قرآنی نیز در پی ارائه همین پیام بلند است؛ قرآن کریم ماجرای جوان مؤمنی را بیان می‏دارد که پای‏بندی به وظایف شرعی، شرایط دشواری برای او فراهم آورده، به حدّی که هراسناک و ترسان از دیار خود خارج و به شهر دیگری پناه آورده است و محروم از همه امکانات مادی، از غذا، پول، خانه، همسر، دوست، آشنا و حتّی امنیت، در نهایت تنگ‌دستی و غربت، امّا سرشار از ایمان به خدا و رحمت او، به زیر سایه درختی پناه می‏آورد و به محضر کارگردان بزرگ هستی عرضه می‏دارد:

پروردگارا، من به هر خيرى كه سويم بفرستى سخت نيازمندم. [[194]](#footnote-194)

در این موقعیت، اسباب پنهان متافیزیکی که هرگز در کمند معادلات مادی و فرمول‏های انسان ظاهربین گرفتار نمی‏شوند، دست‏اندر کار کارگشایی و بن‏بست شکنی، چنان دشواری‏ها را هموار می‏نمایند که ساعتی بعد، آن جوان تنگ‌دست غریب، صاحب همه آن امکانات است؛ غذایی برای خوردن، سرپناهی برای سکونت، همسری شایسته، آرامشی پایدار، شغلی مناسب و درآمدی مستمر و از همه بالاتر، آن‏چه که هرگز تصوّر آن را هم نمی‏کرد؛ مصاحبت با ولی شایسته حق که او را برای رسالت بزرگ الهی آماده گرداند.

آن جوان مؤمن، موسی نام داشت، امّا آن سنّت و قانونی که او را از گرداب آن همه دشواری نجات بخشید، امروز هم برقرار است و به همان دلیل که شامل حال او شد هر جوان مؤمن دیگری مثل او را در بر خواهد گرفت و نجات خواهد بخشید. و اصولاً غرض خدا از بیان این حکایت، انتقال به همین حقیقت است ... .

و هر كس از خدا پروا كند، [خدا] براى او راه بيرون‏شدنى قرار مى‏دهد. و از جايى كه حسابش را نمى‏كند، به او روزى مى‏رساند، و هر كس بر خدا اعتماد كند او براى وى بس است. خدا فرمانش را به انجام رساننده است. به راستى خدا براى هر چيزى اندازه‏اى مقرّر كرده است. [[195]](#footnote-195)

## پرسش

1. آرامش مذموم و ممدوح را تعریف کنید و بیان کنید که چگونه رابطه با خدا موجب آرامش می‌شود؟
2. اخلاق اجتماعی چگونه شادمانی و موفقیت را به همراه دارد؟
3. نظریة ماتریالیسم اخلاقی را تبیین کرده، علت منتهی شدن آن به پوچ‌گرایی را بیان کنید.
4. زیبایی در مورد انسان چیست ؟ بیان کنید چشم‌گیرترین زیبایی چگونه حاصل می‌شود؟
5. رابطة خودشناسی و خلاقیت را بیان کنید.
6. چگونه اخلاق اسلامی موجب محبوبیت شخص می‌شود؟
7. چرا لذت‌طلبی موجب افزایش رنج و اخلاق‌گرایی سبب افزایش لذت در زندگی می‌شود؟
8. دلایل برتری ارزش‌های اخلاقی از عوامل مادی را در ایجاد شادمانی و سرور بیان کنید.
9. چگونه گرایش به اخلاق در محبوبیت و نفوذ در قلب‌ها تأثیر می‌گذارد؟
10. چه عوامل اخلاقی سبب امداد الاهی و افزایش نیرومندی است (با توجه به آیه 125 سورة‌ آل عمران)؟

## برای تأمل و پژوهش

1. با رجوع به آياتي همچون آية‌ 125 سورة آل‌عمران نقش اخلاق در برخورداري مسلمين از امدادهاي غيبي را بررسي نماييد. آيا امداد غيبي مي‌تواند شامل حال ما هم بشود؟
2. از بین دوستان، بستگان، اساتید و شخصیت‌های ملی و جهانی نام ده نفر را که به نظر شما محبوبیت بیشتری دارند، بنویسید؛ علت و عوامل محبوبیت آنها چیست؟ نقش عوامل اخلاقی را در میزان محبوبیت آنها بررسی کنید.
3. بررسي نماييد اخلاق سكولار چه ميزان از آرامش را براي انسان به‌همراه دارد. و اگر اخلاق فرد الهي و ديني شود آرامشي كه در زندگي او جاري خواهد بود چه تفاوت كمي و كيفي با حالت قبل دارد؟
4. بررسي نماييد كه در انتخاب همسر، هر كدام از معیارهای اخلاق و زيبايي ظاهری چه ضریبی را به خود اختصاص مي‌دهند؟
5. هفتة گذشته خود را مرور کنید و ببینید چه کاری انجام داده‌اید که هوسی زودگذر، شما را به آن وادار کرده، در حالی که اهداف بلندتان با آن تعارض داشته است.

# نقش اخلاق در شکل‌گیری جامعه مطلوب

## اهداف

از دانشجو انتظار می‌رود پس از فراگیری این فصل:

1. با شاخص‌های جامعه مطلوب انسانی آشنا گردد.
2. تصویری شفاف از جامعه و تمدن اخلاقی و نقش اخلاق درشکل‌گیری چنین جامعه‌ای به دست آورد.
3. با ابعاد اخلاقی سه مقوله امنیت اجتماعی، فقرزدایی، رفاه عادلانه و شکوفایی علمی آشنا گردد.
4. آسیب‌های اخلاقی فردی ـ اجتماعی را که مانع توسعه دانایی و شکوفایی علمی است بشناسد.

در این درس می‏خواهیم به سرمایه‏ها یا نقاط قوت یک جامعه مطلوب اخلاقی بپردازیم و به دنبال این نکته هستیم که یک جامعه فضیلتمند در مقایسه با یک جامعه غیر اخلاقی از چه مزیت‏هایی برخوردار است.

ابتدا لازم است به ترسیم نیمرخ جامعه ایده‏آل بپردازیم تا ببینیم جامعه مطلوب ما از چه ویژگی‏هایی برخوردار است:

اساساً انگیزه انسان‏ها از زندگی جمعی و تشکیل اجتماعات بهره‏مند شدن از منافع حیات اجتماعی است. انسان تنها و دور از جامعه زندگی پرصعوبت و در نتیجه غیر دلخواهی دارد. هزاران سال پیش انسان فهمید که خدا وی را به گونه‏ای آفریده که؛

اولاً برخلاف سایر موجودات از طیف وسیع احتیاجات و نیازها برخوردار است که هرگز ـ برخلاف حیوانات ـ در یک زندگی انفرادی ابتدایی قادر به رفع تمام آن نیازمندیها نخواهد بود.

ثانیاً از استعدادها و همچنین ضعف‏های خاص خود برخوردار است.

کشف بزرگ نیاکان دور ما، درک اصل «تقسیم کار اجتماعی» بود. پدران ما به تجربه دریافتند که اگر قرار باشد همه افراد همه کار یاد بگیرند و صورت دهند، تولید و پیشرفت جامعه کمتر از صورتی است که هر یک از آنها به شکل تخصصی در یک فنّ به مهارت لازم و چیرگی کامل دست یابد تا بتواند وظیفه‏ای که گروه بر عهده وی نهاده به بهترین شکل انجام دهد. بدین نحو آرام آرام در اجتماعات بزرگتر اصناف و صاحبان حرفه شکل گرفتند. عده‏ای صنعتگر و عده دیگری بازرگان و دسته سومی کشاورز و گروه چهارمی طبیب و دیگرانی نظامی شدند. بدین ترتیب با همیاری و استفاده از مهارت و تجربه و فرآورده‏های یکدیگر با آسانی بیشتر و صرف وقت کمتر به خدمات و کالاهای بهتری دست یافتند. نکته مهم دیگر این که بنابراین بوده است که هزینه‏های تشکیل اجتماع برای همه و بهره‏مندی از منافع آن نیز برای همه باشد. انسان‏ها در پناه جامعه چند گمشدة مهم و مطلوب عمدة خود را می‏جستند: 1. مخاطرات و تهدیدات کمتر 2. اختیار، آسودگی و برخورداری بیشتر، 3. دست‌یابی به تعالی و خودشکوفایی افزون‏تر. از هر یک از این محورهای سه‏گانه شاخص‏هایی برای جامعه مطلوب انسانی به دست می‏آید:

از محور یکم دو شاخص: امنیت اجتماعی و صلح و همبستگی پایدار

از محور دوم سه شاخص: تسلط بر سرنوشت خویش، رفاه نسبی و عادلانه و سوم سلامت انسان و محیط و سرانجام از محور سوم دو شاخص: توسعه دانایی و شکوفایی علمی و نیز معنویت‏جویی و تعالی‏طلبی.

اکنون نقش کلیدی نهاد اخلاق در تأمین این شاخص‏ها را بررسی می‏کنیم. ولی به جهت کمبود وقت از هر محور یک شاخص را برمی‌گزینیم و بررسی و تحلیل چهار شاخص دیگر را برای هم‌اندیشی گروهی یا تحقیق کلاسی بر عهده دانشجویان عزیز می‌گذاریم. روشی که برای تبیین نقش اخلاق در تأمین شاخص‏های پیش‏گفته انتخاب شده، رهیافتی آسیب‏شناسانه است؛ بدین ترتیب که به مجموعه علل و عواملی که باعث از بین رفتن هر شاخص و جانشینی ضدّش می‏شود (مانند عوامل از بین رفتن امنیت و بروز ناامنی یا علل رخت بربستن رفاه و پدیداری محرومیت و فقر) می‏پردازیم و نقش بی‌مبالاتی‌های اخلاقی را در ظهور و تداوم این علل و عوامل روشن می‏سازیم.

## 1. ‌امنیت اجتماعی

امنیت اجتماعی عنوان عامّی برای سه نوع امنیت جانی، مالی و نهایتاً عرضی و حیثیتی است که در این قسمت به بررسی آنها می‌پردازیم و مورد سوم را برای نمونه بیشتر تحلیل می‌کنیم.

### الف) امنیت جانی

امنیت جانی یکی از حمایت‏های اولیه‏ای است که هر جامعه در برابر شهروندان، متعهد به تأمین آن است. عوامل تهدیدگر این شاخص عبارتند از: ستیزه‏جویی و منازعه تند و حادّ، انتقام‏جویی و تشفّی خاطر، رقابت‏های شدید و ناسالم، کارشکنی و ماجراجویی. در ریشه‏یابی این قبیل پدیده‏ها به ناهنجاریهای اخلاقی متعدّد و اثرگذاری مانند خشم و تندخویی، حقد و کینه‏توزی، تنفر و تعصّب، قساوت و سنگدلی، حسادت و سعایت، بدزبانی و بی‏حرمتی برمی‏خوریم. بسیاری از قتل‏های ناگهانی با یک بی‏حرمتی و بدزبانی آغاز می‏شود و به جهت فقدان تسلط بر خود و برافروختگی دفعی و خشمناکی مهار نشده رخ می‏دهد، اکثر انتقام‏جویی‏ها بخاطر کینه‏توزی و لجاجت و تعصّب اتفاق می‏افتد و جنایت‏های حساب شده و با برنامه هم معمولاً از سر سنگدلی و تنفّر عمیق و با دخالت افکار و نقشه‏های شوم قوة واهمه شکل می‏گیرد.

رحم و دلسوزی، گذشت و بخشش، حلم و خودداری، متانت و صبر و بردباری، دوری از تعصّب و نفرت، رعایت حرمت افراد و برخورداری محترمانه و رعایت ادب کلام و فضائلی از این دست بزرگترین تضمین‏هایی هستند که اگر در وجود افراد یک جامعه رشد کنند و تثبیت شوند، امنیت جانی آن جامعه به بهترین نحوی تأمین خواهد شد.

### ب) امنیت مالی

اموال و دارایی‏های هر فرد حاصل دسترنج وی و اعضای خانواده اوست و قوام معیشت و چرخه زندگی روزمره هر واحد کوچک و بزرگ اجتماعی از خانواده و عشیره گرفته تا روستا و شهر، و از یک دهداری گرفته تا یک وزارت و سرانجام یک حکومت همگی بر اساس گردش سالم و مطمئن مالی و اقتصادی آن استوار است. بنابراین امنیت مالی و اقتصادی از شرایط اصلی استمرار حیات اجتماعی و سلامت و پویایی جامعه است. آسیب‌های رفتاری تهدیدکننده این شاخص عبارتند از: دزدی، اختلاس، ارتشاء، کلاه‏برداری و تقلّب، رباخواری، پول‏شویی، احتکار، کم‏فروشی، گران‏فروشی.

در ریشه‏یابی ریشه‌های اخلاقی این پدیده‏ها به ناهنجاری‌های اخلاقی از قبیل مال‏پرستی، حرص، دنیادوستی، بی‏تقوایی، ضعف توکل، ناشکری، خودخواهی، فقدان احساس مسئولیت در برابر دیگران، آرزوهای دراز برمی‏خوریم.

هیچگاه انسان مؤمن و خودساخته اسیر حب مال و پول‏پرستی نمی‏شود. فرد کاسبی که ایمان محکمی به خدای رزّاق دارد و از توکلی قوی برخوردار است، همواره در آرامش خاطر به سر می‏برد و می‏داند که خدای مهربان هیچ وقت نیازهای او را نادیده نمی‏گیرد، او با اعتقاد به برکت کسب و کار که عاملی معنوی است، هرگز حاضر به کم‏فروشی، گران‏فروشی و احتکار نمی‏شود. همچنان که انسان باتقوا و معادباور که به تجسّم اعمال در حیات اخروی باور دارد و می‏داند که چهرة باطنی و حقیقت خوردن مال یتیم، چیزی جز آتش فرو بردن نیست[[196]](#footnote-196) و ایمان دارد که رباخواری اعلام جنگ به خدا و رسول است[[197]](#footnote-197) و رشوه گیرنده و رشوه دهنده هر دو ملعونند،[[198]](#footnote-198) تحت هیچ شرایطی به چنین اعمالی دست نمی‏زند. فردی که از عمق جان هشدار قرآن را پذیرفته که جمع کردن اموال و تکاثر عمر جاودان به آن نمی‏بخشد[[199]](#footnote-199) و اصولاً مال و دارایی یکی از اسباب مهم امتحان و سنت ابتلاست[[200]](#footnote-200) و کسی که روحیه برادری اسلامی را در خود پرورش داده، هرگز با مال‏اندوزی و ثروت‏افزایی ـ حتی از راه حلال ـ حاضر نمی‏شود، در میان همسایگان یا خویشاوندانش کسی یا خانواده‏ای با عفریت فقر دست و پنجه نرم کند و سر بی غذا بر بالش بنهد یا لباس کهنه بر فرزندانش بپوشاند که اگر چنین کند، از مسلمانی خارج شده است.[[201]](#footnote-201)

### ج) امنیت حیثیتی

در نظر بگیرید که قرار است تا نیم ساعت دیگر فردی نزد شما بیاید، یکی از دوستان شما تماس می‏گیرد و درباره او یکی از سه جمله زیر را به شما بگوید: فلانی احتیاط کن این آقا مبتلای به وبا یا آنفلوانزای مرغی است. یا بگوید فلانی مواظب باش این خانم دزد است و سابقه‏دار یا بگوید این آقا متهم به همدستی با «خفاش شب» است یا این که مردم می‏گویند مبتلا به کودک‏آزاری است. همین یک جمله کافی است که در صورت اول از دست دادن یا روبوسی با او کاملاً اجتناب کنید، در صورت دوم کیف دستی یا لب تاپ خود را حتی برای مدت کوتاهی پیش او نگذارید و در صورت سوم و چهارم از هرگونه ایجاد رابطه عادی و حتی کاملاً کوتاه وی با زنان خانواده خود یا کودک‌تان جلوگیری کنید.

در هر یک از این موارد، شما حتی معطّل اثبات شدن این نسبت‏ها نمی‏شوید و احتیاط را شرط عقل می‏دانید واز این رو موضع محتاطانه‏ای می‏گیرید. نتیجه این احتیاط شما ایجاد محدودیت‏هایی در رابطه شماست.

حال چنانچه شما نیز از سر دلسوزی همین خبر را به دو سه نفر از دوستانتان بدهید و آن‏ها نیز چنین کنند، پیامد آن برای فرد مورد نظر، از دست رفتن بسیاری از فرصت‏ها و تخریب بسیاری از پشتوانه‌های اجتماعی و پل‌های ارتباطی خواهد بود.

اتفاقی که در اینجا رخ داده، از دست رفتن اعتبار یا به تعبیری «میزان اعتمادپذیری» اوست. ما از میزان اعتمادپذیری عمومی فرد در میان شبکه روابط اجتماعی با کلماتی نظیر «عِرض» یا «آبرو» و گاه با واژه‌های «شرف» و «حیثیت» یاد می‏کنیم.

برای یک ورزشکار، مهارت‏های ورزشی او یک اعتبار اجتماعی است، برای یک هنرمند، هنرورزیش و برای یک پزشک، حذاقتش و برای یک همسر، عفاف و وفاداریش این پشتوانه را تأمین می‏کند.

این پشتوانه برای این افراد یک سرمایه است، اما یک پشتوانه عمومی و فراگیر وجود دارد که همه به آن نیازمند هستند؛ مهم‏ترین «سرمایه اجتماعی» برای همه ماست و آن میزان *مقبولیت عمومی* یا *درجه اعتمادپذیری* ماست که عرفاً بدان آبرو، عرض و یا حیثیت گفته می‌شود. با این وصف بدیهی است که حفاظت از عرض و آبروی اعضای جامعه برای ادامه زندگی اجتماعی از اهمیت حیاتی برخوردار است. اهمیت اعتبار و آبروی افراد در جامعه اسلامی در فرهنگ اسلامی بدان پایه است که امام علی (ع) طبق نقل شیخ كليني می‏فرماید:

بافضیلت‏ترین اعمال صیانت از عرض است.[[202]](#footnote-202)

و از رسول خدا (ص) روایت شده که فرمود:

هر کس از آبروی برادر مسلمانش دفاع کند، حتماً از اهل بهشت نوشته می‌شود.[[203]](#footnote-203)

عواملی که بی‏اعتمادی مَرَضی و گسترده را در جامعه موجب می‏شود و آبروی اشخاص، اصناف و اقشار اجتماع را در معرض تهدید جدّی قرار می‏دهد، اعمال غیر اخلاقی و عادات رفتاری ناپسندی است که به اختصار به پاره‏ای از آنها می‏پردازیم:

نمّامی، سخن‏چینی و سعایت، بهتان و افتراء، دوبهم زنی، تجسّس و هتک حریم خصوصی، افشای سرّ، خبرسازی، بزرگ‏نمایی و غلو، صحنه‏سازی، شهادت دروغ، قضاوت بی‏مدرک، شایعه‏پراکنی و به تعبیر مردم کوچه و بازار: سوژه‌یابی، مچ‌گیری و زیراب‏زنی.

هر یک از این ویروس‏های خطرناک رفتاری، ریشه در یک خلق و خوی زشت یا تفکر پلید و نشان از یک شخصیت بیمار اخلاقی دارد.

امام صادق (ع) فرمود:

بهتان به مؤمن از کوه‌های سر به فلک کشیده سنگین‌تر است.[[204]](#footnote-204)

بدگویی پشت سرِ دوستِ هم‌باشگاهی نزد مربی جدید تیم، تهمت زدن به کاندیدای حزب رقیب در انتخابات برای تصاحب کرسی نمایندگی شهر در مجلس، دوبهم زنی میان دو شریک همدل و موفق در پاساژ، نصب دوربین مخفی و هتک حریم خصوصی منزل همسایه، افشای راز دوست قدیمی نزد زن و فرزندانش، تعقیب سایه‏وار رقیب المپیادی برای مچ‏گیری و سوژه‏یابی، بزرگ‌نمایی و در بوق و کرنا کردن خطای ساده و قابل چشم‏پوشی دختری توسط خواستگار یا خانوادة او به دلیل پاسخ منفی شنیدن، صحنه‏سازی و شهادت دروغ به قتل علیه پلیس وظیفه‏شناسی که چند سال پیش جلوی خلاف‏کاری‌های شاهد امروز را گرفته، شایعه‏سازی بر علیه مدیر جدیدی که با آمدنش فرد شایعه‏ساز از مدیریت برکنار شده و بالاخره بر گردن بچه محل انداختن سرقت از صندوق هیأت مسجد همگی رفتارهایی هستند که هریک به نوعی ضربه‏ای جبران‏ناپذیر به آبرو و اعتبار فرد مقابل می‏زند و بلور شخصیت او را چنان ترک می‏دهد که دیگر به این سادگی‏ها خریداری در جامعه و محیط اطرافشان پیدا نمی‏کنند. ریشه این کارهای غیر انسانی در خوش‏بینانه‏ترین فرض، یک معضل شخصیتی و یک روان‏پریشی مانند: خودشیفتگی تهاجمی، بیماری سوء ظن شدید و توهّم توطئه یا توسل به مکانیزم‏های جبرانی برای رفع خودکم‌بینی، ابتلای به منفی‏بافی، دیگرآزاری و امثال آن‏است که نقش اختیار و ارادة آگاهانه فرد در آنها کم‏رنگ است و یا در حالت نگران‌کننده‌تر یک منش نکوهیده اختیاری و یا عادت اکتسابی است که قبح افزون‏تری دارد مانند حسادت، کینه‏توزی، خشم و نفرت، جاه‌طلبی و مقام‌پرستی، غرور و خودخواهی، حرص و پول‏پرستی و امثال آن.

از رسول خدا (ص) نقل است که از مصارف مهم و بااولویتِ دارایی، مصونیت‌بخشی به آبروی خود از گزند زبان «کلاب الناس» است.[[205]](#footnote-205)

شدت رنج و درد این اتفاقات هنگامی برای ما ملموس می‏شود که خود یا یکی از عزیزانمان را قربانی یکی از این بی‏مهری‏ها و ناجوانمردی‌ها بیابیم.

راستی چگونه می‏توانیم به باشگاه، محله، مدرسه، شرکت و بازارمان، در مقابل این تهدیدها مصونیت ببخشیم؟

جواب آن در جدی گرفتن آموزه‏های دینی و تلاش برای آراسته شدن به اخلاق الهی نهفته است.

پیشوایان دین علیهم السلام به ما آموخته‏اند که؛

حرمت مؤمن همچون خون اوست.[[206]](#footnote-206)

این آموزه، ریختن آبروی عضو جامعه اسلامی را مساوی با ریختن خون او می‏داند. از سویی قرآن کریم می‏فرماید:

هر كس كسى را- جز به قصاص قتل، يا [به كيفر] فسادى در زمين- بكشد، چنان است كه گويى همه مردم را كشته باشد.[[207]](#footnote-207)

از مقایسه آن آموزه و این آیه نتیجه‏ای تکان دهنده به دست می‏آید.

## 2. فقرزدائی و گسترش رفاه عادلانه

همان گونه که در ابتدای این درس گفته شد یکی از اهدافی که انسان‏ها هماره برای تشکیل اجتماعات و مشارکت در زندگی گروهی دنبال می‏کرده‏اند، دستیابی به برخورداری‏های بیشتر و رفاه حال فزونتر بوده است.

طبعاً اگر تنعّم و بهره‏مندی‌های یک خانواده از مواهب طبیعی و سرمایه و لوازم راحت و استراحت در گوشه جنگل و صحرا بیش از آسایش و خرسندی مادی و امکانات رفاهی او، در روستای پنجاه خانواری یا شهر چند میلیون نفری باشد، این خانواده هیچگاه تصمیم به ترک موطن خود و مهاجرت به روستا یا شهر نمی‏گیرد. بر این اساس یکی از ملاک‏های برتری یک اجتماعی انسانی در اختیار گذاردن امکان بهره مندی بیشتر از رفاه و آسایش و برخورداریهای معقول مادّی برای اعضای خود است. بر عکس هرچه این تنعّم منقصت یابد و سهم شهروندان از رفاه و آسایش کمتر شودو فقر بیشتر دامن بگسترد، «اجتماع انسانی» رفته رفته کارکرد مورد انتظار و در نتیجه فلسفه وجودی خود را از دست می‏دهد و تصویر جامعه مطلوب در ناامیدی محوتر و محوتر می‏شود.

از سویی اصل رفاه و برخورداری معقول همراه با گشایش و افزایش، مادام که در سیر حیات طیّبه باشد، در اسلام به عنوان یک ارزش به رسمیت شناخته شده است. قرآن کسانی که بهره‏مندی از این گونه مواهب را تحریم می‏کنند، مورد مؤاخذه قرار می‏دهد.[[208]](#footnote-208) پیشوای عبّاد و زهّاد امام سجّاد (ع) طبق نقل جناب کلینی می‏فرماید:

توسعه دادن به زندگی و امکانات آن از اخلاق مؤمنان است.[[209]](#footnote-209)

و نیز از حضرتش نقل شده که؛

بیشترین خشنودی خدا از آن کسی است که خانوادة خود را بیشتر در رفاه و آسایش قرار می‏دهد.[[210]](#footnote-210)

در عرصه کشوری نیز تلاش برای پیشرفت و ارتقای اقتصادی یکی از وظایف قطعی حکومت اسلامی است؛ زیرا امروزه در شرایط بین المللی، قدرت اقتصادی مهم‏ترین عامل یا یکی از مهم‏ترین عوامل تأمین کننده اقتدار سیاسی است و لازمه عمل به قاعده «نفی سبیل»[[211]](#footnote-211) حرکت به سوی کسب قدرت اقتصادی است.

اکنون نوبت آن است که با روش سابق به سراغ آسیب‏شناسی اخلاقی جوامع برویم و ریشه‏های اخلاقی محرومیت جوامع از رفاه عادلانه و آسایش و برخورداری‏های معقول را بررسی کنیم.

توسعه‏نیافتگی عادلانه رفاه مادی در سه صورت پدید می‏آید:

1. ثروت در جامعه تولید نمی‏شود.

2. دارایی‏های تولید شده تثبیت نمی‏شود و از این رو ناپایدار است و از بین می‏رود.

3. دارایی‏ها و فرصت‏ها به شکل عادلانه توزیع نمی‏شود.

ریشه‏های اخلاقی ـ تربیتی پیدایی صورت اول عبارتند از: فقدان بینش اخلاقی صحیح، بی‏تدبیری، سستی و ناشکیبایی، فقدان روحیه مسئولیت‏پذیری و ضعف وجدان کاری، استفاده نادرست از منابع و سرمایه‏ها و سرانجام عدم اعتماد به نفس و احساس وابستگی.

ریشه‏های اخلاقی ـ تربیتی شکل‏گیری حالت دوم عبارتند از: اسراف و تبذیر، نپرداختن واجبات مالی، ناشکری و رواج گناه و فساد.

علل اخلاقی تحقق فرض سوم عبارتند از: بی‏دادگری، تبعیض، تکاثر و مال‏پرستی و طمّاعی، استبداد و قدرت‏طلبی.

اکنون به اختصار هر یک از این عوامل را بررسی می‏کنیم:

1-1. فقدان بینش اخلاقی صحیح: درک نادرست از پاره‏ای از آموزه‏های اخلاقی اسلام در طول تاریخ یکی از ریشه‏های رکود فعالیت‏های تولیدی و نشاط اقتصادی عدّه‏ای از سطحی‏نگران بوده است. گاهی جمعی با بدفهمی آموزة «زهد» دست از کار و فعالیت می‏کشیدند و سیرة اسوه‏های بزرگ انسانیت و معنویت مانند رسول اکرم (ص) و امیرمؤمنان (ع) را فراموش می‏کردند،[[212]](#footnote-212) عده‏ای دیگر با کج‌فهمی آموزه حرکت‏آفرین و امیدبخش «توکل»، در خانه معتکف می‏شدند و بار ارتزاق خود و خانواده‏شان را بر دوش دیگران می‏انداختند.

2-1. سستی و ناشکیبایی: برخی از ملت‌ها از پایداری لازم در برابر سختی‏ها و ناملایمات برخوردار نیستند یا کمتر برخوردارند، در عوض برخی ملل دیگر به فضیلت سخت‏کوشی و پایداری در برابر دشواریها آراسته‏اند و به زیاد کار کردن و کار سنگین کردن خو گرفته‌اند. بی‏قراری و ناشکیبائی طبعاً تن‏آسایی و تنبلی به دنبال خواهد داشت. صاحب وسائل از امام کاظم (ع) نقل می‏کند که حضرت فرمود:

سستی و تنبلی بهره آدمی را از دنیا و آخرت از کف او می‏رباید.[[213]](#footnote-213)

این در حالی است که پیشوایان دین به ما آموخته‏اند که؛

آن کس که برای امرار معاش خانواده‏اش به سختی و تعب می‏افتد، مانند مجاهد راه خدا نزد حق تعالی ثواب می‏برد.[[214]](#footnote-214)

3-1. بی‏تدبیری: یکی از پایه‏های زندگی فردی و نیز حیات جامعه، تدبیر برای رفع نیازمندیها و کسب مایحتاج و لوازم ضروری امروز و آینده است. از این تدبیر در سطح زندگی فردی بیشتر با تعبیر «عقل معاش» یاد می‏شود و در سطح کلان جامعه و حکومت با عنوان «برنامه‏ریزی» مورد اشاره قرار می‏گیرد. در عرصه حیات فردی برخورداری از حسن تدبیر یا همان عقل معاش یک فضیلت اخلاقی به شمار می‏رود و در عرصه حیات کلان جامعه همین فضیلت در «جایگاه کارشناسی و خبرگی» تجلی می‌یابد و با برنامه‏ریزی دقیق و جامع به کمک حلّ مسائل مالی جامعه می‏شتابد. هر جامعه‏ای که برای تربیت کارشناسان طراز اول و نخبه یا به کارگیری جدّی آنان تلاش نکند و در نتیجه با برنامه‏ریزی دقیق فنّی برای رفق و فتق امور خود تدبیر نکند، بی‏تردید هرگز نخواهد توانست ملّت خود را از چنگ فقر برهاند و به مقدار لازم برای ایشان اسباب رفاه و تنعّم را فراهم سازد. از مولای متقیان علی (ع) در مورد اهمیت تدبیر و برنامه داشتن دو کلمة قصار شنیدنی نقل شده است:

حسن تدبیر، مال اندک را رشد و برگ و بار می‏بخشد.[[215]](#footnote-215)

هر که را سوء تدبیر باشد، شکستش شتاب می‏گیرد.[[216]](#footnote-216)

در خصوص صورت دوم که ثروت و دارایی تولید شده از دست می‏رود به اختصار دو آسیب اخلاقی را مورد توجه قرار می‌دهیم:

1-2. اسراف و تبذیر: استفاده ناصحیح و مصرف نابجا و بیرون از اندازه، بزرگ‏ترین آفت برای پایداری دارایی فرد و جامعه است. خدای سبحان در قرآن به صراحت فرموده که؛

مسرفان را دوست نمی‏دارد.[[217]](#footnote-217)

از پیشوای ششم شیعیان نقل است که فرمود:

مطمئناً اسراف برکت را می‏کاهد[[218]](#footnote-218)

و از امام هفتم روایت است که؛

هر کس تبذیر کند و به اسراف رو بیاورد، نعمت و دارایی از او زائل می‏شود.[[219]](#footnote-219)

2-2. رواج گناه و فساد: یکی از قوانینی که خدا برای عالم آفرینش وضع فرموده و نظام رازقیّت بر اساس آن عمل می‏کند، این است که خداپروایی، برخورداری و تنعّم را به دنبال می‌آورد و بی‏تقوایی مساوی است با محرومیت.

حق تعالی در کتاب هدایتش می‏فرماید:

و هر كس از خدا پروا كند، [خدا] براى او راه بيرون‏شدنى قرار مى‏دهد و از جايى كه حسابش را نمى‏كند، به او روزى مى‏رساند.[[220]](#footnote-220)

و نیز می‏فرماید:

و اگر مردم شهرها ايمان آورده و به تقوا گراييده بودند، قطعاً بركاتى از آسمان و زمين برايشان مى‏گشوديم‏.[[221]](#footnote-221)

از رسول خدا (ص) نقل است که فرمود:

اگر خدا برای قومی پایداری و توسعه و شکوفایی بخواهد، ایشان را اعتدال و پاکدامنی عطا می‌فرماید.[[222]](#footnote-222)

از امام صادق (ع) نیز روایت است که:

خدا نعمت و ثروتی را از فردی نمی‌ستاند، مگر به جهت گناهی که مرتکب شده است.[[223]](#footnote-223)

3. بی‏عدالتی ناشی از خودخواهی

دربارة صورت سوم سخن بسیار است، در طول تاریخ جوامع بسیاری بوده‏اند که با وجود برخورداری از مواهب و دارایی و ثروت هنگفت، طیف وسیعی از مردمانشان در فقر بسر برده‏اند و روی رفاه و آسایش را ندیده‏اند و بخش اعظم این دارایی‏ها در دست یک نفر و اطرافیانش یا یک فامیل یا یک طبقه کوچک اجتماعی انباشته بوده است.

انبوه رنج و درد و کوهی از حسرت و حرمان برای توده‏های مستمند و بینوا ارمغان چند خصلت اخلاقی زشت و حیوانی است که تا اعماق وجود اقلیت بی‏انصاف و بی‏احساس ریشه دوانده و یک عمر بر روح و جان آنان حکم رانده است. امّا در همة این امراض روحی، یک رذیلت نفرت‏انگیز و سعادت‏سوز نهفته است و آن خودخواهی[[224]](#footnote-224) دیوانه‏واری است که گاهی از پول‏پرستی و تکاثر ثروت سر بر می‏آورد، دیگر بار از شیفتگی به قدرت و مقام‏پرستی. در صورت نخست (پول‏پرستی) فرد طمّاع ناگزیر، ارضای شهوت تکاثر خود را تا سر حدّ محروم کردن همگان پی می‏گیرد.

در صورت دوم نیز بیدادگری و اجحاف در حق دیگران قطعی است. فرد قدرت‏طلب هم برای رسیدن به قدرت و هم برای حفاظت از آن نیازمند به پول است تا عدّه‏ای را اجیر کند و عدة دیگری را بخرد و با دم و دستگاه و تجهیزات خود عده‏ای را مرعوب کند و با جلال و جبروت ظاهری برخی دیگر را بفریبد. فرد قدرت‏طلب به ناحق بر اریکه قدرت تکیه زده، به اتکاری عدّه‏ای معدود از اشراف و نظامیان حکومت خود را استمرار می‏بخشد و طبعاً برای راضی نگاه داشتن آن‏ها، دارایی‌های عمومی و اموال بیت‌المال را به عنوان صله و پاداش و حق مأموریت و حق شایستگی و ده‏ها عنوان کاذب دیگر به ایشان می‏دهد. حضرت صادق (ع) می‏فرماید:

قرار گرفتن اموال مردم در دست انسان ظالم بدکار که حقوق عمومی را در آن‏ها رعایت نمی‏کند، هم دین و هم ملّت را فنا می‏سازد.[[225]](#footnote-225)

همچنین امام کاظم (ع) در ریشه‏یابی فقر و حرمان توده‏های مستضعف و بینوا، ظلم را علت اصلی بینوایی ایشان می‏شمارد و می‏فرماید:

اگر در میان مردمان به عدالت رفتار می‏شد، بی‏تردید همگان مستغنی‏می‏شدند و به رفاه می‏رسیدند.[[226]](#footnote-226)

## 3‌. توسعه دانائی و شکوفایی علمی

در جستجوی شهر کامل و ایده‏آل خود به یکی دیگر از ویژگی‏های جامعه مطلوب می‏رسیم.

برای رسیدن به جامعه‌ای پیشرفته، قدرتمند، پرنشاط، سالم و پاک، تمیز و زیبا و سرانجام امن که شور زندگی در آن موج می‏زند و ضریب امید به آینده در آن بالاست، یک عنصر کاملاً بنیادی و حیاتی است و آن علم و دانایی است. جامعة غیر دانا به فرض اگر همه چیز هم داشته باشد، فقیر است و هرچقدر که عوامل زورمندی را در خود گرد آورده باشد، ضعیف است و اگر در زیباترین مناطق کرة زمین بنا شده باشد، کثیف است. بی‏تردید بزرگ‏ترین ثروت، دانش و برترین قدرت آگاهی است. میزان و پیشرفت مادی و تعالی معنوی یک جامعه، تناسب مستقیم و ارتباط پایاپای با توسعه دانایی و شکوفایی علمی آن دارد. در احادیث اهل بیت علیهم السلام آمده است که علم منشأ همة خیرات و نعمات است.[[227]](#footnote-227)

چه موانعی جامعه را از توسعة دانایی و شکوفایی علمی بازمی‌دارد؟ به نظر می‌رسد در همان نخستین گام پیش و بیش از موانع تاریخی، اقتصادی و سیاسی، مانع فقدان منابع انسانی کارآمد و با کفایت خودنمایی می‌کند.

شکوفایی علمی جامعه در گرو میزان بهرة اعضای آن جامعه از تخصص‌های علمی است. شهروندان دانشمند و آگاه، جامعه‏ای *علمْ‌بنیاد* را بنا می‏نهند و آن را به توسعه علمی و فنّی می‏رسانند، امّا نکتة مهم این است که دستیابی به قلّة دانشوری و ورود به جرگة علما و حکما پیش‏نیازهایی دارد که مهم‏ترین آن‏ها، «شایستگی اخلاقی» است. یک جامعه اخلاقی و با شهروندان متخلّق می‏تواند از انسان‌های توانمند و کارآمد در عرصه علمی بهره‌مند باشد و به همّت آنان به شکوفایی علمی دست یابد.[[228]](#footnote-228) در بخش پایانی این درس می‏خواهیم این ادّعا را مدلّل کنیم.

در یک بررسی اجمالی می‌توان دوازده آسیب اخلاقی را همچون موانع توسعة دانایی برشمرد که از این میان، شش آسیب از رذائل فردی و شش مورد دیگر از رذائل اجتماعی هستند.

در مورد چگونگی ماهیت هر یک از این رذائل می‌توان به تحلیلی مشروح پرداخت، اما در این فرصت کوتاه فقط می‌توان محورهایی را برای تأمل و اندیشه بیشتر گشود.

الف) رذائل فردی

1. عُجب علمی: یکی از آفات پیشرفت در هر زمینه‌ای، پدیدة روانی «استغنای مذموم» است. ابتلای به این آفت، انگیزش لازم برای آموختن یا تکمیل مهارت‌ها را از انسان سلب می‌کند. خودبزرگ‌بینی و خودپسندی علمی هم بدین معناست که فرد، خود در زمینه تخصصش کامل و عالم بما کان و ما یکون بداند. طبیعی است که چنین فردی در ظرف وجودی خود، نیمه خالی برای پر کردن نمی‌بیند و از نوشیدن زلال دانش خود را محروم می‌کند. در کلمات قصار امیرمؤمنان (ع) وارد شده است که؛

فردی که به خودبزرگ‌بینی مبتلا شود، از فراگیری محروم می‌ماند.[[229]](#footnote-229)

افتادگی آموز اگر طالب فیضی هرگز نخورد آب زمینی که بلند است

اگر چنین فردی از رذیله «جربزه» و خیره‌سری و کله‌شقی علمی نیز بی‌نصیب نباشد، جامعه از اظهارنظرهای نسنجیده و پیاپی او در موضوعات مختلف به ستوه خواهد آمد.

2. کم‌حوصلگی و شتابزدگی: در زندگی عرصه‌ها و اموری وجود دارد که به جهاتی مانند: ظرافت، وسعت، کمیابی، تغییرات پرشتاب، مخاطره‌آمیز بودن و یا اهمیت ویژه نباید در موردشان عجله کرد. حوصله به خرج ندادن در این امور باعث ضایع شدن آنها می‌شود. اصولاً شتابزدگی موجب بی‌دقتی می‌شود و بی‌دقتی باعث خرابی همه یا بخشی از کار می‌شود. در این صورت لازم است دوباره برای ترمیم و اصلاح خرابی‌ها ـ اگر درست شدنی باشند ـ وقت و هزینه‌ای اختصاص یابد. علم‌آموزی ـ و در مراحل پیشرفتة آن، فتح قله‌های دانش ـ مقوله‌ای است ظریف، گسترده، پیچیده و بنابراین دیریاب. طبق نقل، امیر مؤمنان (ع) فراگیری دانش را نیازمند ممارست‌های طولانی دانسته‌اند. در واقع شعار ره‌پیمودگان و مشعل‌داران علم این است: «وقت ما کمتر از آن است که در مسیر علم‌آموزی و دانش‌گستری عجله کنیم». در روایت است که امیرمؤمنان (ع) فرمود:

علم را در آغوش نمی‌گیرد، مگر آن کس که کار علمی درازمدت انجام دهد.[[230]](#footnote-230)

3. تنبلی و تن‌آسایی:

دانستیم که دانش پدیده‌ای دقیق، ظریف، پیچیده و گسترده و در حال تغییر است. برای فتح قله دانش باید در صعود کارکشته بود و با تن‌آسایی و سستی کردن نه مهارت‌های صعود و نه عضلات قوی و آمادگی لازم به دست می‌آید. رمز ورود به جرگة دانشیان «سخت‌کوشی» است. در کلام معصوم است که؛

دانش‌اندوزی با راحتِ تن به چنگ نمی‌آید.[[231]](#footnote-231)

و یا فرموده‌اند:

از پرخوری اجتناب کنید که نور علم و معرفت را در دل شما خاموش می‌کند.[[232]](#footnote-232)

نیز در حدیث قدسی طبق نقل آمده است که خدای سبحان فرمود:

من چند چیز را در چند جا قرار داده‌ام و علم را در گرسنگی و غربت.[[233]](#footnote-233)

به بیان دیگر، بعد حقیقت‌جویی فطرت آدمی فقط در پرتو پشت‌کار و همت بلند قابل شکوفاسازی است. در سنت غنی حوزه‌های علمیه، از این دوی ماراتُن سنگین و چند ده ساله، با واژة دقیق و پرمعنای «اجتهاد»؛ یعنی مجاهدت خستگی‌ناپذیر علمی یاد می‌شود.

4. بی‌نظمی: برای رسیدن به دروازة آگاهی باید راهی دور و پرمشقت را پشت سر نهاد و این کار بدون برنامه‌ریزی همه جانبه و سنجیده و در قدم بعدی، اجرای دقیق آن قابل تحقق نیست. موفقیت هر برنامه ـ خصوصاً اگر سنگین و طولانی باشد ـ در گرو آن است که هر کاری در جای خودش و سر زمان خودش صورت پذیرد و در غیر این صورت آن برنامه هرگز عملی نخواهد شد. در منش انسان تنها یک خصلت وجود دارد که می‌تواند این مأموریت را به عهده بگیرد و آن «نظم در زندگی و انضباط کاری» است. درست به همین دلیل، امیرمؤمنان در واپسین دَمِ حیات به اطرافیان دو سفارش فرمود:

خداپروایی و نظم در کارها.[[234]](#footnote-234)

در حدیث است که حضرت خضر (ع) به موسی بن عمران (ع) فرمود:

ای موسی برای علم‌اندوزی متمرکز و منضبط باش.[[235]](#footnote-235)

5. فقدان اعتماد به نفس و وابستگی فکری:

شکوفایی علمی، نظریه‌پردازی و نوآوری در ساحت اندیشه، نیازمند دو بال «شجاعت علمی» و «حریّت فکری» است و بن‌مایه و پایه آن *اعتماد به نفس* است. اگر کسی در حالی که می‌تواند کار بزرگی انجام دهد، به کار کوچک‌تر مشغول شود و در صورت اعتراض بگوید: «آن کار بزرگ از عهدة دیگران برمی‌آید و من نمی‌توانم»، این فرد فاقد خوباوری است. اگر اعضای جامعة علمی یک کشور از اعتماد به نفس لازم تهی باشند، آن کشور همیشه عقب‌مانده خواهد بود. فقدان شجاعت علمی و حریت فکری نهایتاً بازیگر صحنه علم را به یک *مقلّد* تبدیل می‌کند که از «دیگرانی» تقلید می‌کند که ممکن است گذشتگان باشند و یا بیگانگان. در صورت نخست، کشور واپس‌گرا می‌شود و در صورت دوم وابسته. راه دشوار و دقیق دستیابی به شکوفایی علمی و توسعة دانایی آن است که با ارادة پولادین و اتکای به حق تعالی، مواریث فکری و سنّت‌های علمی گذشتة فرهنگ خود و نیز رهآورد اندیشه‌ورزی‌ها و اکتشافات دیگران را دستمایة‌خردورزی و تلاش نستوهانه و البته روشمند و منضبط علمی خویش قرار دهیم و بدانیم که؛

و اينكه براى انسان جز حاصل تلاش او نيست‏.[[236]](#footnote-236)

امامان معصوم شیعه ـ این مشعل‌های فروزان هدایت و مربیان بزرگ انسانیت ـ به مقوله تربیت علمی شیعیان و شاگردانشان بسیار بها می‌دادند و به این منظور، شاگردان خود را همواره به تمرین نظریه‌پردازی و نوآوری وا می‌داشتند و با تشویق آنها به اجتهاد و ابداع، روح شجاعت علمی و خودباوری فکری را در آنان می‌دمیدند.

6. شهوت‌رانی و لذّت‌طلبی:

یکی از نیازمندی‌های روانی مهم و محوری برای کار فکری و فعالیت علمی «تمرکز ذهنی» و «آرامش روحی» است. هرگز با ذهن آشفته یا روح هیجان‌زنده و ملتهب نمی‌توان آموخت یا ابداع کرد یا به کشفی نائل شد. انسان شهوت‌ران کنترلی بر ورودی‌ها و خروجی‌های ذهن و ضمیرش ندارد. و به تعبیر عرفاو اساتید اخلاق قادر بر «ضبط خیال» نیست. او با کوچک‌ترین مواجهه با محرّکی پیرامونی تمرکزش را از دست می‌دهد و ذهنش آشوبناک می‌شود و رشته اندیشه‌اش می‌گسلد. بنابراین چنانچه هوسرانی و عیاشی در میان صنف علم‌آموزان یک جامعه رواج یابد، باید آن اجتماع با فتوحات علمی وداع گوید. روایت است که امیر مؤمنان (ع) فرمود:

شهوت و دانش و حکمت با یکدیگر جمع نمی‌شوند[[237]](#footnote-237)

و نیز از امام هادی (ع) نقل است که فرمود:

حکمت و فرزانگی در دل‌های فاسد و ناپاک وارد نمی‌شود.[[238]](#footnote-238)

ب) رذائل اجتماعی

در این قسمت به اختصار به مانعیّت شش رذیلت اخلاقی از حوزه اخلاق اجتماعی می‌پردازیم:

1. بخل: یکی از مراحل توسعه دانایی و شکوفایی علمی پس از تولید علم، «اشتراک دانش» است، با به اشتراک گذاردن دانش و به تعبیری «ترویج مؤثر علم» در میان جامعة علمی، اندیشه‌ها به تضارب و تبادل گذارده می‌شود و باعث نشاط فکری و تولید ایده‌های نو می‌شود. در شریعت مترقی اسلام برای هر درآمدی به نوعی مالیات یا زکاتی در نظر گرفته شده است و از آن جا که علم‌اندوزی نیز نوعی برخورداری از ثروت است، شارع مقدس برای این ثروت هنگفت و بی‌پایان زکاتی در نظر گرفته است. زکاتی که فرد دانشور باید بپردازد، *نشر دانش* است.[[239]](#footnote-239) نکتة بسیار جالب این است که زکات به لحاظ لغوی از «زکی» مشتق شده است که به معنای «نمو و ازدیاد» است و تردیدی نیست که نشرِ بذرِ علم، سبب رشد و بالیدن آن می‌شود. بر این پایه افرادی که می‌خواهند دانش را در انحصار خود داشته باشند، به توسعه دانایی ضربه می‌زنند و مانع شکوفایی علمی می‌شوند.

2. حسد: هر صنفی ـ افزون بر مشکلات اخلاقی و اختلالات رفتاری در سطح عمومی ـ از برخی آسیب‌های اخلاقی ویژه رنج می‌برد. در روایات اهل بیت علیهم السلام وارد شده که آفت و بلای دانشمندان «حسادت» است.[[240]](#footnote-240) به ظنّ قوی، علّت شیوع این پدیده در میان دانشوران این است که از سویی دانش متاعی است نفیس و کمیاب و از دیگر سو، رقابت بر سر کسب علم یا حداقل شهرت علمی جدّی و فشرده است؛ از این رو طبیعی است که عضو جامعه علمی ـ چنانچه به خودسازی اخلاقی اهتمام نکرده باشند ـ پیروزی دیگران را مساوی شکست خود بداند و موفقیت‌های دیگران مورد حسادت وی واقع شود. باید مراقب این آفت بزرگ بود که اگر سراغ کسی بیاید، خود و دیگران را مورد آسیب قرار می‌دهد و البته در این میان آسیب اصلی متوجه فرآیند پیشرفت علمی خواهد شد.

3. عدم رعایت اخلاق علمی در پژوهش و نگارش

مقولة‌اخلاق پژوهش و اخلاق نقد، یکی از مسائل مهم در حوزه نوآوری و تحقیقات علمی است. سه ارزش «صداقت»، «امانت» و «ادب» خط قرمزهای پژوهش و نگارش‌های علمی به شمار می‌روند. پدیدة زشت «سرقت ادبی» در اثر فقدان ارزش‌های صداقت و امانت ظهور می‌کند. اگر پژوهشگری که دست به قلم می‌برد و تألیفی را آغاز می‌کند، از صداقت و امانت‌داری لازم برخوردار باشد، هیچ گاه وجدانش اجازه نمی‌دهد که اکتشاف یا نظریه فرد دیگری را به نام خود جا بزند و معرفی کند.

همچنین در مقام نقد آرای دیگران، چنانچه ادب علمی رعایت شود و گوهر نقد به چرک هتک، آلوده نگردد و در صراط نزاکت و ادب پیش رود، حتماً عنصری سازنده و سبب پیشرفت علمی خواهد بود و در غیر این صورت تخریب و بازدارندگی به دنبال خواهد داشت.

4. بی‌احترامی به استاد: در دین دانش‌پرور اسلام، حرمت علم و به خصوص استاد تا آن‌جا است که رسول خدا (ص) و نیز امیر کلام (ع) فرمودند:

هر کس به من مطلبی بیاموزد مرا در حدّ یک برده مدیون و مرهون خود ساخته است.[[241]](#footnote-241)

معلم و استاد نقش کسی را بازی می‌کند که آب حیات را به کام‌های خشکیده می‌ریزد. در فرهنگ ما معلم، پدر/مادر معنوی معرفی شده است. اگر استاد از شاگردان بی‌احترامی ببیند، انگیزه‌اش را برای انتقال عاشقانه و فداکارانة دانش خود از دست می‌دهد و این خسارت جبران‌ناپذیری خواهد بود که به متوقف شدن چرخ دانش منتهی می‌شود. حضرت سجّاد (ع) در میراث گرانقدر خود، رسالة الحقوق می‌فرماید:

حق استادت بر تو این است که بزرگش شماری و ... صدایت را بر او بلند نکنی و ... اگر کسی از او بدی گفت، از وی دفاع کنی و...[[242]](#footnote-242)

5. نامهربانی و تندخویی با شاگرد

درس معلم ار بود زمزمه محبّتی جمعه به مکتب آورد طفل گریزپا را

نقش معلم در ایجاد انگیزه اولیّه برای علم‌آموزی کاملاً سرنوشت‌ساز است، همان طور که نقش استاد در سطح تحصیلات عالیه در شکل‌گیری شخصیت علمی دانشجو بی‌بدیل است. بخواهیم یا نخواهیم شخصیت استاد بر روی شاگرد نفوذی معنوی دارد، هر چند که خود طرفین به این مسئله اذعان نداشته باشند.

در واقع به تعبیر جامعه‌شناختی استاد از «گروه‌های مرجع» دانشجو به شمار می‌رود و با رفتار خود برای او «الگوی نقش» تعریف می‌کند. این جایگاه خاصّ، توقعاتی را در دانشجویان دربارة منش و نحوة برخورد اجتماعی استاد برمی‌انگیزد. حال چنانچه دانش‌آموزان یا دانشجویان از معلم یا استاد خود، توهین، تحقیر و یا تندخویی ببینند و یا مورد قضاوت شتابزده یا بی‌انصافی او قرار بگیرند و یا حتی غرور و تکبر یا بی‌تفاوتی و عدم دلسوزی از وی مشاهده کنند، بی‌تردید نه تنها نسبت به کلاس آن معلم یا استاد، بلکه نسبت به آن مادّة درسی یا آن علم هم کمابیش سرخورده و بی‌علاقه می‌شوند و برعکس اگر استاد مهربان، دلسوز، با حوصله، متواضع و صمیمی باشد، حتی ممکن است افراد بی‌علاقه به آن درس یا رشتة خاص را دلبستة‌آن موضوع علمی یا دانش سازد. در رسالة الحقوق دربارة حق شاگرد بر استاد می‌خوانیم:

امّا در مورد حقوق شاگردانت بدان که خدا در علمی که تو را ارزانی داشته، سرپرست ایشانت قرار داده، پس چنانچه به ایشان خوب تعلیم دهی و به آنان اهانت نکنی و آنان را دلگیر نسازی، خدا از فضل خود علم بیشتری تو را ارزانی خواهد داشت؛ اما اگر علمت را از ایشان دریغ داشتی یا مورد اهانت‌شان قرار دادی، پس خداراست که علم و منزلتت را بستاند و تو را از چشم‌ها بیاندازد و مهرت را از دل‌ها برون برد.[[243]](#footnote-243)

6. مال‌دوستی و مقام‌پرستی

همة ما چند سال پیش را به یاد می‌آوریم که مجبور شدیم سر کلاس انشاء، به شکل مکتوب و با قلمی شیوا به این پرسش پاسخ دهیم که «علم بهتر است یا ثروت». ظاهراً همة ما ـ جز موارد نادر ـ نوشته‌ایم: «بر همگان واضح و مبرهن است که علم از ثروت باارزش‌تر است». امّا کافی است امروز نگاهی به اطراف خودمان بیاندازیم تا ببینیم واقعاً چند نفر از ما حاضرند هنوز همان پاسخ را بدهند؟

همان زمان هم اگر پدر و مادر به ما القاء می‌کردند که علم بهتر است و پسر یا دختر خوب باید درس بخواهند تا دکتر یا مهندس شود، در واقع علم را به جهت عاقبت درآمدزاییِ آن برمی‌گزیدند و خود نمی‌دانستند که در واقع از بین دو گزینة مطرح، ثروت را علامت زده‌اند.

علاقة شورانگیز به دانایی و عشق به کشف مجهولات و گشودن رازهای هستی برای بسیاری که در راه رسیدن به زندگی راحت و مرفّه و پول‌دار شدن لحظه‌شماری می‌کنند، احساسی ناآشناست. اینان پس از رسیدن به آرزوهای خود نیز هرگز این احساس را تجربه نخواهند کرد. همین طور کسی که به دنبال سوء استفاده از موقعیت‌های اجتماعی برای دستیابی سریع‌تر به مقام و منصب و قدرت و اعتبار است، ضعیف‌تر از آن است که بتواند در راه طولانی فتح قله‌های دانایی، در برابر وسوسه‌های میان راه تاب بیاورد. هر چند جامعه و مردم به شکل طبیعی و در اکثر مواقع قدردانند و فرد دانشمند در نظام پاداش اجتماعی هم در مسیر کسب دارایی و هم در معرض تصاحب مناصب خدمت‌گزاری قرار می‌گیرد.

## پرسش

1. انسان‌ها در پرتو تشکیل جامعه درجستجوی چه مطلوب‌هایی بودند؟
2. شاخص‌های جامعه مطلوب انسانی را نام برید.
3. چه عواملی باعث توسعه نیافتگی عادلانه رفاه مادی میباشد؟
4. چرا شهوت‌رانی و دانش و حکمت قابل جمع نیستند؟
5. چرا حسد به عنوان یکی از آسیب‌های ویژه در میان دانشوران معرفی شده است؟
6. سه ارزش محوری در مقوله اخلاق پژوهش و نقد را بیان کنید.

## برای تأمل و پژوهش ‏

1. در یک خودکاوی غیرعلنی از دوستان کلاس بخواهید، موانع اخلاقی پیشرفت تحصیلی خود را بنویسند و ورقه‌های بدون اسم را صندوقی بیاندازند. این موانع را دسته بندی و تحلیل کنید.
2. در یک نظرسنجی غیرعلنی از دوستانتان بخواهید مشکلات خودسازی اخلاقی را در تجربه شخصی‌شان بنویسند. آیا راه مشترکی برای رفع این مشکلات وجود دارد؟
3. تصور کنید که ویروس «بی‏اعتمادی» به شبکه «روابط اجتماعی» جامعه حمله کند و فایل‏های «آبروی» کاربران را تخریب کند؛ در این صورت پیامدهای تخریبی آن در سطح روابط اجتماعی و کاری میان اصناف و همکاران تا سطح روابط خانوادگی و فامیلی چه خواهد بود؟ آیا در آن شرایط می‏توان به پزشک، پلیس، مربی مهد کودک، خلبان هواپیما، مأمور شرکت گاز تا برادر و رفیق اعتماد کرد؟ چه کیفری را برای فرد یا تیم اخلال‏گری که ویروس را ساخته و وارد شبکه کرده در نظر می‏گیرید؟ چگونه می‏توان امنیت شبکه را افزایش داد؟ چگونه می‏توان از فایل‏های حساس و مهم نسخه پشتیبان تهیه کرد؟
4. چه راه‌های دیگری برای گسترش امنیت روانی محیط اطرافتان پیشنهاد می‌کنید؟

# آسیب­شناسی رابطه با خود

## اهداف

انتظار می رود دانشجو پس از این فصل

1. با ارزش خود شناسی و خودآگاهی آشنا شود و تلاشی برای شناخت بیشتر نسبت به خود و غفلت‌زدایی از ارزش خود آغاز کند.
2. راه‌های تقویت اراده را آموخته باشد.
3. با مفهوم حرص و قناعت و رابطه آن با فقر و غنا آشنا گردد.

## الف) خودفراموشی و خودفریبی

جوجه عقابی که زیر بال مرغ خانگی و لابلای جوجه‏های او سر از تخم در آورده بود، در میان آنها به دنبال دانه‏های کوچک، به روی خاک می‏دوید، با آنها بازی می‏کرد و گاهی نیز با تلاش و زحمت، اندکی پرواز می‏کرد. تا این که بر فراز آسمان بلند، پرنده تیز پروازی زیبا و ستودنی دید. او هرگز نمی‏توانست بپذیرد که آن پرنده بلند مرتبه، موجودی از جنس اوست. جوجة عقاب اگر می‏دانست چقدر قابلیت رشد، و استعداد «شدن» در او نهفته، چه بال‏های قدرتمندی برای اوج گرفتن، چه چنگال‏های توانایی برای شکار کردن، چه منقار تیزی برای دریدن و چه چشم‏های نافذی برای دیدن در اختیار دارد، هرگز به زندگی عادی خود رضایت نمی‏داد و بر خاک نمی‌ماند. همه این خسارت‌ها حاصل ناآگاهی از ظرفیت‌ها و استعدادها است.

ما همواره تصوری از خود داریم؛ تصوری واقعی یا پنداری. اگر تصویر غیرواقعی جای‌گزین آگاهی درست گردد، عمری را برای دست‌یابی به گنجی که وجود ندارد در سفر و سختی می‌گذرانیم و سرانجام پس از ناکامی‌های متوالی و طولانی درمی‌یابیم که خطا رفته‌ایم. خود‌فراموشی موجب می‌شود که ظرفیت‌های بالای ما ناشناخته و سرمایه‌های سرشار انسانی وانهاده باقی بماند.

خود فراموشی از قبیل فراموش کردن نام یک دوست یا کار روزانه نیست. ما ناگزیر از داشتن تصوری از خود هستیم. اگر شناخت و آگاهی درست از خویش نداشته باشیم، تصویر موهوم یا مبهم جای آن نشسته، عمل را به فریب و زندگی را به سراب تبدیل می‌کند. بنابراین خود فراموشی موجب خود فریبی است. خودفریبی یعنی از دست دادن ظرفیت‌ها و زمینه‌های کمال واقعی به جای خدمت به خود و حرکت به سوی شکوفایی و کامیابی.

انسان سرمایه‌ و گوهری گران‌بها دارد که باید آن را بشناسد، قدر آن را بداند و به خوبی از آن بهره برد. غفلت از این دارایی گران‌سنگ به وانهادن آن، یا از کف دادنش می‌انجامد. گنج و گوهر انسان خود اوست. هر کس این سرمایه انسانی را نادیده بگیرد و متناسب با آن عمل نکند، گرفتار خودفراموشی است.

این سرمایه انسانی از درون در معرض تهدید قرار دارد. نفس با خواهش و تمنای خویش انسان را به خطر می‌اندازد. شیطان نیز اقدام به تزیین و اغواگری می‌کند تا ماهیت اعمال نادرست را در چشم او تغییر دهد و آن را به عنوان کاری که منع و فساد جدی ندارد، معرفی کند.

ولی فراتر و خطرناک‌تر این است که خود نفس خواسته‌اش را از صافی «تسویل» بگذراند. یعنی خواهش اصلی خود را نگوید و لباس دیگری بر اندام آن بپوشاند. این اقدام را تسویل نفس می‌خوانند. نفس اماره مطالبات جدی‌ای دارد که به جهت هویت نازل او، این خواسته‌ها عموماً به ضرر انسان است. اگر ارضای آن خواسته‌ها با مانعی مواجه شود یکی از راه‌هایی که نفس طی می‌کند تا به خواستة خود برسد تحریف و تغییر چهرة آن خواسته است.[[244]](#footnote-244) بدین ترتیب خودفراموشی به خودفریبی می‌انجامد.

«تسویل» یک مفهوم روان‌شناسانة دقیق قرآنی است. تسویل یعنی انسان گاهی از درون خودش را فریب می‌دهد؛ نفس انسان خواسته خود را چنان جلوه می‌دهد و به دروغ نقش و نگار می‌بندد که انسان، فریب خورده و به دنبال آن رود[[245]](#footnote-245).

یکی از مواهبی که خدا به اهل آخرت ـ کسانی که در دنیا اندیشة آخرت را دارند ـ می‌دهد این است که ایشان را نسبت به عیوب خویش بینا می‌کند تا تنها با عیوب خویش مشغول شوند و به عیوب دیگران نپردازند. همچنین حیله‌های شیطان و نفس را برای‌شان روشن می‌کند تا نفس‌شان راهی به ایشان نداشته باشد.[[246]](#footnote-246) یعنی فهم این عیوب و حیله‌ها کار دشواری است که انسان‌هایی که به ظاهر این عالم نظر دارند و اهل دنیا محسوب می‌شوند بر آن فائق نمی‌آیند و گرفتار فریب نفس می‌شوند. یکی از نمونه‌های شایع تسویل نفس، تسویف (امروز و فردا کردن در کار) است.

خودآگاهی یعنی کشف خویشتن و توانایی‌های نهفته‌ای که خدا در ما نهاده و پرورش و برداشت آن را بر عهدة ما گذاشته تا آنها را سرمایه زندگی قرار دهیم و خوشبختی و موفقیت به دست آوریم.

استعدادها و ظرفیت‌های انسان دو دسته‌اند: بخشی از آن نوعی و عمومی است، که همة افراد بشر از آن برخوردارند، مانند استعداد کمال معنوی و روحانی و بخشی دیگر شخصی است مانند استعدادهای شغلی و حرفه‌ای که افراد جامعه را در وضعیت‌های متفاوت و مکمل قرار می‌دهد تا همانند قطعات پازل یکدیگر را تکمیل کنند و با رفع انواع نیازهای متقابل چهرة جامعه را آراسته و به انسجام رسانند. اکثر استعدادهای مشترک مربوط به کمال فردی انسان‌ها و اکثر استعدادهای شخصی مربوط به کمال اجتماعی آنان است. بنابراین خودآگاهی و خودفراموشی دو سطح دارد: خودآگاهی و خودفراموشی نوعی و خودآگاهی و خودفراموشی شخصی.

### پی‌آمدها

کسی که حقیقت خویش را فراموش کرده، و یله و رها زندگی می‌کند، شادکامی و خوشبختی موهومی را می‌جوید که هیچ‌گاه به آن نخواهد رسید. زیرا روح بزرگ انسان هرگز با لذت‌های مادی ارضا نمی‌شود.

کسی که خود را نشناسد نفس خویش را بیهوده رها می‌کند.[[247]](#footnote-247)

و از ظرفیت‌ها و فرصت‌هایش به خوبی استفاده نمی‌کند و این، پیامدی جز پشیمانی و حسرت ندارد، اندوه و افسوسی که فرصتی برای جبران آن نیست.

امام علی (ع) می‌فرماید:

درد تو از خود توست اما نمی‌بینی و دوای تو هم درون توست که نمی‌فهمی.[[248]](#footnote-248)

کسی که خود را فراموش کرده همواره در ابهام است و با حقیقت خویش احساس سازگاری نمی‌کند. چنین کسی همواره در انتظار یک رویداد ناهم‌خوان با ارزش‌ها و اهدافش و یک حادثة کور و بی‌معنی است. او جهت و جریان زندگی را نشناخته و پدیده‌ها را ناامن و ناسازگار یا دست‌کم بی‌معنی و ناآشنا می‌انگارد. جهل، ظلمت است و جهل نسبت به خود فراگیرترین و تاریک‌ترین ظلمات است.

با خودفراموشی دو وضعیت پیش روی انسان قرار می‌گیرد؛ یا دارایی‌ها و توانمندی‌های خود را درک نکرده و خویش را کم‌تر از آنچه هست تصور می‌کند، یا خود را فراتر از آنچه هست به شمار آورده و آن چه را که نیست و ندارد از خود می‌پندارد. این دو وضعیت در یک موضوع اشتراک دارند؛ در نشناختن خود و ندانستن حدود دارایی‌ها و نیازمندی‌ها، و توانایی‌ها و ناتوانی‌ها. در موارد بسیاری این دو صفت با یک‌دیگر همراه‌اند به این صورت که شخص، شایستگی‌ها و قابلیت‌های خود را نمی‌شناسد و احساس حقارت و ناکامی می‌کند. سپس برای جبران این کمبود موهوم که به ناچیز انگاشتن ارزش و منزلتش رسیده در توهم خود، رویای بزرگی و شایستگی را می‌پرورد و بدین ترتیب ظلمت دیگری را بر تاریکی فریب پیشین می‌افزاید. بدین‌سان می‌کوشد تا با عجب و خودبزرگ‌بینی رنج حقارت و احساس کوچکی را بکاهد. حضرت علی ع فرمودند:

خودبزرگ‌بینی کاستی‌ها را آشکار می‌سازد. [[249]](#footnote-249)

کسی که دچار حقارت یا عجب است نمی‌تواند موقعیت و شرایط خویش را به درستی ارزیابی کند و توانایی‌های واقعی خود را تشخیص دهد، از این رو امکان محاسبة درست فاصلة خود تا اهداف را ندارد چون نه وضعیت مطلوب را درست تصور می‌کند و نه ظرفیت‌ها و کاستی‌های خود را می‌شناسد، پس زمان و ابزار مورد نیاز را به درستی تشخیص نداده، سرانجام با گذشتن فرصت‌هایی که در آتش توهم و تمنا سوخته‌اند به پایان حسرت‌انگیز زندگی می‌رسد و از شکوه و شادمانی لحظه‌های هستی‌ تهی‌دست می‌ماند.

خودبزرگ‌بینی از رشد و پیشرفت جلوگیری می‌کند.[[250]](#footnote-250)

این بیان امام علی (ع) را در می‌توان این گونه توضیح داد:

الف) وقتی انسان خود را بزرگ‌تر از آنچه هست می‌بیند، نوعی احساس بسندگی و رضایت کاذب به او دست می‌دهد.

ب) رشد و پیشرفت در بستر اعتماد به نفس واقعی خودآگاهانه تحقق پیدا می‌کند. خودبزرگ‌بینی شخص را به اعتماد به نفس زیاد و رفتن زیر بارهای سنگین ـ و در نتیجه شکست ـ دچار می‌کند.

در خودکم‌بینی نیز احساس ناتوانی و ناامیدی مانع برانگیخته شدن به سوی اهداف و آرمان‌ها می‌شود. از این رو خودکوچک‌انگاری نیز اعتماد به نفس را تباه کرده، و انسان را به شکست می‌رساند. شکوفایی و کامیابی به خود‌پذیری و اعتماد به نفس نیازمند است.

در خودفراموشی است که سودجویان و سلطه‌طلبان مجالی برای جولان و جسارت پیدا کرده، ازخودبی‌خبران را می‌فریبند. کسی که سود و زیان زندگی‌اش را نمی‌داند با وعده و وعیدها خود را باخته و مسیر خویش را تغییر می‌دهد. چنین کسانی اهداف روشن و آرمان‌های اصیلی ندارند که براساس آن تصمیمات خود را سامان دهند. سلطه‌گران با تهدیدها و تطمیع‌ها اهداف و آرمان‌های آنان را تعیین می‌کنند و زمام زندگی‌شان را به دست می‌گیرند. آنان را از طریق پرداختن هویتی وابسته، در جهت منافع خود بکار می‌گیرند و مصالح آنها را به پای منافع خویش قربانی می‌کنند. با هویت سلطه‌پذیر بسیاری از نیروهای درونی و فضایل انسانی که می‌تواند عزت و آزادی و شرافت را به دنبال آورد، تباه می‌شود.

زیستن در خودفراموشی و از خودبیگانگی سرمایة هستی را به تباهی سپارد و زندگی ابدی را تباه می‌سازد. خودفراموشی موجب می‌شود که، استعدادها و ظرفیت‌های انسان ناشکوفا وا‌نهاده شده و معرفت‌ها و بصیرت‌ها و قدرت‌هایی که در او وجود داشت، تعطیل بماند. چهره‌ ابدی این کاستی‌ها و آسیب‌ها خِرد سست[[251]](#footnote-251) و قلب پوچ[[252]](#footnote-252) و کور و کر و بی‌دست و پا محشور ‌شدن است.[[253]](#footnote-253) نفرت[[254]](#footnote-254) و تنگی و کدورت[[255]](#footnote-255) و سختی و ترس[[256]](#footnote-256) و تردید[[257]](#footnote-257) و انواع بیماری‌های درونی[[258]](#footnote-258) حاصل این وانهادگی و خودفراموشی است.

### راه‌کارها

یکی از مهم‌ترین عواملی که انسان را دچار خودفراموشی می‌سازد، مشغلة‌ زیاد است. مشغله زیاد باعث می‌شودکه انسان در فشار پی‌گیری امور، خود را گم کند و خود را برای چیزهایی قرار دهد که قرار است آنها برای او باشند. با دغدغه و مشغله زیاد نمی‌توان فرصتی برای اندیشیدن به خود یافت و حقیقت را از نیرنگ بازشناخت.

البته فراغت داشتن به معنای بی‌کاری و تنبلی و بیهوده‌گذرانی به بهانة‌ خود‌یابی نیست. به معنای کاهش دلبستگی‌ها و پرهیز از هرز دادن نیروی فکری و روانی است. ممکن است کسی در روز بیش از دوازده ساعت کار کند اما فراغت داشته باشد. به این صورت که در کارهایش روان و فکر خود را درگیر نمی‌کند. با بدنی پرکار و خسته، خاطری آزاد و بانشاط و خودآگاه داشته باشد. بنابراین اولین گام برای درمان خودفراموشی کاهش دغدغه‌ها و رها کردن دل از نگرانی‌هاست که با توجه به خدا و عنایت او به تدریج حاصل می‌شود.

وقتی فراغت پیدا شد انسان به خود می‌اندیشد، به کارهایی که می‌کند، به دلبستگی‌ها، به ارزش‌ها و اهداف زندگی‌ ... و کم‌کم بصیرتی می‌یابد که واقعیت‌ها را نمایانده و فریب‌ها را فرومی‌شوید. با تجربة فراغت و رهایی از دلبستگی‌ها و دغدغه‌های پوچ، انسان به مرحله‌ای می‌رسد که بر آنچه از دست می‌دهد دریغ نمی‌خورد و از آنچه به دست می‌آورد سرخوش نمی‌شود.[[259]](#footnote-259)

پس از ایجاد فراغت و سبک شدن دغدغه‌ها باید قدمی فراتر نهاد و فرصت‌هایی را به خودکاوی اختصاص داد. این فرصت‌ها باید مرتب باشد تا عادت روانی ایجاد شود و حس خودکاوی سربرکشد و به خوبی عمل کند. بهترین زمان برای این اندیشه نیمة‌ شب ـ به خصوص دقایقی پیش از اذان صبح ـ یا پس از نماز صبح تا طلوع آفتاب است. در این ساعات که غوغای عالم فروخفته و کمتر مزاحمی برای تنهایی وجود دارد روح آرمیده، آبستن اندیشه‌های عمیق‌تری است.**[[260]](#footnote-260)**

کسانی که خدا را فراموش می‌کنند، از خود غافل می‌شوند و خود را از یاد می‌برند.[[261]](#footnote-261) عکس این گزاره نیز صادق است. یعنی کسانی که خدا را یاد می‌کنند به خودآگاهی می‌رسند. آگاهی انسان به خدا عین آگاهی او به خودش است، بلکه انسان فقط وقتی می‌تواند به خودش آگاه باشد که به خدا آگاه باشد. خدا کمال و نهایت سیر انسان است و مسیر انسان به سوی خدا است. پس رفتن انسان به سوی خدا رفتن به سوی خود است. رفتن از خود ناقص به خود کامل‌تر. خدا چون علت هستی بخش و خالق انسان است، پس وجود خدا مرتبه عالی همان وجودی است که انسان دارد، پس وابستگی به خدا، وابستگی به کمال خود انسان است و به معنی اسارت نیست.[[262]](#footnote-262)

مطالعة‌ زندگی تحسین برانگیز افراد بزرگ و شناخت شخصیت‌هایی که آرمان‌های بشری را تحقق بخشیده زندگی متناسب پیش گرفته‌اند؛ برای درک خود و پیدا کردن سبک درست زندگی بسیار مفید و مؤثر است.. نکتة حساس در این مورد آن است که نباید خود را کلیشه‌هایی از الگوهای موفق قرار دهیم زیرا در این صورت باز گرفتار از خودبیگانگی شده و خویش را از یاد برده‌ایم. الگوها برای آموختن‌اند. آموختن راه و روش، نه صورت نهایی عمل.

## ب) وسوسه‌پذیری و ضعف اراده

اندیشه‌ها و خیالاتی که از دل می‌گذرد، اگر نکوهیده باشد و میل به بدی را برانگیزد وسوسه نامیده می‌شود و اگر پسندیده باشد و به نیکی فراخواند الهام است. امام صادق (ع) فرمودند:

قلبی نیست مگر اینکه دو گوش در آن گشوده شده، که بر یکی فرشته‌ای راهنما و بر دیگری شیطانی فتنه‌انگیز سخن می‌گوید.[[263]](#footnote-263)

وسوسه با فعالیت وهْم صورت می‌گیرد. وهْم عقل فروافتاده است. زیرا مفاهیم معقول و مطلق نظیر زیبایی، محبوبیت، لذت، سرور و ... را بر صورت‌های ذهنی بر گرفته از ماده نسبت می‌دهد و چنان می‌نماید که گویی زیبایی مطلق، سرور ناب و لذت خالص در امور مادی است به طوری که محدودیت آنها را پنهان داشته، شخص را می‌فریبد.

وسوسه با کمک وهْم فضای تعقل را غبارآلود کرده، وعدة فریبندة کام‌جویی و بهره‌مندی بی‌قید و شرط می‌دهند و آرزوهای بزرگ و ارجمند را از یاد ‌برده، توان دنبال کردن آنها را تباه می‌گرداند. در مقابل، مهار وسوسه‌ها همت بلند را شکوفا ساخته، نیروی اراده را در راستای تحقق هدف‌ها فعال می‌سازد.

کژتابی وهم و جلوه‌گری وسوسه نیروی بالایی برای هوس برمی‌انگیزد، به طوری که عنصر هدفی همت عالی رنگ می‌بازد. وقتی هوس بر همت عالی در بعد اهداف غالب شد، بر اراده‌ نیز غلبه ‌کرده، عنصر عملی همت نیز از دست می‌رود و این همان ضعف اراده است. گاهی این ضعف به قدری شدید است که به شکست اراده منجر می‌شود و گاهی دیگر تنها فرد را به بازی ‌گرفته، به مرحلة عمل نمی‌رساند. با افزایش وسوسه‌ها و نیرومندی هوس، تسلط بر تمایلات و رفتارها کاهش یافته، توان مهار اندیشه، هیجانات و اعمال از دست می‌رود و به این ترتیب با ضعف اراده، انضباط روحی در هم می‌رود.

### پی‌آمدها

تسلیم هوس‌ها شدن و شکست در برابر آن، سهمگین‌ترین ناکامی‌ها را به بار می‌آورد، زیرا شخص را از دنبال کردن آرزوها باز می‌دارد. وقتی کسی در در نبرد درونی شکست می‌خورد، نمی‌تواند دیگران را مقصر بداند، بلکه خود را ستمگر در حق خویش دیده، احساس ناشایستگی و ضعف وجودش را پر می‌کند. به این علت به خفت و ذلت شدیدی سخت‌تر از رنج شکست‌های دیگر مبتلا می‌شود.

روح ما از خدا است و خواهان بازگشت به اصل خویش و آرمیدن در آغوش رحمت بی‌کران الهی است. فرشتة درون ما را به سوی خدا خوانده و در راستای میل فطری راه می‌نماید و سبک زندگی و اعمالی را پیش‌نهاد می‌کند. اما کسی که از وسوسه‌ها استقبال کرده و در دام فریب‌های شیطان گرفتار است، بر خلاف کشش فطری روح عمل می‌کند. در این جا نگرانی و بی‌قراری درون انسان را فرامی‌گیرد.

### راه‌کارها

یکی از عوامل وسوسه‌پذیری و ضعف اراده تسلیم نظر دیگران شدن و آنها را محور و معیار قرار دادن است. اگر چه عرف و رسوم اجتماعی نوعی انسجام و شفافیت در زندگی ایجاد می‌کند و شخص را از اینکه برای هر کاری از صفر آغاز کند و خود اندیشه ورزد و تصمیم بگیرد رها می‌سازد اما در موارد بسیاری رویه‌های غلط برخاسته از نادانی و هنجارهای اجتماعی برآمده از نفسانیات، فرد را از خود بیگانه ساخته و در معیارهای موهوم قرار می‌دهد. زندگی بر اساس خواسته‌ها و ارزش‌های دیگران سبب می‌شود که انسان استعدادها و مواهب و هدایای منحصر به فرد خویش را کشف نکرده و از خود فاصله بگیرد.

خودفراموشی نیز عاملی است که وسوسه را در انسان برمی‌انگیزد و به شکست عقل در نبرد میان خرد و هوس می‌انجامد. تمایلاتی در انسان وجود دارد که انسان را به رفتارهای تداوم‌‌بخش زندگی فرامی‌خواند. لذت خوردن و نوشیدن برای بقای نفس، لذت جنسی برای ادامة نسل، و افتخار دارایی برای انجام فعالیت‌های اجتماعی قرار داده شده است. اما گاهی این لذت‌های مجازی به جای لذت‌های راستین، حقیقی و اصیل می‌نشینند و انسان برای دست‌یابی به آنها از مسیر پاک حیات خارج ‌شده و به تمتعات پوچ روی می‌آورد. نفس می‌فریبد تا تمناهای وسوسة انگیخته را برآورد. پس اولین دشمن فریب‌کار در درون است و برای غلبه بر آن باید خود را شناخت و کانون معرفت درون را شکوفا ساخت تا وسوسه بر اراده، و اوهام بر اندیشه پیروز نشود.

به یاد آوردن پاره‌ای از دانسته‌ها برای غلبه بر وسوسه‌های نفس بسیار مفید است. از جمله یادآوری عاقبت پیروی از وسوسه‌ها و اینکه شیطان دشمن قسم خورده‌ای است که هیچ‌گاه از فریب او دست نمی‌کشد و هر سو دامی برایش گشوده است و یاد اینکه صبر بر این وسوسه از صبر بر ناخشنودی و دوری از رحمت پروردگار سهل‌تر است و عقوبت نافرمانی خدا بسیار سخت‌تر از فروگذاشتن وعده‌های دروغ و وسوسه‌ها است. این تذکرات چشم دل را باز می‌کند و آدمی را در مقابل وسوسه‌ها مقاوم می‌گرداند.

چون وسوسه‏اى از جانب شيطان بديشان رسد [خدا را] به ياد آورند و بناگاه بينا شوند.[[264]](#footnote-264)

علاوه بر این یادآوری ذهنی ذکر زبانی نیز به رفع وسوسه‌ها کمک می‌کند. تأثیر متقابل بالایی میان ذهن و زبان وجود دارد. معمولاً زبان چیزی می‌‌گوید که ذهن به آن مشغول است، از این رو لغزش‌های زبانی، ذهنیت افراد را لو می‌دهد[[265]](#footnote-265). همین طور آنچه به زبان می‌آید، ذهن را می‌سازد و در آن اثر می‌گذارد. ذکر خدا پراکندگی ذهنی را فروشسته، تمرکز و توحید را به اندیشه راه می‌دهد. جمیل بن درّاج از امام صادق (ع) دربارة وسوسه و راه مقابله با آن سؤال کرد. امام در پاسخ فرمودند: ذکر لااله‌إلّاالله بگو. جمیل می‌گوید: از آن پس هرگاه در دلم وسوسه‌ای سر می‌کشید، لاإله‌‌إلّاالله می‌گفتم و فوراً دلم آزاد می‌شد.[[266]](#footnote-266)

از جمله را‌ه‌های مقابله با وسوسه جایگزینی است. ذهن انسان خلاق است و همواره مشغول آفرینش صورت‌های گوناگون و بافتن تصاویر نوبه‌نو است. برای اینکه ذهن به وسوسه‌ها نگراید باید آن را در امور پاک و بلند مرتبه به کار گرفت. اندیشه در امور الهی، آفرینش و فعل خدا، کمالات و صفات عالیه او، زندگی ابدی، مرگ و عالم برزخ بر اساس آیات و روایات مجال نفوذ وسوسه‌ها را تنگ کرده و باعث می‌شود روح انسان به تدریج از عالم خاک جدا شده و با ماورای هستی مادی آشنا و مرتبط شود و شوق و رغبتش به سوی آن برانگیزد.

امام خمینی در این باره نوشته‌اند:

انسان مجاهد که در صدد اصلاح خود برآمده و می‌خواهد باطن را صفایی دهد و از جنود ابلیس خالی کند، باید زمام خیال را در دست گیرد و نگذارد هر جا می‌خواهد پرواز کند؛ و مانع شود از اینکه خیال‌های فاسد باطل برای او پیش‌ آید، از قبیل خیال معاصی و شیطنت، همیشه خیال خود را متوجه امور شریفه کند و این اگر چه در اول امر قدری مشکل به نظر می‌رسد و شیطان و جنودش آن را به نظر بزرگ جلوه می‌دهند، ولی با قدری مراقبت و مواظبت امر سهل می‌شود.[[267]](#footnote-267)

برای تقویت هر یک از قوای نفس باید از آن کار کشید. مثلا برای تقویت بازو باید ورزش کرد. برای تقویت حافظه باید بسیار حفظ کرد. برای تقویت دقت باید زیاد دقت ورزید. به همین ترتیب برای تقویت اراده باید زیاد اراده کرد. وقتی در معرض انتخاب های گوناگون قرار می‌گیریم و خواسته‌های نفسانی ما را به خود فرامی‌خواند امکان و میدان مبارزه فراهم می‌گردد و مجالی برای تقویت اراده پدید می‌آید. این فرصت را باید مغتنم شناخت و از آن استقبال کرد تا اراده انسانی ما افزایش یابد.

بدون شک مهار وسوسه‌ها کار مشکلی است. برای موفقیت در این کار مانند هر کار دیگری تضرع و درخواست از خدا و توسل به رسول خدا (ص) و خاندان پاکش بسیار مؤثر و راه‌گشاست.

یکی از عوامل مهم تسلیم شدن در برابر وسوسه‌ها موقعیت‌های آلوده است. باقی ماندن در این شرایط و محیط‌ها و همراهی با افراد خطاکار ایمنی شخص را در برابر شیطان از بین می‌برد و او را ضربه‌پذیر می‌سازد. کسی که این‌گونه در معرض تهدید قرار می‌گیرد پیش از آن که از روش‌های دیگر استفاده کند، باید موقعیتش را تغییر دهد تا آن روش‌ها کارآیی داشته باشند.

## ج) زیاده‌خواهی

انسان برای حفظ و تداوم زندگی نیازهایی دارد که باید در جهت ارضای آنها تدبیر و تلاش کند. اما اگر این احساس نیاز از مرزهای واقعیت بگذرد و به حریم اوهام وارد شود، به زیاده‌خواهی تبدیل می‌شود. حرص یعنی احساس نیاز موهوم و کوشش در جهت رفع آن. گویا در حرص منطق نیاز به هم می‌ریزد و فرد بدون توجه به نیاز خود، خواهان ازدیاد دارایی است. نیازهای طبیعی آدمی محدود است و به راحتی برآورده می‌شود. اگر انسان به آنچه به او داده شده بسنده کند، برای او کافی است. اما گاهی احساس نیاز، انعکاس روانی کاذب و صورت بزرگ‌نمایی شده و بدون واقع است. جایی که شخص ارضای مطلق خود را در هستی مادی تقاضا می‌کند، آنگاه هرچه برای ارضای آن کوشش کند مانند آب شور به کام تشنه، بهره‌ای جز عطش بیشتر به دست نمی‌آورد.

قناعت در برابر حرص قرار دارد و به معنای پرهیز از نیازهای موهوم و اکتفا کردن به دارایی موجود است. قناعت، کنترل رفتار و اعمال نیست بلکه مهار نیازها است و فرد را چنان می‌سازد که به آنچه ندارد و در دسترس او نیست احساس نیاز نکند. غنای در نفس که در روایات به آن اشاره شده است همین قناعت است. یعنی فرد با انباشت دارایی‌های خارجی غنی نمی‌شود بلکه امری درونی او را به استغنا می‌رساند.

بی‌نیازی را در نفسم و وجودم قرار ده.[[268]](#footnote-268)

مفهوم طمع نیز به حرص نزدیک است. طمع یعنی چشم دوختن به آنچه دیگران دارند و با دیدن دارایی آنان احساس نیاز کردن. بدین سان مفهوم طمع اخص از مفهوم حرص است. زیرا زیاده‌خواهی و احساس نیازی است که در رابطه با برخورداری‌ها و دارایی‌ دیگران پدید می‌آید. در مقابل طمع بی‌نیازی از مردم (استغناء عن الناس) است که از لوازم قناعت به شمار می‌آید. بنابراین ممکن است کسی از طمع پاک شود اما هنوز حریص باشد. زیرا طمع جنبه اجتماعی دارد و حرص فردی است.

از طمع پست‌تر و تنگ‌نظرانه‌تر وقتی است که شخص به آن چه دیگران دارند حرص می‌ورزد اما نه برای نفع خود بلکه برای این که دیگران محروم شوند. در این حالت شخص دچار حسد شده است. حسد نیز شاخه‌ای از حرص است که از آمیختگی طمع با بخل پدید می‌‌آید[[269]](#footnote-269).

### پی‌آمدها

فقر و نیازمندی بیش از آنکه یک واقعیت عینی باشد، یک احساس است، انسان با داشتن یک دست لباس برای پوشش و خوراکی که گرسنگی روزش را برطرف سازد و سایبانی که در آن بیارامد، می‌تواند به حیات طیبه انسانی برسد. پروردگاری که انسان را از آب گندیده به صورتی کامل و آراسته آفریده است از برآوردن نیازهای حیاتی آفریدگانش فروگذار نمی‌کند و روزی آنان را خواهد رساند. مشکل آنجا است که انسان با مشاهده برخورداری‌های دیگران هوسمندانه احساس نیاز می‌کند. اگر این احساس نیاز با توانایی و امکانات شخص هماهنگ باشد، پی‌گیری آن اشکالی ندارد. اما فراتر از آن به حرص تبدیل شده، و به جای رفاه نسبی، فقر نسبی پدید می‌آورد. بدین سان حرص اساس فقر و ناداری است و بدی‌های دیگر را به دنبال می‌آورد.[[270]](#footnote-270) شخص حریص همواره خود را با امکاناتی که در دست‌رس او نیست می‌نگرد و از این فقر و فقدان رنج می‌برد.[[271]](#footnote-271) پیامبر (ص) فرموده‌اند:

فرزند آدم اگر دو دشت طلا داشته باشد، سومی آنها را می‌خواهد.[[272]](#footnote-272)

حرص آدمی را در گرداب احساس نیاز گرفتار می‌کند. نیاز همواره رنج‌آور است و با فشار رنجی که در بردارد، شخص را برای ارضا برمی‌انگیزد. این ارضا به لذت می‌انجامد. اما شخص حریص همواره در نیاز است و لذت ارضا را کم‌تر تجربه می‌کند. ثمرة حرص رنج و عذاب است؛[[273]](#footnote-273) رنجی بی‌پایان.[[274]](#footnote-274)

بدین ترتیب حرص‌ورزی انسان را ناراضی و رنجور می‌سازد. آنگاه ممکن است در صدد یافتن مقصر، این محنت و سختی را به گردن خدا نهاده و او را ستم‌گر، بی‌حکمت، فاقد رحمت و محکوم انگارد یا اساساً او را انکار کرده و جهانی چنین تیره و بی‌سامان را زاییدة‌ تصادفی کور قلمداد کند.[[275]](#footnote-275)

نیازمندی برآمده از حرص اضطرار ایجاد می‌کند و انسان را وامی‌دارد تا برای دست یابی به تمناهای خود به هر کاری دست‌ زند، یا هر رذیلتی را بپذیرد. نیاز، رنج‌آور و برانگیزنده است؛ بسیاری از افراد برای رهایی از رنج و خلاص شدن از عذاب آن ارزش‌ها و اصول اخلاقی را فراموش می‌کنند. هنگامی که نیازهای حقیقی شرافت مردمان را به تباهی کشیده، ارزش‌ها را از یاد می‌برد، چگونه با نیازهای فزایندة حرص‌انگیز پای‌بندی به اخلاق برجای خواهد ماند. [[276]](#footnote-276) گذشته از این وقتی برخورداری از دنیا نهایت آرزوی شخص باشد، نظام ارزش‌های او دگرگون می‌شود و اخلاق خوب و رفتار درست به گونه‌ای تفسیر می‌شود که به تأمین هرچه بیشتر دنیا‌طلبی بیانجامد. در این صورت منش فرد به پستی می‌گراید در حالی‌که می‌پندارد نیک عمل می‌‌کند.[[277]](#footnote-277) به این صورت حرص قدر انسان را فرومی‌کاهد.[[278]](#footnote-278)

کسی که حرص می‌ورزد یا به آنچه می‌خواهد نمی‌رسد که ثمرة آن ناکامی و اندوه است و یا به آن دست‌ می‌یابد. در این صورت نیز به هرچه می‌رسد بیش از آن می‌خواهد. «حریص بر دنیا مثل کرم ابریشم است، هرچه بیشتر بر گرد خود می‌پیچد راه بیرون شدنش دورتر و بسته‌تر می‌شود.» [[279]](#footnote-279) بنابراین حریص چه به خواسته‌اش برسد یا نرسد راضی و کامیاب نمی‌شود. یا گرفتار اندوهی است که پایان نمی‌گیرد و یا در حسرت آرزویی که به آن نمی‌رسد.[[280]](#footnote-280) اندوه برآمده از حرص برای از دست دادن دارایی‌ها نیست، بلکه برای به دست نیاوردن خواسته‌هاست که هرگز پایان نمی‌پذیرد و فراموش نمی‌شود؛

بسیارند زیاده‌خواهان ناامید و کم‌خواهانی که روی ناامیدی را نمی‌بینند.[[281]](#footnote-281)

### راه‌کارها

ریشه‌یابی و کندوکاو خصلت حرص، بی‌اعتمادی به خدا را آشکار می‌سازد. امام علی (ع) فرمودند:

همانا بخل و ترس و حرص، غرائز گوناگونى هستند كه ريشه آنها بدگمانى به خداى بزرگ است.[[282]](#footnote-282)

اعتماد به رزاقیت خدا ریشة‌ حرص و طمع را می‌سوزاند. انسان مؤمن باور دارد که خدا همان گونه که نیاز کنونی او را برآورده، حاجت آینده را نیز به موقع برطرف می‌کند؛ به همین جهت غم روزی آینده خود را ندارد و حرص نمی‌ورزد. این ایمان و اعتماد نیازهایی که در نظر شخص بزرگ و هول‌انگیز می‌نماید، حقیر و ساده می‌سازد و دغدغة احتیاج را رفع می‌کند.

از مهم‌ترین اسباب مبارزه با حرص و آزمندی، توجه به این حقیقت است که روزی انسان مقدر و معلوم است و حرص زدن جز آنکه ارزش و منزلت شخص را فرومی‌شکند تأثیری در فزونی روزی ندارد.[[283]](#footnote-283) البته بدون شک لازم است برای تأمین معاش اقدام و فعالیتی صورت گیرد. اما این اقدام نباید چنان به گستره تلاش‌های آدمی سایه افکند که او را از سایر وظایف بازدارد.[[284]](#footnote-284)

همچنین یاد مرگ دنیا را در اندازة واقعی و با قدر و منزلت حقیقی در نظر می‌آورد. تصور جدا شدن روح از بدن و اندیشه بر اینکه هرچه بیندوزی و لذت ببری زمانی باید فروگذاری و بروی؛ انسان را نسبت به دنیا سرد می‌کند و در مقابل، شوق دیدار محبوب حقیقی را در دل و جان برمی‌انگیزد. مرگ‌اندیشی نیازهای اساسی و حیاتی را روشن می‌کند و نیازهای وهمی را از بین می‌برد و قناعت به ارمغان می‌آورد. امام صادق (ع) فرمودند:

کسی که صبح و شب کند در حالی که بزرگ‌ترین دغدغه‌اش دنیاست، خدا فقر را در برابر دیدگانش نشانده، کارهایش را پراکنده و دشوار می‌سازد، در حالی‌که از دنیا غیر آنچه قسمت اوست به او نمی‌رسد و کسی که صبح و شب را می‌گذراند در حالی که بزرگ‌ترین دل‌مشغولی‌اش آخرت است، خدا بی‌نیازی را در دل او قرار داده، کارهای او را سامان می‌دهد.[[285]](#footnote-285)

## پرسش

1. خودفریبی چیست و چه رابطه‌ای با خودفراموشی دارد؟
2. پیامدهای خودفراموشی و راه‌های نجات از آن را به اختصار بیان کنید.
3. چگونه می‌توان بر ضعف اراده تسلط یافت؟
4. ریشه‌های زیاده‌خواهی و راه درمان آن را بیان کنید
5. چگونه زیاده‌خواهی موجب رنج انسان می‌شود؟

## برای تأمل و پژوهش

1. نقش مشغله و فراغت را در تسلط بر نفس بررسی کنید و میزان اهمیت اوقات فراغت و چگونگی مدیریت آن را با توجه به آموزه های اخلاقی اسلام بیان نمایید.
2. عوامل ضعف اخلاقی و موانع تقویت اراده را فهرست کنید و مشکلات اخلاقی خود را با نظر به آن بررسی نمایید.

# بهبود رابطه با خود (اخلاق فردی حداقلی)

## اهداف

انتظار می‌رود دانشجو پس از مطالعه این فصل:

1. خودشناسی را راه رسیدن به کمال و زمینه خداشناسی ببیند.
2. با راه‌های خودشناسی آشنا شده و آثار و پیامدهای آن را دریابد.
3. موانع خودآگاهی که همان موانع رسیدن به کمال است را بازشناسد.
4. راه‌های مدیریت نفس را فراگیرد.
5. آثار و فواید قناعت و مضرات زیاده خواهی و موانع رسیدن به فضیلت قناعت را دریابد.
6. با فضیلت تقوا و عناصر و اقسام آن آشنا شود.
7. در مقام عمل، انگیزه او برای آراستگی به این فضایل مضاعف گردد.

## الف) خودآگاهی

برای موجودی که فطرتا دارای حب ذات است یعنی خود را دوست می‌دارد، کاملا طبیعی است که به خود پردازد و در صدد شناختن کمالات خود و راه رسیدن به آنها برآید. پس درک ضرورت خودشناسی نیازی به دلیل‌های پیچیده ندارد. بلکه غفلت از این حقیقت و سرگرم شدن به چیزهایی که به هیچ وجه در کمال و سعادت او مؤثر نیست، امری غیر طبیعی و انحراف‌آمیز است که باید علت آن جستجو شود و راه سلامت و نجات از آن شناخته گردد.

بدان که کلید معرفت خدای عزوجل معرفت نفس خویش است و برای این گفته‌اند: من عرف نفسه فقد عرف ربه، در جمله هیچ چیز به تو از تو نزدیک‌تر نیست چون خود را نشناسی دیگری را چون‌شناسی؟ و همانا گویی من خویشتن را همی‌شناسم و غلط می‌کنی! که چنین شناختن کلید معرفت حق را نشاید که ستور از خویشتن همین شناسد که تو، از خویشتن سر و روی و دست و پای و گوشت و پوست ظاهر بیش نشناسی و از باطن خود این قدر‌شناسی که چون گرسنه شوی، نان خوری و چون خشمت آید در کسی در افتی و چون شهوت غلبه کند قصد نکاج کنی و همه ستوران با تو در این برابرند. پس تو را حقیقت خود باید طلب کرد: ‌تا خود چه چیزی و از کجا آمده‌ای و کجا خواهی رفت و ‌اندر این منزلگاه به چه کار آمده‌ای و تو را برای چه آفریده‌اند و سعادت تو چیست و در چیست و شقاوت تو چیست و در چیست؟[[286]](#footnote-286)

از سوی دیگر همه تلاش‌های انسانی اعم از علمی و عملی برای تأمین منافع و مصالح انسان انجام می‌گیرد. پس شناخت خود و کمالات نفس مقدم بر هر موضوعی است که بدون آن، همه تلاش‌ها بی‌پایه است. اصراری که ادیان آسمانی و پیشوایان دینی و علمای اخلاق بر خودشناسی و به خود پرداختن دارند، همگی ارشادی به همین حقیقت فطری و عقلی است.[[287]](#footnote-287)

هرچه بر دانش شخص افزوده شود، اهتمامش به خود بیشتر می‌شود و در راه تربیت و اصلاح خود بیشتر می‌کوشد. [[288]](#footnote-288)

### پی‌آمدها

ظرفیت‌های انسانی اگر به خوبی شناخته شود موفقیت‌های بیشتر و بهتری را پدید می‌آورد. کسی که نیاز به خدا و ربط به معبود را در خود یافته و با درک درست این نیاز زندگی می‌کند و یا استعداد معرفت و عبودیت پروردگار را در خویش شناسایی کرده و زندگی را بستری برای پرورش آن می‌داند، چنین کسی توفیق را از او می‌طلبد، در همه حال خود را در خدمت او می‌بیند و ارادة‌ او را می‌پذیرد، سختی‌ها و دشواری‌ها را به راحتی می‌گذراند، خوشی‌ها و پیروزی‌های بزرگ را با اعتماد و اطمینان می‌پذیرد و سپاس‌گزاری می‌گذارد. کسی که هوس‌های خود را با فریب‌ها و کوته‌نگری‌هایش شناخته و فطرت را با خیرخواهی و هدایتگری‌اش درک کرده، و روح را با قداست و لیاقت‌هایش کشف کرده است، اهداف بزرگ دنیوی را به اهداف برتر ابدی پیوند داده و مطامع نزدیک و گذرا را به بهای آرزوهای خردمندانة دنیوی و ابدی نمی‌خرد. درک عظمت انسان که بر اساس ظرفیت تجلی نام‌های نیکوی خدا، شایستة منزلت خلیفت الهی شده است؛ او را آماده رشد می‌سازد.

خودآگاهی درجات عالی نیرومندی و سرور را پدید می‌آورد. درک وجود متعالی انسان و شناخت او به عنوان خلیفه خدا، درون‌یابی اسما و صفات نیروبخش پروردگار نظیر «قدیر»، «فعال مایشاء»، «مفرّج الهموم» و «کاشف الکروب» را میسر می‌سازد. وقتی انسان پروردگاری با این صفات ستوده و نام‌های نیک و مؤثر را در خود می‌یابد، از نور و سرور لبریز می‌شود و با عشق و قدرت همة‌ خوشی‌ها و ناخوشی‌ها را می‌پذیرد و تجارب زندگی‌اش رنگ خدایی به خود می‌گیرد.

از این برتر آرامش حاصل از خودآگاهی و درک خود متعالی است. خود را در ربط با خدا دیدن و در محضر او یافتن. زندگی در حالی که او با ما است گویی آرمیدن در میان نور مطلق و عشق نامحدود و نیروی بی‌کران الهی است. قلب چنین کسی با هیچ چیز نمی‌هراسد مگر با یاد او. با یاد او دلش می‌لرزد و خوفی آمیخته با امید، هیبتی همراه با محبت و شکوهی دلکش وجودش را در خود جذب و محو می‌سازد. البته این تجارب والای خودآگاهی مراتبی دارد که هرکس به تناسب ظرفیت معرفتی خود آن را درمی‌یابد و کسانی که تا کنون آن را نیازموده‌اند از شرح آن به شوق می‌آیند.

### راه‌کارها

انسان هویتی الهی دارد و ظرفیت‌های وجودیش برای رسیدن به خدا و درک اوج معرفت و عبودیت است. اگر این ظرفیت اساسی ندیده گرفته شود در حقیقت آدمی اصل خویش را از یاد برده است. یاد خدا شخص را به خود می‌آورد و او را از زیر فشار نفسانی و اجتماعی بیرون می‌کشد. وقتی انسان خود را در رابطه با خدا شناخت آنگاه جایگاه اصلی خویش و ظرفیت‌های بنیادین خود را می‌شناسد و در جهت بهره برداری از آنها عمل می‌کند. با اخلاص یعنی تنها یاد خدا و عمل کردن و زیستن برای او، انسان از زیر بار نگاه و ملاحظات حقیرانه بیرون می‌آید و خود را پیدا می‌کند و هماهنگ با ظرفیت‌‌ها و استعدادهای خویش تصمیم گرفته، اقدام می‌ورزد. آمال و تصمیمات و امیال دیگران در کالبد بی‌روح و عمل بی‌اخلاص او تحقق نمی‌یابد و خود را بی‌پرده و بی‌آلایش مشاهده می‌کند. از این رو فرموده‌اند:

کسی که اخلاص ورزد به آرزوها می‌رسد.[[289]](#footnote-289)

همچنین تقوا و مهار هوس‌های سرکش نفس موجب دست‌یابی به خودآگاهی و رشد و کمال آن است. ناپرهیزگاران به خودفراموشی دچار می‌شوند.

اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد، از خدا پروا داريد و هر كسى بايد بنگرد كه براى فردا [ى خود] از پيش چه فرستاده است و [باز] از خدا بترسيد. در حقيقت، خدا به آنچه مى‏كنيد آگاه است. و چون كسانى مباشيد كه خدا را فراموش كردند و او [نيز] آنان را دچار خودفراموشى كرد آنان همان نافرمانانند.[[290]](#footnote-290)

در این آیه بی‌تقوایی موجب خدافراموشی و در نتیجه خودفراموشی معرفی شده است. به بیان دیگر تقوا سبب یاد خدا و رسیدن به خودآگاهی است. تقوا مکمل یاد خدا برای دست‌یابی به خودآگاهی است. ذکر خدا بدون تقوا، بازی است؛ امواج صوتی که در هوا مرتعش می‌شوند بدون تقوی، امواج روحانی و تلاطم معنوی در پی ندارد و یاد خدا تنها با تقوا مؤثر واقع شده و به بصیرت و آگاهی می‌انجامد.

در حقيقت، كسانى كه [از خدا] پروا دارند، چون وسوسه‏اى از جانب شيطان بديشان رسد [خدا را] به ياد آورند و بناگاه بينا شوند.[[291]](#footnote-291)

سرگرمی به زندگی دنیا و غفلت، از موانع اساسی خودآگاهی است. تراکم نیازهای متعدد به خصوص در زندگی‌های امروزی دغدغه و مشغله ایجاد می‌کند، و مانع درک خویش و تصور زندگی حقیقی و ابدی می‌گردد. مهار این عامل با اندیشه‌ورزی در حیات و آفرینش ممکن است. اندیشیدن به مسائلی نظیر این که جهان برای چه آفریده شده است؟ جایگاه انسان در آن چیست؟ و چگونه باید زندگی کرد؟

با تفکر غبار غفلت فرونشسته و درون شخص زلال و شفاف می‌شود. آنگاه می‌تواند به خویش دست‌رسی یافته، خود را از نزدیک ببیند و استعدادها، اهداف و آرزوهای بزرگ را تجربه کند.

## ب) انضباط روحی و مدیریت نفس

گفتیم که نفس انسان دارای قوایی است. برای بهره‌مندی بهتر از ظرفیت‌های نفس باید این قوا و روابط میان آن‌ها را به خوبی مدیریت کرد. اگر ستاره‌های فوتبال در یک تیم جمع شوند ولی آرایش میان آن‌ها و برنامه همکاری جمعی آنان کامل نباشد معلوم نیست که آن تیم به موفقیت دست یابد. بلکه چه بسا تلاش و ظرفیت هریک از بازی‌کنان توسط دیگری خنثی شود. همچنین در یک واحد نظامی اگر سلسله مراتب و انضباط حاکم نباشد تجهیزات و تجربه و کارآمدی اعضا حاصلی جز از هم پاشیدگی و واگرایی ندارد.

برای مدیریت نفس لازم است خود را و نیروهای درونی خود را و موانع و آسیب‌های حرکت را بشناسیم و هر یک از قوا را به خوبی مهار کرده و متناسب و به موقع به کار گیریم و از دخالت بی‌جای قوا در حیطه یکدیگر جلوگیری کنیم. مثلا اجازه ندهیم انفعالات و تأثرات نفسانی با ژست حق به جانب در حوزه کار قوه عاقله دخالت کنند و عواطف در قضاوت راه یابند بلکه هر یک از تمایلات را در مجرای درست خود قرار دهیم. بدین ترتیب میزان بهره‌وری هریک از قوا با چینش و شرایط خاص افزایش می‌یابد و کارآمدی سازمان وجودی انسان بالا می‌رود.

رسیدن به مقصد عالی حیات با موانع و دشواری‌هایی همراه است. هریک از این موانع به تنهایی کافی است که ره‌نورد قله کمال را از ادامه راه باز دارد. از درون، همه صفات پلید و خصلت‌های ناموزون و از برون، همه نابسامانی‌های دنیای واقعی، سلسلة خارِ راه‌ها و مانع‌ها را پدید می‌آورند. این دشواری‌ها باعث فرسایش انگیزه‌ها و انصراف عده‌ای از ادامه راه می‌شود. همان طور که راه رسیدن به آن هدف نهایی موانع فراوانی دارد، در راه هر یک از تکالیف اسلامی نیز که همه، هدف‌هایی نزدیک و در عین حال وسیله‌هایی برای هدف نهایی‌اند، موانع درونی و برونی بی‌شماری موجود است؛ از طرفی انگیزه‌های انحطاط آفرین درونی مانند تنبلی، سهل‌انگاری، بی‌تفاوتی، خودپرستی، غرور، حرص، راحت‌طلبی، ریاست‌طلبی، شهرت‌خواهی، هوس‌های جنسی، مال‌افزایی و ده‌ها خصلت خسارت‌زای دیگر و از سوی دیگر اوضاع و شرایط نامساعد و مزاحم و جهت‌گیری‌های قهری و جبری که بر اثر شکل‌ها و نظام‌های اجتماعی بر آدمیان تحمیل می‌شود، هر یک به نوعی وی را از انجام تکالیف سازنده‌اش چه تکالیف فردی مانند عبادات و چه تکالیف عمومی مانند تلاش در راه اعلای حق باز می‌دارند. آن‌چه که می‌تواند انجام هر تکلیفی و برداشتن هر گامی و سپردن هر راهی و رسیدن به هر نتیجه‌ای را تضمین کند مقاومت آدمی در برابر این موانع و گذشتن از فراز این مزاحم‌ها است. کسانی که همت و پایداری لازم برای پی‌گیری مقصود را ندارند در مواجهه با این دشواری‌ها از میدان عمل خارج می‌شوند. صبر یعنی در برابر همه این مانع‌ها مقاومت ورزیدن و با اراده و عزمی استوار از آنها گذشتن و ره سپردن، و همت یعنی خواست و اراده رفتن، کسی که به جد ـ نه از روی تعارف ـ خواهان رفتن و رسیدن است در مقام عمل هزینه آن را می‌پردازد و سختی‌های راه را تحمل می‌کند.[[292]](#footnote-292)

انسان هم باید به سوی کمال فردی ـ عبودیت و قرب ـ و هم به سوی کمال اجتماعی ـ خدمت به اجتماع و تلاش برای اصلاح آن ـ حرکت کند و این هر دو، نیاز به همت و استقامت دارد. کسی که انزجارها و اشتیاق‌های خود را هوشمندانه و مدبرانه زیر نظر می‌گیرد و آنچه در راستای اهداف اساسی زندگی و هماهنگ با معیارهای نیکی است می‌پذیرد؛ جان خود را سامان بخشیده است. چنین کسی هوشیارانه و با استقامت هوس‌های خود را مهار می‌کند. این فضیلت مدیریت نفس و حسن تدبیر قوا نامیده شده است.[[293]](#footnote-293)

پیش‌تر نیز گفتیم که در فرهنگ اسلامی مفاهیم اخلاقی به نگاه توحیدی پیوند داده شده و با این رنگ الهی، روح تازه‌ای یافته است. امتداد فضیلت مدیریت نفس، در ادبیات اخلاقی اسلام فضیلت تقوا است که در آن روح دینی دمیده شده است. تقوا نوعی قدرت و تسلط است؛ قدرت حفظ خود و تسلط بر خویش[[294]](#footnote-294) که در فارسی از آن به خودنگهداری و خویشتن‌داری تعبیر می‌شود[[295]](#footnote-295). تقوا نیروی بازدارنده‌ای است که انسان را از اقدام به کارهای زشت یا پی‌روی از خواسته‌های دل باز می‌دارد. می‌توان این واژه را به ابزارهای فعالیت نفس نیز نسبت داد. مثلا تقوای چشم یعنی قدرت نگهداری چشم. تقوای زبان یعنی تسلط بر فعالیت زبان. تقوای شکم یعنی توان ضبط و مهار آن. تقوای ذهن یعنی تسلط بر ذهن و بازداری آن از حرکت نابجا و خیالات نامربوط و همین طور تقوای دست و پا و گوش و دامن و مو و ...

در غالب آیات قرآن، واژه «تقوا» با نام «خدا» همراه شده و از انسان‏ها «تقوای الهی» خواسته شده است:

و از خدا پروا نماييد، اميد است كه رستگار شويد.[[296]](#footnote-296)

از خدا پروا كنيد و فرمانم ببريد.[[297]](#footnote-297)

خدا را بپرستيد و از او پروا بداريد. [[298]](#footnote-298)

این آیات هدف و غایت کنترل نفس و خویشتن‏داری را بیان می‏کند. یعنی تقوای موردنظر قرآن تسلطّ بر خویش و مدیریت جان است برای اجرای امر پروردگار و جلب رضایت او آن‏گاه که نفس آدمی او را به خواهش‏های پست دعوت می‏کند.

و امّا كسى كه از ايستادن در برابر پروردگارش هراسيد، و نفس [خود] را از هوس باز داشت، پس جايگاه او همان بهشت است. [[299]](#footnote-299)

بنابراین تقوا در فرهنگ قرآن دو عنصر اساسی دارد؛ یکی تسلط بر خود و دیگری ملاحظه حضور خدا. کسی که تسلط بر خویش دارد، برای حرکت، مانع کمتری دارد و اگر بنای حرکت به سوی خدا باشد بسیار ساده‏تر پیش خواهد رفت.

در واقع تقوا بر دو قسم است؛ تقوای پیش از ایمان و تقوای پس از ایمان. تقوای ماقبل الایمان به معنی کنترل نفس و انضباط روحی است و تقوای مابعد الایمان به معنی خداپروایی و خویشتن‌بانی ناظر به حضور خدا. یعنی تقوایی که مبدأ و مقصد آن خدا است، از اعتقاد به خدا برخاسته و به قصد رضای خدا شکل می‌گیرد. اگر کسی تقوای عام و انضباط روحی نداشته باشد از هدایت خدا بهره‌مند نمی‌شود، قابلیت جذب نور الهی را نخواهد داشت و کلام الله نیز از او دست‌گیری نمی‌کند.

اين است كتابى كه در [حقانيت‏] آن هيچ ترديدى نيست [و] مايه هدايت تقواپيشگان است.‏[[300]](#footnote-300)

در آیه شریفه و لباس التقوی ذلک خَیر، تقوا در انسان به لباس تشبیه شده، زیرا همان‏گونه که لباس ظاهر آدمی را آراسته می‏گرداند و از سرما و گرما حفظ می‏کند، تقوا موجب شرافت و آراستگی باطن و حفظ و نگاهبانی وجود انسان می‏شود*.* «متقی» کسی است که خود را از گزند خطرات حفظ کند. در اصطلاح اخلاق مقصود از تقوا آن است که انسان خود را از ارتکاب هر فعل یا ترک اختیاری که سعادت معنوی یا اخروی او را به خطر اندازد، حفظ کند[[301]](#footnote-301). تقوی و خودنگهداری اگر به جهت ترس از قدرت باشد، **خوف** و اگر به معنای تحمل سختی‌ها باشد **صبر**، و اگر در قلمرو غضب باشد **حلم** و **کظم غیظ** و اگر در قلمرو شهوت باشد **عفت** و اگر به دلیل حضور ناظر و وجود نظارت باشد **حیا** نام دارد.

### پی‌آمدها

با پایداری و اراده قوی انسان در فراز و فرود راه باز نمی‌ایستد. تسلط بر خود و توان مهار تمایلات معارض، تنش‌ها و سستی‌ها را از میان برداشته و امکان رسیدن به اهداف و آرمان‌ها را افزایش می‌دهد. با همت و پشتکار می‌توان به اهداف بزرگ دست ‌یافت. هدف‌های فردی و اجتماعی، تحول آفرین و تاریخ ساز. همین که شخص هدفی بلند را برمی‌گزیند گویا به امکان دستیابی آن اعتراف کرده و موفقیت را نزدیک دیده است.

در هنگام وسوسه نفس دو لذت پیش روی ما قرار می‌گیرد. لذتی محدود و زودیاب که به سرعت از بین می‌رود؛ و کامیابی بلند مدتی که منافع ماندگاری را تأمین می‌کند و لذتی پایدار در پی دارد. وسوسه نفس به لذت زودیاب و زودگذر فرا می‌خواند و قدرت اراده، امکان انتخاب صحیح و بهره‌مندی از لذت بزرگ‌تر و پایدارتر را فراهم می‌آورد. امام صادق (ع) در مقایسة شخصیت لذت‌طلب و شخصیت اخلاقی که از مدیریت نفس برخوردار است، فرمودند:

چه بسا رنج اندکی صبر لذت درازی باقی گذارد و چه بسا ساعتی لذت و کامیابی که اندوه درازی پدید آورد.[[302]](#footnote-302)

در نبرد میان وسوسه‌ها و هوس‌ها از یک سو و آرمان‌های متعالی از سوی دیگر، رفتار و اندیشة انسان گرفتار آشفتگی و نابسامانی، هر ساعت به سویی می‌رود. در این وضعیت نیروهای انسان پراکنده شده و تحلیل می‌یابد. در نتیجه سستی، افسردگی، ناتوانی و نهایتاً شکست پدید می‌آید. با مدیریت نفس و مهار امیال سرکش و هوس‌های گذرا، نیروهای انسان متمرکز شده، در رسیدن به هدف موفق‌تر خواهد بود. بدین ترتیب سطح نیرومندی و سرزندگی افزایش می‌یابد:

نیرومند‌ترین مردم کسی است که بر خود تسلط بیشتری دارد.[[303]](#footnote-303)

مدیریت نفس یعنی تناسب و هماهنگی را در طرح زندگی پیاده کردن. یعنی نفس را آراستن و از کژی و ناهماهنگی پیراستن. با مدیریت نفس جان انسان به شایسته‌ترین تناسب و باشکوه‌ترین زیبایی می‌رسد.

تقوای الهی آثار فراوان اخروی و دنیوی در پی دارد. انسان خویشتن‌دار به هر میزان که از تقوا برخوردار باشد به همان میزان از آثار ارزشمند آن بهره‌مند می‌گردد.

هرچه قدرت انسان بر حفظ و نگهداری خود بیشتر و آدمی در مقابل درخواست نفس توانمندتر باشد، بهرة افزون‏تری از ارزش و کرامت برای او رقم خورده‏است مشروط بر اینکه ترک خواهش‏های نفسانی به هدف اجرای خواستة خدا انجام گیرد:

در حقيقت ارجمندترين شما نزد خدا پرهيزگارترين شماست.[[304]](#footnote-304)

و از خدا پروا نماييد، اميد است كه رستگار شويد.[[305]](#footnote-305)

رستگاری و نجات که مهم‌ترین دغدغه انسان دین‌ورز است با رعایت تقوا به دست می‌آید؛

مسلّماً پرهيزگاران را رستگارى است‏.[[306]](#footnote-306)

امام علی (ع) می‌فرماید:

تقوی غایتی است که آن کس که آن را دنبال کند هلاک نمی‌شود و آن کس که بدان عمل کند پشیمان نگردد. زیرا آنها که رسته‌اند به وسیله تقوا رسته‌اند و آنان که زیان کرده‌اند با معصیت زیان کرده‌اند.[[307]](#footnote-307)

بهشت برین که اوصاف آن در قرآن کریم به تصویر کشیده شده[[308]](#footnote-308)، پاداشی است که خدا به اهل تقوا می‌دهد. ایمنی از عذاب و اندوه روز قیامت نیز سعادتی است که به متقین وعده داده شده است.

براى پرهيزگاران، نزد پروردگارشان باغستانهاى پرناز و نعمت است.[[309]](#footnote-309)

پس هر كس به پرهيزگارى و صلاح گرايد، نه بيمى بر آنان خواهد بود و نه اندوهگين مى‏شوند.[[310]](#footnote-310)

بندگان خودنگهدار و تقواپیشه در این دنیا مشمول دو گونه هدایت‌اند. نخست هدایتی پیش از تقوا که محصول فطرت سلیم آن‌ها است. و دوم هدایت پسینی که شکرانه تلاش و تقوای آنان است[[311]](#footnote-311). چنانکه می‌فرماید:

اين است كتابى كه در [حقانيت‏] آن هيچ ترديدى نيست [و] مايه هدايت تقواپيشگان است.[[312]](#footnote-312)

اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد، اگر از خدا پروا داريد، براى شما [نيروى‏] تشخيص [حقّ از باطل‏] قرار مى‏دهد.[[313]](#footnote-313)

حقیقت سرائی‌ است آراسته هوی و هوس گرد برخاسته

نبینی که جایی که برخاست گرد نبیند نظر گرچه بیناست مرد؟

انسان برای اینکه بتواند به جمال حقیقت نظر کند باید غبار از چشم عقل برگیرد. برای این منظور باید نفس را مهار و از هوا و هوس‌ها حفظ کند.

زندگی در این دنیا همواره همراه دشواری است، انسان‌ها در طول تاریخ تلاش کرده‌اند تا به کمک علم و تجربه از مشکلات زندگی بکاهند. طرفه آن که با پیشرفت فن‌آوری مشکلی پیچیده‌تر و طاقت فرساتر بر زندگی افزوده می‌گردد.

تقوا نیرویی است که توان انسان را به قدرت لایزالِ برآورنده حاجات و آسان کننده امور پیوند می‌زند و به این ترتیب راه‌های برون رفت ازسختی‌ها و اتخاذ تصمیم درست بر او گشوده می‌شود.

و بدانید هر که تقوا پیشه گرفت، از خدا بترسد حق تعالی راه بیرون شدن از فتنه و تباهی‌ها، و روشنایی از تاریکی‌های نادانی و گمراهی را به او نشان می‌دهد.[[314]](#footnote-314)

### راه‌کارها

مدیریت نفس مهار کردن و سامان دادن انگیزه‌ها، تمایلات و رفتارها است. تنها بر اساس ضوابطی روشن می‌توان به مدیریت نفس همت گماشت و به آن نظم و سامان داد. در این صورت معلوم می‌شود کدام خواسته‌ها و گرایش‌ها صحیح است و کدام امر به زشتی و پلیدی. کجا باید با آن مدارا کرد و در چه موردی باید با آن مخالفت ورزید.

برنامة روشنی که مدیریت نفس باید بر اساس آن صورت گیرد شریعت نام دارد.

شریعت تمرین نفس است.[[315]](#footnote-315)

شریعت برنامه‌ای عملی به دست می‌دهد که در راستای رشد، هماهنگ با خواسته‌های متعالی و در تعارض با تمایلات بازدارنده و پست بشری تنظیم شده. برنامه‌ای از سوی معمار انسان برای تکمیل پروژة‌ احسن المخلوقین با همکاری خود انسان. شریعت به انسان امکان می‌دهد که در میان گرایش‌های معارض داوری و گزینش کند.

خواسته‌های خلاف شریعت پرتگاه‌های خطرناکی است که باید از آن دوری گزید. اما سایر خواسته‌ها معمولاً مسیر شکوفایی و رشد را نشان می‌دهد. درون انسان تمناهای متضادی وجود دارد که اگر موارد نادرست حذف شود خواسته‌های خوب و سازنده رومی‌آیند و می‌رویند. چنین کسی به خوبی خیر و صلاح را درک می‌کند و با شوق به سوی آن جذب می‌شود.[[316]](#footnote-316) اگر انضباط رفتاری و پای‌بندی به قانون مشخص وجود نداشته باشد روح سرکش و عافیت‌جوی انسان از سنگینی عمل فرار می‌کند و دل به حرکت نمی‌دهد، اما تقید به یک الگوی رفتاری منضبط و مشخص انسان را از بی‌مسئولیتی و دمدمی مزاجی حفظ می‌کند.

طبق بینش قرآنی تنها وجود مؤثر در جهان هستی خدای متعال است؛ او از رگ گردن به انسان نزدیک‌تر است و فقر و غنا و نفع و ضرر انسان یک‌سر به دست اوست. اما از آنجا که خدای متعال انسان را مختار آفریده و اراده کرده که انسان با انتخاب خود به سوی او حرکت کند پاره‌ای از مقدمات کار را به خود انسان سپرده است. حقیقت این است که در امر تحصیل تقوا نیز مهم‌ترین عامل، توفیق و دست‌گیری خدا است؛ چنانکه فرموده‌اند:

اى بندگان خدا! همانا بهترين و محبوب‏ترين بنده نزد خدا، بنده‏اى است كه خدا او را در پيكار با نفس يارى داده است‏.[[317]](#footnote-317)

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آن چه مسیحا می‌کرد

نقش بنده در این میان فراهم کردن زمینه‌ها و تلاش جهت انجام وظیفه بندگی است.

توجه به احاطه خدا بر عالم موجب می‌گردد که بنده خود را همواره در حضور خدا ببیند. خدای متعال به اسرار جهان آگاه است، اگر کسی در اثر تأمل در آیات و روایات و مراقبت از دل خود این حقیقت را بیابد حریم خدا را حرمت می‌دارد و نفس خویش را از هر امری که خوشایند او نیست حفظ می‌کند. همچنین تأمل در فواید دنیوی و آثار اخروی تقوا وی را به تقوا ترغیب می‌کند[[318]](#footnote-318).

عمل مداوم به واجبات و ترک حرام و مراقبه مستمر از دل موجب پیدایش ملکه تقوا در روح انسان می‌گردد[[319]](#footnote-319).

## ج) قناعت

گفته شد که انسان به طبیعت خود بی‌نهایت‌جو و زیاده‌خواه است. یعنی همواره در پی به دست آوردن وضعیتی بهتر است و در این پویه هرگز به حد خاصی رضایت نمی‌دهد. این چگونگی باعث می‌شود که در تلاش دائم برای یافتن کمالات بیشتر باشد. بر خلاف انتظار، دنیای مادی ظرفیت ارضای خواسته‌های بی‌کران انسان را ندارد و هرچه انسان از نعمت‌های دنیوی بهره‌مندتر باشد نیاز بیشتری احساس می‌کند. بدون شک نمی‌توان تمام نعمت‌های دنیوی را به هرکس که خواهان آن است عطا کرد. بنابراین امکان ارضای نیاز مادی همه انسان‌ها وجود ندارد. آگاهی از این موضوع باعث می‌شود که انسان این دنیا را برای ارضای نیاز خود شایسته نداند و با شناخت نیازهای حقیقی خود در پی ارضای صحیح آن برآید. اما از آنجا که هرگز نمی‌توان بدون پاره‌ای برخورداری‌ها به حیات خود ادامه داد توجه به دنیا و نعمت‌های آن نیز باید مورد نظر باشد.

و با آنچه خدايت داده سراى آخرت را بجوى و سهم خود را از دنيا فراموش مكن‏.[[320]](#footnote-320)

از ترکیب این دو موضوع یک نتیجه عقلانی گرفته می‌شود و آن اینکه باید در زندگی دنیوی و تأمین مادیات به اندک رضایت داد و هوس ارضای کامل نداشت و برخلاف اهداف متعالی که در آن باید همت بلند و پایداری داشت در زندگی مادی باید قناعت ورزید. قناعت یعنی اکتفا کردن به دارایی موجود و پرهیز از نیازهای موهوم. بدین ترتیب قناعت، کنترل رفتار نیست. بلکه مهار نیازها بوده، فرد را چنان می‌سازد که به آنچه ندارد و در دسترس او نیست احساس نیاز نکند. نقطه مقابل قناعت حرص و طمع است که در بخش‌های دیگر اشاره خواهد شد.

ذکر این نکته نیز لازم است که قناعت تنها در امور دنیوی و نعمت‌های مادی توصیه شده است و در تحصیل مکارم اخلاقی و صفات انسانی مطلوب نیست. تلاش برای به دست آوردن علم و تقوا و معنویت نباید هیچ حدی داشته باشد و آدمی نباید در کسب فضایل انسانی به کم رضایت دهد.

### پی‌آمدها

قناعت و بسندگی حسرت چیزهای دست نیافتنی یا دور از دست‌رس را می‌زداید و اندوه تمنای نداشته‌ها را پایان می‌دهد.

کسی که قناعت ورزید اندوه نمی‌برد.[[321]](#footnote-321)

با قناعت نعمت‌های بزرگ خدا به چشم آمده، بزرگ شمرده می‌شود. شخص قانع به جای ناخشنودی و پریشانی، رضایت از خدا و شادمانی از زندگی را احساس می‌کند. «قناعت سرفصل شادکامی و رضایت است.»[[322]](#footnote-322) چون داشته‌ها و یافته‌هایش را هدایایی از سوی خدا دانسته، هر نعمت به ظاهر ساده‌ای، عظمتی در نظر او می‌یابد و شادی یک جشن بزرگ را در دل او ایجاد می‌کند. جشن با شکوه سلامتی، جشن توانایی، جشن شرافت و بی‌نیازی، جشن روزی بی‌منت، جشن رویش گل‌ها و شکفتن غنچه‌ها، و هزاران نعمت دیگر که خدای مهربان به آفریدگانش ارزانی داشته و مردم از کنار آن به غفلت می‌گذرند.

در مقابل «کسی که خود را به قناعت نسبت به آنچه برایش مقدر شده وادار نمی‌کند، به سختی می‌افتد.»[[323]](#footnote-323) بنابراین کمیّت نعمت‌ها و مقدار برخورداری‌ها سطح لذت را ارتقا نمی‌دهد، بلکه نحوة‌ برخورد با نعمت‌ها است که کام‌روایی و بهره‌مندی از آنها را رقم می‌زند.

امام علی (ع) فرمودند:

شکرگزارترین مردم قانع‌ترین آنها و ناسپاس‌ترین فرد در برابر نعمت‌ها آزمندترین آنهاست.[[324]](#footnote-324)

قناعت ارزش نعمت‌هایی را که انسان از آن برخوردار است به او می‌نماید و نیازهای موهوم و وسوسه‌های حرص برانگیز را محو می‌سازد.

تا انسان قناعت پیشه نسازد، نیازهایش به پایان نمی‌رسد و شیرینی بی‌نیازی را نمی‌چشد. برای بی‌نیازی راهی جز قناعت وجود ندارد زیرا خواسته‌های آدمی بی‌انتها است و سرعت برآورده شدن آنها به معنای سرعت پیدا شدن نیاز جدید‌تر و بزرگ‌تر است. امام علی (ع):

قانع باش تا بی‌نیاز شوی.[[325]](#footnote-325)

خدا به حضرت داود (ع) وحی فرستاد که:

بی‌نیازی را در قناعت قرار دادم ولی مردم آن را در ثروت می‌جویند و نمی‌یابند.[[326]](#footnote-326)

بدون شک نیاز، خفت و خواری است و اهل قناعت که نیاز خود را محدود کرده‌اند، زمینة ذلت و خفت را از میان برده‌اند.

کسی که قناعت ورزد از خواری تقاضا بی‌نیاز می‌شود.[[327]](#footnote-327)

آنها بهرة مقدر خدا را شادمان و خرسند برگرفته، بیش از آن را نمی‌طلبند و بار زندگی را به اندازة رزق الهی سنگین کرده، چیزی از منت مردم و تمنای از آنها بر آن نمی‌افزایند.

کسی که به سهمی که خدا برایش قرار داده بسنده کند از آفریدگان بی‌نیاز می‌شود.[[328]](#footnote-328)

بنابراین نیازی به درخواست از مردم نداشته و سرفراز و بی‌نیاز در کنار آنها زندگی می‌کند بدون اینکه به دارایی و توانایی آنها چشم داشتی داشته باشند. «کسی که قناعت پیشه است قطعا عزت‌مند است.» [[329]](#footnote-329)

امام حسین (ع) فرمودند: «کسی که به اندازه می‌خواهد، بیهوده خود را به سختی و رنج نمی‌اندازد.» بلکه آسوده و به اندازه کار می‌کند و کاری که انجام می‌دهد با شوق و میل کامل دنبال می‌کند. زیرا از آن انتظارات دنیوی نداشته، از روی علاقه و استعداد پیشه و سبک زندگی خود را بر‌می‌گزیند و خواسته‌های دنیوی‌اش را بر اساس بازده مناسب کاری که با علاقه انجام می‌دهد تنظیم می‌کند. از سوی دیگر کسی که گزافه خواهی او را به کارهای نامناسب وامی‌دارد، در فشار و ناراحتی قرار گرفته و دچار مشکلات روانی می‌شود. «بسندگی آسودگی جسم است.»[[330]](#footnote-330)

همچنین تقویت روحیه قناعت در غلبه بر نفس و مهار آن بسیار تأثیر دارد. کسی که بتواند قناعت را در خود تحقق بخشد زمام نفس را به دست گرفته و به راحتی می‌تواند بقیه امور خود را صلاح و سامان دهد.[[331]](#footnote-331) دنیا رأس همة خطایا و حرص و طمع ریشه دنیاجویی است، به واسطة قناعت رابطة‌ روحی با دنیا گسسته و عقل بر هوس‌ها غلبه پیدا می‌کند.

از آثر اخروی قناعت سبکی حساب است. از رسول خدا نقل شده است:

به آنچه داده شده‌ای قانع باش تا حساب بر تو سهل و سبک گردد.[[332]](#footnote-332)

آنکه با معاش اندکی از خدا راضی می‌شود، خدا هم به عمل ناچیزش رضایت می‌دهد.[[333]](#footnote-333)

### 

### راه‌کارها

یکی از راه‌های اثر بخش دست‌یابی به مکارم اخلاقی که به ویژه در قناعت مورد تأکید قرار گرفته، تحمیل به نفس است. امام علی (ع) فرمودند: کسی که خود را به قناعت بزند یا قناعت را به خود تحمیل کند، قانع می‌شود.[[334]](#footnote-334) رفتار بر روح تأثیر می‌گذارد همانطور که روحیات در ظاهر و رفتار جلوه‌گر می‌شود. رفتار قناعت ورزانه اگرچه از روی تکلف و تحمیل باشد، به تدریج منش فرد را تغییر می‌دهد.

روش دیگر جایگزینی است. هرگاه خواسته‌های دیگر را جایگزین خواسته‌های دنیوی گردانیم قناعت بر ما آسان می‌گردد.

کسی که به نعمت‌های زندگی آخرت روی آورد، به اندکی از دنیا قناعت می‌ورزد.[[335]](#footnote-335)

وقتی که انسان به نعمت‌های برتر و پایدار آخرت می‌اندیشد، هوس بهره‌مندی از دنیا در دلش فروکاسته، اشتیاق به زندگی پاک و پایدار پس از مرگ روحش را به هیجان می‌آورد و شور و نشاطی وصف‌ناپذیر در روانش برپا می‌کند. در این وضعیت دنیا با همة‌ زیبایی و فریبندگی رنگ می‌بازد و از چشم او می‌افتد.

ریشه قناعت، عفت و خودداری است. کسی که توانایی مهار شهوات و خواسته‌های نفسانی خویش را دارد نیازمندی کمتری را احساس می‌کند. پس برای دست‌یابی به قناعت لازم است عفت تقویت شود. هرچه شخص در برابر خواسته‌هایش آرام‌تر و خوددارتر باشد، نسبت به دارایی‌های این جهانی قانع‌تر خواهد بود.

قناعت و بسندگی به اندازة عفت است.[[336]](#footnote-336)

و با جلوگیری از سرکشی هوس، قناعت، در دل فراگیر می‌شود و آزمندی از میان می‌رود.

یکی از موانع اساسی قناعت ارتباط و نشست و برخاست با افراد پرخرج است. هم‌نشینی با ثروتمندانِ شادخوار سبب کوچک شمردن نعمت‌ها شده، محدودة نیازهای شخص را می‌گسترد. بنابراین بهتر است چنین روابطی محدود گردد و اگر به سبب ملاحظاتی ـ نظیر ضرورت صلة رحم ـ ممکن نباشد برای جبران آن باید ارتباط با مستمندان و محرومان افزایش یابد. همواره باید در زندگی دنیوی به مستمندان و در مسائل معنوی به اولیای خدا نظر کرد.

نکته دیگر اینکه حرص‌ورزی و احساس نیاز نوعا به جهت ترس از آینده و نیازهای فردا است. تا مبادا در روزگار پیری یا بر اثر رویداد خاصی مشکلی پدید آید. در این موارد باید توجه کرد که روزی هر روز برای همان روز قرار داده شده و خدایی که رزق آفریدگان را تا به امروز رسانده از این پس نیز آنها را رها نخواهد کرد. اگر آنها به اندازة توان خود کوشش کنند، روزیشان به موقع خواهد رسید. لازم نیست خود را از لذت و آرامش قناعت و برکت شکرگزاری محروم کنند و به رنج حرص‌ورزی و اندوه زیاده‌خواهی تن دهند.

غم روزی فردا را نخور[[337]](#footnote-337) زیرا خدای متعال در هر روز تازه‌ای آنچه برای تو مقدر است به تو می‌دهد.[[338]](#footnote-338)

## پرسش

1. ضرورت خودشناسی را از منظر اسلام تبیین نمائید.
2. چه رابطه‌ای بین معرفت نفس و خداشناسی وجود دارد؟
3. دست‌یابی به خودآگاهی و موانع آن را ذکر کنید.
4. ضمن تعریف مدیریت نفس، بیان کنید چه نکاتی را باید در مدیریت نفس مدّ نظر داشت؟
5. اقسام تقوا را بیان و تعریف کنید
6. راه‌های مؤثر در کسب مکارم اخلاق کدامند؟

## برای تأمل و پژوهش

1. درباره نفش خودشناسی در پرورش فضائل اخلاقی در انسان تحقیق کنید.
2. اگر قناعت باعث اکتفا به اندازه حاجت، و مانع تلاش در تحصیل مازاد بر آن باشد، به نظر شما آیا قناعت مانعی برای رشد، شکوفایی و تولید بیشتر در یک جامعه نیست و باعث عقب ماندن کشورهای اسلامی از فرایند بالندگی و توسعه اجتماعی نمی‌گردد؟

# رابطة ایده­آل با خود (اخلاق فردی حداکثری)

## اهداف

از دانش‌پژوه انتظار می‌رود پس از فراگیری این درس:

1. ضمن آشنایی با معنای حکمت و پاره‌ای از نشانه‌های آن، راه رسیدن به حکمت را دریابد.
2. با شناخت فواید حکمت و همچنین موانع آن، پیش‌نیازهای شاختی و انگیزشی، حکمت‌اندوزی را تأمین کند.
3. معنای عزّت و کرامت نفس حقیقی را می‌شناسد و ضمن آشنایی با معیار تحصیل عزّت نفس از آن معیار در تقویت کرامت نفس بهره می‌گیرد.
4. با فضیلت عفت آشنا شود و راه‌های رسیدن به آن را بیاموزد.
5. تفاوت‌ها و نیازهای زن و مرد را بشناسد و اهمیّت سامان‌دهی غریزه جنسی را دریابد.
6. جایگاه ویژه خود را در هستی بهتر دریابد و همچنین به ارج و مقام انسان عزتمند در میان مردم و تأثیراتی که چنین افراد بر دیگران می‌گذارند پی برد.
7. از تأثیرات عفت بر شخصیت و آفات و تهدیدهای آن آگاهی می‌یابد.

## الف) حکمت

حکمت به معنی دانایی و فرزانگی است. دانشمندان اخلاق حکمت را دانایی تبدیل شده به توانایی برشمرده‌اند؛ درک و شناختی که انسان را بر عمل کردن به بهترین وجه ممکن قادر می‌سازد و توانمندی عقل در هدایت و مهار نیروی شهوت و غضب حکمت نام دارد. در فرهنگ اسلامی حکمت، میوة‌ عمل، پاکی و پرهیزگاری معرفی شده است.

حکمت نیست مگر با عصمت و پاکی.[[339]](#footnote-339)

حکمت و شهوت در یک قلب با هم جمع نمی‌شوند.[[340]](#footnote-340)

حکمت و عقل با یک‌دیگر ملازم‌اند. حکیم کسی است که از روی خرد نه از سر هوس و با توجیه کامل نه بی‌دلیل کاری انجام می‌‌دهد و به همین جهت کار او محکم است. عقل نیز دو استعمال دارد؛ یکی عقل نظری که بر اندیشه و قوه شناخت اطلاق می‌شود[[341]](#footnote-341) و دیگری عقل عملی که بر به کارگیری اندیشه و یافته‌ها اطلاق می‌شود. آنکه خلاف دانسته خود عمل می‌کند کاری خلاف عقل کرده و عاقل نیست. البته نه بدین معنی که قدرت فهم نداشته باشد بلکه به این معنی که عقل خود را بی‌اثر گذاشته است. جهل نیز نقطه مقابل عقل و دارای دو معنی است. یکی نداشتن آگاهی و دیگری بی اثر گذاشتن آن[[342]](#footnote-342).

از نشانه‌های حکمت این است که گفته‌ها با آرمان و اندیشه مخالف نباشد و گفتار و کردار ناسازگار نباشد و آنچه را نمی‌دانی به زبان نیاوری.[[343]](#footnote-343)

در اثر عمل و طهارت روح، نور حکمت در جان انسان تقویت گشته و دل را سرشار می‌سازد. وقتی وارستگی و طهارت روح بالا گیرد، اندیشه بشری به دانش الهی متصل و علم خدا در خرد انسان جریان پیدا می‌کند و «حکمت از گنجینه‌های پنهان الهی آشکار می‌گردد.»[[344]](#footnote-344) حکمت ایمانی دست در دست صفات عالی الهی ـ انسانی روح را متعالی می‌سازد و نفیس‌ترین صورت را برای فرد پدید می‌آورد.[[345]](#footnote-345)

دانایی با پیوستن به عمل می‌بالد و توانا می‌شود. هرچه عمل بهتر شود دانایی مؤثرتر و ژرف‌تر می‌گردد. بدین سان حکمت محصول سبک زندگی و خوب زیستن است. حکمت، به معنی استحکام علم الهامی به خوبی و بدی[[346]](#footnote-346) و رسوخ آن در جان انسان است تا از افراط و تفریط در نیروی شهوت و غضب ایمن ماند و بیهوده با تحریک اسباب موهوم که حسادت‌ها، کینه‌ها و عقده‌ها را ایجاد می‌کند، برانگیخته نشود و به تمنای بی‌جای شهوت اسیر نگردد.

### پی‌آمدها

حکمت موجب پدید آمدن انسجامی در ساختار شخصیت فرد می‌شود که ناهماهنگی و نگرانی برآمده از آن را از بین می‌برد. تعارضاتی که میان آرمان و عملکرد، رفتار و گفتار، و اندیشه و سخن وجود دارد، منشأ ناآرامی و بی‌قراری است و حکمت این آشفتگی‌ها را به سامان می‌آورد.

دانایی و حکمت وجود انسان را توسعه داده، هستی او را در مرتبة بالاتری قرار می‌دهد به طوری که مردم در مواجهه با حکیم، بزرگی و برتری او را درک کرده و خود را در برابر او کوچک می‌بینند.

کسی که به حکمت شناخته شده چشم‌ها با وقار و هیبت به او می‌نگرند.[[347]](#footnote-347)

در وصیت لقمان به پسرش آمده:

حکمت را فراگیر تا به شرافت رسی، که حکمت دین را می‌نماید و بنده را نسبت به آزادمرد برتری می‌دهد و نیازمند را بر دارا شرافت می‌بخشد و کوچک را بر بزرگ پیش می‌اندازد.[[348]](#footnote-348)

[خدا] به هر كس كه بخواهد حكمت مى‏بخشد، و به هر كس حكمت داده شود، به يقين، خيرى فراوان داده شده است.[[349]](#footnote-349)

### راه‌کارها

حکمت حاصل شفافیت و زلالی دل است. در مقابل شهوت و پی‌گیری هوس کدورت و تیرگی دل را به دنبال دارد. شهوت جان را پریشان می‌کند و آرامشی را که برای دریافت انوار آسمانی لازم است، تباه می‌سازد. امام علی (ع) فرموده‌اند:

بر شهوت غلبه کن تا حکمت برای تو کامل شود.[[350]](#footnote-350)

اول و آغاز حکمت رهاکردن لذت‌هاست.[[351]](#footnote-351)

دل‌بستگی به دنیا و زندگی دنیوی نیز جان انسان را ناآرام می‌سازد و زمینة رویندگی و بالندگی حکمت را نامساعد می‌کند. با زهد و دور نگاه داشتن دل از دنیاطلبی قلب آدمی به بارگاه دانش الهی تشرف یافته و با حکمت آشنا می‌گردد.

کسی که در دنیا زهد پیشه سازد خدا حکمت را در دلش ثابت می‌گرداند و زبانش را به آن گویا می‌سازد.[[352]](#footnote-352)

اگر چه حکمت امری معنوی و روحانی است، اما زمینه‌های جسمی بسیار مؤثری در آن دخالت دارد. مثلاً شکم پر نه تنها تن را سنگین و سست می‌کند، دل را از بالندگی بازداشته، به رخوت مبتلا می‌گرداند و موجب کسالت می‌شود. در این شرایط توانی برای حکمت اندوزی و مجالی برای فرزانگی نمی‌ماند.

دل در حالی که شکم خالی است، حکمت را می‌پذیرد و هنگام پری شکم از حکمت می‌گریزد.[[353]](#footnote-353)

همچنین حکمت بزرگی حقیقی است و کسی به آن دست پیدا می‌کند که افتاده و متواضع باشد. آن که خویش را در وهم و خیال، برتر از دیگران می‌پندارد، فرصت بزرگ شدن حقیقی را با توهم و دروغ پر کرده و امکان شکوفایی راستین را از خود گرفته است.

حکمت دل‌های متواضع را آباد ساخته و قلب‌های متکبر و جبار را آباد نمی‌کند. زیرا خدا تواضع را ابزار خرد قرار داده است.[[354]](#footnote-354)

## ب) کرامت و عزت نفس

کرامت به معنای ارزشمندی است. خدای متعال انسان را ارزشمند آفریده و به او نعمتی ویژه مانند عقل و اختیار و قابلیت کمال معنوی داده است. نعمتی که بسیاری از آفریدگان الهی از آن بهره ندارند.

و به راستى ما فرزندان آدم را گرامى داشتيم‏.[[355]](#footnote-355)

این کرامت و ارزشمندی، ذاتی است و میان همه افراد انسان مشترک است. علاوه بر این، انسان می‌تواند این قابلیت را به قدم اراده و اختیار خود شکوفا کند و ارزش خود را به فعلیت رساند. این کرامت، اکتسابی و حاصل مجاهدت و تلاش است و تنها نصیب متقین خواهد شد.

در حقيقت ارجمندترين شما نزد خدا پرهيزگارترين شماست.[[356]](#footnote-356)

کسی که گوهر ارزشمندی در اختیار دارد از او سخت مراقبت می‌کند. هرچه ارزش دارایی بیشتر و توجه انسان به ارزش آن افزون‌تر باشد، مراقبت و هوشیاری او در نگهداری آن گوهر بیشتر خواهد بود. اگر انسان به ارزش دارایی معنوی خود توجه کند، هرگز حاضر نخواهد شد این گوهر ارزشمند را در غیر راه خود صرف کند.

عزت نیز به معنای بلندی، دست نیافتنی و شکست‌ناپذیری است. انسان عزیز احساس ارزشمندی، بلندی و سرفرازی می‌کند و هرگز خود را خوار و درمانده و ناتوان نمی‌یابد.

از نظر قرآن کریم عزت تنها برای خدا است.[[357]](#footnote-357) و برخورداری انسان از عزت به ایمان وابسته است.

و عزّت از آنِ خدا و از آنِ پيامبر او و از آنِ مؤمنان است.‏[[358]](#footnote-358)

کسی که بر ابعاد حیوانی وجود خود غلبه می‌کند، عزت و کرامت را در خود متجلی می‌سازد.

### پی‌آمدها

برخورداری از کرامت نفس سبب می‌شود که آدمی از تأثیر کامیابی‌ها و ناکامی‌ها فراتر رود و در اثر بی‌نیازی والایی که در نفس خویش یافته، برتر از شادی‌های این جهان، سرور عظیم و آرامش بی‌کران درونی را درک کند. بدین جهت اخلاق پژوهان مسلمان عزت نفس را با بی‌تفاوتی در برابر امور ناگوار و شکست ناپذیری در مقابل مشکلات ملازم دانسته‌اند.

خودداری از کار‌های فرومایه و یافتن جایگاه والای انسانی، بسیاری از اضطراب‌ها و نگرانی‌ها را از بین می‌برد. شخص اخلاقی با اعمال درست در هماهنگی کامل با اهداف بزرگ و نیازهای والای انسانی قرار می‌گیرد و احساس عظمت و آرامش دارد.

برخورداری از عزت احتمال موفقیت را افزایش می‌دهد، و شادمانی عمیق و پایداری در جان ایجاد می‌کند. شادمانی برآمده از عزت برخاسته از فکاهه یا تعجب لحظه‌ای نیست، بلکه به سبک زندگی و کیفیت منش انسان مربوط است، از این جهت درون زاد، پایدار و عمیق است.

عزت دارای عامل سازندة خودتأییدی است که بنیاد خلاقیت را تشکیل می‌دهد. هرکس آفریده‌ای منحصر به فرد است که ظرفیت‌های ویژه و استعدادهای متفاوتی دارد همین تفاوت‌ها و ویژگی‌ها است که زندگی اجتماعی انسان‌ها را سامان می‌دهد. کسانی که از عزت نفس و خودتأییدی برخوردارند، عطیة الهی خود را شناخته و با اشتیاق و اعتماد ابراز می‌نمایند. اما بسیاری از مردم حتی اگر عطیه خود را کشف کنند جرأت ابراز آن را ندارند و استعداد منحصر به فرد خود را وانهاده و به گور می‌برند. ایمان به خدای بخشنده خودتأییدی را تا سطح برخورداری از الطاف بی‌کران الهی ارتقا می‌دهد و خلاقیتی که در پرتو این عزت و خود‌پذیری بروز می‌کند، شکوهی فرابشری داشته هماهنگ با حسن و حکمت آن یگانه روی می‌دهد.

خویشتن‌پذیری به ویژه آنگاه که با ایمان همراه باشد و از عجب و خودمحوری و هوس‌مداری پاک گردد، از وجود شخص پراکنده شده و بر قلب دیگران می‌وزد و پذیرش و محبت شخص را در دل‌ها می‌نشاند. مردم از نیروی خود‌پذیری فرد عزتمند متأثر می‌شوند. غیر از این، صداقت هم‌خوانی اندیشه و اعمال و گفتار شخص عزتمند را به صورت انسان آرمانی می‌نماید که روح هر انسانی شیفتة اوست. انسان باعزت همان گونه که می‌اندیشد، سخن می‌گوید و همان طور که حرف می‌زند، زندگی می‌کند. این صداقت تحسین‌برانگیز هر دلی را به شوق آورده و هر زبانی را به ستایش می‌گشاید.

افراد عزتمند آگاهانه زندگی می‌کنند. واقعیت‌ها را چنان که هست مشاهده کرده و مسئولیت رفع پلیدی و پاکیزه ساختن آن را به عهده گرفته در قبال ناکامی‌ها خود را مسئول می‌دانند و برای اصلاح امور و رسیدن به آرمان‌ها استوار و سرافراز می‌کوشند.

### راه‌کارها

کسی که اعمال خود را در مسیر طاعت الهی مهار می‌کند؛ گذشته از تنظیم رابطه با خدا در ارتباط با خود نیز عنصر عزت نفس را پرورش می‌دهد. ایمان معیار برخورداری از کرامت و عزت است و هرچه این معیار رشد کند عزت نفس بیشتر می‌شود. ایمان دانشی عملی است و علوم عملی بر حسب قوت و ضعف انگیزه‌ها، شدت و ضعف پیدا می‌کند.**[[359]](#footnote-359)** هرچه ایمان به خدا و معاد و پیامبران و فرشتگان بیشتر شود هستی و حیات انسان معنایی باشکوه‌تر می‌یابد تا جایی که خود را به بهای ناچیز نمی‌فروشد. بلکه با توجه به منزلت خویش در رابطه با خدا و عالم غیب سخت‌ترین دشواری‌ها برای او قابل تحمل و سهل می‌شود. از این رو علمای اخلاق ویژگی‌های عزتمندان را این گونه برشمرده‌اند؛ تحقیر و تجلیل، تهی‌دستی و ثروت، صحت و بیماری و ستایش و نکوهش در نظر آنان یکسان است و از دگرگون شدن امور و احوال تأثیر نمی‌پذیرند.**[[360]](#footnote-360)** بنابراین می‌توان با تقویت ایمان به مراتب برتری ازعزت نفس رسید.

بازگشت به خدا و احساس تقرب به او، در حقیقت درک حضور منبع نامحدود شوکت و عزتمندی است که عزت را در شالودة شخصیت می‌گستراند. توبه راهی است برای بازیابی عزت درهم‌شکسته و از دست‌رفتة روح که در برابر وسوسه‌ها گرفتار ضعف و ذلت شده است. با توبه، ننگ گناه از دل فروشسته و جان انسان شکوه عزت می‌یابد.

در حالی که ایمان به خدای حکیم، اساس هدفمندی و زندگی حکیمانه را بنیان می‌نهد خود را به جریان کور زندگی سپردن انسان را عاجز و ذلیل می‌کند. هدف گذاری در زندگی راه دیگری برای دست‌یابی به کرامت است. اگر هدف گذاری درستی صورت گیرد، معیاری برای سنجش رفتار و هماهنگی بین آرمان‌ها و اعمال پیدا می‌شود و زندگی پویا و جهتمند می‌گردد.

## ج) عفت

هرگاه نیروی شهویه انسان تحت فرمان عقل و در بند اطاعت از خرد باشد و همه کارهایش مطابق امر و نهی آن صورت پذیرد فضیلت عفت پدید می‌آید. روشن است که ترک شهوت به قصد رسیدن به شهوت بالاتر یا از سر اضطرار، یا به سبب نداشتن توان، یا به جهت ترس از پیدایش ناخوشی‌ها، یا از بیم آگاهی مردم و ملامت ایشان عفت نیست. بلکه صاحب عفت کسی است که با وجود سلامت قوا، و اطلاع از کیفیت لذات، و فراهم بودن اسباب، و بی‌واهمه از آفات و ناخوشی‌ها، و بدون موانع خارجی در شهوات و لذات دنیوی پا از اطاعت شرع و عقل بیرون نگذارد. مفهوم عفت نوعا در کنترل شهوت شکم و دامان به کار می‌رود. بهترین نمونه تحقق این صفت، یوسف صدیق است که در اوج قوای جوانی و در شرایط مساعد دامان خود را حفظ نمود و از مسیر تقوا خارج نشد.[[361]](#footnote-361)

غریزه جنسی به عنوان یک نیروی سرکش در نهاد همه انسان‌ها وجود دارد. قدرت این غریزه به اندازه‏ای است که همگان حتی شخصیت‌های بزرگ را نیز در کام خود اسیر و برده می‏کند[[362]](#footnote-362). هر مرد یا زنی خصوصا در ایام جوانی تمایل به جنس مخالف دارد و این تمایل نشان سلامت دستگاه جسمی و روانی او است. نقش این میل در وجود انسان تنها ادامه نسل نیست. انبوهی از نیازهای جسمی، روحی و روانی انسان در سایه این میل تسکین و تکامل می‌پذیرد. بیشترین لذت دنیوی نیز توسط همین نیرو تحقق می‌یابد. همین موضوع، مهم‌ترین سبب نافرمانی آدمی از قانون، و کانون بسیاری از انحرافات شده است. بنابراین رسیدگی به غریزه جنسی و سامان دهی آن بسیار اهمیت دارد.

برخی از صفات برای برخی از اصناف نیاز به ملاحظه و توجه ویژه دارد. به همین جهت شیوه تهذیب و جهاد نفس برای افراد گوناگون مختلف است. باید دید هر کسی یا هر صنفی یا هر سنی بیشتر در معرض کدام خطر است. برای جوان به اقتضای طبع جوانی مقاومت در برابر کشش‌های جنسی کارزار دشواری است که اگر بتواند به تدبیر و مهار آن موفق گردد، احتمال پیروزی در عرصه‌های دیگر برای او بسیار بیشتر است.

نوع تمایل مرد و زن نیز با یکدیگر تفاوت دارد. مرد بنده شهوت خویش است و زن در بند محبت مرد، مرد زنی را دوست می‌دارد که او را پسندیده و انتخاب کرده باشد و زن مردی را دوست می‌دارد که ارزش او را درک کرده و دوستی خود را اعلام کرده باشد. مرد می‌خواهد شخص زن را تصاحب کند و در اختیار بگیرد و زن می‌خواهد دل مرد را مسخر کند و از راه دل بر او مسلط شود. مرد می‌خواهد زن را بگیرد و زن می‌خواهد او را بگیرند. زن از مرد شجاعت و دلیری می‌خواهد و مرد از زن زیبایی و دلبری، زن حمایت مرد را گران‌بهاترین چیز برای خود می‌شمارد، زن بیش از مرد قادر است بر شهوت خود مسلط شود. شهوت مرد ابتدایی و تهاجمی است و شهوت زن انفعالی و تحریکی. آفرینش، مرد را مظهر طلب و عشق و تقاضا و زن را مظهر محبوبیت و معشوقیت قرار داده است. احساسات مرد نیازآمیز و احساسات زن نازخیز است. احساسات مرد طالبانه و احساسات زن مطلوبانه است.[[363]](#footnote-363)

متناسب با تفاوت تمایلات زنانه و مردانه مصادیق عفاف نیز در زن و مرد متفاوت است. یعنی آنچه که مرد باید در برابرش مقاومت کند با چیزی که زن باید در برابرش مقاومت کند فرق دارد. ممکن است مرد از توجه و نگاه دیگران به اندازه زن لذت نبرد و ایستادگی او در مقابل این شهوت به اندازه ایستادگی زن ارزش اخلاقی نداشته باشد. همان‌گونه که ایستادگی در مقابل شهوت جنسی برای زن به اندازه مرد دشواری ندارد.

### پی‌آ‌مدها

جوان با قرار گرفتن در شرایط جوانی ویژگی‌های تازه‌ای پیدا می‌کند. احساس استقلال می‌کند، نیاز به محبت و نیز نیاز به محبوبیت را در وجود خود می‌یابد. از کانون‌های محبت قبلی مانند پدر و مادر تا اندازه‌ای می‌گسلد و در پرتو بازتعریف شبکه ارتباطی استقلال‌جویانه جدیدش پناه به یک کانون عاطفی دیگر می‌آورد. این وضعیت نوعی برانگیختگی و کشش فوق العاده به جنس مخالف در او ایجاد می‌کنند.

این ویژگی‌ها معمولا باعث فشار روانی زیاد، استهلاک عصبی بالا، صرف وقت فراوان، درگیری و تناقض‌های درونی و محیطی متنوع، سرخوردگی، کم‌کاری، بی‌نظمی، محدود شدن خلاقیت‌ها، و در نوع شدیدش ابتلا به آلودگی‌های شخصیت‌شکن و غیر قابل جبران می‌گردد. استمرار این حالت به انهدام نظام شخصیت و اعتیاد به ناهنجاری‌های اخلاقی و طرد شدن از طرف جامعه و خانواده و از دست دادن هویت می‌انجامد.

در مقابل اگر انسان بتواند مشغله نفس را در قوای جنسی مهار کند بسیاری از انرژی‌های روانی‌اش آزاد می‌شود. حاصل چنین تلاشی بهداشت روانی، تمرکز حواس، عزت نفس، عدم فرسایش قوای عاطفی و جنسی و آرامش خیال است.

انسان سرشار از نیرو برای رشد و شکوفایی است. عفت مهار نیروی درونی و پرهیز از هدر دادن آن با هر کشش و تمایل است. با نگاه داشتن این نیرو، ضعف و سستی و پی‌آمدهای ناخوشایند آن کاهش یافته، نیروی حیاتی هرچه پایدارتر و کاراتر برای ارتقای زندگی و پاسداری از شخصیت و ارزش انسان به کار می‌آید.

نتیجه‌ عفت ایمنی است.[[364]](#footnote-364)

بی‌عفتی یعنی بدون ملاحظه خود را در معرض تحریک شهوت قرار دادن، در این صورت غلبة انگیزة لذت‌جویی و تجربة هیجان زیاد، زمینه‌های آرامیدگی روان را تضعیف کرده، رنج و فشار مستمر ـ به عنوان مقدمة‌ درک لذت و ارضای نیاز ـ جای نوسان معتدل میان هیجان و آرامش را می‌گیرد. با عفت، روان آدمی به آرامش و شادمانی ژرف می‌رسد. کسی که آتش زیاده خواهی نفس را در جان خود فرونشاند و عفت ورزد، احساس نیاز کم‌تری می‌کند و اندوه کمتری دارد. امیر المؤمنین (ع) فرمود:

ریشة خودداری و عفت، قناعت است و نتیجة آن کاهش اندوه.[[365]](#footnote-365)

برخی از عوامل بی‌عفتی و جلوه‌گری برای زنان از این قرار است. جستجوی شخصیت یعنی به دنبال کسب اعتبار اجتماعی بودن و تلاش برای احساس درونی شخصیت، اثبات لیاقت، کسب حمایت و عنایت دیگران، اشتیاق به پسندیدگی و تحسین برانگیزی، شوق نظاره شادمانی دیگران و برانگیختن احساسات آنان، تأثیرپذیری از محیط، ستیز با جامعه و گریز از تحقیر، تظاهر به ترقی اجتماعی.[[366]](#footnote-366)

این واقعیت را نمی‌شود انکار کرد که تاکنون تئوری ناپوشیدگی زنان، مردان را بیش از زنان بهره‌مند و خرسند نموده است. این که به زنان گفتند آزادانه و بدون پوشش بیرون آیید و مرز میان خود و مردان را فرو ریزید نه برای آن بود که زنان را از مواهب طبیعت بهره‌مندتر کنند بلکه تا قدرت مردان را در کام‌جویی و استفاده ناروا از زن بیشتر کنند. در حقیقت درهم‌آمیزی حوزه حضور اجتماعی زن و مرد، امضای معاهده اجتماعی است که مرد بر زن حق حیات بیشتری دارد و این امر را شواهد تاریخی و اجتماعی ثابت کرده است. زیرا زمانی که فاصله میان دو چیز برداشته می‌شود، حق آزادی و حیات بیشتر نصیب کسی می‌گردد که زورمندتر و بااراده‌تر است.[[367]](#footnote-367)

قانون عرضه و تقاضا در موارد دیگر نیز جریان دارد. در روابط انسانی هرچه کمتر در دست‌رس باشی، جالب‌تر و خواستنی‌تر خواهی شد. محبوبیت نتیجة طبیعی خود داری است هرچه از یک سو منع بیشتر شود، میل و محبت در طرف دیگر بالا می‌گیرد. دست خلاق طبیعت عزت را به عفت آمیخته و زیبایی را به حیا آراسته و نیکو ساخته است. هر گوهری که دست‌نیافتنی‌تر باشد خیال انگیزتر بوده، ظرایف و لطایفش بهتر درک شده، و دل‌رباتر می‌گردد.

عفاف از چند جهت زیبایی را افزایش می‌دهد: نخست اینکه هر زیبایی با حجاب پرده‌ای زیباتر می‌شود. زیبایی و مستوری حسن و شکوه را به هم آمیخته، جمال را همراه جلال به جلوه می‌آورد و هرچه بیشتر آیینه‌دار کمال مطلق می‌شود. در میان بانوان که از حسن و لطف بیشتری برخوردارند، عفت و حیا بیشتر قرار داده شده و بیشتر توصیه شده است. آنها که این حدود بیرون می‌شوند، در حقیقت جلوه و جلای خویش را از دست می‌دهند.

### راه‌کارها

برای کسب صفت عفت مانند همه صفات زیبای دیگر استمداد از لطف الهی لازم است. یوسف جوان در هنگامه آن آزمایش دشوار، حضور خدا و ربوبیت و نعمت او را در نظر آورد و با تمام وجود به دامان عنایت او پناه گرفت.

[يوسف‏] گفت: «پناه بر خدا، او آقاى من است. به من جاى نيكو داده است.[[368]](#footnote-368)

این توجه توحیدی و احساس حضور الهی اوج صفت عفت است. تقوای یوسف جوان به همه کسانی که در آستانه این خطر بزرگ قرار دارند می‌آموزد که توجّه به خدا، عامل بازدارنده از گناه و لغزش است. به هنگام خطر باید به خدا پناه برد. تلقین یاد خدا به نفس، نقش مهمی در ترک گناه دارد و اولین اقدام علیه گناه، پناه بردن به خدا است. با «توجه به خدا» می‌توان در کاخ حکومتی نیز پاک و عفیف و امین بود.

اگر امداد الهی نباشد، احتمال لغزش بسیار بالا است و غفلت از یاد خدا، زمینه‏ی ارتکاب گناه است.

و [يوسف نيز] اگر برهان پروردگارش را نديده بود، آهنگ او مى‏كرد.[[369]](#footnote-369)

البته بدون تردید گفتن «مَعاذَ اللَّهِ» به تنهایی کفایت نمی‏کند. هجرت و فرار از گناه، لازم است و بهانه بسته بودن درها برای تسلیم شدن در برابر گناه کافی نیست، باید به سوی درهای بسته حرکت کرد تا آن‌ها را باز کرد.

و آن دو به سوى در بر يكديگر سبقت گرفتند.[[370]](#footnote-370)

محبت‌های دامنه‌دار و عشق‌های اسارت‌بخش معمولا به تدریج و در اثر مراوده یعنی ارتباط مستمر پیدا می‌شود.

گناهان بزرگ حاصل نرمش‌ها است. اگر زنان در مقابل مردان نامحرم از خود نرمش نشان ندهند و اسباب تحریک مردان را فراهم نیاورند اجتماع از بسیاری از آفات در امان خواهد بود. امیرمؤمنان در این بیان شریف تفاوت رفتاری زن و مرد را گوشزد کرده و تکبر را برای زنان مطلوب دانسته‌اند.

نیکوترین خوی زنان زشت‏ترین خوی مردان است: تکبر، ترس، و بخل ورزیدن. پس چون زن تکبر ورزد و به خویش نازد، رخصت ندهد که کسی به او دست دراز کند، و چون بخیل باشد، مال خود و مال شوهرش را نگاه دارد، و چون ترسان بود، از هر چه بدو روی آرد ایمن گردد.[[371]](#footnote-371)

به بیان شهید مطهری داشتن صفت تکبر، ترس و بخل برای زن پسندیده نیست. بلکه از زن انتظار می‌رود که در عین تواضع و شجاعت، در مقابل نامحرم از خود رفتار متکبرانه نشان دهد و مانند آنان که می‌ترسند رفتار کند. همچنین امام صادق (ع) فرمود:

پیامبر اکرم بر زنان سلام می‌کرد و آنان جواب سلام او را می‌دادند. امام علی (ع) نیز بر زنان سلام می‌کرد اما دوست نداشت که بر زنان جوان سلام کند و می‌فرمود که می‌ترسم که از صدای زنان منفعل شوم و بیش از پاداش سلام از آن آسیب ببینم.[[372]](#footnote-372)

از این روایت کوتاه اهمیت کنترل روابط دختر و پسر حتی در حد ارتباط گفتاری به خوبی آشکار می‌شود.

حضور مرد و زن نامحرم در خلوت و محیط‌های در بسته نیز زمینه گناه را فراهم می‏کند.

اگر خودداری و عفت ورزیم به تدریج هوس‌ها فروکش می‌کند و وسوسه‌ها رنگ می‌بازد. امام علی (ع) فرمودند:

عفت شهوت را ناتوان می‌کند.[[373]](#footnote-373)

به کمک عفت با قدرت شهوت مقابله کنید.[[374]](#footnote-374)

## پرسش

1. معنای لغوی و اصطلاحی حکمت و رابطه آن با عقل را تبیین کنید؟
2. زمینه‌های جسمی و روحی‌ای که در تحصیل حکمت دخالت دارند، کدامند؟
3. نشانه‌های حکمت را برشمرید و بیان کنید که حکمت چه تأثیری در شخصیّت انسان دارد؟
4. با توجه به معنی کرامت بگوئید آیا کرامت ذاتی است یا اکتسابی؟
5. عزّت به چه معناست، ویژگی‌های شخص عزیز کدام است؟
6. به برخی از آثار و فوائد عزتمندی اشاره نمائید؟
7. راهکارهای عملی برای دستیابی به عزتمندی چیست؟
8. فضیلت عفّت چگونه به وجود می‌آید و ویژگی‌های انسان عفیف کدام است؟
9. با توجه به معنی عفت، ضرورت سامان‌دهی به غریزه جنسی را تبیین کنید؟
10. تفاوت های زن و مرد، چگونه منجر به تفاوت مصداق عفت در آن دو می‌شود؟
11. مهار تمایلات جنسی چه تأثیری در تعادل روانی و آرامش جوانان دارد؟

## برای تأمل و پژوهش

1. درباره ارتباط حکمت در اصطلاح علما و حکمت در اصطلاح منابع دینی تحقیق کنید.
2. با توجه به نقش عفاف در ارتقای ارزش و منزلت انسان و همچنین دخالت آن در سلامت فکری و معنوی افراد جامعه چه راه‌کارهایی برای نهادینه کردن عفاف در جامعه پیشنهاد می‌کنید
3. درباره پیامدهای جسمی، روانی و اخلاقی رواج بی‌عفّتی تحقیق کنید.
4. حرمت خود در اصطلاح روانشناسی با عزت نفس و کرامت در لسان روایات چه ارتباطی دارد؟

# آسیب­شناسی رابطه با خدا

## اهداف

از دانشجو انتظار می‌رود پس از مطالعه این فصل به نکات دست یافته باشد:

1. مفاهیم غفلت، یأس و قنوط، امن از مکر خدا و کفران را دریافته و بتواند نقش آن در رابطه انسان با خدا را بیان کند.
2. رابطه خدا فراموشی و خود فراموشی و نیز رابطه رابطه غفلت و خودبزرگ بینی را بتواند تبیین کند.
3. اثر خدا فراموشی در حقیر شمردن گناهان و بزرگ شمردن طاعات را درک کند.
4. عوامل اصلی غفلت از خدا و راهکارهای عملی رفع آن را بداند.
5. با میزان صحیح خوف و رجا در جان انسان آشنا شده باشد.
6. آثار یأس از رحمت الهی، امن از مکر الهی و کفران نعمت را بداند و رابطه آن دو با طغیان نسبت به خدا را بشناسد.
7. عوامل عمده کفران را بشمارد.

## الف) غفلت و خدافراموشی

هر عمل خوب یا بدی که از انسان صادر می‌شود یا هر لذت و دردی که به او می‌رسد اثری در جان او می‌گذارد[[375]](#footnote-375) و علاقه یا تنفری در دل ایجاد می‌کند. هرچه لذت یا رنج بیشتر باشد دل‌بستگی انسان به عوامل لذت، و انزجار او از عوامل رنج شدیدتر می‌گردد؛ تا بدانجا که تمام توجه انسان متوجه این عوامل گشته و رابطه آن با دیگران ـ به ویژه اگر از عوامل از بین برنده لذت باشد ـ قطع می‌شود و برای نفس فراغتی باقی نمی‌ماند که در باره آن بیندیشد.

توجه و دل‌بستگی به دنیا بارزترین مصداق این سخن است. مستی حاصل از این دل‌بستگی با یاد خدا و دل‌دادگی به او جمع نمی‌گردد. هرچه بهره‌مندی نفس از لذت‌ها و مشتهیات دنیا بیشتر گردد، حب دنیا در آن بیشتر می‌شود و هرچه توجه و محبت انسان به دنیا افزون شود به همان میزان از توجه به خدا و عالم آخرت کاسته می‌شود[[376]](#footnote-376). چنین دلی مجال و فراغتی برای توجه به غیر دنیا ندارد و به تعبیر قرآن «زمین‌گیر»[[377]](#footnote-377) شده است.

این انقطاع و بی‌خبری از حق را «غفلت» گویند که مایه تمام شقاوت‌ها و سرچشمه تمام نقایص و ‌ام‌الامراض قلب است.[[378]](#footnote-378) چنین حالتی دارای مراتب و شدت و ضعف است که به میزان توجه و دل‌بستگی به غیر خدا بستگی دارد؛ و هر مرتبه‌ای از آن آثار خاص خود را دارد.

### پی‌آمدها

شاید خود فراموشی دردناک‌ترین پی‌آمد فراموشی خدا باشد. کسی که خالق و ولی خود را فراموش می‌کند از حقیقت وجود خود نیز غافل می‌شود و تمام سرمایه خود را در قمار دل‌دادگی به غیر او می‌بازد. کسی که از بندگی خدا سر باز می‌زند و زندگی خود را بر اساس خواست دل سامان می‌دهد در حقیقت هوای نفس خود را بندگی می‌کند؛ و شیطان بر او مسلط می‌گردد.

کسی که خود را فراموش کند از دو جهت گرفتار زیان است. از سویی در اثر «غفلت از حقیقت خود» از تزکیه و تهذیب آن فرو می‌ماند و در نتیجه از رستگاری و درجات ترقی محروم می‌گردد؛ از سوی دیگر در اثر عدم شناخت صحیح نفس و دام‌های آن، بنده آن و گرفتار تنزل از انسانیت می‌شود.

پی‌آمد دیگر فراموشی خدا غفلت از عظمت و علوّ ساحت حق و گرفتار آمدن به کمند غرور و خودبزرگ‌بینی است؛ چنین کسی جرم و گناه خود را ناچیز می‌شمارد؛ طاعت و عبادت اندک خود را بزرگ و مؤثر می‌پندارد و به آن تکیه می‌کند و از مکر خدا و عذاب استدراج غافل شده، خود را ایمن می‌بیند؛ ادب و اخلاق بندگی را رعایت نمی‌کند؛ در برابر خدا خوف و خشیتی ندارد و از روز دیدار خدا و حال خود در آن روز، نگرانی و اضطرابی ندارد؛ و این همه به هلاکت ابدی انسان می‌انجامد.

اما آن که از غفلت برخیزد به میزان بیداریش عظمت حق را دریافته، حرمت او را نگاه می‌دارد. گناه خود را ـ هرچند کوچک باشد ـ بزرگ می‌بیند و طاعت و عبادت خود را ـ هر قدر زیاد باشد ـ اندک؛ و همواره خود را در برابر عظمت خدا مقصر و شرمنده می‌یابد.

عدم توجه به حقیقت گناه و آثار هستی سوز آن نیز از پی‌آمدهای غفلت است. نافرمانی خدا اگرچه اندک باشد به تدریج انبوه گشته، وجود انسان را احاطه می‌کند و دل را میرانده[[379]](#footnote-379) به سنگ‌واره‌ای[[380]](#footnote-380) واژگون[[381]](#footnote-381) تبدیل می‌سازد؛ گرفتاران غفلت نه از جرایم گذشته در اضطرابند و نه از بد عاقبتی آینده؛ از این رو نه جهت رهایی از زنجیر گناه و پاک‌سازی جان از آلودگی کوششی می‌کنند و نه برای ذخیره طاعت اقدامی. به ایمان خود دل‌خوش و به اعمال ناقص خود امیدوارند و بر این پندار که از ره یافتگان‌اند؛ در حالی که به حقیقت گمراه[[382]](#footnote-382) و زیان‌کاراند؛

بگو: «آيا شما را از زيانكارترين مردم آگاه گردانم؟» [آنان‏] كسانى‏اند كه كوشش‏شان در زندگى دنيا به هدر رفته و خود مى‏پندارند كه كار خوب انجام مى‏دهند. [آرى،] آنان كسانى‏اند كه آيات پروردگارشان و لقاى او را انكار كردند، در نتيجه اعمالشان تباه گرديد، و روز قيامت براى آنها [قدر و] ارزشى نخواهيم نهاد. اين جهنم سزاى آنان است، چرا كه كافر شدند و آيات من و پيامبرانم را به ريشخند گرفتند.[[383]](#footnote-383)

با تاسف باید پذیرفت که زندگی امروز بشر بسیار غفلت آمیخته است. دستاوردهای فراوان فن‌آوری بلای جان انسان گشته، به نحوی فاجعه‌آمیز او را به خود مشغول داشته و از حقایقی که سعادت دنیا و آخرت را تأمین می‌کند، به شدت غافل کرده است.

غفلت از خدا عوامل گوناگونی دارد ازجمله دل بستن به غیر خدا و راه دادن غیر او به حریم دل موجب غفلت است؛ اگر محبت غیر خدا بر جان مستولی گردد دیگر یاد و محبت خدا در آن جای نمی‌گیرد؛

قلب حرم الهی است پس در حرم الهی غیر خدا را ساکن مکن.[[384]](#footnote-384)

عامل دیگر پیروی از هواهای نفس و ارتکاب معصیت است. چه بسا اعمالی که مطلوب نفس انسان است اما حرام فقهی نیست با این حال ارتکاب آن انسان را از یاد خدا غافل و موجب دل مردگی می‌گردد؛ نمونه‌های فراوانی از این هوس‌ها را می‌توانیم در زندگی روزمره خود بیابیم. اشتغال ذهنی و روانی پیوسته ما به امور دنیا در واقع پیروی از هواهای مباح نفسانی است.

### راه‌کارها

اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد، خدا را ياد كنيد، يادى بسيار.[[385]](#footnote-385)

ذکر خدا از مهم‌ترین عوامل تربیت روحی است؛ که دل را زنده، عقل را نورانی و آلودگی غفلت را می‌زداید. ذکر خدا دارای مراتب و مراحلی است و حقیقت آن توجه قلبی به ساحت پروردگار است، اگر به ذکر لفظی نیز ذکر گفته می‌شود به خاطر آن است که ذکر لفظی موجب ذکر قلبی و مرتبط به آن است. به همین جهت انسان برای جلوگیری از غلبه غفلت لازم است به صورت مستمر در جلسات موعظه و ذکر شرکت کند و به مطالعه قرآن، روایات، کتب اخلاقی یا شرح حال عالمان ربانی التزام داشته باشد.

بسيار ياد كنيد خراب‏كننده لذتها را، پس گفته شد: ای پیامبر خدا خراب‌کننده لذات چیست؟ فرمودند: مرگ؛ پس همانا زیرک‌ترین مؤمنان کسی است که بیش‌تر یاد مرگ ‌کند و نیکوتر خود را برای مرگ مهیا کند.[[386]](#footnote-386)

یاد مرگ و قیامت نیز از مهم‌ترین عواملی است که بنای غفلت را ویران می‌کند؛ دریغا که امروزه ارزش مرگ‌آگاهی، و تفکر در باب قبر و قیامت، تحت تاثیر فرهنگ دنیاگرا و انسان محور غربی، به گونه‌ای ضد ارزش تبدیل گشته است، اما در فرهنگ دینی مرگ گذرگاه حتمی انسان به سوی جایگاه ابدی است و یاد آن انسان غافل را بیدار می‌کند.

یاد مرگ شهوت نفس را می‌میراند و رویشگاه‌های غفلت را از بیخ و بن می‌کند.[[387]](#footnote-387)

زیارت اهل قبور، شرکت در تشییع جنازه مؤمنین و مطالعه مستمر احوال قبر و قیامت در این مسیر مفید است.

ابتلائات الهی و مصیبت‌ها نیز در رفع غفلت بسیار مؤثرند. انسان هرگاه در برابر این ابتلائات درمانده می‌شود به فقر وجودی خود متوجه گشته و به یاد خدای غنی می‌افتد.

## ب) ناامیدی از رحمت خدا و فریفتگی به رحمت خدا

یأس» در لغت به معنای دل‌بریدن و از بین رفتن طمع است. مشابه قرآنی این مفهوم واژه «قُنوط» است. یأس از رحمت خدا به این معناست که انسان در اثر عواملی نظیر زیادی گناه و بزرگ دیدن جرم خود و عدم توجه به رحمت بی‌کران پروردگار از مغفرت و رحمت و قرب او به کلی دل ببرد. این صفت از صفات رذیله، گناهان کبیره و از ویژگی‌های کافران و گمراهان شمرده شده است.

چه كسى- جز گمراهان- از رحمت پروردگارش نوميد مى‏شود؟[[388]](#footnote-388)

بگو: «اى بندگان من- كه بر خويشتن زياده‏روى روا داشته‏ايد- از رحمت خدا نوميد مشويد. در حقيقت، خدا همه گناهان را مى‏آمرزد، كه او خود آمرزنده مهربان است.[[389]](#footnote-389)

ناامیدی از سویی ریشه در نافرمانی خدا و از سوی دیگر ریشه در ناخالصی و اعواج اعتقادی دارد. در قرآن کریم آمده است:

زيرا جز گروه كافران كسى از رحمت خدا نوميد نمى‏شود.[[390]](#footnote-390)

میزان خوف و رجا در جان انسان باید برابر باشد. اگر این توازن برقرار نباشد رذایل ضد آن جایگزین خواهد گشت. فریفتگی به رحمت خدا رذیلتی است که لازمه کم شدن خوف، و غلبه رجا است. معادل قرآنی، روایی «فریفتگی به رحمت»، «اَمن از مکر خدا» است. «امن» در لغت به معنای آرام گرفتن نفس و از بین رفتن بیم است[[391]](#footnote-391)؛ خوف اضطراب و تشویشی است که در اثر انتظار وقوع امری ناخوشایند، بر قلب انسان عارض می‌شود. امن نیز آن است که اضطراب قلبی انسان نسبت به وقوع آن امر ناخوشایند در اثر غفلت از عوامل وقوع آن، از بین رود و بدین ترتیب نشاط و امید قلبی در اثر چنین پنداری افزایش یافته، و دل آرام گیرد. هرگاه انسان گناه و بدی خویش را فراموش کرده؛ یا کوچک شمارد و گمان کند که مورد قهر خدا قرار نخواهد گرفت، به رحمت خدا فریفته خواهد گشت. بدین ترتیب آرامشی نابجا بر قلب او حاکم می‌گردد. این حالت از صفات رذیله و مانند صفت «یأس» از گناهان کبیره و از ویژگی‌های زیان‌کاران به حساب آمده است:

جز مردم زيانكار [كسى‏] خود را از مكر خدا ايمن نمى‏داند.[[392]](#footnote-392)

### پی‌آمدها

ناامیدی ریشه نشاط و سرزندگی را خشکانده، پژمردگی و کسالت را در دل به جای آن می‌نشاند؛ که ثمره آن پوچی و سرگشتگی است. انسان سرگشته کشش و رغبتی به زندگی ندارد و تعهدی نسبت به وظایف احساس نمی‌کند و از بودن در این عالم لذتی نمی‌برد. امام علی (ع) فرمودند:

ناامیدی یار خود را می‌کشد.[[393]](#footnote-393)

انسان ناامید در مقام عمل و انجام وظایف بندگی انگیزه و نشاطی ندارد. کسی که از همه مطلوب‌ها و نعمت‌های معنوی دل کنده و روزنه روشنی به سوی آن در خود نمی‌یابد با کدام نیروی محرک حرکت کند و به امید رسیدن به کدام محبوب خود را به زحمت اندازد؟[[394]](#footnote-394)

از سوی دیگر ناامیدی کم کم انسان را از خداپرستی دور کرده[[395]](#footnote-395) در وادی نافرمانی و طغیان می‌غلطاند. کسی که از رحمت خدا و نجات خود ناامید است کوششی برای اصلاح نمی‌کند و روز به روز در تنزل بیشتر و سقوطِ نمایان‌تر است. سرانجامِ این تباهی تکذیب آیات الهی است؛ و عاقبت تکذیب آیات الهی قهر و غضب خدا.

نتیجه اخروی ناامیدی نیز آتش سوزان جهنم است. زیرا یأس از گناهان کبیره است و بر گناه کبیره وعده آتش داده شده است[[396]](#footnote-396)؛ گرچه همه گناهان حتی گناهان کبیره با توبه بخشوده می‌گردد، اما جان مأیوس مادام که در زندان ناامیدی محبوس است، موفق به توبه نمی‌گردد زیرا همه پل‌های پشت سر خود را ویران می‌شمارد.

از سوی دیگر کسی که احساس ایمنی از مکر الهی دارد چنین گمان می‌کند که هرگز مورد امتحان و ابتلا واقع نخواهد شد و قطعاً مشمول عفو و رحمت او قرار خواهد گرفت در نتیجه عذابی در دنیا یا آخرت به او نخواهد رسید. بی‌باکی در نافرمانی، غرق شدن در گناه و ترک عمل از آثار این رذیله است. انسان گناهان خود را کوچک و رحمت و مغفرت خدا را فراوان دیده، احساس صمیمیت کاذب با خدا می‌کند و جرئت بر نافرمانی و ترک عمل پیدا می‌کند[[397]](#footnote-397). این جرئت در صورتی که انسان موفق به توبه مقبول نگردد، علاوه بر پی‌آمدهای دنیوی نظیر ظلمت، قساوت قلب و تکذیب آیات الهی، آتش دوزخ را نیز به دنبال دارد؛ از این رو قرآن کریم دارندگان این حالت را از زیان‌کاران برشمرده است.

همان طور که خوف از خدا و نیز بیم از سوء عاقبت، توصیه شده و فضیلت شمرده شده است، اقسامی از خوف مانند ترس از غیر خدا[[398]](#footnote-398) نیز نکوهیده است. کسی که از خدا نترسد از همه چیز می‌ترسد. امام صادق (ع) می‌فرماید:

کسی که از خدا نترسد، خدای متعال او را از همه چیز می‌ترساند.[[399]](#footnote-399)

همچنین خدای متعال در حدیث قدسی می‌فرماید:

«به عزتم قسم برای بنده‌ام بین دو خوف و دو امن جمع نمی‌کنم، پس اگر در دنیا از من در امن باشد در روز قیامت او را می‌ترسانم و اگر در دنیا از من خائف باشد در روز قیامت او را ایمن خواهم داشت.»[[400]](#footnote-400)

### راه‌کارها

یأس و قُنوط نقطه مقابل امید است که با افراط در خوف ملازم است؛ از این رو اگر خوف زیاد گردد، اما امید پا به پای آن فزونی نیابد حالت یأس پدید می‌آید. بنا بر اصل توازن میان خوف و رجا چنین کسی باید به افزایش امید خود بکوشد.

توجه عمیق به این حقیقت که خدای متعال خیر محض است و هیچ نقصی در او راه ندارد و اینکه فیاض علی الاطلاق است و لطف و رحمتش همه مخلوقات را شامل می‌شود، عامل بسیار امیدبخش و زنده کننده دل‌های ناامید است[[401]](#footnote-401). برای برکندن رذیلت ناامیدی باید در آیات[[402]](#footnote-402) و روایات[[403]](#footnote-403) متعددی که به وسعت رحمت خدا و تقدم آن بر غضبش دلالت دارند، تأمل کرد.

مفسران بزرگ بر اساس آیات قرآن این نکته دقیق را اشاره کرده‌اند که ریشه روانی ناامیدی عدم اعتقاد صحیح و ایمان مستحکم است؛ از این رو راه حل بنیادین برای ریشه‌کنی رذیله ناامیدی تجدید نظر در ایمان است. انسان مؤمن در هیچ شرایطی از گشایش رحمت الهی ناامید نمی‌گردد؛ زیرا معتقد است خدای متعال علم به شرایط او و قدرت بر رهایی او دارد و نیز نسبت به او از همه مهربان‌تر است[[404]](#footnote-404). اما کسی که از رحمت حق مأیوس است در حقیقت یکی از صفات علم، قدرت یا رحمت خدا را باور نداشته یا در آن‌ها تردید دارد؛ از این رو باید در مبادی فکری خود تجدید نظر کند تا با تصحیح اعتقاد و به دست آوردن ایمانی جدید وجود خود را از ظلمت ناامیدی نجات داده به دامان امن الهی بار یابد.

از سوی دیگر ایمنی از مکر خدا لازمه عدم خوف و افراط در رجا است. از بین رفتن خوف از خدا و عذاب او از دل بنده علت اصلی احساس امن و فریفتگی به رحمت خداست؛ از این رو مهم‌ترین و مؤثرترین راه از بین بردن این رذیله آن است که میزان خوف در دل بنده افزایش یابد. برای ایجاد و تقویت خوف نیز باید علل نترسیدن از خدا و عذاب او را شناخت و در جهت رفع و دفع آن همت گماشت.

ریشه خوف از هر چیز، علم به وجود آن و احتمال رسیدن خطر و ضرری از آن به انسان است؛ بنابراین هر قدر معرفت انسان به وجود عوامل خطرساز بیشتر و یقینی‌تر باشد و احتمال ضرر آن بیشتر باشد ترس و هراس از آن و نیز اجتناب از آن بیشتر می‌گردد. در مباحث اخلاقی نیز همین نکته صادق است. هر قدر معرفت، اعتقاد، ایمان و یقین انسان به صفات خدا، پیچیدگی‌های حکمت و مکر الهی، شدت عذاب و عقاب او از سویی، و به ضعف و ناتوانی خود، و بزرگی و زشتی گناهانش از سوی دیگر، بیشتر باشد، خوفش از خدا و گرفتار آمدن در قهر الهی بیشتر می‌گردد؛ از این رو باید گفت کم بودن معرفت، غفلت، و ضعف اعتقاد و ایمان و یقین از جمله عواملی است که موجب کاهش خوف از دل انسان می‌گردند. بنابراین تقویت یقین به خدای متعال، روز قیامت، بهشت و جهنم، حساب و عقاب و ... بدون تردید به تقویت خوف در دل انسان می‌گردد[[405]](#footnote-405).

تفکر مدام در احوال روز قیامت، انواع عذاب‌های اخروی، گوش سپردن به موعظه‌های انذار دهنده؛ دقت در احوال بندگان خائف خدا و انس با ایشان، و تأمل در حالات انبیا، اولیا و فرشتگان الهی نیز راه‌های دیگری است که به طور مؤثری صفت خوف را در دل بنده تقویت می‌کند[[406]](#footnote-406).

## ج) کفران

«کفران» متضاد «شکر» است و معنای آن در لغت «فراموشی نعمت و پوشاندن آن» است[[407]](#footnote-407). کفران نعمت نوعی قدرناشناسی و غفلت از لطف و احسان و بی‌تفاوتی نسبت به عنایات خدا است. اگر کسی این همه مهربانی را نبیند و متناسب با آن رفتار نکند، مبتلا به کفران است.

### پی‌آمدها

کفران نعمت موجب سخط خدا و از دست دادن نعمت است. امام صادق (ع) فرمودند در تورات چنین آمده است:

هر که نعمتی به تو داد قدردان او باش و بر آن‌کس که تو را سپاس می‌گوید نعمت ده. زیرا اگر شکر نعمت بجا آورده شود از بین نمی‌رود و اگر کفران شود باقی نمی‌ماند.[[408]](#footnote-408)

امام علی (ع) نیز فرمودند:

کفران نعمت نوعی پستی است.[[409]](#footnote-409)

کسی که قدر نعمت را نمی‌شناسد و پاسخ متناسب به آن نمی‌دهد هنوز رشد نیافته است.

همچنین شکر نعمت‌های خدا موجب محبوبیت انسان در نزد خدا می‌گردد و کفران نعمت انسان را پیش خدا مبغوض می‌سازد امام علی (ع) فرموده‌اند:

محبوبترین مردم نزد خدا شاکرترین آنها بر نعمت‌ها و مبغوض‌ترین مردم ناسپاس‌ترین آنها در مقابل نعمت‌های خدا است.[[410]](#footnote-410)

کسی که در مقابل نعمت‌ها ناسپاس باشد پیش خدا و مردم مورد نکوهش است.[[411]](#footnote-411)

کفر نعمت، نعمت را از بین می‌برد. در واقع هنگامی‌که خدا نسبت به بنده‌ای محبت داشته باشد او را بهره‌مند‌تر می‌سازد و هر گاه از بنده‌ای رویگردان شود نعمت‌های خود را از او فرو می‌گیرد. امام علی (ع) می‌فرمایند:

آفت نعمت‌ها کفران است.[[412]](#footnote-412)

ناسپاسی نعمت را از بین می‌برد و شکر آن موجب استمرار و بقایش می‌گردد.[[413]](#footnote-413)

### راه‌کارها

برای این غفلت و قدرناشناسی، می‌توان عواملی را شناسایی کرد. برخی از مهم‌ترین این عوامل عبارتند از:

**الف ـ** بی‌توجهی به این حقیقت که تمام نعمت‌های ظاهری و باطنی، مادی و معنوی، و کوچک و بزرگ از سوی خدا است که بدون منت و از سر لطف و بخشندگی به بندگان خود داده است. عدم معرفت به این حقیقت موجب می‌گردد که انسان ولی نعمت حقیقی خود را نشناسد و شکرگزار او نباشد.

**ب ـ** ناآشنایی با گستردگی نعمت‌ها، و بی‌توجهی به نقش مهم هر یک در تداوم حیات انسان، نعمت ندانستن اموری مانند آب و هوا که شامل عموم موجودات می‌گردد، باعث می‌گردد که بسیاری از این نعمت‌ها ناشناخته بماند.

**ج ـ** پیروی از هوای نفس که سرمنشأ نافرمانی از خدای متعال است انسان را وا می‌دارد تا شکر ولی نعمت را نیز مانند عبادت‌های دیگر، ترک کند.[[414]](#footnote-414)

انسان اگر بخواهد به تدریج و با مداومت در جمع بندگان شاکر قرار گیرد و به این صفت انسان‌ساز آراسته گردد باید ریشه این عوامل را از قلب خود برکند.

## پرسش

1. زیان‌هایی را که انسان بر اثر خود فراموشی متحمل می‌شود بیان نمایید.
2. دو عامل از عوامل غفلت و سه مورد از آثار غفلت از خدا را ذکر نمایید.
3. به چه مناسب ذکر زبانی را ذکر نامیده‌اند؟
4. نقش ابتلائات در زدودن غفلت چیست؟
5. رابطه یأس از رحمت الهی و امن از مکر خدا با طغیان نسبت به خدا را توضیح دهید.
6. برای رفع رذیلت «یأس» چه کمکی از قرآن می‌توان گرفت؟
7. کسی که دچار یأس از رحمت الهی شده است، در واقع اعتقادش در کدام یک از صفات خدا مخدوش است؟
8. رذیلت امن از مکر الهی را آسیب‌شناسی کنید (بیان ریشه و راهکار رفع آن).
9. مراد از کفران چیست و اصلی‌ترین اثر آن چیست؟ عوامل ابتلای فرد به کفران نعمت را برشمارید.

## برای تأمل و پژوهش

1. به لحاظ فلسفی ممکن نیست انسان خودش را فراموش کند، بررسی کنید که خود فراموشی که در قرآن و احادیث ذکر شده، چه مفهومی دارد و چگونه ممکن است که کسی خود را فراموش کند.
2. عوامل محیطی در ایجاد غفلت نقش اساسی دارند. به عنوان نمونه نقش صدا و سیما را در این خصوص با دوستانتان گفتگو کنید و تلاش کنید این کار را با بررسی رابطه خودتان با این رسانه جمعی شروع کنید.
3. مشکل اصلی جامعه کنونی ما یأس است یا امن از مکر الهی؟ به عبارت دیگر فکر می‌کنید در جامعه ما جانب خوف بیشتر است یا جانب رجا؟
4. فکر می‌کنید چه پروسه‌ای طی می‌شود که فردی که به نعمتی رسیده کم کم از آن نعمت غفلت و در نتیجه کفران می‌کند و شکرش را به جا نمی‌آورد؟ این روال را با یک نگاه روان‌شناسانه و انسان‌شناسانه تحلیل کنید. فکر می‌کنید مصایب و مشکلاتی که خدا در زندگی هر کدام از انسان‌ها قرار می‌دهد از این نگاه چه توجیهی دارد. در این باره روایات مربوط به ابتلا و مصائب را ببینید.
5. نقطه مقابل کفران نعمت شکر است. با دوستانتان در مورد نعمت‌های مانند سلامتی و جوانی که معمولاً به همه ما اعطا شده، گفتگو کنید. با توجه به معنی شکر، اگر کسی بخواهد شکر این نعمت‌ها را به جا آورد، چه باید بکند؟ آیا صرفاً شکر زبانی کافی است یا نیاز به چیز بیشتری است؟
6. تصور کنید کسی توانسته یک ربات هوشمند بسازد که دارای هوش مصنوعی و نوعی درک و شعور است. آیا این روبات در قبال آن شخص وظایفی دارد؟ فرض کنید آن روبات مفاهیم انسانی مانند دوستی، لطف و تشکر را می‌فهمد. انتظار دارید او در مقام تشکر چه کند؟

# بهبود رابطه با خدا (اخلاق بندگی حداقلی)

## اهداف

امید می‌رود که دانشجو با خواندن این فصل:

1. اهمیت یقظه و فواید آن را بداند.
2. معنای ترس از خدا و امید به او و نیز فواید و راه‌کارهای رسیدن به آن را بشناسد.
3. معیاری برای سنجش امید حقیقی به خدا و ترس حقیقی از او به دست آورد.
4. با دیدگاه ویژة اسلام در زمینة رابطة خوف و رجا آشنا شود.
5. معنا و حقیقت شکر، اقسام و راه‌کارهای اتصاف به آن را بداند.

## الف) یقظه

یقظه به معنای بیدارشدن از خواب غفلت و هشیارشدن از مستی طبیعت است که از نگاه عارفان به عنوان منزل اول و سرآغاز سلوک معنوی معرفی شده است. بعد از اسلام و ایمان و التزام به حدود و احکام الهی بندة مؤمن باید از غفلت پردامنه‌ای که زندگی او را فراگرفته بیدار شود و حرکت خود را به سوی حق در پیش گیرد.[[415]](#footnote-415) پیش‌نیاز سلوک این است که انسان به این نکته توجه کند که هنوز ناقص است و باید کامل شود، مسافر است و به زاد و توشه و راهنما نیاز دارد.[[416]](#footnote-416)

بیداری از خواب غفلت پرتوی از محبت الهی و جذبه‌ای است که از سوی خدا بر دل‌‌های مستعد وارد می‌شود.[[417]](#footnote-417) البته نفحات رحمانی بر همه جان‌ها می‌وزد اما فقط دل‌‌هایی که هنوز روزنه‌ای را به سوی آسمان باز نگاه داشته‌اند از آن بهره‌مند می‌گردند.

معبودا توانی نداشتم که با آن از نافرمانی‌ات کناره گیرم مگر در زمانی که مرا برای محبتت بیدار کردی.‏[[418]](#footnote-418)

### پی‌آمدها

بیداری از خواب غفلت رویداد بزرگی در جهان و جان آدمی است که او را با ملکوت هستی آشنا می‌سازد. آن‌گاه که دل بنده با نور هدایت الهی روشن شود، چگونگی رابطه‌اش با عالم تغییر کرده، متوجه امور بسیاری می‌شود که در اثر غفلت از آن محروم بود.

نخستین اثر «یقظه» عنایت ویژه به نعمت‌های ظاهری و باطنی خدا است. انسان بیداری که قلب و عقلش از پرتو نور الهی منور می‌گردد به هر طرف و به هر چیزی که می‌نگرد آن را نعمتی از نعم الهی می‌یابد و می‌فهمد که این نعمت‌های بی‌شمار جهت بیداری، قیام و حرکت او آفریده شده است و خود را از شکر این همه عاجز می‌بیند. در پی این توجه و علم به قصور و تقصیر خود در برابر این نعمت‌ها و خوف از مؤاخذه، به شدت خائف و شرمسار می‌شود و به فکر جبران گذشته می‌افتد. از سوی دیگر در می‌یابد که این نعمت و عنایت، نه به خاطر استحقاق او بلکه از روی لطف و کرم بوده است و این نیز تازیانه دیگری است که بزرگی تقصیر او را نمایان‌تر و شرم و خشیت او را بیشتر می‌کند.

شناخت حقیقت گناه و توجه به خطر عظیم آن اثر دیگری است که در پی این هوشیاری ارزانی می‌شود. آن‌گاه که نور یقظه قلب مؤمن را می‌افروزد به میزان این نورانیت، عظمت گناه و خطرات آن برای وی عیان گشته، خوف خاصی در دل او پدید می‌آید. عظمت گناه ـ هرقدر کوچک باشدـ آنگاه روشن می‌گردد که بنده به حقارت و کوچکی خود و به بزرگی خدایی توجه کند که او را نافرمانی کرده است.

انسان‌های کاملی مانند امامان معصوم (ع) از خوف و خشیت خدا آرام و قرار نداشتند و پیوسته و با همة وجود استغفار می‌کردند. پیامبر عظیم الشان اسلام (ص) در نیمه‌های شب سر بر خاک نهاده به نهایت خضوع و خشیت از خدا طلب رحمت و مغفرت می‌فرمودند.

بنده مؤمن به هر مرتبه‌ای از مراتب یقظه برسد به همان نسبت نافرمانی خدا و عاقبت آن را دریافته، خوف مؤاخذه سراسر وجودش را فرامی‌گیرد، و در پی آن عزم خود را بر جبران گذشته و مراقبت آینده جزم می‌کند.[[419]](#footnote-419)

### راه‌کارها

انسان باید برای بیداری خود تدبیری کند و مراقب باشد تا در خواب نماند، یا اگر به خواب فرورفته در اولین زمان بیدار گردد. ما اگر خوابیده باشیم نمی‌توانیم خود را بیدار کنیم، اما هنگامی که می‌خواهیم از باب ضرورت و برای اعادة قوا بخوابیم، می‌توانیم برای بیدارشدن تدبیری کنیم. انسان در زندگی معنوی خود نیز دچار خواب‌زدگی روحی و دل‌مردگی می‌شود. بی‌شک در این حرکت پرخطر، اگر هشیاری لازم نباشد، احتمال سقوط ابدی و تباهی معنوی بالا می‌رود. از این رو باید مراقب باشیم دچار غفلت نگردیم کسی که در غفلت است نمی‌تواند امر و نهی بپذیرد همان گونه که انسان خفته نمی‌تواند مخاطب دستورالعملی قرار گیرد بنابراین تا پیش از این که به خواب رود و از دایرة خطاب امر و نهی بیرون رود باید کاری کند.

حضور مستمر در مجالس ذکر و موعظه و ارتباط مستمر با معارف اسلامی سبب می‌شود قوای انسانی در معرض هشیاری قرار گیرد و از خطر غفلت نجات یابد. در فصول گذشته در این باره به تفصیل سخن گفته‌ایم از این رو دامان کلام را در این جا کوتاه می‌نماییم.

## ب) خوف و رجا

خوف به معنای نگرانی و هراسی است که در اثر احتمال بروز امری ناخوشایند در آینده پدید می‌آید و بر اساس نشانه‌های قطعی یا ظنی که به طور طبیعی نگرانی را در پی دارد ایجاد شده است.[[420]](#footnote-420) این نگرانی شخص را به اقدامی برای رفع آن وامی‌دارد.[[421]](#footnote-421) بنابراین خوف با ترس (جبن) که رذیله‌ای اخلاقی و نشانة ضعف نفس است تفاوت اساسی دارد زیرا ترس عبارت است از خودداری نفس از اقدام و دفاع در جایی است که عقل و شرع آن را نیکو می‌شمارد.

امید نیز عبارت است از احساس راحتی دل در نتیجة انتظار پیدایش امری که محبوب و خوشایند است؛ در صورتی که اکثر اسباب و موجبات آن امر محبوب پدید آمده باشد. ولی هرگاه وجود یا عدم اسباب آن معلوم نباشد به چنین انتظاری «تمنی و آرزو» گفته می‌شود و اگر اسباب و علل پیدایش آن امر فراهم نباشد به چنین انتظاری «غرور و حماقت» می‌گویند.

مسافت میان انسان و خدا، مسافت درازی نیست.[[422]](#footnote-422) راهی هم که در این مسافت کشیده شده راهی میان‏بر است و بلکه کوتاه‏ترین راه میان دو نقطه؛ یعنی صراط مستقیم. این راه کوتاه، بسیار روشن و واضح است.[[423]](#footnote-423) اما پیمودن این مسیر کوتاه، گاه بسیار دشوار است و صراط مستقیم راهی است که گاه از مو باریک‏تر و از شمشیر تیزتر است.[[424]](#footnote-424) مبارزة با نفس در روایات، «جهاد اکبر» نامیده شده است[[425]](#footnote-425) یعنی مبارزه‏ای بزرگ‏تر و سهمگین‏تر از قرارگرفتن در معرض ضربات شمشیر یا آتش رگبار گلوله‏ها و خطر مین‏ها و تله‏ها، با دشمنی به ‏مراتب خطرناک‏تر از دشمن بیرونی.[[426]](#footnote-426) در چنین وضعیتی چه باید کرد؟ چه کسی توان دارد در این موقعیت لحظه‏ای دوام آورد؟ آیا جز به امداد غیبی و چنگ‌زدن به رشتة الهی امید نجاتی هست؟[[427]](#footnote-427) تنها هرکس به خدا تمسک کند به راه راست هدایت می‌گردد[[428]](#footnote-428) زیرا این کمال جز با لطف مستقیم خدا دست یافتنی نیست.[[429]](#footnote-429)

کلام الهی بی‏پروا و باصراحت اعلام کرده که:

و اگر فضل خدا و رحمتش بر شما نبود، هرگز هيچ كس از شما پاك نمى‏شد.[[430]](#footnote-430)

و با این سخن اتمام حجتی به همة آنان که خیال خودسازی و تزکیه در سر می‏پرورانند شده است. یعنی تنها فضل و رحمت خداست که هدایت انسان را نتیجه می‏دهد و جز به اراده و عنایت او هیچ‏کس ـ هرچند پیامبر خاتم (ص)؛ پیامبری که حبیب خدا و برترین مخلوقات او است، و کردگار جهان به خشنودی او نظر دارد.[[431]](#footnote-431)ـ توان هدایت انسان را ندارد و هر که را بخواهد نمی‌تواند هدایت کند.[[432]](#footnote-432)

ازاین‌ رو تنها باید هدایت را از خدا درخواست کرد و به او امید داشت و از ناتوانی و ضعف خود و نیز قدرت دشمن، شکایت به درگاه خدا برد.

از کجا به خوبی رسم درحالی‏که همة خوبی پیش توست و چگونه نجات یابم درحالی‏که جز به کمک تو امکان ندارد؟[[433]](#footnote-433)

خدایا به تو شکایت می‏کنم از نفسی که به کار بد فرمان می‏دهد و به کار زشت سرعت می‏گیرد.[[434]](#footnote-434)

و کمال انسان در همین احساس عجز و ابراز ضعف در پیشگاه خداست و تا هنگامی که رو به خدا نیاورد و در مقابل او به تضرع و التماس سر بر زمین نساید، بندة خدا نیست. کسی که به توانایی و سرمایه خود امیدوار است و دست قدرت خدا را نمی‏بیند «خود» را شریک خدا گردانده و معبود دیگری می‏پرستد. کسی که برای نیروی خود ارزش قائل است و گمان می‏کند به همت و ارادة خود می‏تواند اوج بگیرد و تکامل یابد، کور خوانده است. // این انسان مغرور سرکش، از «بندگی» خدا فاصله دارد.

فکر خود و رای خود در مذهب رندی نیست کفر است در این مذهب خودبینی و خودرایی

باید این‌قدر اراده کند و اراده‏اش بی‏نتیجه بماند تا بفهمد که امور جهان به دست او نمی‏گردد. باید آن‌قدر با مشکل دست و پنجه نرم کند که از خود به ستوه‌ آید و خالصانه به پیشگاه او به التماس و تضرع روی آورد.[[435]](#footnote-435) باید آن‌قدر راه‏های خودپرداختة بی‌نتیجه را بیازماید تا حکم‌فرمای جهان را بشناسد و به او دل بندد.[[436]](#footnote-436) باید آن‌قدر بالا و پایین شود و فشار و زحمت ببیند تا از توان خود قطع امید کند و از ژرفای جان اعتراف کند که قیام و قعود او هم به حول و قوة خداست[[437]](#footnote-437) و مگر کمال انسان جز در این معرفت است؟

از سوی دیگر باید دانست خدایی که هدایت انسان را به فضل و رحمت خویش گره زده، مهر و رحمت را بر خود واجب گردانده[[438]](#footnote-438) و اجابت بندة خود را ضمانت کرده است[[439]](#footnote-439) و چه کسی از خدا راستگوتر و درست پیمان‏تر؟[[440]](#footnote-440) همین مشکلات و ابتلائات را هم به لطف و کرم خود پیش‏آورده تا انسان را پیش برد و تکامل بخشد. گویی همین دعا و تضرّع، خود عین اجابت است. زیرا این مناجات و عرض شکایت به آستان او، ناشی از معرفتی به قدرت او و نیاز خویش است. همین تقاضا و التماس عین بندگی و عبودیت است. این گفتگو با خدا، غذای روح ماست. انسانیت ما را فربه و نیروهای حیوانی و شیطانی ما را لاغر می‏سازد[[441]](#footnote-441) این شکست‏ها و ناکامی‏ها زمینه‌ساز رهایی از شرک و حرکت به سوی خدا است.

با نظر به تعریف امید روشن است که اگر کسی در ایمان و اعتقاد و عمل به وظایف، سست و بی‌پروا باشد اما در عین حال اظهار امیدواری و رجا به رحمت خدا کند، در حقیقت مبتلا به حماقت و غرور است و نتیجه‌اش احساس امنیت از قهر و عذاب الهی است که خود از عوامل هلاک و خسران است.[[442]](#footnote-442)

جز مردم زيانكار [كسى‏] خود را از مكر خدا ايمن نمى‏داند.[[443]](#footnote-443)

پیامبر اسلام می‌فرماید:

‏احمق کسی است که هواهای نفسانی خود را پیروی کند و از خدا آرزو کند.[[444]](#footnote-444)

بنده‌ای که در اثر ارتکاب معاصی، ترک واجبات، ارتکاب شهوات و شبهات، سوزاندن فرصت‌ها، غفلت از یاد خدا و توجه به غیر او اسباب عذاب الهی، محرومیت از نعمت‌ها و از توجه و محبت خدا را برای خود فراهم کرده باشد و احتمال دهد که دچار همه این امور ناخوشایند یا برخی از آن‌ها خواهد شد، باید از خدا بترسد و تألمی بر دل او مسلط شود که موجب تصمیم او بر برگشت و جبران گذشته باشد.

### آثار

خوف و رجا موجب سرزندگی، نشاط و تلاش انسان در جهت انجام وظایف بندگی می‌گردد. امام علی (ع) می‌فرماید:

«کسی که به چیزی امید داشته باشد آن را طلب می‌کند و کسی که از چیزی بترسد از آن می‌گریزد»[[445]](#footnote-445).

در چنین وضعیتی انسان برای حفظ و استمرار علل و شرایط تحقق آنچه که مورد رجای اوست تلاش می‌کند، همچنین اگر عوامل دیگری در تحقق آن دخالت داشته باشند، سعی می‌کند تا آن‌ها را نیز فراهم کند.

انسان مؤمن به امید رحمت و عنایت خدا همواره با نشاط و سرزنده در راه بندگی او می‌کوشد و در هر روز خود را به خدا و وعده‌های او نزدیک‌تر می‌یابد. بنابراین یکی از آثار رجا، سر زندگی و نشاط روحی و تلاش مداوم عملی در جهت فراهم آوردن زمینه‌ها و عوامل اموری است که مورد امید است.[[446]](#footnote-446)نآن آن

نجات و رستگاری نیز از آثار اخروی امید به خدا است. اگر بنده‌ای به خدا خوش‌گمان و امیدوار باشد، خدای متعال امید او را به ناامیدی بدل نمی‌کند، اما اگر بنده‌ای به خدای خود گمان بد داشته، و به رحمت او امیدوار نباشد، از رحمت الهی محروم می‌گردد. امام رضا (ع) می‌فرماید:

«به خدا خوش‌گمان باش، زیرا خدای عزوجل می‌فرماید: من نزد گمان بندة مؤمن هستم، اگر گمانش به من نیک باشد [رفتار من با او] نیکو خواهد بود و اگر گمانش بد باشد [رفتار من هم] بد خواهد بود» [[447]](#footnote-447)

و در روایت جامع‌تری امام باقر (ع) می‌فرماید: «رسول خدا (ص) در حالی که بر روی منبر بود فرمود:

قسم به آنکه معبودی جز او نیست هرگز خیر دنیا و آخرت شامل حال هیچ مؤمنی نمی‌گردد مگر به خاطر خوش‌گمانی و امید به خدا و حُسن خلقش و پرهیز از غیبت کردن مؤمنان و خدای متعال هیچ مؤمنی را بعد از توبه و استغفار عذاب نمی‌کند مگر به خاطر بدگمانی به خدا و کوتاهی در امید به او و بد خُلقی و غیبت کردن از مؤمنان.

و گمان هیچ بندة مؤمنی به خدا نیکو نمی‌گردد مگر این‌که خدا نزد گمان بندة مؤمن خویش است، چرا که خدا کریم و بخشنده است، همه خیرها به دست اوست، خدا شرم می‌کند از این‌که بندة مؤمنش به او خوش‌گمان و امیدوار باشد و او بر خلاف گمان نیکویش با او رفتار کند، پس به خدا گمان نیکو برید و به او با رغبت روی آورید.[[448]](#footnote-448)

پس هر كس به لقاى پروردگار خود اميد دارد بايد به كار شايسته بپردازد، و هيچ كس را در پرستش پروردگارش شريك نسازد.[[449]](#footnote-449)

خوف حقیقی نیز بنده را از ارتکاب گناه باز داشته، به بندگی و اطاعت خدا پای‌بند می‌سازد، تلاش می‌کند تا کوتاهی‌های گذشته را جبران کند و در آینده نیز مراقب خود باشد. از این رو باید گفت: خائف کسی نیست که تنها بگرید، بلکه آن است که آنچه را که در آن بیم عذاب است رها سازد.[[450]](#footnote-450) امیرمؤمنان علی (ع) در این باره می‌فرماید:

خوف، چه خوب مانعی است از گناهان.[[451]](#footnote-451)

اثر مهم دیگر خوف رویاندن فضایل و سوزاندن رذایل در عمق جان است. خوف شهوت‌ها را قلع و قمع و لذت‌ها را تیره و مُکَّدر می‌سازد در نتیجه گناهانی که دوست می‌داشت، دیگر در نزد او ناپسند و نفرت‌انگیز می‌گردد همان گونه که عسل برای کسی که علم به مسمومیت آن دارد، نامطلوب است. بنابراین شهوت‌ها به واسطة خوف می‌سوزند و اعضا و جوارح ادب می‌پذیرند و در دل فروتنی، خواری و خضوع در برابر عظمت خدا پدیدار می‌گردد و خودبزرگ‌بینی، کینه و حسد از دل ریشه‌کن می‌گردد، بلکه در اثر خوف پیوسته در اندیشة عاقبت خویش، فرو می‌رود و در نتیجه نسبت به لحظه لحظه عمر بخل می‌ورزد و نفس خویش را پیوسته نسبت به آنچه که از دل او می‌گذرد و قدم‌هایی که برمی‌دارد و سخنانی که می‌گوید بازخواست می‌کند.[[452]](#footnote-452)

و بهشت برین جایگاهی است که خدا به بندگانی که از ترس او از شهوت‌ها دوری کرده‌اند وعده می‌دهد؛

‏و امّا كسى كه از ايستادن در برابر پروردگارش هراسيد، و نفس [خود] را از هوس باز داشت، پس جايگاه او همان بهشت است.[[453]](#footnote-453)

### راه‌کارها

تفکر و تأمل در اسباب و عواملی که می‌تواند خطر امور ناخوشایند را در آینده متوجه انسان کند و تذکر مداوم آن‌ها موجب خوف انسان از آن اسباب و عوامل می‌گردد. بزرگان اخلاق جهت پیدایش و افزایش خوف در دل بندگان تأمل در امور بسیاری را متناسب با مقام و مرتبه آن‌ها لازم می‌دانند؛ تفکر در اموری از قبیل سختی‌های جان‌کندن، عذاب و تنهایی و وحشت قبر، ایستادن در برابر خدای متعال و آشکارشدن اسرار نهان انسان در رستاخیز، حساب‌رسی دقیق و باریکی صراط، آتش سوزان جهنم و هول و هراس وصف‌ناپذیر آن، محرومیت از نعمت‌های بهشتی و قرب الهی، نقصان درجه و عدم همنشینی با مقربان، بیم از جلال و عظمت خدا و دوری از او، و توجه به عیب‌ها و نقص‌های خود و جنایات و گناهانی که از او سرزده است و ضعف و کم طاقتی خود در برابر عذاب و قهر خدای منتقم قهار، تأمل در آیات و روایات، تأمل در احوال پیامبران، ائمه و اولیای الهی و شدت خوف و ناله و ابتهال و استغفار آن‌ها، و امور دیگر.

از مهم‌ترین و مؤثرترین عواملی هم که موجب امید انسان به رحمت خدا می‌شود تأمل و دقت در آیات و روایات فراوانی است که هر یک از آن‌ها با بیانی خاص و از جهتی خاص بر صفت رجا و امید تأکید می‌کنند[[454]](#footnote-454) دسته‌ای از آن‌ها انسان را از ناامیدی از رحمت الهی به شدت نهی کرده‌اند تا جایی که ناامیدی را از ویژگی‌های کافران بر شمرده‌اند؛

و از رحمت خدا نوميد مباشيد، زيرا جز گروه كافران كسى از رحمت خدا نوميد نمى‏شود.[[455]](#footnote-455)

دسته‌ای دیگر بندگان را از تکیه بر اعمال خود نهی می‌کنند و ایشان را به امید به فضل خدا و اعتماد به رحمت او تشویق می‌کنند. چنانکه خدای متعال در حدیثی قدسی فرموده است:

عمل کنندگان بر اعمال خود تکیه نکنند، چه اگر همة عمر در عبادت من بکوشند باز هم مقصر هستند و به کُنه عبادت من در مقابل آنچه که از کرامت، نعمت‌های بهشتی و درجات عالی در نزد من طلب می‌کنند، نخواهند رسید، پس باید به رحمت من اعتماد کنند و به فضل من امید ببندند و خوش‌گمان به من اطمینان کنند، که رحمت من در این‌صورت آن‌ها را دربرمی‌گیرد.[[456]](#footnote-456)

آیات و روایات فراوانی که بر رحمت و بخشایش عظیم خدا دلالت می‌کند هر بندة گنه‌کاری را امیدوار می‌کند.

بگو: اى بندگان من- كه بر خويشتن زياده‏روى روا داشته‏ايد- از رحمت خدا نوميد مشويد. در حقيقت، خدا همه گناهان را مى‏آمرزد، كه او خود آمرزنده مهربان است.[[457]](#footnote-457) ‏

همچنین آن چه در باب شفاعت پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) نسبت به مؤمنان وارد شده و یا بیانگر آن است که جهنم تنها برای کافران فراهم گشته است،[[458]](#footnote-458) همه امید به خدای مهربان را تأکید می‌کند.

گفتنی است که خوف و رجا باید به صورت متوازن در جان انسان وجود داشته باشد تا ثمرات انسان‌سازشان به بار نشیند. اگر یکی بر دیگری فزونی یابد اثر معکوس خواهد نهاد.

امام باقر (ع) فرموده‌اند: هیچ بنده مؤمنی نیست جز این‌که در دلش دو نور هست: نور بیم و نور امید، که اگر با هم سنجیده شوند هیچ‌یک بر دیگری فزونی ندارد.[[459]](#footnote-459)

تعادل و توازن «خوف و رجا» در آیات[[460]](#footnote-460) و روایات و سخنان بزرگان اخلاق مورد تأکید است. به طور خلاصه خوف و رجا در اصل وجود هم با هم ملازم‌اند زیرا همچنان‌که وقوع امر ناخوشایند نامطلوب است عدم وقوع آن نیز مطلوب و مایه امید است. در نتیجه هر خوفی در دل خود رجایی دارد و هر امیدی آبستن بیمی است. از این رو برای درمان این رذایل باید نسبت حاکم را بر هم زد و عکس آن را در دل پدید آورد و بدین ترتیب تعادل و توازن را میان این دو فضیلت برقرار کرد.[[461]](#footnote-461)

## ج) شکر

شکر به «در‌نظرآوردن نعمت و آشکارکردن آن» معنا شده است.[[462]](#footnote-462) هرگاه انسان به صفات و افعال خدا شناخت پیدا کند و توجه کند که خدا نعمت‌های فراوانی به او عطا کرده که می‌تواند این عطا و انعام را در دنیا و آخرت بیفزاید و یا این نعمت‌ها را از او بگیرد در او حالات ویژة روانی و رفتاری پدید می‌آیدکه شکر و سپاس یکی از این حالات است. شکرگزاری میلی فطری در انسان است که در نهاد او نسبت به هر منعمی پدید می‌آید. وقتی انسان از کسی احسان می‌بیند، در مقابل او احساس می‌کند که باید با احسان پاداش او را بدهد، از این‌رو به او احترام می‌گذارد، با زبان قدردانی می‌کند و در عمل سعی می‌کند که متناسب با آن احسان رفتار کند. منشأ همة این‌ها همان احساس درونی و فطری است. از آنجا که خدا منعم اصلی انسان است و همة نعمت‌ها ـ بزرگ و کوچک، آشکار و نهان، با واسطه و بی‌واسطه ـ از او است، طبعاً این احساس نسبت به خدای متعال باید در دل انسان عمیق‌تر و افزون‌تر وجود داشته باشد. احساس سپاسگزاری یعنی خود را مرهون و مدیون و قدرشناس نعمت دیدن و این لطف را در نظر آوردن.

اى خاندان داوود، شكرگزار باشيد. و از بندگان من اندكى سپاسگزارند.[[463]](#footnote-463)

این‌که انسان نعمت را دریافت کند ولی به روی خود نیاورد، کمال نامردی و بی‌معرفتی است. کسی که حافظه اخلاقیش همواره هوشیار است ناسپاسی نمی‌کند و لطف ولی نعمت را از یاد نمی‌برد.

معرفت‌داشتن، شاخه‌ای از خصلت وفا است. در میان حیوانات برای سگ شرافت و فضیلتی در نظر گرفته شده بدان جهت که وجدان انسانی صفت قدرشناسی او را می‌ستاید و در برابر این خصلت خضوع می‌کند.

خدای متعال نیز خود را شکور یعنی قدرشناس عمل بندگان و جبران‌کنندة آن معرفی کرده است.[[464]](#footnote-464) این صفت خدا لازمة ربوبیت او است. اگر خدا مخلوق خود را رها می‌ساخت و توجهی به او نداشت شکور ن‌بود.

باید بدانیم که برای تحقق کمال شکرگزاری و سپاس نسبت به خدا سه چیز لازم است؛

اول: آن که انسان همه‌ نعمت‌ها را از آنِ خدا ببیند.

دوم: این که نسبت به ولی نعمت خود و نعمت‌های او شادمان باشد. این شادمانی قلبی به جهت لذت‌جویی از دنیا نیست. از این رو هرگاه نعمتی او را از یاد خدا غافل کند، از داشتن آن مسرور نیست بلکه غمگین می‌شود.

سوم: این که همواره در جهت رضایت و طاعت او گام بردارد. با زبان خود همواره حمد و ثنای خدا را زمزمه کند؛ و با عمل اختیاری خود نعمت‌ها را در جهت طاعت و دوری از معصیت به کارگیرد، و دربارة‌ همة‌ مخلوقات نیت خیر داشته باشد. بنابراین شکر حقیقی خدا علاوه بر ثنای زبانی، شامل معرفت قلبی و نیز به کارگیری نعمت‌ها در جهت طاعت و دوری از معصیت می‌شود. آنچه بیان شد مصداق شکر کامل و فراگیر است که شدت و ضعف نیز دارد، بندگان خدا به هر میزان که بتوانند به وظیفة یاد شده، عمل کنند درجه‌ای از شکر خدا را به جای آورده‌اند.

اکنون با توجه به آنچه که در بیان معنای شکر گفته شد معنای اصطلاحی «کفران» یا ناسپاسی نعمت نیز روشن می‌گردد. کفران نعمت آنگاه مصداق پیدا می‌کند که ولی نعمت خود را نشناسد و نداند که صاحب و مالک این همه نعمت بی‌منت کیست، یا نسبت به وجود منعم و نعمت‌های او شادی و سرور قلبی نداشته باشد و یا نعمت‌های الهی را در راه نافرمانی و معصیت او به کار برد.[[465]](#footnote-465)

هر که از نعمت خدا برای نافرمانی او کمک گیرد ناسپاس و قدرنشناس است.[[466]](#footnote-466)

افزون بر این باید دانست که شکر نعمت‌های خدا به واقع محال است؛ زیرا با صرف نظر از زنجیرة بی‌شمار نعمت‌ها و پیچیدگی‌های ارتباط میان آن‌ها که همگی برای بشر آفریده شده و مسخَّر او گردیده است، شکر هر یک از این نعمت‌ها، خود نعمتی است که خود شکری دیگر می‌طلبد[[467]](#footnote-467)؛

از دست و زبان که برآید کز عهده‌ی شکرش به درآید

بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر به درگاه خدای آورد

ور نه سزاوار خداوندیش کس نتواند که به جای آورد**[[468]](#footnote-468)**

### آثار

شکر حقیقی خدای متعال به هر درجه و مرتبه‌ای که باشد آثار آن مرتبه را در پی خواهد داشت.

فراوانی و زیاد شدن نعمت یکی از آثار شکر است در حالی که کفران نعمت، نقمت و عذاب الهی را در پی دارد و موجب از بین رفتن نعمت می‌گردد.

اگر واقعاً سپاسگزارى كنيد، [نعمت‏] شما را افزون خواهم كرد، و اگر ناسپاسى نماييد، قطعاً عذاب من سخت خواهد بود.[[469]](#footnote-469)

خدای متعال عذاب را از بندگان شاکر خود برمی‌دارد. عذاب و قهر خدا از سر انتقام‌جویی، قدرت‌نمایی و صفات حقیرانه نیست؛ بلکه از سر حکمت و مقتضای تأدیب و هدایت انسان و بازتاب طبیعی نافرمانی بندگان است؛ اگر بنده‌ای به معنای واقعی شکر خدا را به جا آورد و نعم الهی را در جهت فرمان‌برداری او به کار گیرد بدون شک مجازات نمی‌شود؛[[470]](#footnote-470)

اگر سپاس بداريد و ايمان آوريد، خدا مى‏خواهد با عذاب شما چه كند؟ و خدا همواره سپاس‏پذير [حق‏شناسِ‏] داناست‏.[[471]](#footnote-471)

خدای متعال پاداش شاکران را تضمین کرده و به آن‌ها وعده‌ جزای خیر داده است؛

و به زودى خداوند سپاسگزاران را پاداش مى‏دهد.‏[[472]](#footnote-472)

محبت الهی گوهر دیگری است که شامل حال شکرگزاران می‌گردد. امام سجاد (ع) می‌فرماید:

خدا هر بندة قدرشناس سپاسگزاری را دوست می‌دارد.[[473]](#footnote-473)

### راه‌کارها

امور زیر در تحقق صفت شکرگزاری مؤثر است:

1. مطالعه و تفکر پیوسته در مخلوقات و نعمت‌های الاهی، گستردگی آن‌ها، روابط پیچیده‌ آن‌ها و تأثیر حیاتی آن در بقای بشر، و تفکر در این که همه‌ این امور را خدای متعال جهت هدایت و سعادت بندگان خود آفریده و بی منت در اختیار ایشان نهاده است. اگر انسان در اثر تمرین و ممارست بتواند این معرفت را به قلب خویش بباوراند از سر رغبت و محبت شکرگذاری خواهد کرد.

2. برای این که انسان شکرگزار حق باشد لازم است نعمت های فراوانی را که در اختیار دارد به خوبی ببیند. گاهی وفور نعمت ارزش آن را پنهان می‌کند. اگر بتوان از دست دادن نعمت را فرض یا تصور کرد ، عظمت و اهمیت نعمت بیش‌تر آشکار می‌گردد. برای این منظور ارتباط با کسانی که برخورداری‌های طبیعی ما را ندارند و تأمل در احوال و مشکلات آنان بسیار مفید است. دلجویی از مستمندان و ارتباط با بیماران جسمی و روانی ما را به ارزش بسیاری از نعمات الهی متوجه می‌سازد. قدر عافیت کسی شناسد که به مصیبتی گرفتار آید.

3. دیگر این که از آن‌جا که یکی از اسباب ناسپاسی خدا غفلت از دارایی‌های خود و چشم‌دوختن به دارایی‌های دیگران است، باید همواره داشته‌های خود را با داشته‌های کسانی که پایین‌تر از او هستند، مقایسه کند نه با بالاتر از خود. و در احوال کسانی که از برخی نعمت‌های مهم محروم‌اند تأمل کند و با خود تصور کند که اگر او هم مانند آنان به رنج و درد مبتلا بود چگونه می‌توانست از زندگی بهره گیرد؟

3. در آثار شکر نعمت و کفران آن، و نیز در آیات و روایاتی که بر شکر خدا ترغیب و از کفران او برحذر داشته، تأمل کند. اندیشه در این موارد انسان را تشویق می‌کند تا به شکر خدای مهربان روی آورد.

### پرسش

1. آثار یقظه یا بیداری در زندگی انسان چیست؟

2. خوف از خدا به چه معناست؟ آیا خدا ترسناک است که باید از او ترسید؟

3. نشانة امید حقیقی به خدا و ترس از او چیست؟

4. افراط و تفریط در خوف و رجا چه خطراتی دارد و راه نجات از آن‌ها چیست؟

5. شکر خدا چه مراحلی دارد؟

6. چگونه می‌توان حالت شکر را در دل تقویت کرد؟

### برای تأمل و پژوهش

1. آیا ترس از خدا فقط یک معنا دارد که در درس آمده یا معانی دیگری هم دارد؟ با مراجعه به کتاب‌های اخلاقی و عرفانی پاسخ دهید.

2. همراه بودن خوف و رجا در دل انسان باایمان، چه تأثیری بر جان او می‌گذارد؟

3. به نظر شما نظریة تعادل خوف و رجا که در اسلام مطرح شده است نظریه‌ای منحصر به فرد نیست؟ چرا؟

4. آیا خوف و رجا باعث انزوا و تنبلی و خمودی می‌شود یا باعث نشاط و پویایی؟ دلیل بیاورید.

# رابطة ایده­آل با خدا (اخلاق بندگی حداکثری)

## اهداف

از دانشجو انتظار می‌رود پس از مطالعه این فصل:

1. مفاهیم توکل، رضا و تسلیم را دریافته باشد و بتواند مصادیق آن را تشخیص دهد.
2. تصور صحیحی درباره محبت و عشق به خدا داشته باشد.
3. راه اتصاف به محبت الهی و آثار عشق به خدا را در ساحت‌های حیات آدمی بشناسد.
4. رابطه دستگاهِ شناختی و گرایشی را در شکل‌گیری رضا مندی حقیقی بداند.
5. شناخت صحیحی در مورد رزق داشته باشد و بتواند میان «رضا به روزی مقدر» و «تلاش برای روزی» جمع کند.
6. راه‌های رسیدن به مقام رضا و آثار رضامندی از خدا را بشناسد.
7. رابطه رضا از خدا و اصلاح روابط با دیگران را تبیین کند.

## الف) توکل

توکل در لغت به معنای وکیل گرفتن و واگذاردن کار است. به کسی که انجام برخی از کارهای خود را به دیگری واگذار می‌کند موکل و به کسی که انجام کار به او واگذار شده وکیل می‌گویند. انسان متوکل امور خود را به خدا وامی گذارد و خدا را وکیل خود می‌گیرد. مفهوم عرفی توکل در زبان عموم، بسیار به کار می‌رود و نیاز به توضیح ندارد. آنچه مهم است تمایز اصلی میان متوکلان و غیر متوکلان است.

آیا تفاوت متوکل با غیر متوکل در استفاده از اسباب و علل مادی یا موفقیت و عدم موفقیت و رسیدن به نتیجه یا نرسیدن به نتیجه است؟

حقیقت آن است که هم متوکل و هم غیر او از اسباب مادی بهره می‌گیرند. صرف توکل بر خدا بدون استفاده از عوامل مادی نتیجه‌ای در بر ندارد. خدا متعال با تاسیس نظام علی – معلولی و سببیت بخشیدن به اسباب، ضمانت استجابت دعا بدون تمسک به اسباب و علل را از خود برداشته است.

می‌خواهی با توکل خود حکمت و سنت مرا باطل کنی مگر منافع و آثار داروها را کسی جز من در آن‌ها قرار داده است؟[[474]](#footnote-474)

همانطور که اعتماد به اسباب ناقض توکل است، انکارشان هم نافی توکل و انکار اراده‌ای است که به آنها نقش و اثر بخشیده، مهر و علم و نیروی خود را در آنها جریان داده است.

پابند بزن شتر خود را پس از آن به خدا توكل نما.[[475]](#footnote-475)

همچنین هم برای انسان متوکل و هم برای غیر متوکل احتمال موفقیت وجود دارد. تأثیر اسباب و علل در گرو اعتقاد به خدا و توکل به او نیست. کسانی که به خدا اعتقادی ندارند نیز با شناسایی نظام الهی علت و معلول و استفاده از جریان آن به نتایج مطلوب می‌رسند.

پس تفاوت در چیست؟ تفاوت این دو نفر در یک معرفت و بصیرت است. انسان متوکل، پشت پرده این اسباب و علل، چیزی می‌بیند که دیده ناتوان انسان غیر متوکل از دیدن آن محروم است. نفس این معرفت کمال انسان است. متوکل ضمن آنکه از دارو برای درمان استفاده می‌کند، می‌یابد و می‌بیند که دارو عامل درمان بیماری نیست، بلکه خدا به واسطه دارو درمان می‌کند. خداست که می‌سوزاند البته به واسطه آتش. خداست که از خواب بیدار می‌کند البته به واسطه صدای ساعت ... همه این اسباب و واسطه‌ها، پوچ و بی‌تأثیرند مگر ضمن ارادة الهی و به عنوان جلوه‌ای از نور و نیروی او.

برنامه خدای متعال برآن است که کارها را با استفاده از اسباب پیش می‌برد.[[476]](#footnote-476) قانون سببیت را، خدا خود در این نظام قرار داده و البته خودش تحت این قانون قرار نمی‌گیرد. «آتش می‌سوزاند»، «چاقو می‌برد» این‌ها قانون‌هایی است که خدا برای اداره امور این جهان قرار داده است برنامه غالبی خدا این است که از رهگذر این قانون‌ها کارها را پیش ببرد اما هرجا که خود صلاح بداند این قانون را برهم می‌زند قانون‌هایی که خود نهاده است هرگز مانع حرکت خودش نمی‌شود و دست او را نمی‌بندد و محدودش نمی‌کند. لذا آتش ابراهیم را نمی‌سوزاند و چاقو گلوی اسماعیل را نمی‌برد.

خدای متعال برای رشد معرفتی انسان و تربیت معنوی او گاه در این فرایند مداخله می‌کند؛ مثلا هرگاه همه اسباب مادی از بین رفته بود سبب سازی می‌کند و گاهی که همه اسباب مادی فراهم است سبب سوزی،

از سبب سازی‌اش سر سوداییم وز سبب سوزی‌اش سوفسطاییم

امام علی (ع): خدای سبحان را از سست شدن اراده‏هاى قوى، گشوده شدن گره‏هاى دشوار، و درهم شكسته شدن تصميم‏ها، شناختم‏.[[477]](#footnote-477)

یعنی اینکه انسان ببیند چگونه تصمیم‌ها بر هم می‌خورد و زمینه سازی‌ها و اقدام‌ها به نتیجه نمی‌رسد معرفت انسان را به خدا بیشتر می‌کند و دیدگان قلب انسان را به باطن هستی نفوذ می‌دهد. خدا با این حوادث حضور و تاثیر خود را به رخ بندگان می‌کشد و می‌فهماند که کارگردان هستی اوست و امور به دست او جاری است نه ما.

از بیانات گذشته معلوم شد که رفتار متوکلانه دو رکن دارد؛ اول تمسک به اسباب و علل مادی، و دیگر درک تاثیر خدا و بی‌خاصیتی این اسباب.

شیطان در موجهه با انسان یک شگرد دوگانه اعمال می‌کند. هرگاه سخن از مسائل مادی و دنیوی پیش می‌آید رکن اول را بزرگ و پررنگ و رکن دوم را از نظرها دور می‌دارد، و هرگاه از مسائل معنوی و اخروی سخن می‌رود عکس این فرایند را انجام می‌دهد. یعنی به جای اینکه انسان اقدام کند و برای تهذیب نفس خود عملی انجام دهد او را امیدوار می‌کند که خدا رحیم و کریم است و لطفش شامل حال همه بندگان می‌شود مهربانی او بیش از این حرفها است.[[478]](#footnote-478)

### پی‌آمدها

توکل آثار مثبت فراوانی نیز دارد، گو اینکه نفس آن معرفت برای انسان، کمال آفرین است.

1. امید: هرگاه تمام اسباب و علل مادی و زمینه‌های تحقق نتیجه فراهم باشد انسان متوکل هرگز به آن‌ها امیدی نمی‌بندد و موفقیت و کامیابی را رهین خدمت آنها نمی‌داند. بلکه چشم به عنایت خدایی دارد که این سببیت را در آنها نهاده است. هرگاه تمام اسباب و علل مادی هم از بین برود و به حساب ظاهری، امید رسیدن به نتیجه نباشد، انسان متوکل ناامید نیست. زیرا خدای سبب ساز را زنده و پایدار می‌شناسد.
2. نیرومندی و شکست ناپذیری: امام باقر (ع) می‌فرماید:

هر كس بر خدا توكل كند، مغلوب نمى‏شود و هر كس به خدا متمسك شود، شكست نمى‏خورد.[[479]](#footnote-479)

رسول خدا نیز فرمودند:

هر كس مى‏خواهد نيرومندترين مردم باشد، بايد بر خدا توكل كند.[[480]](#footnote-480)

نیرومندی: توکل پیوند با نیروی بی‌کران هستی و جریان آن در کارهاست. که انسان از طریق آن توان محدود خود را به توانایی نامحدود خدا متصل کرده و از آن برخوردار می‌شود. با توکل، انسان کارهای خود را به قدرت برتری می‌سپرد که هرگز مانع و محدودیت برای آن معنا ندارد.

1. پایداری در برابر مشکلات و آسان دیدن دشواری‌ها: از آنجا که انسان متوکل خدای توانا را پشتیبان خود می‌بیند، احساس توانمندی می‌کند و در برابر فشارها از خود مقاومت نشان می‌دهد و کارها را سهل می‌بیند.

چگونه بترسم در حالی که تو امید منی و چگونه مقهور شوم در حالی که تکیه گاه منی.[[481]](#footnote-481)

1. قدرت بر تصمیم‌گیری: یکی از موانع تصمیم‌گیری قاطع، احتمال شکست، احساس ناتوانی و نداشتن پشتوانه قوی است. کسی که به خدا توکل می‌ورزد جرأت و توانایی او بر تصمیم زیاد می‌شود.

و چون تصميم گرفتى بر خدا توكل كن‏.[[482]](#footnote-482)

1. جلب محبت خدا:

خداوند توكل كنندگان را دوست مى‏دارد.[[483]](#footnote-483)

محبتم بر کسانی که به من توکل کنند واجب شد.[[484]](#footnote-484)

1. ترک گناه و عدم سلطه شیطان:

چرا كه او را بر كسانى كه ايمان آورده‏اند، و بر پروردگارشان توكل مى‏كنند، تسلطى نيست.[[485]](#footnote-485)

1. اعتماد به نفس، پیشرفت و بلند همتی:

اعتماد به خدای متعال بهای نیل به همة چیزهای گرانبها و نردبان صعود به‌ بلندی‌هاست.[[486]](#footnote-486)

1. آرامش و اطمینان قلبی:

برای انسان متوکل هیچ رنج و تعبى نباشد.[[487]](#footnote-487)

هر كه بر خدا توكّل كند؛ براى او شبهه‏ها روشن شود، و مخارج او تأمین گردد، و از عاقبتهاى بد ايمن شود.[[488]](#footnote-488)

انسان متوکل از کمی و زیادی و یا بود و نبود اسباب ظاهری دچار اضطراب و بی‌قراری نمی‌شود و آرامش از کف نمی‌دهد زیرا به یک پشتوانه عظیم قدرت مرتبط است.

1. کفایت امور:

و هر كس بر خدا اعتماد كند او براى وى بس است.[[489]](#footnote-489)

و اگر كسى بر خدا توكل كند، او براي امورش كافى است‏.[[490]](#footnote-490)

هر کس متوکل بر خدا باشد یاری او را از دست نخواهد داد.[[491]](#footnote-491)

1. دست‌یابی به حرمت و ارزشمندی:

خداوندا مرا با توکل عزتمند نما.[[492]](#footnote-492)

1. سرافرازی و بی‌نیازی:

بى‏نيازى و عزت بهر طرف در گردشند تا چون بمحل توكل برسند وطن گيرند.[[493]](#footnote-493)

1. تشخیص حق و باطل: امیر مؤمنان (ع) در این باره فرموده‌اند:

هر كه بر خدا توكّل كند شبهه‏ها براى او روشن شود.[[494]](#footnote-494)

1. شادمانی و بهجت: در روایت است که؛

توکل بر خداوند راه نجات از هر بدی و سوء و امان از هر دشمنی است.[[495]](#footnote-495)

### راه‌کارها

توکل در بستر بینش توحیدی و اندیشة منور ایمانی، متولد می‌شود و برخاسته از یک بینش عمیق نسبت به خدا و نیرو و ارادة جاری او در عالم است. بنابراین راه‌های دست‌یابی به توکل به ایجاد شناخت و یا اصلاح بینش باز می‌گردد. بنابراین آنچه که مانع معرفت گردد مانع توکل است و هر آنچه که از بین برنده این معرفت باشد آفت توکل است.

البته این بینش باید از ساحت عقل و اندیشه به ساحت جان بار یابد و در قلب انسان فرونشیند. برای این منظور این راه‌ها مؤثر است:

مطالعه و تأمل در آیات و روایات فضیلت توکل، تفکر و تدبر در قدرت و عظمت الهی و حضور فراگیر او در عالم، مطالعه تاریخ و مشاهده درجه حضور خدا در رخدادهای تاریخی، مطالعة احوال متوکلان، تحریص و تحمیل نفس بر توکل و تن دادن به لوازم آن، معاشرت با افراد متوکل، تلقین به نفس.

طبیعی است که حفظ توکل نیز مانند نگهداری سایر فضایل اخلاقی منوط بر مراقبت مداوم و تقویت مبانی علمی و روانی و مواظبت بر ادامة جدی و عملی توکل در تمام صحنه‌های زندگی است.

## ب) محبت

و برخى از مردم، در برابر خدا، همانندهايى [براى او] برمى‏گزينند، و آنها را چون دوستى خدا، دوست مى‏دارند ولى كسانى كه ايمان آورده‏اند، به خدا محبت بيشترى دارند. كسانى كه [با برگزيدن بتها، به خود] ستم نموده‏اند اگر مى‏دانستند هنگامى كه عذاب را مشاهده كنند تمام نيرو [ها] از آنِ خداست، و خدا سخت‏كيفر است.[[496]](#footnote-496)

عشق نوعی شیفتگی و بی‌قراری نسبت به چیزی یا کسی است. عاشقی قرین نوعی مستی، ناهشیاری و بی‌خودی است و عاشق هیجانات سرکشی نسبت به معشوق خویش ابراز می‌دارد؛ حب عبارت است از تعلق و ارتباط وجودی بین محب و محبوب.

آیا می‌توان به خدا نیز عشق ورزید؟ در عشق­ورزی با خدا تردیدهایی وجود دارد. برخی آن را نه ممکن و نه مطلوب دانسته­اند و ادعای عشق­ورزی با خدا را بی­بنیاد شمرده­اند. بعضی گفته‏اند محبت که وصفی شهوانی است تنها به مادیات و جسمانیات تعلق می‏گیرد و به طور حقیقی در باره خدا معنی‌ ندارد و اگر در پاره‏ای آیات یا روایات در باره خدا به کار رفته، منظور از محبت خدا اطاعت او، یعنی انجام اوامر و ترک نواهی او است.

بگو: اگر خدا را دوست داريد، از من پيروى كنيد تا خدا دوستتان بدارد.[[497]](#footnote-497)

و كسانى كه ايمان آورده‏اند، به خدا محبت بيشترى دارند.[[498]](#footnote-498)

بگو: «اگر پدران و پسران و ... نزد شما از خدا و پيامبرش و ... دوست‏داشتنى‏تر است، پس منتظر باشيد تا خدا فرمانش را [به اجرا در] آورد.»[[499]](#footnote-499)

گاهی در ادبیات کهن ما شیفتگی­ها و احساسات الهی نثار خدایی در هیکل یک شاهد سیمین ساق با چشم و ابرو و خط و خال و میان و پهلو شده است. بدون تردید این مواجهه در بارة خدا معنا ندارد.

برخی نیز این عشق­ورزی­ها را ناپسند می‌شمارند به این دلیل که عشق‌پیشگان معمولاً به بهانة برخورداری از دولت عشق و سرمایة بی­مانند وصال دست از بندگی و خضوع برداشته و گاه سخنانی جسارت‌آمیز بیان نموده‌اند، نام آن را غنج و دلال (نازکردن) با خدا گذاشته‌اند و آن را زبان ویژة عاشقی معرفی نموده­اند:

غیر از این نکته که حافظ زتو **ناخشنود ا**ست در سراپای وجودت هنری نیست که نیست

عتاب یار پری‌چهره عاشقانه بکش که یک کرشمه تلافی صد **جفا** بکند

بی­گمان برای ارتباط مناسب با خدا باید رفتار مُجاز و سعادت آفرین شناخته شود و از هرگونه عمل ناهنجار و غیرمجاز پرهیز گردد. عاشق خدا لاجرم باید او را یاد کند و از یاد او لذت برد. در هوای وصل او باشد و در دوری او بگرید. به پیشگاهش کارهایی ایثارگونه تقدیم کند و با او سخنان عاشقانه بگوید.

من و دل گر فدا شویم چه باک غرض اندر میان سلامت توست

در باور عاشقان عشق نه آن است که پنداشته‌اند. دلدادگان خدا در کنار دعوت به تجربه حیات­بخش محبت، و با احترام به ساحت مبارک عشق، همگان را از درک حقیقت آن مأیوس می­کنند و عاشقی را وصف‌ناپذیر معرفی می­نمایند.

مشکل عشق نه در حوصلة دانش ماست حل این نکته بدین فکر خطا نتوان کرد

داستان عشق با رفتار جنون‌آمیز و خرقه پوشیدن و سر به جیب فروبردن سامان نمی­گیرد. عاشقی روشی ویژه در زندگی است که تنها رندان بلاکش توان آن دارند. در بندگی آزاده بودن، بندگی به شرط مزد نکردن، محاسبه در کار خدمت حق نیاوردن، و خشیت از سر دانایی پیشه کردن؛ از جلوه­های عاشقی است. همچنین، از بهشت یاد او بیرون نشدن، با یاد شفابخش او خفتن و برخاستن، به نام او خوش بودن و به یاد او پناه بردن، از یاد او دلی لرزان و واله داشتن، به نام او دامن عقل و تدبیر از دست دادن، خیال او را بر همه چیز ترجیح دادن و نام او را صدر هر منفعتی نشاندن.

اوقات خوش آن بود که با دوست به سر شد باقی همه بی­حاصلی و بی­خبری بود

حب حقیقتی است که در تمامی موجودات جریان دارد. در میان انسان‌ها نیز عشق، همگانی است؛ چون ریشه در فطرت بشر دارد. همة انسان‌ها خدا را فطرتاً می‌شناسند و دلدادۀ او هستند. ریشۀ این عشق فطری احتیاج عمیق به خداست. بچه‌ای را که سخت گرسنه است بنگرید؛ چگونه از عمق جان گریه می‌کند؟ احتیاجْ کشش و رغبتی عمیق در انسان ایجاد می‌کند. هرچه این احتیاج عمیق‌تر باشد رغبت هم عمیق‌تر و شدیدتر است. اگر انسان از بُن جان محتاج خدا است عمیقاً نسبت به خدا اشتیاق خواهد داشت. بنابراین همة ما نسبت به خدا طوفانی از عواطف در ضمیر خویش داریم.

نقطة تمایز اهل عرفان و فلاسفه همین جا است. عرفا از آنجا که به نیروی عشق فطری ایمان و اعتقاد دارند در تقویت این نیرو می‌کوشند، معتقدند که کانون احساسات عالی الهی را باید تقویت کرد و موانع رشد و شکوفایی آن را باید از میان برد و به اصطلاح باید قلب را تصفیه کرد و آنگاه با مرکب نیرومند و راهوار عشق به سوی خدا پرواز نمود.[[500]](#footnote-500)

ناظر روی تو صاحب‌نظران‌اند ولی سرّ گیسوی تو در هیچ سری نیست که نیست

### پی‌آمدها

جلوه عشق الهی تنها در رفتار و گفتار عاشق نیست، و عشق صرفا واجد جنبۀ عاطفی نیست. آبشخور اصلی آن معرفتی ویژه‌ به خدا است؛ به همین خاطر عاشقان حقیقیِ خدا را «عارف» نامیده‌اند. عاشقان، شناختی ویژه از جهان و خدای جهان دارند؛ خدا را همه چیز دیدن و جز او همه را هیچ دانستن، تنها او را غنی شمردن و همه را جز او فقیر دیدن، خدا را عزیز یافتن و جز او همه را خوار و رسوا شناختن.

این برداشت آثاری خاص در نظام عواطف و رفتار عاشق خواهد داشت؛ جز از خدا مدد نگرفتن، حاجت پیش ارباب دنیا نبردن و خود را تنها وامدار او دانستن از این آثار است. عاشق واقعی خدا ایثارگر است و از نان و نام و هرآنچه رنگ تعلق پذیرد می­گذرد. خدای متعال نیز شکور یعنی قدرشناس بنده خویش است.

تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن که خواجه خود روش بنده پروری داند.

بی فیض عشق آن همه لطف و غزل از چکامة عارف نمی­تراود. شعر سرود شیدایی عارف و ترنم ذکر اوست و واگویة رازگویی او با معبود. عشق سخت نشاط‌انگیز است. عقل اگر می­دانست که دل در بند او چه مقدار خوش است بی­گمان از سر مصحلت روش عاشقی پیش می­گرفت.

عاشق خدا خضوع فطری و ناخودآگاه همۀ کائنات را بر می­انگیزد. همه چه بخواهند و چه نخواهند شیفتگان خدا را تجلیل می‌کنند. عاشق دست از اراده می­کشد گرچه ارادۀ او در عالم نافذ است. همچنین عاشق از خود خواستی ندارد گرچه همه مطیع خواست او هستند.

### راه‌کارها

چه کنیم که به خدا محبت پیدا کنیم؟ اولین قدم برای دست‌یابی به محبت خدا معرفت او است. تا خدا و صفاتش را نشناخته باشیم نمی‌توانیم جذب کمالات او شویم. پس از آن باید به این صفات و کمالات توجه داشته باشیم. اگر این همه خوبی و پاکی و صفا را ببینیم و فراموش کنیم محبت در دل جای نخواهد گرفت. یادآوری مستمر نعمات خدا نیز باعث استحکام رشته محبت خواهد شد.

رسول اکرم (ص): خدای متعال به داود پیامبر فرمود: مرا دوست بدار و در جان مردمان محبوب گردان. داود گفت: پروردگارا من خود، تو را دوست می‏دارم اما چگونه تو را پیش مردم محبوب گردانم؟ خدای متعال فرمود: نعمت‏های مرا به آن‏ها یادآوری کن تا دوست‏دار من شوند. [[501]](#footnote-501)

از سوی دیگر باید موانع محبت الهی را از میان برداشت. بی‌شک محبت دنیا مانع محبت خدا است یعنی باید از محبت دنیا بکاهیم تا محبت خدا زیاد شود. حضرت عیسی (ع) فرموده است:

دوستی خدا با دوستی دنیا برای شما جمع نمی‌شود.[[502]](#footnote-502)

امام علی (ع) می‌فرمایند:

چگونه ادعای دوستی خدا کند کسی که دلش را دوستی دنیا فراگرفته است؟[[503]](#footnote-503)

برخی از مشکلات ما با خدا به خاطر این است که اطاعت امر خدا برای ما زحمت دارد. اگر کاری کنیم که زحمت این فرمان‌برداری برداشته شود و لذت عبادت باقی بماند، محبت به خدا پیدا می‌کنیم.

## ج) رضا و تسلیم

از نقاط اوج رابطه بنده با خدا، رضای او در برابر خواست پروردگار است. یعنی بنده خدا حکم او را ناملایم نشمارد و از هر آن چه قضای الهی بر آن جاری است کراهت نداشته باشد.[[504]](#footnote-504)

رضا در مقابل سخط و ناخشنودی با ترک هر گونه گلایه و اعتراض همراه است؛ چه اعتراض ظاهری و چه باطنی و چه اعتراض به زبان و چه با فعل. تسلیم و تفویض نیز همان سپردن کارها به خدا است به صورتی که خواست بنده هیچ دخالتی نداشته باشد. به تعبیر دیگر رضا فانی شدن خواست و رضای بنده در رضا و خواست خدا است و تفویض اینکه بنده خود را دارای حق تصرف نداند[[505]](#footnote-505). در رضا هنوز میل بنده وجود دارد ولی آن را با میل خدا مطابق کرده است ولی در تسلیم میل بنده اصلاً وجود ندارد به همین جهت تسلیم بالاتر از مقام رضا است.

فرق دیگر بین رضا و تسلیم این که رضا بیشتر ناظر به نتیجه کار است؛ انسان بعد از تلاش و همت به نتیجه‌ای که خدا برایش مقدر کرده خشنود است. ولی تسلیم بیشتر ناظر به خود عمل است؛ بنده تسلیم همه کارها را به خدا سپرده و خود را در اختیار خدا گذاشته و تنها آن را انجام می‌دهد که خدا می‌خواهد. البته در رتبه بعد به نتیجه هم راضی و خشنود است.

بنابراین می‌توان برای رضا و تسلیم مراتب زیر را در نظر گرفت:

مرتبه ابتدایی اینکه بنده خدا از آنچه خدا برایش مقدر کرده کراهت قلبی نداشته باشد.

مرتبه متوسط اینکه بنده خدا میل خود را با خواست خدا هماهنگ کند و همان بخواهد که خدا می‌خواهد. البته از تبعات این مرتبه خشنودی از مقدرات خدا است.

مرتبه عالی اینکه میل بنده اصلاً مطرح نباشد و بنده خود را محو و فانی در خواست خدا کرده باشد.

کسی که خدای خود را اولاً عالم به نیازهای بندگان و ثانیاً قادر به رفع نیازهای ایشان و ثالثاً مهربان به آنان می‌شناسد، یقین دارد که سپردن اختیار به دست چنین خدایی جز خیر برای بنده به همراه ندارد. وقتی انسان همه وجود خود را از خدا می‌داند و توجه به این دارد که خدا علت هستی‌بخش او است خدا را از خود غریبه نمی‌بیند و خود را به تمام در اختیار خدا قرار می‌دهد. این چنین است که بنده به مقام تسلیم نایل می‌شود و یکسره در پی بندگی و عبودیت و طاعت خدا، میل خود را در خواست او فانی می‌کند. چنین است که بالاترین درجه تسلیم و رضا مقارن با طاعت الهی و پایبندی به شریعت است. امیر المؤمنین (ع) می‌فرمایند:

برای اثبات ایمان هر انسان به تسلیم شدن او [در برابر تقدیرات الهی] و فرمانبرداریش استدلال می‌شود.[[506]](#footnote-506)

خشنودى خداى سبحانه با فرمانبردارى او همراه است.[[507]](#footnote-507)

بنده‌ای که به خدای خود اعتماد کامل دارد و آنچه را از او می‌رسد، خیر می‌داند، در ابتلائات و گرفتاری‌ها اراده خدا را می‌بیند. به همین جهت از ابتلائات الهی استقبال می‌کند. رسول اکرم (ص) می‌فرمایند:

به راستى كه بلاى بزرگ، اجر بزرگ دارد، و هر گاه خدا بنده‏اى را دوست دارد، بلاى بزرگ به او مى‏دهد، هر كه خشنود باشد، خدا از او خشنود است و هر كه از بلا خشم گيرد، خدا بر او خشم گيرد.[[508]](#footnote-508)

بنده مؤمن نه تنها ابتلائات را مقدمه پاداش و عنایت خدا می‌داند، بلکه چون خود را ملک خدا می‌داند به او حق می‌دهد که در ملک خود هر تصرفی بنماید. بالاتر اینکه از این که خدا در میان همه بندگان به او نظر داشته و او را مبتلا کرده، شعفمند است و همین شعف باعث می‌شود که تلخی مصیبت را درک نکند.

تحمل مصیبت و صبر بر تلخی آن به راحتی قابل تصور است. مانند کسی که مشکل واکسیناسیون را به خاطر نجات از خطر بیماری تحمل می‌کند. اما این که تلخی مصیبت از بین برود و درک نشود چگونه ممکن است؟

دستگاه‌های ادراکی، گرایشی و رفتاری انسان در همدیگر تأثیر می‌گذارند. کسی که به دیگری علاقه وافر دارد (جهت‌گیری دستگاه گرایشی) دائماً چهره او را در ذهن می‌آورد و از هر خاطر مربوط استقبال می‌کند (تأثیر در دستگاه ادراکی و تصوری) و یا کسی که رفتاری را تکرار کند، آن رفتار برای او تبدیل به «عادت» یا «طبع ثانویه» می‌شود (جهت‌گیری دستگاه رفتاری) از این پس او گرایش دارد طبق عادت خود عمل کند و از ترک عادت دچار تشویش و نارضایتی می‌شود (تأثیر در دستگاه گرایشی)[[509]](#footnote-509)

کودکی که محو تماشای برنامه تلویزیونی مورد علاقه خود است از اتفاقات محیطی بلکه از احساسات خود بی‌خبر می‌گردد، ممکن است صدای زنگ خانه را نشنود، احساس گرسنگی یا درد را فراموش کند و دستگاه ادراکی او اطلاعی از درون و بیرون دریافت نکند.

زنان مصر وقتی به جمال یوسف خیره شدند دست خود را بریدند و متوجه درد آن نشدند. بنده‌ای که محو جمال و جلال خالق یوسف است، تلخی و درد مصیبتی را احساس نمی‌کند زیرا آن را از محبوب خود می‌بیند.

باید دانست رضا و تسلیم به معنی رضایت از وضع موجود یا انظلام و رضایت به ظلم دیگری نیست، بلکه بنده راضی و تسلیم بعد از این که تمام تلاش خود را به کار می‌گیرد تا وظایف خود را به درستی و به وجهی که مقرون به نتیجه باشد انجام دهد، نتیجه‌ای را که حاصل می‌شود، مقدر خدا می‌داند و به آن راضی است. لذا این ارشاد امام خمینی (ره) که «ما مأمور به وظیفه‌ایم نه مأمور به نتیجه» به معنی عدم لحاظ اهداف و نتایج هنگام اقدام نیست بلکه به معنی رضا و تسلیم در برابر خدا پس از تلاش برای تشخیص درست وظیفه و اقدام کامل برای آن است.

یعنی رضا و تسلیم بعد از عمل به وظایف شرعی و انسانی تصور دارد. مؤمن می‌داند که خدا اراده کرده امور عالم را از طریق اسباب جریان بخشد، بنابراین به اراده خدا عمل می‌کند و برای حصول مطلوب اسبابش را فراهم می‌کند. نیز می‌داند که فراهم کردن اسباب ظاهری تنها یکی از عوامل فراوان مؤثر در حصول نتیجه است، بنابراین نه رضا و نه تسلیم مانند توکل به معنی دست شستن از اسباب و عدم تلاش و همت نیست، بلکه توکل و رضا و تسلیم واقعی مستلزم فراهم کردن اسباب است. با این توجه که اسباب، تنها در اسباب فیزیکی خلاصه و منحصر نیست بلکه اموری مانند دعا، ایمان، توسل به اهل بیت –علیهم السلام- به عنوان واسطه‌های فیض الهی، و ... از عوامل فرامادی رسیدن به اهداف هستند.

تلاش برای اهداف از دستورات خدا است و بنده مؤمن همین تلاش را از جمله مصادیق سرسپردگی و تسلیم می‌شمارد. او تمام تلاش خود را در راه بندگی به کار می‌گیرد و اگر نتیجه مطلوب حاصل نشد، یا آن را به کوتاهی خود نسبت می‌دهد و از خود ناراضی است و یا آن را قضای الهی می‌شمارد و از خدای خود خشنود است.

یکی از مصادیق رضا به قضای الهی راضی بودن به رزق است. در احادیث فراوانی بر مقسوم و معلوم بودن روزی نزد خدا تأکید شده است و حتی تأکید شده که هیچ تلاشی از جانب بنده روزی را کم یا زیاد نمی‌کند. امام علی(ع) می‌فرمایند:

به يقين بدانيد! خداوند براى بنده خود هر چند با سياست و سخت كوش و در طرح و نقشه نيرومند باشد، بيش از آنچه كه در علم الهى وعده فرمود، قرار نخواهد داد.[[510]](#footnote-510)

بلکه حتی اگر کسی بخواهد از روزی خود فرار کند، برایش ممکن نیست و بالاخره آن روزی او را درک می‌کند، ممکن است برای کسی این تصور پیش آید که باید سعی و تلاش را کنار گذاشت و تنها به اعمال عبادی پرداخت چرا که تلاش در میزان روزی مؤثر نیست. پاره‌ای از احادیث از این پندار غلط منع کرده‌اند؛ امام کاظم (ع) می‌فرمایند:

كسى كه از پى روزى حلال برود تا خود و خانواده خود را منتفع سازد اجر او در پيشگاه الهى مانند اجر سربازى است كه در راه خداوند عزوجل جهاد ميكند.[[511]](#footnote-511)

اکنون این سؤال پیش می‌آید که اگر روزی انسان معلوم و مشخص است و با هیچ تلاشی کم و زیاد نمی‌شود، دلیل دعوت به تلاش چه می‌تواند باشد؟ این سؤال وقتی جدی‌تر می‌شود که توجهی به مفهوم رزق در فرهنگ اسلامی بشود:

در فرهنگ اسلامی اولاً رزق فقط خوردنی و نوشیدنی نیست بلکه هر آنچه انسان در این دنیا مصرف می‌کند، رزق است؛ لباس برای پوشیدن، مسکن برای سکونت، ماشین برای جابجایی، صندلی برای نشستن و ... همه رزق‌اند. همچنین روزی اعم از روزی مادی و معنوی است. دوست خوب، استاد مرشد، جلسه سخنرانی سازنده، مجلس دعا و توسل، همسر سازگار و ... همگی رزق محسوب می‌شوند.[[512]](#footnote-512)

اکنون این سؤال تقویت می‌شود. اگر توفیقات معنوی جزو روزی مقسوم و معلوم انسان است و تلاش انسان در آن دخالتی ندارد، دعوت به تلاش، چه منطقی دارد؟

دسته‌ای از احادیث ناظر به این موضوع رزق را دو دسته معرفی کرده‌اند:

الف- رزق محتوم، که حتی اگر انسان به دنبال آن نرود به او می‌رسد.

ب- رزق وابسته به طلب و تلاش که یکی از شروط رسیدن به آن، تلاش و اقدام خود اوست.

امام صادق (ع):

روزى به دو قسمت تقسيم شده است: يكى از آنها به صاحبش مى‏رسد هر چند آن را طلب نكرده باشد، و ديگرى وابسته به طلب و كوشش او است. پس آنچه قسمت بنده است به هر حال به او خواهد رسيد، حتى اگر تلاشى هم براى دست يافتن به آن نكند. و آنچه بسته به كوشش اوست، بايد از راههاى آن بجويد.[[513]](#footnote-513)

امام علی (ع) (در وصیت به محمد بن حنفیه):

بدان پسركم كه روزى دوتاست آن كه آن را بجويى، و آن كه تو را بجويد، و اگر نزد آن نروى راه به سوى تو پويد.[[514]](#footnote-514)

از این دو قسم روزی تعبیر به «روزی عام» و «روزی خاص» نیز شده است. (مانند رحمت عام و خاص یا هدایت عام و خاص)[[515]](#footnote-515)

اختیار انسان نامحدود نیست. از حیطه اختیار انسان به امکانات تعبیر می‌شود. خدا مقدار معینی امکانات اولیه در اختیار فرد مختار قرار می‌دهد (مال و ثروت، پدر و مادر خوب، محیط اجتماعی مناسب و...) فرد در میان این امکانات اختیار می‌ورزد. همین اختیارهای او ملاک این است که خدا در آینده چه امکاناتی به او ببخشد و دایره اختیار او را چقدر تعیین نماید. به عبارتی اختیار کنونی ما در امکانات موجود، در اندازه اختیار آینده ما مؤثر است. روزی در واقع همان امکانات انسان است. بنابراین مقدار مشخصی از روزی به صورت اولیه در اختیار ما قرار داده می‌شود که این مقدار گریزناپذیر و قطعی و مشخص است و اعمال انسان دراین مقدار از روزی مؤثر نیست، بر اساس نوع استفاده ما از این ارزاق (اعم از مادی و معنوی) رزق آینده تعیین خواهد شد. این بخش از رزق وابسته به تلاش خود ما خواهد بود.[[516]](#footnote-516)

### پیامدها

از جمله آثار رضا و تسلیم آرامش دنیوی است. کسی که معتقد است خدا فیاض و مهربان است، به تمام نیازهای او آگاه و به برآوردن آنها توانا است و هیچ بخلی در او راه ندارد و در همه امور دست او را آشکار می‌بیند، محزون و مضطرب نمی‌شود.

امام علی (ع):

هر كس به قسمت خدا خوشنود شود بر آنچه كه از دست دهد افسرده نخواهد شد[[517]](#footnote-517)

خشنودی [بقضاى حقّ تعالى] اندوه را زايل ميكند.‏[[518]](#footnote-518)

خشنود باشى [به آن چه خدا تقدير كرده] تا آسايش يابى.‏[[519]](#footnote-519)

امام صادق (ع):

خدا خرّمى و آسايش را در يقين و رضا مقرر داشته و غم و اندوه را در شك و نارضايتى.[[520]](#footnote-520)

یکی از آثار رضای بنده به قضای الهی حشنودی خدا از او است که همان رضوان الهی است که بهشتیان مستغرق در انواع نعمات مشتاق آن هستند:

خداوند به موسی (ع) وحى فرمود: رضاى من در آن است كه تو راضى به قضاى من شوى.[[521]](#footnote-521)

امام علی (ع):

علامت و نشانه خشنودى خداى سبحانه از بنده اينست كه راضى باشد بنده به آن چه خداى سبحان حكم كرده به آن ، به نفع او و به ضرر او.[[522]](#footnote-522)

به عبارت دیگر رضای بنده از خدا و رضای خدا از بنده، دو طرفه است. لذا بنده‌ای که خواهان مراتب بالا و حقیقی رضای خدا است، باید خود را به مراتب بالا و حقیقی رضا برساند.

از دیگر آثار رضا رشد نفس و بلوغ واقعی انسان است. همانگونه که ذکر شد رضا هماهنگ سازی میل خود با خواست خدا است. یعنی مقام رضا مقام مخالفت هوی و میل نفسانی و مضمحل کردن میل خود در اراده مولا است. همین مخالفت به نفس عامل رشد و تقویت نفس است:

امام علی (ع):

رشد نفس در مخالفت كردن با آن است.[[523]](#footnote-523)

رو كن بر نفس خود به پشت گردانيدن از آن‏.[[524]](#footnote-524)

رشد نفس به معنی تقویت نفس حیوانی نیست، بلکه به معنی تعالی نفس از مراتب دانی به مراتب عالی خود است.

یکی دیگر از آثار رضا بی‌نیازی و استغنای نفس است. در نگاه ابتدایی به نظر می‌رسد زیاد بودن دارایی در انسان این حالت بی‌نیازی را ایجاد می‌کند، اما توجه به احوال ثروتمندان، خلاف این را نشان می‌دهد زیرا هرچه دارایی ایشان بیشتر می‌شود تکاپوی‌شان برای افزایش و یا حفظ دارایی بیشتر می‌شود. از این رو گفته‌اند: مَثََل طالب دنیا به تشنه‌ای می‌ماند که از آب شور می‌خورد، هر چه بیشتر بخورد عطش او فزونی می‌یاد. تکاپوی بیشتر اهل ثروت برای دنیا نشانه احساس نیاز است. لذا کسانی که آرامش و بی‌نیازی را در مال دنیا می‌جویند اشتباه می‌کنند. چه بسا کسانی که اندکی دارایی بیش ندارند ولی صدها برابر آرامش ثروتمندان را در زندگی دارند.

رسول اکرم (ص):

بدان‌چه خدا قسمت كرده خشنود باش تا توانگرترين مردم باشى.[[525]](#footnote-525)

امام علی (ع) :

خشنود شو از روزى به آن‌چه از براى تو قسمت شده تا توانگرانه زندگانى كنى.[[526]](#footnote-526)

توانگرترين مردم كسى است كه خشنود باشد به قسمت كردن خدا.[[527]](#footnote-527)

ميوه رضا [به قسمت و تقدير حق تعالى] توانگريست.‏[[528]](#footnote-528)

این بی‌نیازی و استغنا عزت نفسی به ارمغان می‌آورد که با اسباب ظاهری و مقامات دنیوی حاصل‌شدنی نیست. از دیگر ثمرات این استغنا و آرامش این است که فرد، موفق به حضور قلب در عبادات می‌شود، چرا که آنچه تمرکز هنگام عبادت را سلب می‌کند، دل‌مشغولی‌های دنیوی است که با رضا و زهد رخت برمی‌بندد و فراغتی برای خلوت با محبوب و معبود فراهم می‌شود.

رسول اکرم (ص):

خداى عز و جل فرمايد: به عزت و جلال و شرف و بلندى مقامم سوگند كه: هيچ بنده مؤمنى خواست مرا بر خواست خود، در يكى از امور دنيا برنگزيند، جز آن‌كه بى‏نيازيش را در وجود خودش قرار دهم و همتش را متوجه آخرت سازم و آسمان‌ها و زمين را عهده دار روزيش گردانم، و خودم برايش پس تجارت هر تاجرى باشم.[[529]](#footnote-529)

ترجیح میل خدا بر میل خود همان مقام رضا است.

انحرافات انسان یا از ناحیه نفس اماره است یا از ناحیه وسوسه و نیرنگ شیطان. بنده‌ای که با رسیدن به مقام رضا و تسلیم امیال و خواهش‌های نفس خود را در اراده مولایش منحل کرده است، هم این امیال را از اثربخشی برای انحراف بازداشته و هم ابزار کار شیطان را از دست او گرفته است. شیطان هر چه در وجود چنین فردی وسوسه می‌کند، اثری نمی‌بخشد چرا که لازمه اثر بخشی وساوس همان امیال و هوس‌ها است. به همین خاطر شیطان از انسان راضی تسلیم گلایه‌مند است:

امام صادق (ع):

ابليس گفت: پنج چيز است كه من در آنها حيله‏اى ندارم ولى بقيه مردم در دست من هستند: .... و كسى كه به آنچه خدا به او داده راضى باشد و غم روزى نخورد.[[530]](#footnote-530)

بنابراین رهایی از چنگ شیطان یکی دیگر از ثمرات رضا و تسلیم است و رهایی از چنگ نفس و شیطان به معنی نبودن مانع بر سر راه سعادت ابدی و پایدار است.

از جمله آثار بسیار ارزشمند رضا و تسلیم در برابر خدا، اصلاح رابطه فرد با دیگران است؛ وقتی فرد در همه اموری که برایش پیش می‌آید دست خدا را در کار می‌بیند و فقط محبوب خود را مؤثر حقیقی و مستقل در عالم می‌بیند، بخاطر محرومیت‌ها و مصائبی که به او می‌رسد مردم را ملامت نمی‌کند و از خلق خدا ناراحت و دلگیر نمی‌شود. حتی اگر کسی با اختیار به او آسیبی برساند، باز آن را از مصادیق ابتلائات الهی می‌بیند و آن فرد را تنها واسطه این ابتلا می‌داند.[[531]](#footnote-531) او در حوادث زندگی تنها به حیث فاعلی و استناد به فاعل قریب توجه ندارد. بلکه هم حیث فاعلی و صدوری را در نسبت با فاعل بعید که همان محبوب او باشد می‌بیند و هم توجه به حیث مفعولی و وقوعی آن می‌کند و خود را می‌بیند که هر چه بر سرش می‌آید از خود او است او هر دو آیه کریمه را در هر پدیده‌ای مشاهده می‌کند:

و اگر [پيشامد] خوبى به آنان برسد، مى‏گويند: «اين از جانب خداست» و چون صدمه‏اى به ايشان برسد، مى‏گويند: «اين از طرف توست.» بگو: «همه از جانب خداست.» [آخر] اين قوم را چه شده است كه نمى‏خواهند سخنى را [درست‏] دريابند؟ هر چه از خوبيها به تو مى‏رسد از جانب خداست و آنچه از بدى به تو مى‏رسد از خود توست.‏[[532]](#footnote-532)

این اثر رضا و تسلیم در رابطه با دیگران یکی از مصادیق روشن تأثیر اخلاق بندگی در اخلاق اجتماعی است.

استجابت دعا از دیگر آثار رضای بنده از خدا است:

امام حسن (ع):

من ضامنم براى كسى كه جز خدا در دلش خطور نكند، به درگاه خدا هر دعا كند مستجاب شود.[[533]](#footnote-533)

### راهکارها

بنده مؤمنی که توجه به آثار رضا و تسلیم می‌کند، مشتاق این مقام می‌شود. این اشتیاق اولین شرط تلاش برای رسیدن به این مقام است. لذا در آیات و احادیث از طریق بیان آثار و نتایج رضا اولاً در مؤمنین شوق ایجاد شده است.

عنصر کلیدی دیگر برای رسیدن به این مقام، معرفت به این است که خدایی که ما بندگان را از کتم عدم پدید آورده است هنوز نیز وجود دارد و هنوز عالم مطلق، قادر مطلق، جواد مطلق و خیر محض است. لذا سپردن عنان اختیار به دست چنین خدایی عقلانیت محض است:

امام علی (ع):

رضا و خوشنودى ميوه يقين است‏.[[534]](#footnote-534)

سنگينى و وقار عقل در خشنودى و اندوه آزمايش مى‏شود.[[535]](#footnote-535)

امام صادق (ع):

از نشانه‏هاى درستى يقين مرد مسلمان اين است كه مردم را به وسيله خشم خدا خرسند نكند.[[536]](#footnote-536)

داناترين مردم به خدا، راضى‏ترين آنها است از خداى عزوجل.‏[[537]](#footnote-537)

روشن است که ادعای زبانی معرفت خدا اثربخش نیست و باید واقعاً این معرفت حاصل شود و به جان بنده رسوخ کند و به یقین حقیقی تبدیل شود. برای نبودن چنین یقینی همین کافی است که آثار آن از جمله رضای به قضای الهی، در جان ما محقق نشده است.

عنصر دیگری که رضا و تسلیم را در وجود انسان به بار می‌نشاند، کیمیای محبت است. خاصیت محبت این است که محب تماماً محبوب خویش را می‌بیند و تمام حالات خود را چنان تنظیم می‌کند که مطابق خواست و مورد پسند محبوب باشد. به عبارتی محبت سنخیت می‌آورد و به همین خاطر هم در منابع دینی تا این حد ارزش حب اهل بیت عظیم شمرده شده است.

انسانی که تمام وجود خود را در عشق خالقش باخته است، نه تنها از مصائب و مشکلات احساس درد نمی‌کند بلکه مصائبی را که منسوب به معشوقش می‌باشد به جان می‌خرد و آنها نشانه عنایت محبوب خود می‌داند:

امام صادق (ع):

سخت ترين مردم از لحاظ بلا و گرفتارى پيغمبرانند، سپس كسانى كه در پى آنانند، سپس به ترتيب مقام و منزلتى كه نزد خدا دارند.[[538]](#footnote-538)

اجر بزرگ با بلاى بزرگست و خدا هيچ قومى را دوست نداشته جز آنكه گرفتارشان ساخته.[[539]](#footnote-539)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ای جفای تو ز دولت خوبتر |  | انتقام تو ز جان محبوب‌تر |
| نار تو این است نورت چون بود؟ |  | ماتم این، تا خود که سورت چون بود؟ |
| از حلاوتها که دارد جَور تو |  | وز لطافت کس نیابد غَور تو |
| نالم و ترسم که او باور کند |  | وز کرم آن جور را کمتر کند |
| عاشقم بر قهر و بر لطفش بجد |  | بوالعجب من عاشق این هر دو ضد |
| والله ار زین خار در بستان شوم |  | همچو بلبل زین سبب نالان شوم |

آری بلا و مصیبت نشانه حب خدا و عنایت او به بنده است. همین عقیده بنده را تا بالاترین درجات رضا و تسلیم می‌رساند و او را منقاد و تسلیم محبوب خود می‌کند. جالب‌تر این که صبر بر مصائب و تسلیم در برابر مقدرات الهی درجه رضا و تسلیم بالاتری را نصیب فرد می‌کند، چرا که با دست‌یابی به هر مرحله از رضا و تسلیم یک مرتبه یقین او افزایش می‌یابد:

امام علی (ع):

هر كه راضى باشد به آن‌چه بر او مقدر شده، يقين او قوّت یابد.[[540]](#footnote-540)

بنابراین ابتلائات الهی از این جهت هم هدیه و عطیه برای بنده راضی و منقاد است تا درجه رضا و تسلیم او را بالاتر ببرد تا مرتبه بالاتری از رضای الهی را برای او به ارمغان آورد.

خلاصه این که تأثیر دستگاه گرایشی در رفتار و ادراک و امیال وقتی به درجه بالا برسد، تبدیل به مقام رضا و تسلیم می‌شود؛ بنده شیفته و واله محبوب، نه به غیر محبوب گرایش دارد و نه کاری غیر از خواست او می‌کند و این یعنی رضا و تسلیم.

بیان شد که اصل رضا و تسلیم همان ذوب کردن میل خود در اراده خدا است، لذا مادامی که بنده پیروی از خواهش‌های نفس خویش می‌کند، تصور مقام رضا ادعایی بیش نیست. بنابراین یکی از راهکارهای عملی نیل به مقام رضا مخالفت با خواسته‌های نفس و به عبارتی جهاد با نفس است. انسانی که مداومت در مخالفت با نفس داشته باشد، کم‌کم نیروی نفس او کاسته می‌شود و طغیان او فروکش می‌کند، در این حال او آماده است که اولین مرتبه رضا و تسلیم را کسب کند. فردی که خواهش‌های نفس او در او نسبت به خواست و تقدیر الهی انزجار درونی ایجاد نمی‌کند، در واقع اولین مرتبه رضا و تسلیم را کسب کرده است، و اکنون باید برای احراز مراتب بالاتر تلاش کند.

نکته آخر این که توجه به این که رضایت یا عدم رضایت انسان تغییری در مقدرات ایجاد نمی‌کند و جریان امور از مجرای مقدر خود خارج نمی‌گردد و خدا به هر کس به اندازه‌ای که برایش مقدر است، عطا می‌کند؛ نه بیشتر و نه کمتر، باعث می‌شود که انسان به لحاظ روحی مرتبه پایینی از رضا و تسلیم را کسب کند و لااقل بی‌جهت خود را عذاب ندهد و حرص نخورد و درجه‌ای از آرامش را تجربه کند، هر چند که نباید به این مرتبه از رضا اکتفا شود ولی دست کم باعث می‌شود که انسان از وادی خطرناک نارضایتی و خشم از خدای خود دور شود. لذا است که پاره‌ای از روایات به این نکته توجه داده شده است:

خداى عز و جل به سوى داود (ع) وحى نمود كه اى داود تو چيزى مي‌خواهى و و من چيزى مي‌خواهم و نمي‌باشد مگر آنچه من مي‌خواهم پس اگر تسليم شوى از براى آنچه من خواسته باشم آنچه خواهى بتو عطاء كنم و اگر تسليم نشوى از براى آنچه من خواسته باشم تو را در تعب و رنج افكنم در آن‌چه مي‌خواهى بعد از آن نباشد مگر آنچه من مي‌خواهم‏.[[541]](#footnote-541)

امام علی (ع):

اگر شكيبا باشى تقدير الهى بر تو جارى مى‏شود و تو پاداش داده خواهى شد و اگر بى تابى كنى نيز تقدير الهى بر تو جارى مى‏شود و تو گناه كارى.[[542]](#footnote-542)

امام صادق (ع):

هر كه به قضا راضى باشد، قضا بر او وارد شود و خداى اجر او را بزرگ فرمايد و هر كه قضا را ناخوش دارد، قضا بر او وارد شود و خدا اجرش را تباه سازد.[[543]](#footnote-543)

## پرسش

1. نسبت توکل و به کارگیری اسباب عادی را بیان نمایید.
2. فرق انسان متوکل و فرد غیر متوکل در بهره‌گیری از اسباب چیست؟
3. دو شگرد شیطان برای فریب انسان که با توجه به دو رکن اساسی توکل طراحی شده است را بیان کنید.
4. چرا برخی از افراد عشق ورزی با خدا را ناپسند می‌شمارند؟
5. آیا عشق به خدا همگانی است یا مخصوص افراد خاصی است؟ چرا؟
6. چگونه عشق خدا می‌تواند منشأ همه فضایل باشد؟
7. فرق رضا و تسلیم چیست؟ چگونه ممکن است انسان به مرحله‌ای برسد که تلخی مصائب را درک نکند؟ چگونه رضا مایه آرامش است؟
8. چه اعتقاداتی رضا و تسلیم در برابر خدا را برای بنده به همراه می‌آورد؟
9. رابطه دو طرفه یقین و رضا را توضیح دهید.

## برای تأمل و پژوهش

1. برای درک بهتر مفهوم توکل می‌توان به رابطه کودکی کم سن و سال و با توانایی محدود با پدرش دقت کرد. برای چنین کودکی موقعیت‌هایی پیش می‌آید که واقعاً خود را نیازمند کمک پدر می‌بیند و بدون کمک او خواسته خود را در معرض از دست رفتن می‌بیند. حسی که در آن لحظه کودک نسبت به پدرش دارد، همان حقیقت توکل است. در این باره با دوستان خود گفتگو کنید و نکاتی را که از مشاهده این پدیده به دست می‌آورید در بحث توکل به خدا تطبیق دهید.
2. در بحث عشق مطرح شد که عشق به خدا در وجود همه هست و اساساً یک مسأله فطری است، چگونه یک امر فطری رو به خاموشی می‌گذارد، به حدی که در اکثر مردم تا آخر عمر تأثیرگذاری ندارد و مشاهده نمی‌شود.
3. جوهره عشق، اشتیاق و کشش بی‌سابقه به سمت محبوب در جان محب است. آیا می‌توان عشق‌های زمینی را هم عشق دانست، اگر چنین است، نسبت آن با عشق به خدا چیست؟
4. در مقاطعی که اتفاق ناگواری برای ما پیش می‌آید، می‌توانیم تا حدی به میزان رضامندی خود پی ببریم. چند مورد از حوادث ناگواری که ماه‌های گذشته برای شما پیش آمده را در نظر بگیرید و حالات خودتان را در آن موقعیت به یاد بیاورید. اگر همان موقعیت برای شما تکرار شود، از خودتان چه انتظاری دارید و تجلی مقام رضا در آن حادثه چه باید باشد. آیا رضامندی نمود بیرونی دارد و در عمل هم تأثیر می‌گذارد یا فقط یک امر درونی است؟
5. ماجرای قربانی کردن اسماعیل (ع) را از منظر رضا و تسلیم مورد گفتگو قرار دهید. اگر قربانی کردن گوسفند در مراسم حج نماد این ماجرا باشد، چه پیام‌هایی از آن برداشت می‌شود؟
6. دانستیم که انسان باید در هر حادثه‌ای دست خدا را در کار ببیند . اگر کسی در حق ما ستم کند آیا باز هم آن فعل از جانب خدا است؟ آیا این نگاه با اختیار انسان سازگار است و منجر به جبرگرایی نمی‌شود؟

# آسیب­شناسی رابطه با دیگران

## اهداف

از دانشجو انتظار می‌رود پس از فراگیری این فصل:

1. احکام اخلاقی معاشرت با دیگران را دریابد
2. تصویر روشنی از معنای ظلم و بی‌عدالتی، و نیز تکبر پیدا كند و با ماهیت، مصادیق و نتایج فردی و اجتماعی آن آشنا شود.
3. از رهگذر آشنایی با پیامدهای سوء دنیوی و اخروی ظلم و ستم، عالمانه از آن فاصله گیرد.
4. وظیفة اخلاقی خویش را در مواجهه با بی‌عدالتی اجتماعی دریابد.
5. تصویر واضحی از مفهوم «آداب معاشرت» به دست آورد و اهمیت مراعات آن را دریابد.
6. با برخی از مهم‌ترین ریشه‌ها و نتایج بی‌مبالاتی در آداب معاشرت آشنا و از اسباب و زمینه‌ها و پیامد‌های مثبت مراعات آن مطلع گردد.

حسن معاشرت با دیگران سه مرتبه دارد. مرتبه حداقلی و پایین آن این است که آدمی به دیگران آسیبی نرساند و حقوق آنان را رعایت کند. مرحله متوسط آن این است که نسبت به سرنوشت و منافع دیگران حساس باشد و برای آن نیز تلاش کند. اما مرتبه والا و حداکثری آن عبارت است از این که حاضر باشد برای دیگران از منافع خود بگذرد. در فصول آینده به ترتیب به این سه مرحله در روابط اجتماعی می‌پردازیم.

## الف) ستم

اصطلاح معروف «ظلم» به معنای عدم رعایت حق است. در این تعریف، حق، جایگاهی محوری دارد. از این رو علمای اخلاق، ظلم را به اعتبار کسانی که هر کدام به نوعی حقی بر انسان دارند به ظلم به خدا، به خود و به دیگران تقسیم کرده‌اند.[[544]](#footnote-544) ظلم در تمام این موارد، به معنای عدم مراعات حقوقی است که انسان در برابر آنها مسئول است.

بنابراین کسی که خود را ملزم به سپاسگزاری از نعمت‌های بی‌شمار الهی و مراعات تکالیف شرعی نمی‌داند، کسی که عملا در برابر توانایی‌ها و استعداد‌های خدادادیش مسؤولیتی احساس نمی‌کند و آنها را ضایع می‌کند و كسی كه حقوق دیگران را پایمال می‌كند، ظالم محسوب می‌شود. برخی از مصادیق ظلم عبارت‌اند از؛ بدقولی و خیانت، عدم مطالعة کافی جهت درس‌دادن یا درس‌گرفتن، ایجاد سر و صدا در محیط عمومی و سلب آسایش دیگران، گران‌فروشی به خریدار ناآگاه یا ناچار، شایعه‌پراکنی و ایجاد اضطراب در جامعه، استفاده از وسیلة نقلیة دودزا، آلوده کردن محیط زندگی (مانند محیط درسی، محیط كاری، مكان‌های تفریحی و مانند اینها)، حاكم‌كردن روابط به جای ضوابط در تعاملات اجتماعی، رانت‌خواری و سوء استفاده از فرصت‌های عمومی، سوء استفاده از اعتماد دیگران، تجاوز به حریم‌ عفاف افراد و بی‌احترامی به مقدسات و اعتقادات دیگران.

امیر مؤمنان علی (ع) فرموده‌اند:

انسان ظالم سه نشانه دارد: مافوق خویش را نافرمانی می‌کند، به زیردستانش زور می‌گوید و با ستمکاران همراهی می‌کند.[[545]](#footnote-545)

در این روایت، حضرت، ضمن برشمردن نشانه‌های ظالم به برخی از بارزترین مصادیق ظلم هم اشاره کرده‌اند.

### پی‌آمدها

پی‌آمدهای ستم‌کاری را می‌توان به اعتبار حوزه‌های ظلم و اجحاف به پی‌آمدهای فردی و اجتماعی تقسیم کرد. مهم‌ترین پی‌آمد ستم‌کاری، ‌محرومیت از هدایت، حمایت و محبت خدا است. قرآن کریم، ظالمان را محروم از حب الهی معرفی کرده[[546]](#footnote-546) و امیر مؤمنان (ع) محرومیت از رستگاری، گرفتاری به عذاب دنیوی و اخروی و نزول بلایا و سلب نعمت‌ها[[547]](#footnote-547) را از پی‌آمد‌های ستم‌کاری برشمرده و در نهی از ظلم فرموده‌اند:

از ستمگری بپرهیزید كه بلاها را به شما متوجه می‌كند و نعمتها را از شما می‌راند و اوضاع را دگرگون می‌كند.[[548]](#footnote-548)

در پی‌آمدهای اجتماعی نیز تأکید بر خرابی شهرها و محرومیت از نعمت‌ها و ابتلای به فتنه‌ها[[549]](#footnote-549)یی مانند تسلط ظالمین بر جامعه است. قرآن کریم این پی‌آمدها را در جاهای مختلف، بیان کرده که از آن جمله می‌فرماید:

و اين گونه برخى از ستمكاران را به [كيفر] آنچه به دست مى‏آوردند، سرپرست برخى ديگر مى‏گردانيم.[[550]](#footnote-550)

و از فتنه‏اى كه تنها به ستمكاران شما نمى‏رسد بترسيد.[[551]](#footnote-551)

خدا گروه ستمگران را راه نمى‏نمايد.[[552]](#footnote-552)

در واقع، ظلم در مملکت وجود انسان ناشی از سرپیچی قوا از اطاعت سلطان عقل و رهنمای هدایت است که در نتیجة آن، بینش‌ها، گرایش‌ها، عواطف و احساسات انسان سمت و سوی دیگری پیدا می‌کند. اگر این روند ادامه پیدا کند حکومت صالح عقل، ضعیف و سرنگون و حکومت فاسد جهل و هوس پیدا و مسلط می‌شود و این فرآیندی است که در مقیاس جامعه نیز اتفاق می‌افتد.[[553]](#footnote-553)

اگرچه به نظر می‌رسد در هر ظلمی، دو طرف وجود دارد: کسی که ظلم می‌کند و کسی که مورد ستم واقع می‌شود، اما از منظر قرآن، دود ظلم به چشم خود ظالم هم می‌رود و اتفاقا این تأثیر هم بیش‌تر است هم پیش‌تر[[554]](#footnote-554). اثر مخرّب ظلم پیش از مظلوم به خود ظالم می‌رسد و سلامت روحی و بهداشت روانی او را هدف قرار می‌دهد. همچنین پی‌آمدهای ظلم، بسته به کسی که مظلوم واقع می‌شود و اندازة حقی که ضایع می‌گردد، متفاوت می‌شود. مثلا آزردن بیگانه با آزار و اذیت پدر و مادر و ظلم به یك نفر با ظلم به یك ملت، یكسان نیست.

### راه‌کارها

یکی از مهم‌ترین علل ظلم، ضعف ایمان و باورهای دینی است. عدم باور به غیب هستی، معاد و حیات اخروی، حساب‌رسی و پاداش نیك و بد اعمال، موجب جرأت بر ستمگری می‌گردد. امیر مؤمنان (ع) فرموده‌اند «از طریق ایمان است که به اعمال صالح، راه برده می‌شود.»[[555]](#footnote-555)

عدم مدیریت صحیح قوای انسانی و تسلط ناکافی بر کنترل خواهش‌های نفسانی نیز یکی دیگر از اسباب تعدی، بلكه شایع‌ترین آنهاست و در محیط ایمان‌های متزلزل و اراده‌های ضعیف، ظهور انواع ستم را باعث می‌شود. هنگامی که انسان نتواند نفس زیادت‌خواه را تربیت و مدیریت کند به ناچار برای ارضای آن از حد خویش تجاوز می‌کند و حقوق دیگران را زیر پا می‌گذارد. مثلا انسان حریصی که چشم به مال دیگران دارد یا آدم بداخلاقی كه خلق و خوی تند و نامهربانی دارد یا شهوت‌ران هرزه‌ای که اسیر نفس سرکش خویش است همه در معرض خطر ستم‌گری قرار دارند و امنیت اخلاقی جامعه را تهدید می‌كنند. شاید به همین جهت بوده که قدرت یا ثروت را از اسباب ظلم به شمار آورده‌اند. جان نادان و ناساخته به جای استفادة صحیح از این نعمت‌های بزرگ آنها را در مسیر کفران و تعدی به کار می‌گیرد.

گاهی نیز کسی که در اثر فشارهای زندگی و عدم آمادگی روحی جهت برخورد عاقلانه با مشکلات، دچار بدبینی شده و در حالتی نامتعادل قرار گرفته است گمان می‌کند پدر و مادر، دوستان و آشنایان یا جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند او را ندیده گرفته و حقش را زیر پا گذاشته‌اند، و طبعا به خود حق می‌دهد که او نیز حق دیگران را نادیده بگیرد. البته روشن است زمانی که انسان حقیقتا مورد ظلم واقع شده باشد می‌تواند حق خویش را مطالبه کند اما باید هم اصل وقوع ظلم برایش به یقین معلوم شده باشد و هم در روند دادخواهی و حق‌طلبی دچار افراط نگردد.

شایسته است برای اصلاح كوتاهی در مراعات حقوق دیگران، شیوه‌های زیر به كار گرفته شود:

یکی تفکر و تدبر در قبح ستم و اجحاف به حقوق دیگران. رد یا قبول بعضی از گزاره‌ها دلیل نمی‌خواهد، تنها کافی است آنها را درست تصور کنیم. زشتی و ناشایستی ظلم نیز از همین قبیل است.

مشاهدة نمونه‌های عملی نیز همیشه قدرت آموزندگی و برانگیزندگی بالایی دارد و وسیلة بسیار مؤثری برای توجه دادن به عواقب فاجعه‌بار ستم‌کاری است. تأمل در پی‌آمدهای سخت ظلم که در طول تاریخ، گریبان‌گیر ظالمان گردیده، و مقایسة آن‌ها با نتایج شیرین عدالت و مطالعة احوال هر دو دسته، همه در مسیر عبرت‌آموزی قابل توصیه‌اند. در آیات قرآن کریم بعد از توصیف احوال ستمگران، دعوت به عبرت‌گیری شده است.

گام بعد از تفکر، عزم است و مراد از عزم، تصمیم بر ترک ظلم و حرکت بر مدار عدالت، ادای واجبات و جبران مافات است. اهمیت عزم و اراده تا آنجاست که آن را جوهرة انسانیت و ملاک و میزان امتیاز انسان از حیوان دانسته و گفته‌اند تفاوت درجات انسان به تفاوت درجات عزم اوست.

مبارزة جدی، مستمر و منطقی با خواهش‌های نامشروع نفسانی خصوصا کنترل قوه غضبیه نیز به این مهم کمک می‌کند. روشن است که انبیای الهی، حامل پیام نابودی و قلع و قمع خواسته‌های انسان نبوده‌اند. هدف مشترک ایشان تربیت انسان از طریق هدایت و کنترل قوای او بوده است. از آنجا که ظلم، بیشتر از مطالبات نابجای قوة غضبیه ناشی می‌شود کنترل این قوه در اینجا اهمیت ویژه پیدا می‌کند.

ادامة این راه، تلاش در مسیر آراستگی حقیقی به صفت مقابل ظلم و پرورش فضیلت عدل و انصاف است. از جمله اموری که در این مسیر، بسیار مؤثر است تقویت ایمان و باور به عقاید راستین، از راه‌های مختلفی مانند مطالعه، تحقیق و شرکت در جلسات مفید و آگاهی‌بخش و دوستی و همنشینی با اهل ایمان و افراد متخلق به صفات پسندیدة انسانی است.

یکی از مباحث مهم عوامل بازدارندة ظالمان است. در اینجا اولین گزینه، گذشت و بخشش است. قرآن کریم می‌فرماید:

و جزاى بدى، مانند آن، بدى است. پس هر كه درگذرد و نيكوكارى كند، پاداش او بر [عهده‏] خداست.[[556]](#footnote-556)

انتخاب این گزینه، از سویی محصول توجه به این واقعیت است که بسیاری از مردم، مبتلا به فراموشی، خطاکاری، عادات نادرست، ضعف عقل ‌و ایمان و امثال اینها هستند. از سوی دیگر، نتیجة اصل برادری و تکریم اهل ایمان و خوش‌بینی نسبت به رفتار و نیات آنان است. برخورد عادلانه و منصفانه با شخص ستمکار دستور صریح خدا در قرآن است:

بگو: «پروردگارم به دادگرى فرمان داده است‏».[[557]](#footnote-557)

و حتی نهی فرموده که مبادا دشمنی با کفار، باعث شود که در مورد ایشان از دایرة عدالت خارج شویم.

و البتّه نبايد دشمنىِ گروهى، شما را بر آن دارد كه عدالت نكنيد. عدالت كنيد كه آن به تقوا نزديكتر است‏.[[558]](#footnote-558)

اما همگان در برابر ظلمی که در حضورشان واقع می‌شود اخلاقا وظیفه دارند که ساکت ننشینند و تا آنجا که می‌توانند از مظلوم دفاع کنند. چنان‌که امیر مؤمنان (ع) فرموده‌اند:

دشمن ظالم و پشتیبان مظلوم باشید.[[559]](#footnote-559)

## ب) تکبر

امام صادق (ع) نقل می‌کنند که روزی پیامبر اکرم (ص) از جایی عبور می‌کردند. عده‌ای از مردم دور شخصی جمع شده بودند، گفتند: ای رسول خدا (ببینید) این مرد دیوانه‌ است. پیامبر (ص) فرمودند به شما بگویم دیوانة واقعی کیست؟ گفتند: آری. فرمود: دیوانة واقعی کسی است که با تبختر گام برمی‌دارد، (با تکبر) به جوانب خود نگاه می‌کند (و) شانه‌هایش را حرکت می‌دهد. در حالی که معصیت می‌کند از خدا تمنای بهشت دارد، کسی از شرش در امان نیست و به خیرش امیدی نمی‌رود، دیوانه اوست نه این بیمار مبتلی.[[560]](#footnote-560)

تکبر در اخلاق به معنای اظهار بزرگی است که از خودبرتربینی ناشی می‌شود. کبر و عجب، اعضای دیگر همین خانوادة معنایی هستند با این تفاوت که عجب به این معناست که انسان از دیدن ویژگی‌های مثبت و ممتاز خود، فریفته و مغرور شود و کبر این است که انسان خود را نه تنها بالاتر از آنچه هست بلکه بالاتر از دیگران هم ببیند. هنگامی که این حالت، بروز خارجی پیدا کند، تکبر نامیده می‌شود.

در تکبر انسان، فقر و نداری ذاتی‌اش را فراموش می‌کند و اگر جمال و کمالی در خود می‌یابد آن را از خود می‌داند نه از خدای منّان که آفریننده و بخشندة آنها است. خود را بزرگ‌تر از آنچه هست و برتر از دیگران می‌داند در حالی که بسیارند بندگان خوب و مقربان خدا که در میان مردم عادی زندگی می‌کنند و کسی جز خدا آنها را نمی‌شناسد. بنابراین صرف اینکه کسی خود را بهره‌مندتر از دیگران بداند مثل پدر، مربی یا فرماندهی که خود را از فرزندان یا شاگردانش برتر می‌بیند یا مسؤولی که به خاطر انجام وظیفه در محیط خاصی مجبور است به عده‌ای امر و نهی کند، متکبر شناخته نمی‌شود.

همچنین باید فرق گذاشت میان تکبر و رفتار متکبرانه زیرا رفتار متکبرانه‌ای که نه برخاسته از رذیلة نفسانی تکبر بلکه مثلا به قصد تنبه و تربیت شخص متکبر یا برای ایمنی از شرّ نااهلان و نامحرمان باشد، مذموم نیست. بدین رو امیر مؤمنان رفتار متکبرانه زنان در مقابل مردان نامحرم را ستوده‌اند.[[561]](#footnote-561)

همچنین تکبر از چند منظر قابل تقسیم است. گاهی تکبر به سبب برخورداری از دارایی‌های معنوی (مانند ایمان و صفات پسندیده اخلاقی و تیزهوشی و استعداد بالا) است و گاهی به سبب برخورداری از دارایی‌های مادی (مانند جمال و زیبایی، پول، پارتی و موقعیت اجتماعی) چنان که از نظر مصادیق، گاهی در برابر خدا و اوامر و نواهی الهی است و گاهی تکبر نسبت به انبیا و اولیا و علمای ربانی، و گاهی نسبت به دوستان و افراد هم‌سنّ و سال، همکاران، افراد خانواده و مانند آن.

### پی‌آمدها

رفتار خودخواهانه و برتری‌جویانة شخص متکبر، عکس‌العمل منفی و مقابله به مثل دیگران را به دنبال دارد و تکبر دقیقا به نتیجه‌ای ضد مقصود متکبر می‌انجامد.

بلندیت باید بلندی مجوی به گردن فتد سرکش تندخوی[[562]](#footnote-562)

در روایتی از امیر مؤمنان (ع) تصریح شده که:

هر که بر زیردستان بزرگی فروشد خوار شود.[[563]](#footnote-563)

تکبر نشان‌دهنده حماقت و سبک‌سری است. حضرت امیر (ع) فرموده‌اند: تکبر عین حماقت است.[[564]](#footnote-564) این ویژگی‌ها طبعا باعث تنفر، تحقیر و دشمنی دیگران می‌شود. زیرا عقل هیچ کس مجاز نمی‌شمارد که کسی بدون دلیل، خود را از دیگران برتر بداند و با آنها از موضع بالا برخورد کند به ویژه اگر از او به دلیل برخورداری از تجربه یا دانش بیشتر، انتظار رفتار متکبرانه نرود.

افزون بر این، تکبر از صفات دنباله‌دار است یعنی از رذائلی است که حوزة تأثیر محدودی ندارد بلکه انسان را به گناهان دیگری هم وادار می‌کند. چنان‌که امیر مؤمنان (ع) فرموده‌اند:

تکبر انسان را به فرورفتن در گناهان، دعوت می‌کند.[[565]](#footnote-565)

شاید یکی از عوامل این ویژگی این باشد که خودبرتربینی، به انسان مجال کسب دانش نمی‌دهد. لذا مبتلا به جهلی می‌شود که سرآغاز بسیاری از خطاها است. هم‌چنین از انجام برخی اعمال شایسته به دلیل این‌که شأن خود را بالاتر از آن می‌پندارد سر باز می‌زند. امام صادق (ع) فرمودند:

در جهنم وادی‌ای برای متکبران وجود دارد که به آن سقر گفته می‌شود. آن وادی از شدت حرارت خود به خدا شکایت می‌کند و اجازه می‌خواهد که نفسی بکشد. آنگاه که نفسی می‌کشد تمام جهنم شعله‌ور می‌گردد.[[566]](#footnote-566)

اشاره به این حقیقت که تکبر همه صفات جهنمی را شعله‌ور می‌سازد.

### راه‌کارها

بسیاری از دانشمندان اخلاق، عجب را از اسباب تکبر دانسته‌‌‌اند. عجب از تصور نادرست انسان از قدر و اندازة خود و غفلت از رابطة‌ انسان با خدا ناشی می‌شود. تمام اعمال صالح ما بلکه تمام حرکات و سکنات و نشست و برخاست ما، نتیجه توفیق الهی است و با حول و قوه خدا انجام می‌‌شود. آنگاه که این نسبت با خدا فراموش می‌شود گمان استقلال می‌رود و تکبر شکل می‌گیرد، اما اگر ضعف و عجز و نیاز خود را به یاد آوریم و مرتب تداعی کنیم زمینه ایجاد تکبر از بین می‌رود.

برای درمان عملی تکبر هم باید رفتار متواضعانه را بر خود تحمیل کرد. خانه، محله، مدرسه، محل کار و محیط اجتماع بستر خوبی برای تمرین تواضع هستند. در احوال پیامبر اکرم (ص) آمده که ایشان، لباس خویش را وصله و کفش خود را پینه می‌زدند و گوسفندان را به دست خود می‌دوشیدند. با بندگان و غلامان غذا می‌خوردند، نیازهای زندگی را از بازار تهیه و تا خانه حمل می‌کردند و در سلام همواره پیشی می‌گرفتند و هرگز کار شخصی خویش را بر دیگران تحمیل نمی‌کردند. همه این رفتارها برخاسته از یک روح متواضع است که برای خود برتری و امتیازی بر دیگران احساس نمی‌کند و از دیگران انتظار ندارد که در خدمت او باشند.

## ج) بی‌مبالاتی در آداب معاشرت

تردیدی نیست که انسان، موجودی اجتماعی است و به طبیعت خود می‌خواهد با دیگران مأنوس و مرتبط باشد. دین اسلام نیز در راستای همین نیاز فطری از عزلت و رهبانیت نهی فرموده بر معاشرت افراد جامعه با یکدیگر تأکید کرده است.

به طور طبیعی معاشرت و ارتباط با دیگران، در هر جامعه آداب و رسومی دارد. این آداب اجتماعی، صورت‌های پسندیده و ظرافت‌های رفتاری مربوط به ارتباط با مردم است و کارکرد اصلی آنها تقویت روابط اجتماعی و سهولت تخلق به اخلاق پسندیده است. آداب غذا خوردن، آداب ملاقات، آداب دوستی، آداب دید و بازدید، آداب ازدواج، آداب تسلیت و هم‌دردی، آداب خرید و فروش، آداب جلسات علمی و مذهبی، آداب تدریس و تحصیل، و آداب دانشوری نمونه‌هایی از آداب اجتماعی هستند.

با اینکه بی تردید آداب، محاسن اعمال و ظرایف رفتارند و در معنای حسن و مطلوبیت اختلافی وجود ندارد اما در تطبیق این معنا و در تشخیص مصادیق آن در میان جوامع مختلف، اختلاف زیادی وجود دارد. زیرا این آداب، زاییدة مقاصد اجتماعی است که خود آنها از عوامل اجتماعی و طبیعی و تاریخی آنها ناشی می‌شود که از هر جامعه‌ای تا جامعة دیگر تفاوت می‌کند. از سوی دیگر از آنجا که هدف دین مبین اسلام، سر و سامان دادن به جمیع جهات زندگی است و هیچ‌یک از شؤون انسانیت را از قلم نیانداخته از این رو، سر تا پای زندگی را دارای ادب نموده و برای هر عملی از اعمال زندگی، هیأت زیبایی ترسیم کرده که از غایت حیات انسانی که همان توحید خدای سبحان است، حکایت می‌کند. به قول علامة طباطبایی ادب الهی، انجام عمل بر هیأت توحید است.

ممکن است برخی از اخلاق و آداب، برداشت واحدی داشته باشند اما از آنچه گذشت روشن می‌شود که معانی آنها متفاوت است. اخلاق، عبارت است از ملکات راسخ روحی و آداب عبارت‌اند از هیأت‌های پسندیده‌ای که اعمال آدمی به آنها متصف می‌گردد و میان این دو یعنی اتصاف روح به اخلاقیات و اتصاف عمل به آداب تفاوت زیادی وجود دارد[[567]](#footnote-567). آداب معمولا قالب بروز اخلاق و ظرفی برای تحقق آن محسوب می‌شوند. اخلاق تابع ثوابت فطری و ساختار روحی روانی انسان است و ریشه در حقیقت دارد. اما آداب تابع ریخت‌شناسی اجتماعی و انسان‌شناسی فرهنگی (جغرافیا، تاریخ، نژاد، آب و هوا و...) و تابع سلیقه‌های زیبایی شناختی و سنن بومی اقلیمی است.

آداب اجتماعی نوعا به سازمان اجتماع باز‌می‌گردد و حاصل نوعی توافق جمعی است. در حوزه آداب زمانی یک عمل نادرست تلقی می‌شود که یک توافق اجتماعی، زیر پا گذاشته شود اما تخلفات اخلاقی همیشه نادرست‌اند هرچند هیچ توافق اجتماعی هم در کار نباشد. به همین دلیل تخلف اخلاقی نسبت به تخلف از آداب اجتماعی، زشتی بیشتری دارد و افراد کمتری به آن تن می‌دهند. همچنین مسائل اخلاقی در میان فرهنگ‌های گوناگون، ثابت و تغییرناپذیر است. اما آداب اجتماعی که تابعی از تاریخ و فرهنگ مردم شمرده می‌شود، اغلب نسبی و متغیراند. شناخت‌های اخلاقی به گونه‌ای انعکاس شناخت‌های انسان نسبت به اهداف زندگی است و بر این اساس می‌توان رشد شناخت اخلاقی را بر اساس میزان رشد شناخت انسان نسبت به جهان و اهداف کلی زندگی درجه بندی کرد. شناخت‌های اخلاقی در شکل بایدها و نبایدهای اخلاقی در همین بستر، ظهور و بروز پیدا می‌کنند. البته چنین نیست که آداب اجتماعی، تأثیری استقلالی و بی‌بدیل در کمال یا سعادت انسان داشته باشد تا اثر مخالفت با آن مانند تأثیر مخالفت در قضایای اخلاقی باشد.[[568]](#footnote-568)

از سوی دیگر می‌توان آداب اجتماعی را به اعتبار خاستگاه‌های آنها به آداب دینی و غیردینی تقسیم کرد. بر این اساس، آداب دینی به آداب منسوب به دین گفته می‌شود. این آداب یا مستقیما مستند به نصوص دینی هستند و یا اهل ایمان، آنها را بر اساس فهم خودشان از دین و با الهام از منابع دینی ابداع کرده و خود را مقید به مراعات آنها می‌دانند و آداب غیردینی، آدابی هستند که پیدایش و رواج آنها ریشه در ویژگی‌های منطقه‌ای، نژادی، تاریخی، صنفی، جنسی و امثال آن دارد. به عنوان مثال سعی در زودتر سلام کردن، جواب سلام را کامل‌تر ادا کردن، برگزاری جشن عبادت و نشستن در اولین جای خالی هنگام ورود مجلس از آداب دینی است.

بنا بر آنچه گفته شد بی‌مبالاتی در معاشرت، که امری بی‌ادبانه و ناشایست دانسته می‌شود، بی‌توجهی به قراردادهای اجتماعی و توافق‌هایی است که در میان مردم نشانة احترام به دیگران و رشد شخصیت اجتماعی به شمار می‌آید. مثلا کسی که هنگام ورود سلام نمی‌کند، کسی که پاسخ سلام یا نامة دیگران را نمی‌دهد، کسی که خارج از حریم خصوصی و در منظر دیگران با لباس نامناسب و صورتی بیگانه از فرهنگ عمومی ظاهر می‌شود، اگر چه واجبی را ترک نکرده و حرامی مرتکب نشده اما عمل او بی‌مبالاتی در آداب معاشرت به حساب می‌آید.

### پی‌آمدها

بی‌مبالاتی در آداب معاشرت، عموما باعث سردی روابط، پیدایش ذهنیت منفی در دیگران، محدودیت ارتباطات، انزوای اجتماعی و بسترساز دوری از زندگی اخلاقی می‌شود.

مراعات آداب در معاشرت با پدر و مادر، عرفاً از مصادیق برّ‌ و احسان شمرده می‌شود، و بی‌مبالاتی در آداب معاشرت با ایشان نیز از مصادیق بی‌اعتنایی و عقوق الوالدین به شمار خواهد آمد. همچنین بی‌مبالاتی در آداب معاشرت با بستگان نیز باعث سستی پیوندهای خویشاوندی و زمینه‌ساز قطع اینگونه روابط می‌شود و این در حالی است که اسلام عزیز همه را به الفت و محبت و تقویت روابط دوستانه دعوت کرده و در باره روابط خویشاوندی تأکید بیشتری فرموده است. بی‌مبالاتی در آداب معاشرت با معلمان و مربیان راه را بر استفادة شایسته علمی و معنوی از ایشان می‌بندد و مانع ادای حقوق بزرگ آنان می‌شود.

بی‌مبالاتی در آداب معاشرت با دوستان نیز گرمی و صمیمیت روابط دوستانه را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و ضمانت‌های دوام دوستی را از بین می‌برد. بی‌مبالاتی در آداب معاشرت با جنس مخالف نیز علاوه بر اینکه انسان را در موضع تهمت قرار می‌دهد، زمینه‌ساز سوءتفاهم‌ها، فاصله گرفتن از فرهنگ عفیف اسلامی، روابط ناسالم و جدایی از حلقة مؤمنین می‌شود.

### راه‌کارها

توانمندی ارتباط مؤثر با دیگران در تکامل انسان و نیز در رشد جامعه بسیار مهم است. نکتة مهم اینکه ایمان و اعتقادات دینی نیز خلأ فقدان این عناصر را در رشد و سعادت انسان پر نمی‌کنند. مثلا ممکن است کسی جدّا مؤمن و متقی باشد اما با از کم‌رویی رنج ببرد و یا از رشد کافی برای تشخیص مصادیق حق و باطل و تدبیر امور معاش و معاد برخوردار نباشد.

یکی از ریشه‌های بی‌مبالاتی در آداب معاشرت، عدم درک جایگاه جامعه و معاشرت با مردم در حیات انسانی است. بسیاری از دانشمندان اخلاق پیوند سعادت فردی انسان را به زندگی اجتماعی او تبیین کرده‌اند.[[569]](#footnote-569) در منابع اسلامی به انس و دوستی مردم با یکدیگر سفارش بسیار شده است. پیامبر اکرم (ص) فرموده‌اند:

بهترین شما خوش‌اخلاق‌ترین شمایند آنان‌ که با دیگران أنس می‌گیرند و دوست داشته می‌شوند.[[570]](#footnote-570)

تأکید بر تحکیم روابط اجتماعی به دلیل برکاتی است که در این معاشرت عائد فرد و جامعه می‌شود.

ریشة دیگر این بی‌مبالاتی ممکن است عدم اطلاع یا درک صحیح از حقوق متقابل اجتماعی باشد. شاید کسی از توانایی‌های لازم برای برقراری روابط سالم اجتماعی برخوردار باشد، از جایگاه و موقعیت خطیر جامعه هم باخبر باشد اما از وظایفی که در قبال جامعه دارد غافل باشد و همین باعث بی‌مبالاتی او در آداب معاشرت گردد. کسب آگاهی‌های اخلاقی لازم و توجه به ثمرات این پای‌بندی‌ها در رعایت حقوق دیگران مؤثر است.

## پرسش

1. ملاك‌های تشخیص ظلم از غیر آن چیست؟
2. چه كسانی در برابر ظالم مسؤولیت دارند؟
3. تكبر را تعریف و فرق آن را با كبر و عجب بیان كنید.
4. برجسته‌ترین آثار سوء اجتماعی تكبر را نام ببرید.
5. برای درمان عملی تكبر، چه باید كرد؟
6. برخی از مهم‌ترین اسباب بی‌مبالاتی در آداب معاشرت را نام ببرید.
7. چه راهكار‌هایی را برای تشویق دیگران به مراعات آداب اجتماعی پیشنهاد می‌كنید.

## برای تأمل و پژوهش

1. تجاوز و تعدی انسان را از کمال و نزدیکی به خدا باز می‌دارد و ترک دنیا و ملاقات با خدا را در چشم انسان، مکروه و ناپسند جلوه می‌دهد. با توجه به اهمیت این مطلب چه موارد ظریفی و پنهانی از ظلم و تجاوز در زندگی ما وجود دارد که معمولا از آن غافلیم و ندانسته از ناحیه آن آسیب می‌بینیم؟
2. برخی از ویژگی‌ها همیشه و دائما ناپسندند و برخی در شرایطی، مکروه و ناپسند و در شرایط دیگری، خوب و پسندیده به شمار می‌آیند، به نظر شما تکبر در کدامیک از این دو دسته جا دارد؟
3. توصیه پیامبر اکرم (ص) به «تکبر زن در مقابل نامحرم» را از حیث اخلاقی تحلیل کنید.
4. با توجه به جامعیت دین و آموزه‌های دینی آیا مراعات آداب و رسوم دینی و مستحبات و مکروهات شرعی، ما را از مراعات آداب معاشرت عرفی و اجتماعی، بی‌نیاز نمی‌کند؟ توضیح دهید.

# بهبود رابطه با دیگران (اخلاق اجتماعی حداقلی)

## اهداف

از دانشجو انتظار می‌رود پس از فراگیری این فصل:

1. درك روشنی از مفهوم عدالت، تواضع و ادب و آثار اجتماعی آن به دست آورد.
2. رابطة مستقیم میان ظلم و عدل فردی و ظلم و عدالت اجتماعی را دریابد.
3. با برخی از شاخص‌ترین اسباب و علل و رایج‌ترین آفات و موانع عدالت آشنا شود.
4. بتواند جایگاه تواضع را تشخیص دهد و به الگوی مناسبی از روش زندگی فردی و شیوة اخلاقی مناسب برخورد با دیگران، دست پیدا كند.
5. با شناخت علائم و نشانه‌های تواضع، محك مناسبی برای خودشناسی و داوری اخلاقی در بارة خویشتن به دست آورد.
6. از مفهوم آداب اجتماعی و جایگاه تأدب به آنها، آگاهی مناسبی پیدا كند.
7. عوامل و زمینه‌های ادب‌گریزی را دریابد.
8. به منطق صحیحی در مراعات آداب اجتماعی و تشخیص آداب صحیح از غلط دست پیدا كند.

## الف) عدالت

مفهوم مقابل ظلم، عدالت به معنای مراعات حق است و ما آن را در اینجا یعنی در حوزة روابط اجتماعی مشخصا به معنای فضیلتی که میان دو رذیلت ظلم و انظلام (تجاوزگری و تجاوزپذیری) قرار دارد به کار می‌بریم.

عدل، میزان خدای سبحان در میان مردم است که آن را برای برپا داشتن ‌حق، منصوب فرموده است.[[571]](#footnote-571)

عدالت به انفسی و آفاقی تقسیم می‌شود. عدالت انفسی، همان است که علمای اخلاق از آن به ملکة عدالت یاد می‌کنند و آن را حاصل سلامت، اعتدال و هماهنگی قوای عاقله، شهویه و غضبیه می‌دانند. عدالت آفاقی هم نتیجة گسترش عدالت‌های انفسی است که از جان آحاد انسان‌ها گذشته و در آفاق جوامع، ظهور و بروز پیدا کرده است. در عدالت فردی انفسی، نیروهای انسان تحت هدایت و تدبیر قوة عاقله راه کمال می‌پیمایند و در عدالت آفاقی همین عناصر خودساخته و به اعتدال رسیده مبدأ اجرای عدالت در جامعه می‌شوند. بدین ترتیب اصلاح فردی و آزادی معنوی لازمه و مقدمه اصلاح و آزادی اجتماعی است.

عدالت از منظری دیگر به مطلق و مقید تقسیم می‌شود. عدل مطلق آن است که خوبی آن به حکم عقل است و هیچ‌گاه منسوخ یا متصف به جور نمی‌شود. مثل احسان به مردم و خودداری از اذیت دیگران. اما عدل مقید ممکن است احیانا منسوخ شود مانند مقابله به مثل در برابر کسی که به انسان بدی کرده. این عمل می‌تواند به جور هم متصف شود.

و جزاى بدى، مانند آن، بدى است.[[572]](#footnote-572)

در این آیه شریفه جزای کار بد سیئه نامیده شده یعنی اگر مقایسة آن با سیئه قبلی نبود این عمل به خودی خود سیئه می‌بود[[573]](#footnote-573).

عدالت‌ورزیدن میان مردم همواره پسندیده است.

خدا به شما فرمان مى‏دهد كه سپرده‏ها را به صاحبان آنها ردّ كنيد و چون ميان مردم داورى مى‏كنيد، به عدالت داورى كنيد.[[574]](#footnote-574)

امیر مؤمنان (ع) در عهدنامة خود به مالک اشتر می‌‌نویسد:

نیکوکار و بدکار پیش تو نباید یکسان باشند که یک چنین حالتی نیکوکاران را به کار نیک بی‌رغبت می‌کند و بدکاران را به بدکاری وامی‌دارد، با هر کدام از این دو گروه مطابق عملشان رفتار کن.[[575]](#footnote-575)

اما آنجا که پای خود انسان در میان است مراعات احسان و تفضل پسندیده‌تر است. و قرآن کریم می‌فرماید:

و گذشت كردنِ شما به تقوا نزديكتر است و در ميان يكديگر بزرگوارى را فراموش مكنيد.[[576]](#footnote-576)

بر اساس تعالیم اسلامی، مسلمان وظیفه دارد عدالت را نه تنها در ارتباط با جامعة ایمانی بلکه نسبت به تمام افراد انسان‌ها مراعات کند. خدای سبحان در برخورد با تمام کفار حتی آنها که با مسلمانان سر جنگ دارند فرمان عدالت داده و می‌فرماید:

و در راه خدا، با كسانى كه با شما مى‏جنگند، بجنگيد، و [لى‏] از اندازه درنگذريد، زيرا خداوند تجاوزكاران را دوست نمى‏دارد.[[577]](#footnote-577)

و امیر مؤمنان علی (ع) در فرازی از نامه به مالک اشتر فرموده‌اند:

مبادا نسبت به مردم، جانور درنده بوده، خوردنشان را غنیمت دانی که آنان دو دسته‌اند یا با تو برادر دینی‌اند یا در آفرینش مانند تو هستند.[[578]](#footnote-578)

### پی‌آمدها

نتایج و ثمرات عدل را می‌توان از دو منظر فردی و اجتماعی مورد بررسی قرار داد.

از مهم‌ترین نتایج عدل در حوزة فردی، ترک ظلم است چنان‌که حضرت امیر (ع) فرموده‌اند:

یکی از لوازم عدالت، ترک ظلم است.[[579]](#footnote-579)

و این شاید بارزترین ویژگی عدالت باشد که مبتنی بر رابطه خاص (ملکه و عدم ملکه) میان عدل و ظلم است به این معنا که حرکت در ‌مدار حق و عدالت، عین عدم حرکت در مدارهای دیگری است که سیر در آنها عین ظلم و ستم‌گری است.

عدالت‌محوری نه تنها مانع ستمگری که مانع ستم‌پذیری هم می‌شود. امیر مؤمنان فرمود:

عدل، طوق ستم‌پذیری را از گردن صاحبش برمی‌دارد و راحتش می‌کند.[[580]](#footnote-580)

این فایده نیز لازمة حرکت بر مدار حق است که لازمة آن تن به ذلت ندادن است که مصداق بارز بی‌عدالتی و عدم مراعات حق نفس است. مسلما تعداد افراد ستمگر همیشه به مراتب کمتر از ستم‌پذیران بوده و همیشه این سیاهی لشکرها بوده‌اند که راه را برای ستمگری آن عدة معدود هموار ‌می‌کرده‌اند در حالی که خودشان از این ذلت، رنج می‌برده‌اند. روح عدالت‌محوری آن نسیم مسیحایی است که اگر بر جان انسان وزد کم‌کم آثار مردگی و سرسپردگی را از انسان می‌زداید و به زندگی و سروری‌اش می‌رساند.

یکی دیگر از ثمرات عدالت، جبران و اصلاح گذشته است. هنگامی که نهال پربرکت عدالت آرام آرام بر جان آدمی سایه‌گستر شود تمام ابعاد و اضلاع وجود او را تحت تأثیر قرار می‌دهد و از آنجا که گذشتة انسان نیز با او و از عناصر مهم تشکیل دهندة هویت اوست لذا عدالت او را آمادة اصلاح فراگیر و جبران گذشته نیز می‌نماید. این آمادگی نشانه‌ای از تثبیت عدالت در وجود انسان و از مراحل سخت و نهایی تن‌دادن به محکمة عدل وجدان است. از همین روست که امیر مؤمنان (ع) فرموده‌اند:

هیچ عدلی برتر از جبران ستم‌کاری‌های گذشته نیست.[[581]](#footnote-581)

یکی دیگر از پی‌آمدهای عدالت، نهادینه شدن عدالت اجتماعی است که زمینه را برای رشد روزافزون افراد جامعه و ریشه‌کن شدن آفات بسیاری مانند فقر، فحشا، اعتیاد، اشرافی‌گری، اسراف و تبذیر و امثال آن که مهم‌ترین عوامل انحطاط و عقب‌ماندگی یک جامعه به شمار می‌روند را فراهم می‌سازد. بدین ترتیب رفاه‌گستری، نتیجة دیگر استقرار عدالت آفاقی است که در پی گسترش عدالت انفسی اتفاق می‌افتد. امیر مؤمنان (ع) فرموده‌اند:

هیچ چیز مانند عدل، سبب آبادانی شهرها نشده است.[[582]](#footnote-582)

عدالت، علاوه بر اینکه یکی از عالی‌ترین لوازم اخلاقی زندگی اجتماعی است از مهم‌ترین غایات دینی هم شمرده می‌شود. استقرار دین در جامعه به تحقق عدالت می‌انجامد همان گونه که گسترش عدالت، افزون بر ارتقای سطح اخلاق جامعه به گسترش دین در جامعه نیز خواهد انجامید و زمینه را برای پیاده شدن حدود و احکام الهی، مهیا خواهد کرد. امیر مؤمنان فرمود:

خدای سبحان، عدالت را سبب استحکام بنیان‌های جامعه و پیرایش از ستم‌ها و گناهان و مجد و عظمت اسلام قرار داده است[[583]](#footnote-583).

عدالت، در سطح رهبری و مدیریت خرد و کلان جامعه، باعث حیات مردم و مسؤولین می‌شود[[584]](#footnote-584). فرمان‌ها و فرمان‌برداری‌های عادلانه، زمینة ظلم و فساد را از بین می‌برد و زمینة زندگی واقعی و حیات سالم مادی و معنوی را در جامعه مهیا می‌کند و چونان نخ تسبیح، باعث ثبات و انسجام امور حکومت می‌شود[[585]](#footnote-585). عدالت در این سطح، مصادیق فراوانی از جمله قانون‌گذاری عادلانه، مراعات شایستگی‌ها در ردّ و قبول مسئولیت‌ها، تخصیص صحیح منابع و فرصتها و این‌گونه موارد دارد.

### راه‌کارها

بدون تردید مراعات حقوق دیگران و رعایت عدالت در بارة آنان، بستگی دارد به اینکه انسان عدالت را باور داشته و آن را ابتدا در خود پیاده کرده باشد. از سوی دیگر تردیدی نیست که بیش از همه این خود انسان است که برای خودش خیرخواهی و دل‌سوزی می‌کند و اگر انسان در ارتباط با خود، ستم روا دارد و زمام امورش را به دست نفس خطاپیشه‌ای که دشمن‌ترین دشمنان است[[586]](#footnote-586) بسپارد، طبعا در ارتباط با دیگرانی که گاهی هیچ شناخت و رابطة عاطفی هم با ایشان ندارد ستم‌کارتر خواهد بود. امیر مؤمنان فرموده‌اند:

چطور با دیگران به عدالت رفتار کند کسی که به خویشتن ظلم روا می‌دارد؟[[587]](#footnote-587)

در واقع، ظلم به نفس، از هرج و مرج و عدم تعادل قوا در وجود انسان خبر می‌دهد. نتیجة طبیعی این امر عدم اکتفای انسان به حق خویش و تعدی به حقوق دیگران جهت ارضای خواسته‌های نابجا و تمام‌نشدنی نفس است.

یکی از دیگر از شایع‌ترین آفات عدل، عدم عزم عمومی جامعه در اجرای عدالت است. وقتی فرد ببیند که نه تنها سایر افراد جامعه به شکل خودجوش و بر پایة وجدان اخلاقی خود، حقوق دیگران را پاس نمی‌دارند بلکه جامعه هم ضمانت اجرایی برای ظلم‌ستیزی و استیفای حقوق، تعبیه نکرده است احساس می‌کند عدالت‌ورزی او یکطرفه و ظالمانه است و در نهایت به ضرر او تمام می‌شود و بنابراین انگیزة خود را برای رفتار عادلانه از دست می‌دهد.

از جمله آفات عدالت، دشمنی و کینه‌توزی است. بسیار پیش می‌آید که انسان، سلیقه، اندیشه، روش یا منش شخص یا گروهی را نمی‌پسندد. این کراهت به هر دلیلی که باشد درست یا نادرست، زمینه را برای کینه‌توزی و بی‌عدالتی فراهم می‌کند. قرآن کریم صراحتا از این خطر برحذر داشته و خطاب به اهل ایمان می‌فرماید:

و البتّه نبايد كينه‏توزى گروهى كه شما را از مسجد الحرام باز داشتند، شما را به تعدّى وادارد. و در نيكوكارى و پرهيزگارى با يكديگر همكارى كنيد، و در گناه و تعدّى دستيار هم نشويد، و از خدا پروا كنيد كه خدا سخت‏كيفر است.[[588]](#footnote-588)

به دلیل سنگینی این امر، امیر مؤمنان (ع) فرموده‌اند:

عادل‌ترین مردم کسی است که انصاف را در مورد کسی که از جانب او مورد ظلم و ستم قرار گرفته، مراعات کند.[[589]](#footnote-589)

غفلتی که در حال تسلط بر قدرت، گریبان‌گیر انسان‌ می‌شود نیز از مهم‌ترین آفات عدالت است. زیرا در این موقعیت انسان بیش از سایر حالات در معرض خطر لغزش قرار دارد. «گر به دولت برسی مست نگردی مردی» لذا در روایت است که؛

عادل‌ترین مردم کسی است که در تسلط و توانایی، انصاف داشته باشد[[590]](#footnote-590).

## ب) تواضع

نقطه مقابل تکبر تواضع است. به این معنا که انسان در نزد خویش، خود را از دیگران پایین‌تر ببیند و واقعا برای خودش برتری و مزیتی قائل نباشد و عملا نیز در ارتباط با دیگران به شأنی کمتر از آنچه مردم برای امثال او قائل‌اند، قناعت کند. امام سجاد (ع) از خدای منان درخواست می‌کنند که:

خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست و مرا در میان مردم درجه‌ای بالا نبر مگر اینکه به همان اندازه نزد خودم پایینم آوری و به من عزتی ظاهری عطا مفرما مگر اینکه مرا در درون جان خودم به همان اندازه افتادگی عطا فرمایی.[[591]](#footnote-591)

تواضع با خضوع و خشوع در ارتباط و با تکبر و تذلل در تقابل است. زیرا در تکبر، انسان خودش را بزرگ‌تر و در تذلل، کوچک‌تر از آنچه هست می‌بیند. در برخی از روایات از تواضع، حلم و نرم‌خویی، به عنوان برترین اخلاقیات، یاد شده است.[[592]](#footnote-592) تواضع نعمتی است که کسی به دارنده‌اش حسادت نکند و تکبر بلایی که کسی مبتلای به آن را مورد ترحم قرار ندهد.

بنی‌آدم سرشت از خاک دارد اگر خاکی نباشد آدمی نیست[[593]](#footnote-593)

تواضع در زندگی فردی و اجتماعی، مصادیق فراوانی دارد که از آن جمله است: استفاده از لباس و پوشش معمولی، انجام کارهای شخصی به دست خود، مقدم کردن هم‌طرازان در نشست و برخاست‌ها و ... امام صادق (ع) نیز در بیان مصادیق تواضع فرموده‌اند:

از مصادیق تواضع این است که انسان به پایین‌تر از جایگاهش راضی باشد، به دیگران سلام کند و بحث و جدل را ترک نماید اگرچه حق با او باشد و دوست نداشته باشد که او را به تقوا و خداترسی بستایند.[[594]](#footnote-594)

### پی‌آمدها

تواضع مانند سایر فضائل حوزة اخلاق اجتماعی، ثمرات شیرینی در بر دارد که از آن جمله، جلب دوستی و مودت مردم است[[595]](#footnote-595). تردیدی نیست که یکی از مهم‌ترین احتیاجات زندگی سالم و مترقی اجتماعی، وجود روابط دوستانه میان افراد جامعه است. تواضع از صفات پسندیده‌ای است که نه تنها در ایجاد بلکه در حفظ و توسعة این رابطه نیز تأثیر زیادی دارد

کسی‌کو فروتن‌تر و رادتر دل دوستانش از او شادتر[[596]](#footnote-596)

یکی دیگر از ثمرات تواضع ایمنی از بسیاری از شرور جامعه است. غالبا افرادی که انسان با آنها در ارتباط است همه از نظر اخلاقی افراد سالم و استانداردی نیستند و بسیارند افرادی که دچار بیماری‌های اخلاقی هستند و آثار آن بیماری‌ها را هم بروز می‌دهند و خودشان هم خبر ندارند. آثار نامطلوب این امراض اخلاقی، نه تنها خود آن‌ها بلکه نزدیکانشان را نیز آزار می‌دهد. از جملة آثار تواضع این است که انسان را در برابر حسادت، لجاجت، تندخویی و کینه‌توزی اطرافیان حفظ می‌کند. امیر مؤمنان (ع) فرموده‌اند:

تواضع، تو را سلامتی می‌بخشد.[[597]](#footnote-597)

تواضع همچنین مقام و منزلت انسان را در میان مردم بالا می‌برد[[598]](#footnote-598) و باعث می‌شود نام انسان در میان مردم به نیکی و بزرگی[[599]](#footnote-599) برده شود. علاوه بر اینکه باعث انتشار اخلاق پسندیده در میان سایر افراد هم می‌شود[[600]](#footnote-600) و در واقع، جامعه را نیز از نظر اخلاقی یک گام به جلو می‌برد و این یکی از برکات زندگی سالم جمعی است که خوبی‌های دیگران، بقیه را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد چنانکه بدیهای آنان نیز سایرین را تهدید می‌کند. از همین رو در تعالیم آسمانی بر دقت و وسواس در انتخاب دوست، همسر، همکار، استاد و سایر کسانی که انسان بیش‌تر با آنها در ارتباط است تأکید فراوان شده است تا آنجا که رسول خدا فرموده‌اند:

انسان به دین دوست نزدیک خویش است.[[601]](#footnote-601)

از دیگر ویژگی‌های تواضع این است که نه تنها خودش فضیلت است بلکه راه را برای اکتساب سایر فضائل مرتبط نیز هموار می‌کند. «خاک شو تا گُل بروید در وجودت رنگ‌رنگ».

امام کاظم (ع) فرموده‌اند:

گیاه در دشت (زمین هموار) می‌روید نه بر روی سنگ و این‌چنین است حال حکمت که در قلب متواضع، بارور می‌شود نه در قلب متکبر زیرا که خدا، تواضع را ابزار عقل و تکبر را وسیلة جهل و نادانی قرار داده است.[[602]](#footnote-602)

بنابراین ثمراتی مانند آرامش، اطمینان، محبوبیت و امثال اینها که بر حکمت، مترتب می‌شود از راه تواضع نیز نصیب انسان می‌گردد.

### راه‌کارها

از جمله قواعد عامی که برای درمان رذائل اخلاقی به کار می‌آید این است که دو ویژگی ضد هم، یکدیگر را دفع می‌کنند. بنابراین می‌توان یکی را در برابر دیگری به کار گرفت. از آنجا که تواضع دقیقا در عکس جهت تکبر بینش و ذهنیت انسان را دگرگون می‌کند و رفتار و منش او را تحت تأثیر قرار می‌دهد، می‌تواند تأثیر به‌ سزایی در جلوگیری از پیدایش و درمان تکبر داشته باشد. امیر مؤمنان (ع) فرموده‌اند:

از راه تواضع با کبر مقابله کنید.[[603]](#footnote-603)

از آنجا که برای انسان متکبر بسیار سنگین است چیزی را که نمی‌داند بپرسد رهایی از آن و آراستگی به تواضع، بسترساز کسب علم و دانش می‌شود و زمینه را برای پرسیدن، دانستن و بارورشدن فراهم می‌کند.

یکی از مهم‌ترین اسبابی که نمی‌گذارد عده‌ای به تواضع فکر کنند و حتی در برابر آن حالت تدافعی بگیرند، هالة روانی نامناسب و تصور منفی آنها از معنای تواضع است. بسیاری از مردم هنگام تعریف تواضع از واژه‌هایی مانند زبونی، فرومایگی و امثال آن استفاده می‌کنند. این امر دلایل مختلفی دارد از جمله اینکه:

1. دیده‌اند وقتی کسی چه از نظر رفتاری و چه از نظر عاطفی خیلی متواضع است از او سوء استفاده می‌شود.
2. کلمات قصار یا حکایت‌هایی شنید‌ه یا خوانده‌اند که در آنها میان تواضع و مجازات و خواری ارتباط برقرار شده و مضامین آنها را پذیرفته‌اند مانند این جمله که «دل‌های متواضع جایگاه آرزوهای حقیر است!؟»
3. گاهی به خاطر فروتنی تحقیر شده‌اند و گمان می‌کنند که تواضع، حقارت می‌آورد یا در ذهن خود به طریق دیگری میان پستی و تواضع رابطه برقرار کرده‌اند.
4. حد و حدود عزت نفس و شجاعت و اعتماد به نفس را در رفتارها یا در ذهنیت خودشان خیلی توسعه داده‌اند و از این جهت تواضع را با آن صفات برجسته در تضاد می‌بینند و نمی‌توانند جایی در کنار آنها برای تواضع باز کنند.
5. به اشتباه گمان می‌کنند کسی که فروتنی می‌کند در واقع دارد از خودش نقطه ضعف نشان می‌دهد.
6. گمان می‌کنند که تواضع و فقر و ناداری ناگزیر به هم مربوطند در حالی که واقعیت این است که علت بسیاری از شکست‌های اقتصادی، تکبر است.
7. گمان می‌کنند میان تواضع و زندگی کسل‌کننده ارتباطی وجود دارد.

از جمله آفات، این است که انسان به گمان اینکه تواضع به معنای اظهار ذلت و افتادگی در همة حالات است، حتی در برابر متکبرین، ظالمین و معاندین هم اظهار فروتنی و افتادگی کند در حالیکه تواضع در برابر ظالم متکبر غالبا نه تنها اثر تربیتی ندارد بلکه برعکس او را متجر‌ی‌تر و در مسیر تعدی و تباهی مصمم‌تر می‌کند.

از دیگر خطراتی که انسان متواضع را تهدید می‌کند این است که خدای این خصلت ممتاز اخلاقی را نه در مسیر سرکوبی نفس گردن‌فراز و نه در مسیر تشبه و تقرب به حق تعالی بلکه در راه رسیدن به دنیا به کار بگیرد.

امام صادق (ع) فرموده‌اند:

هر كس که به خاطر دنیا در برابر سلطانی یا مخالفی، خضوع و تواضع کند خدا او را خوار و مغضوب نماید و به خودش وا‌گذار گرداند و اگر از این راه به چیزی از دنیای ایشان دست یابد خداوند عزّو جلّ برکتش را بردارد و او را در برابر انفاقی که در راه حج و عمره و آزادی بردگان و در راه خير کند اجری ندهد.[[604]](#footnote-604)

منظور این روایت این است که انسان، مجاز نیست ارزش‌های والای انسانی و ایمان و شرافت خویش را حتی در حلال دنیا هزینه کند و چه زیبا و غرورانگیز است هشدار امام سجاد (ع) که فرموده‌اند:

بدانید که بهای جان‌های شما تنها بهشت است مبادا به کمتر از آنش بفروشید.[[605]](#footnote-605)

از جمله آفات، عدم رعایت شیوة مناسب و بایستة تواضع است. با وجود اینکه تواضع و فروتنی، صفتی مطلوب و مثبت است اما از آنجا که شئون و منزلت واقعی یا اعتباری افراد با یکدیگر مختلف و حقوقی هم که بر انسان دارند متفاوت است، در برابر همه نباید یک جور تواضع کرد. مثلا حقوق پیامبران و اولیا و رهبران الهی با حقوق علمای ربانی، دانشمندان متعهد و اساتید دلسوز متفاوت است چنانکه ایندو با حقوق پدر و مادر و حقوق همسایگان و امثال آن تفاوت دارند. به همین وزان، مثلا افتادگی در برابر پدر و مادر، با فروتنی در برابر سایر افراد خانواده یکسان نیست. همان‌طور که تواضع در برابر اهل علم و فضیلت با تواضع در برابر مردم عادی متفاوت است.

و بالاخره از آنجا که مهم‌ترین مانع آراستگی به تواضع و مهم‌ترین آفتی که آن را تهدید می‌کند، ابتلای به بیماری مهلک تکبر است آنچه باید همیشه مورد توجه باشد این است که انسان تا اطمینان پیدا نکرده نباید خود را متواضع و مصون از کبر و تکبر بداند و نشانة اطمینان‌بخش آراستگی به تواضع اجمالا این است که اعمال متواضعانه از او بدون سختی و بی‌تکلف صادر شود[[606]](#footnote-606). چنانکه از سوی دیگر باید مراقب باشد که از تواضع به دام تذلل نیز نیفتد.

## ج) تأدب به آداب اجتماعی

پاره‌ای از جوانان به جهت عدم توجه به آثار مهم پای بندی به آداب از التزام به آن طفره می‌روند. این ادب‌گریزی به جهت پرهیز از صورت‌های کلیشه‌ای و حاصل کهنه پنداشتن این گونه تقیدات و دست و پاگیر شمردن آن است. گمان می‌شود که این التزام با آزادی عمل و خلاقیت انسان منافات دارد و ثمره‌ای جز زندگی کردن مطابق سلیقه دیگران و دست برداشتن از پسند و ذائقه خویش ندارد. اما باید دانست که تقید به آداب اجتماعی به عنوان کلی در سلسله معلول‌های اخلاق قرار می‌گیرد. یعنی آداب، نازله اخلاق و جلوه ظاهری یا صورت بیرونی آن است. و به جهت تأثیر و تأثر متقابل میان ظاهر وباطن[[607]](#footnote-607)، آداب امتداد طبیعی اخلاق به شمار می‌رود. شاید به همین خاطر است که در نظام ارزشی اسلام حجم وسیعی از آموزه‌ها مربوط به آداب است. بدون شک از طریق تقید به آداب و قالب بندی رفتار مسیر تربیت کوتاه و هموار خواهد شد[[608]](#footnote-608).

### پی‌آمدها

از ثمرات مهم تأدب به آداب، رشد ارزش‌های انسانی است. به طور کلی تأدب به آداب اجتماعی باعث ایجاد روابط پایدارتر، عمیق‌تر، صمیمی‌تر، شیرین‌تر و مؤثرتر میان افراد جامعه می‌گردد. بدون رعایت آداب اجتماعی مدخل‌های ارتباط سالم کور می‌شود. مثلا سلام پیامبر لطف و صفا و مهربانی و سرآغاز الفت و محبت است. اگر این ادب اجتماعی را از میان برداریم زمینه بسیاری از پیوندهای اجتماعی برداشته خواهد شد.

هم‌چنین تأدب به هر یک از آداب، انسان را به نوعی در نظر دیگران، زیبا و آراسته می‌کند گویی که انسان با تأدب به هر ادبی، لباسی جدید بر تن می‌کند چنان‌که امیر مؤمنان علی (ع) می‌فرماید:

آداب، همانند لباس‌هایی فاخرند که نو به نو می‌شوند.[[609]](#footnote-609)

از سوی دیگر انسان از راه تأدب به آداب پسندیدة فردی و اجتماعی و کسب فضائل والای انسانی، قدر و قیمتی بالاتر از دیگران پیدا می‌کند بنابراین مورد احترام قرار می‌گیرد و در معرض مسئولیت‌های مهم واقع می‌شود. امیر مؤمنان فرموده‌اند:

انسان خالی از ادب و بازی‌گوش به ریاست نمی‌رسد.[[610]](#footnote-610)

از آنجا که تأدب به آداب اجتماعی، پرجاذبه است و دیگران را به سوی انسان جذب می‌کند بستر خوبی برای ارائه اسوه مطلوب و مثبت اخلاقی و الگوسازی عملی و امر به معروف و نهی از منکر ـ مستقیم یا غیر مستقیم ـ و اصلاح جامعه را فراهم می‌کند و بالأخره اینکه تأدب افراد یک جامعه به آداب اجتماعی در صورتی که فراگیر شود زمینه استفاده از ظرفیت‌های بالای جامعة هماهنگ و متحد را فراهم می‌کند.

### راه‌کارها

مراعات آداب به ویژه آداب اجتماعی، با وجود فوائد فراوانش با موانعی هم روبرو است که یکی از آنها موانع شناختی و معرفتی است. عدم درک درست از معنا و کارکردهای مثبت تأدب به آداب اجتماعی، از جملة این موانع است. انسان با چیزی که آن را درست نمی‌شناسد و از آن اطلاعات کافی ندارد مخالفت می‌کند.[[611]](#footnote-611)

از موانع دیگر تأدب به آداب اجتماعی، غیرمنطقی بودن برخی از آداب اجتماعی در برخی جوامع و نیازمندی آنها به اصلاح است. این مانع به ویژگی حق‌جویی و حقیقت‌طلبی انسان بر‌می‌گردد که تا صحت و استحکام مطلبی برایش اثبات نشود زیر بارش نمی‌رود. بنابراین این مخالفت نه تنها مذموم نیست بلکه پسندیده هم هست.

یکی دیگر از موانع تأدب، عدم آشنایی با آداب اجتماعی و کم و کیف آنهاست. طبیعی است که برای مراعات آداب بایستی ابتدا با مطالعه و تأمل و اندیشه و سپس با مجاهدة عملی موانع علمی و عملی را از سر راه برداشت.

یکی از آفات تأدب، بی‌حوصلگی و راحت‌طلبی است که سبب می‌شود انسان تمایل نداشته باشد به محدودیتهایی که مراعات آداب اجتماعی برای انسان ایجاد می‌کند تن دهد. علت دیگر این امر می‌تواند دل‌بستگی و اشتغال به مشتهیات بیهوده و بازدارنده باشد. همان‌طور که ممکن است کسی به علت هواپرستی به آداب اجتماعی که مستلزم جوشیدن با مردم و روابط قوی با آنان است راضی شود.

## پرسش

1. عدالت را تعریف و تحلیل كنید.
2. برای آراستگی به صفت عدالت از چه موانعی باید عبور كنیم؟
3. رابطه میان تواضع، تذلل و تكبر چیست؟
4. چند نمونه از بارزترین نمونه‌های رفتار متواضعانه در زندگی فردی و اجتماعی را نام ببرید.
5. آداب اجتماعی چیست و چه رابطه‌ای با امور اخلاقی دارند؟
6. چه آثار مثبتی بر مراعات آداب اجتماعی مترتب می‌شود كه ما را ملزم به مراعات آنها می‌كند؟

## برای تأمل و پژوهش

1. تحقیق کنید که چه رابطه‌ای میان عدالت در اخلاق با عدالتی که در فقه به عنوان شرط تصدی برخی مناصب شرعی مانند امامت جمعه و جماعت، قضاوت و ولایت فقیه مطرح است وجود دارد.
2. چه آفات و موانع دیگری برای عدالت در سطح فردی و اجتماعی وجود دارد که در درس به آنها پرداخته نشده است؟
3. آیا میان دین‌مداری و عدالت‌ورزی، رابطه‌ای وجود دارد؟
4. تفاوت عزت نفس با تکبر و ذلت نفس با تواضع را در مصادیق ملموس آن تحلیل کنید. چگونه می‌توانیم در زندگی، روش و منشی متواضعانه داشته باشیم بدون این که احترام ما کم شود؟
5. چرا برخی به آداب اجتماعی اهمیت نمی‌دهند یا با آن مقابله می‌كنند؟
6. در برخورد با آداب اجتماعی مرسوم اما نادرست چه باید كرد؟

# رابطة ایده­آل با دیگران (اخلاق اجتماعی حداکثری)

## اهداف

از دانشجو انتظار می‌رود پس از فراگیری این فصل:

1. صورت آرمانی روابط اجتماعی میان مؤمنان را تصور کند.
2. با معنا و منطق برادری و ایثار در اندیشة اسلامی آشنا شود و مصادیق آشكار و پنهان آن را دریابد و آثار فردی و اجتماعی آن را تشخیص دهد.
3. از تأثیرات مهم این آموزه‌های دینی در بهداشت روانی فرد و جامعه و محرومیت‌هایی كه در نتیجة بی‌توجهی به آن دامن‌گیر همگان می‌شود، آگاهی پیدا كند.
4. بستر‌ها و راه‌كار‌های آراستگی به این ویژگی‌های عالی انسانی را بشناسد.
5. از روابط متقابل كفر و استكبار و ایمان و استكبارستیزی آگاهی یابد.

## الف) برادری (مؤاخات)

جامعة اسلامی بر اساس روابط دوستانه، خالصانه و محبت‌آمیز بنا شده و در آن جایی برای دشمنی و دورویی و سوءاستفاده وجود ندارد. برادری در فرهنگ اخلاقی اسلام، به احساس قرابت و رابطة قلبی نزدیک میان افراد امت اسلامی اشاره دارد. مفاد این آموزة اخلاقی این است که افراد، جامعه‌ای را که در آن زندگی می‌کنند از خود بدانند و محبت‌ها و خیرخواهی‌ها و فداکاری‌های‌شان را تنها به خانواده و نزدیکان خویش محدود نکنند بلکه این روابط عالی انسانی را به جامعه نیز تعمیم دهند، یعنی با همگان احساس نزدیکی و خویشاوندی کنند. قرآن کریم مؤمنان را برادران هم خوانده است؛

در حقيقت مؤمنان با هم برادرند.[[612]](#footnote-612)

مفهوم برادری که در تفکر اسلامی با توانایی نظری در تنظیم همه اجزای حیات اجتماعی همواره از عوامل ایجاد جامعه سالم به شمار می‌رفته، در صحنه اندیشه و عمل اجتماعی و تاریخی همواره همین نقش را ایفا کرده است. در احادیث پیامبر و امامان (ع) خصایص و حقوق فراوانی برای برادران ذکر شده است. از جمله حقوق اخوان برآوردن نیازها، سکوت از ذکر عیب، ترویج مناقب، چشم‌پوشی از لغزش‌ها و دعا در حق آنان است. برادران دینی لزوما در یک سطح از دارایی، ‌سن و سال، موقعیت اجتماعی و حتی تقوا نیستند. بنابراین استاد و شاگرد، رئیس و مرئوس، و ... در جامعه اسلامی برادران یک‌دیگرند.

برادری در احساس و ابراز هم‌دلی و هم‌دردی و نیز در پشتیبانی عاطفی و فکری برادران و دوستان تجلی می‌یابد. مثلا احساس هم‌دردی با مصیبت دیدگان سوانح طبیعی هرچند از ما دور باشند، یا ابراز هم‌دلی و یاری به نیازمندان هرچند رقبای ما در یک صحنه اجتماعی باشند، و نیز تشویق و نصیحت و هم‌فکری یا انتقاد مشفقانه از مصادیق برادری است.

اخلاق، محبتی شیرین و بدون چشم‌داشت در انسان می‌پرورد. این محبت نخست خود او را طهارت و طراوت می‌بخشد و سپس دیگران را بهره‌مند می‌سازد. زشتی‌ها را می‌شوید و خوبی‌ها را به جای بدی‌ها می‌نشاند.

انسان مؤمن با پای‌بندی به اخلاق اسلامی زیبایی و شکوفایی را در خود دیده و اشتیاق و رضایتی وجودش را فرا گرفته است. به این جهت از تحقیر‌ها و عقده‌ها پاک شده، خالصانه به همگان عشق می‌ورزد. او زیبایی و خیر عظیمی در خویش می‌یابد و تمایل او به والایی و بزرگی ارضا شده است. از این رو کینه‌ای یا توقعی در دل ندارد. به مردم عشق می‌ورزد همان طور که به خود عشق می‌ورزد، زیرا توانسته است پلیدی‌ها و زشتی‌ها را فروشوید و خود را به زیبایی بیاراید.

بی‌شک در رابطه با دیگران اخلاقی عمل کردن، کار آسانی نیست، آنها خیانت می‌کنند، خطا می‌کنند، عقده‌ها و کینه‌ها و خودخواهی‌ها و هواپرستی‌ها دارند. اما کسی که منش اخلاقی را در خود، تثبیت و دشواری کنش اخلاقی را بر خود آسان و هموار کرده است، به مردم عشق می‌ورزد، حتی اگر از آنها آزرده شود، و کینه و عقده‌ای به دل نمی‌گیرد حتی اگر مورد اهانت و خیانت قرار گیرد.

انسان مؤمن حضور خدا را درک می‌کند و جریان عشق پروردگار را در هستی می‌نگرد. پروردگاری که با رحمت بی‌انتهایش سراسر عالم را به حسن و کمال آراسته و نه از روی نیاز و هوس که از سر علم و قدرت و غنا همگان را مورد مهر و رحمت قرار داده است. انسان مؤمن سراسر عالم را منسوب به پروردگار محبوب خود می‌شناسد و به جهت این نسبت و ارتباط همگان را خواستنی و دوست داشتنی می‌بیند و بر این نعمت که قلب او محل نزول عشق بی‌کران و بروز رحمت نا‌مشروط خدا است شکرگزاری می‌کند.

اگرچه در منابع اسلامی به دوستی و برادری، فراوان سفارش شده است چنانکه امام صادق (ع) به یاران خویش می‌فرمودند:

از خدا بترسید و با یکدیگر برادرانی نیکوکار و دوست‌دار در راه خدا باشید، با هم در ارتباط و مهربان باشید، به دیدن یکدیگر بروید.[[613]](#footnote-613)

اما اسلام طرفدار الفت بی‌قاعده و محبت‌ مطلق هم نیست و مهرورزی را ارزشی مستقل نمی‌داند. بدین جهت برای دوستی و برادری، حد و اندازه تعیین کرده و افراد شایستة محبت را معرفی نموده است.

امیر مؤمنان یکی از صفات برجستة‌ متقین را فضیلت‌‌مداری و خدا‌محوری در روابط انسانی می‌دانند:

دوری انسان باتقوا از دیگران به جهت زهد و پاکی است و نزدیکی‌اش از روی نرمی و رحمت. از روی کبر و بزرگی از مردم دوری نمی‌کند و با حیله و فریب‌کاری به کسی نزدیک نمی‌شود.[[614]](#footnote-614)

برترین اهل ایمان کسی است که داد و ستد و رضا و سخطش برای خدا باشد.[[615]](#footnote-615)

و این یعنی تنظیم رابطه با دیگران بر محور خداجویی و حق‌طلبی، که از برترین آموزه‌های انبیا در اخلاق اجتماعی و از کلیدی‌ترین راه‌کارهای استفاده از ظرفیت‌های جامعه در راه تعالی فرد و امت اسلامی است. همین روح اخوت اسلامی تضمین کنندة بقای دوستی‌ها و گسترش دل‌دادگی‌ها است. شاید به این دلیل که مصدر و مقصد تمام محبت‌های انسانی محبت الهی است و محبتی که از چشمة بقا جان می‌گیرد مادامی که در مسیر خود و در مدار حق در جریان است، ماندنی و تأثیرگذار است اما؛

محبت دوستان دنیایی از بین می‌رود چرا که اسباب این محبت به سرعت زائل می‌گردد.[[616]](#footnote-616)

برادری در راه خدا بر اساس این امور بنا شده است؛ خیرخواهی در راه خدا، بخشش در راه خدا، همکاری بر طاعت خدا، نهی از معصیت خدا، هم‌یاری در راه خدا و محبت خالصانه[[617]](#footnote-617) امام صادق (ع) در بارة حقیقت دوستی فرموده‌اند:

دوستی، حدودی دارد. پس کسی که دارای آن نباشد را دوست کامل ندانید. نخست آنکه ظاهر و باطنش با تو یکی باشد. دوم آنکه خوبی تو را خوبی خود و بدی تو را بدی خویش بداند. سوم آنکه مال و فرزند، تغییرش ندهد و چهارم آنکه آن چه را که در توان دارد از تو دریغ نکند پنجم آنكه در گرفتاريها تو را وانگذارد.[[618]](#footnote-618)

امیرمؤمنان (ع) نیز در جواب کسی که از دوستی و برادری پرسیده بود چنین فرمودند:

دوستان بر دو قسمند: برادران مطمئن و قابل اعتماد، و برادران زمان شادی و خوشحالی، اما دستة اول مانند دست و بال و اهل و مال انسان‌اند. پس هرگاه نسبت به برادرت به درجه اطمینان رسیدی مال و توانت را نثارش کن و دوست دوستان و دشمن دشمنانش باش، سرّ او را حفظ کن و خوبی‌هایش را فاش کن و یاور او باش و بدان که چنین کسانی از گوگرد سرخ کمیاب‌ترند و اما دوستان گشاده‌رویی که از آنان لذت می‌بری پس تو هم لذتت را از ایشان منع نکن و بیش از این را از آنان انتظار نداشته باش و آنچنان که آنان با گشاده‌رویی و شیرین‌زبانی با تو برخورد می‌کنند تو نیز با آنان اینگونه باش.[[619]](#footnote-619)

خیرخواهی و راهنمایی مشفقانه، نادیده گرفتن کوتاهی‌‌های دیگران، همكاری با اطرافیان، خدمت و رسیدگی به ضعیفان‌، انجام کارهای بر زمین مانده، تذکر دادن کاستی‌ها و مانند اینها از لوازم الفت و اخوت اسلامی به شمار می‌آید و در منابع اسلامی مورد تأکید و تشویق فراوان قرار گرفته است. امام صادق (ع) فرموده‌اند:

رفتن مسلمان به‌سوی برطرف کردن حاجت برادر مسلمانش بهتر از هفتاد طواف به دور خانه خدا است.[[620]](#footnote-620)

### پی‌آمدها

دوستی و برادری، عالی‌ترین بستر تکامل مادی و معنوی را برای افراد جامعه فراهم می‌آورد. اکثر عواملی که مانع رشد و ترقی افراد می‌شود به خودخواهی‌ها، خودبینی‌ها، بدبینی‌‌ها وتفرقه‌ها بر‌می‌گردد، عواملی که ظرفیت‌های جامعه را از مسیر طبیعی رشد جامعه منحرف می‌کند و آنها را در اختلافات داخلی و منازعات بی‌ثمر به هدر می‌دهد.

همان‌گونه که در روانشناسی اجتماعی گفته شده است بسیاری از شاخص‌های بهداشت روانی بر اثر احساس تعلق به گروه بهبود می‌یابد و ضریب همبستگی و همگرایی اجتماعی افزایش خواهد یافت. برخورداری جامعه از امنیت روانی و عاطفی و کاهش چشمگیر برخی پدیده‌های مخصوص جوامع مدرن مانند افسردگی و از خود بیگانگی نیز حاصل همین برادری اسلامی است.

یکی از ثمرات الفت و اخوت در جامعه، ایجاد زمینة مناسب امر به معروف و نهی از منکر و پیاده شدن اوامر و نواهی الهی است. طبیعی است در فضای اتحاد و برادری، بهره‌های این فریضه فراوان‌تر است.

قرآن کریم در بارة امت اسلامی می‌فرماید:

شما بهترين امتى هستيد كه براى مردم پديدار شده‏ايد: به كار پسنديده فرمان مى‏دهيد، و از كار ناپسند بازمى‏داريد، و به خدا ايمان داريد.[[621]](#footnote-621)

بنابراین تمام برکاتی که در اثر اجرای امر به معروف و نهی از منکر، و اجرای حدود و احکام الهی پدیدار می‌شود، پی‌آمدهای این ویژگی است.

روح برادری در جامعه، مسیر خودسازی و دیگرسازی را هموار می‌کند. امیر مؤمنان (ع) می‌فرمایند:

خودت را نسبت به برادر دینی‌ات اینگونه قرار بده که اگر از تو برید یا اعراض یا دوری کرد، به او بپیوندی، لطف کنی و نزدیک شوی و اگر خطایی کرد عذرش را قبول کنی گویا تو بندة او و او ولی نعمت توست.[[622]](#footnote-622)

روشن است هرگاه الگو و ایدآل انسان در زندگی اجتماعی و رابطة با دیگران چنین باشد تلاش و مجاهدت او افزایش می‌یابد و همین مبارزه و مقاومت او را قوی و مهذب می‌کند چنان‌که به طور طبیعی چنین روحیه‌ای دیگران را نیز جذب خواهد کرد و به ایشان نیز الگویی مناسب از روش و منش اخلاقی ارائه خواهد کرد. از سوی دیگر، این گونه رفتار، بهترین تبلیغ دین و امتثال امر پیشوایان معصوم علیهم السلام است. پی‌آمد برادری و مؤاخات اجتماعی، در واقع شکل‌گیری جامعه‌ای است که این صفات پسندیده در آنها گسترده و فراگیر شده و همة افراد آن احساس امنیت، شخصیت، امید و میل به رشد و پیشرفت و تعالی دارند.

برادری اسلامی آثار اخروی فراوانی نیز دارد. امام رضا (ع) فرمودند:

هرکه برادری دینی به دست آرد، خانه‌ای در بهشت به دست آورده است.[[623]](#footnote-623)

امام صادق (ع) نیز فرمودند:

دوست بسیار گیرید چه آنها در دنیا و آخرت سودمندند. در دنیا به نیازها رسیدگی می‌کنند و در آخرت اهل جهنم می‌گویند ما شفیع نداریم. اما هر مؤمنی می‌تواند شفاعت کند.[[624]](#footnote-624)

### راه‌کارها

برادری همچون سایر نعمت‌ها همواره پایدار نخواهد ماند و نیاز به پاسداری دارد. حفظ حرمت و حقوق برادران دینی از جمله مهم‌ترین عوامل پاسداری از اخوت اسلامی است. بسیار دیده می‌شود که دوستان صمیمی به جهت شدت صمیمیت و انس نسبت به حرمت و حقوق یکدیگر بی‌توجه‌اند. گاهی این بی‌توجهی با عبارت معروف بین الاحباب تسقط الآداب توجیه می‌شود. در حالی‌که لازم است حرمت برادران صمیمی و حقوق آنها بیشتر مراعات شود؛ گرچه برخی رودربایستی‌ها و تکلفات ظاهری میان برادران ایمانی از میان می‌رود.

همچنین بسیاری از رذائل اخلاقی خصوصا رذائل اخلاق اجتماعی مانند بدخلقی و خودخواهی و تکبر و حسد و طمع از آفات برادری است. از جمله آفات اخوت ایجاد فضاهای رقابتی کاذب در جامعه است. مثلا در برخی از مسابقات ورزشی افراد به صورت افراطی نتیجه محور می‌شوند و برد و باخت چنان در نظرشان مهم می‌شود که برای طرفداری از تیم مورد علاقه هر رفتار ناشایستی را در قبال برادران خود از خود بروز می‌دهند. دستگاه‌های تبلیغاتی نیز بر آتش این رقابت کاذب دمیده و فضای را ملتهب‌تر می‌کنند به صورتی که میدان مسابقه ورزشی به صورت میدان جنگ در می‌آید و کینه و دشمنی در آن می‌روید. از بین بردن این زمینه‌ها به رشد اخوت اسلامی کمک می‌کند.

## ب) ایثار

با همگان به انصاف و با اهل ایمان به ایثار رفتار کن[[625]](#footnote-625)

ایثار و از خودگذشتگی از مکارم اخلاق اجتماعی و از امهات فضائل اخلاقی محسوب می‌شود. ایثار به معنای دست برداشتن از حقوق و منافع خویش و مقدم داشتن دیگران است که بالاترین درجات احسان به شمار می‌آید. مثلا کسی که با وجود نیاز فراوان اموال خود را در اختیار دیگران می‌گذارد، یا کسی که دوست رقیب خود را به جهت شایستگی‌های علمی بیشتر در امکان بورس تحصیلی بر خود مقدم می‌کند، یا فرصت آسایش بیشتر را در انتخاب اتاق یا منزل مسکونی در اختیار دیگری قرار می‌دهد ایثار کرده است.

در روایات اهل‌بیت علیهم السلام از ایثار به عنوان «خصلت خوبان»، «بهترین خوبی‌ها»، «بالاترین بزرگی‌ها»، «برترین عبادت»، «بزرگترین بزرگی» و «بالاترین مراتب ایمان»[[626]](#footnote-626) تجلیل شده است.

همچنین این صفت در قرآن کریم در ردیف برجسته‌ترین صفات اهل ایمان قرار گرفته است.[[627]](#footnote-627) از جمله به از خود‌گذشتگی امیر مؤمنان (ع) در «لیله المبیت» به جهت حفاظت از جان پیامبر اکرم (ص) اشاره شده است. سیره پیامبران الهی و اهل بیت عصمت علیهم السلام این‌گونه بود که در طول زندگی با قناعت به حد‌اقل امکانات از درماندگان و ستم‌دیدگان، دست‌گیری و برای آنان توشه‌ای فراهم می‌کردند.

کوته‌نظران را نبود جز غم خویش صاحب‌نظران را غم بیگانه و خویش[[628]](#footnote-628)

### پی‌آمدها

ایثار و فداکاری اوج پای گذاشتن بر هوای نفس است و به وارستگی از دنیا و رفع تعلقات مادی می‌انجامد. انسان با مقدم داشتن دیگران روح خود را از اسارت خواهش‌های دنیا آزاد می‌کند و در مقابل تحولات آن مقاوم می‌گردد. ایثار جان انسان را از تلاطم در مقابل کم و زیاد زخارف دنیا حفظ می‌کند و ظرف وجود او را توسعه می‌دهد. تلطیف بی‌نظیر روح جهت نیل به قله‌های شرافت و کمال و ایجاد روحیه وارستگی و تسهیل دنیاگریزی حاصل این تلاش اخلاقی است.

ایثار به تثبیت ایمان و سایر اخلاقیات ایمانی هم می‌انجامد و باعث استحکام و تقویت آن می‌شود. قرآن کریم، هدف و غایت ایثار را تحصیل رضای الهی و تثبیت ایمان و فضائل ایمانی معرفی می‌کند.[[629]](#footnote-629) این بهره حاصل مخالفت عملی با وسوسه‌های دروغین شیطان و احترام عملی به وعده‌های خدا است.

البته در پی این بهره‌های فردی امت اسلامی نیز از آن بهره‌مند خواهد شد و روابط انسانی بسیار ویژه، محبت پایدار و نشاط و سرزندگی پدید خواهد آمد و مشکلات و آسیب‌های اجتماعی به حداقل خواهد رسید. ایثار به انسجام جامعة اسلامی کمک می‌کند و باعث انتشار روح ایمان و خداباوری در میان مردم و امید به زندگی در میان طبقات محروم جامعه و عشق و علاقة متقابل افراد امت به یکدیگر و بسط روح اخوت اسلامی می‌شود.

### راه‌کارها

مهم‌ترین مانع ایثار دل‌بستگی به دنیا و مهم شمردن آن است. هرچه جان انسان از این وابستگی وارسته‌تر باشد در ایثار و از خود گذشتگی راحت‌تر است و مانع کمتری احساس می‌کند.

انسان مؤمنی که خود را در دست احاطه و تدبیر خدا می‌بیند و خدا را روزی‌بخش مهربان می‌شناسد به پشتوانه رحمت و کرم و نعمت الهی از پرداختن همه برخورداری و دارایی خود ـ که به واقع دارایی خدا در دست اوست ـ واهمه‌ای ندارد. اگر انسان به وعده خدا ایمان داشته باشد و خود را در همه داد و ستدها در تعامل با خدای جهان بداند نه در تعامل با مردم، به خدا توکل می‌کند و هرگز خدا را بخیل یا خزائن بی‌کران او را محدود نمی‌بیند. اگر خدا فرموده است و ما انفقتم من شیء فان الله یخلفه بنده خدا از انفاق جان و مال و آبرو احساس نگرانی نمی‌کند.

بنابراین از موانع ایثار سستی ایمان نسبت به پاداش فراوان الهی و تأثیر آن در سعادت دنیوی و اخروی انسان است.

منت‌گذاری یکی دیگر از آفات ایثار است؛

اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد، صدقه‏هاى خود را با منّت و آزار، باطل مكنيد.[[630]](#footnote-630)

تأخیر و امروز و فردا کردن در ایثار هم از دیگر موانع ایثار به شمار می‌رود. امیرمؤمنان (ع) فرموده‌اند:

آفت بخشش، تأخیر است.[[631]](#footnote-631)

ایشان در نامه‌ای به یکی از یارانشان نوشته‌اند:

گذشته‌ات را جبران کن و فردا و پس‌فردا نکن. زیرا آنان که پیش از تو هلاک شدند به دلیل همین دل بستن به آرزوها و امروز و فردا کردن‌ها بود تا اینکه ناگهان و در حالی که انتظارش را نداشتند مرگ به سراغشان آمد.[[632]](#footnote-632)

یکی دیگر از آفات ایثار، که همزمان یا بعد از وقوع عمل، آن را فاسد و نابود می‌کند، ریاکاری و سمعه است. ریا این است که انسان در حین انجام عمل، قصد ارائه به دیگران داشته باشد و خدا را در نظر نگیرد و سمعه، این که بعد از انجام عمل، خبر آن را به دیگران برساند تا از این راه، محبت آنها را به خود جلب کند و از ثمرات آن بهره‌مند گردد.

## ج) استکبار ستیزی

استکبار، نقطة مقابل ایمان و تسلیم است. در قرآن کریم برای بیان این حالت از واژة «علو» هم استفاده شده است. استکبارستیزی به مبارزه با روحیة برتری‌جویی و استیلاطلبی اشاره دارد. از آنجا که یکی از اهداف اساسی و مشترک همة پیامبران الهی، زمینه‌سازی برای تعالی انسان‌ها بوده و وجود روحیه استکباری، مخصوصا در شخصیت‌های تأثیرگذار مانع رشد و تعالی سایر افراد است، بحث از این مقوله اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. قرآن کریم در موارد فراوانی که از مفسدین یاد کرده آنها را با روحیة استکباری توصیف و معرفی کرده است. مثلا در بارة فرعون می‌فرماید:

و او و سپاهيانش در آن سرزمين به ناحق سركشى كردند و پنداشتند كه به سوى ما بازگردانيده نمى‏شوند.[[633]](#footnote-633)

در فرهنگ اسلامی توجه به اجتماع و احساس مسؤولیت نسبت به امت به توصیه‌های اخلاقی رنگ رسالت اجتماعی داده است. اسلام هرگز اجازه نداده که نظام سلطه، دیگران را به بندگی بکشد و به همین جهت همه آحاد امت اسلامی از نظر اخلاقی موظف‌اند با ظلم و ستم و استکبار مقابله کنند و عرفان دینی را با حماسه و جهاد اجتماعی در آمیزند.

بهترين نبرد و پيكار سخن عدل است كه در پيشگاه سلطان ستمگر گفته شود.[[634]](#footnote-634)

انسان مؤمن نه تنها خود ظلم نمی‌کند نمی‌تواند شاهد ستم دیگران باشد. امتداد حداکثری صفت عدالت این است که انسان ظلم را حتی به دیگران برنتابد و در حمایت از مظلوم و مبارزه با استکبار بکوشد. استکبار، مصادیق مختلفی دارد که از آن جمله است: استکبار در برابر خدا و اطاعت امر و نهی او، استکبار در برابر کسانی که اطاعت از ایشان بر انسان واجب است، استکبار در برابر افراد زیردست، استکبار نسبت به عموم افراد جامعه، استکبار نسبت به اهل ایمان. استکبارستیزی هم به تبع حوزه‌ها و اقسام مختلف استکبار، مصادیق مختلف پیدا می‌کند.

روحیه استکبارستیزی با خوش باشی و عافیت‌طلبی جمع نمی‌شود. انسان باید حاضر به پرداخت هزینه لازم برای این منظور و نوعی خطر‌پذیری باشد و از تحریم و تهدید و محاصره واهمه نکند.

مستکبر در ترسیمی که قرآن در بیش از 40 مورد از ویژگی‌های روانی و موقعیت اجتماعی و انگیزه‌های جاه طلبانه و رز اندوزانه او کرده در مجموع دارای خصوصیاتی از این قبیل است. بدون برخورداری از معیارها و ملاک‌های فضیلت خود را برتر و بزرگوار‌تر از دیگران می‌شمارد و در این ادعا به ملاک‌های جاهلانه مانند قدرت و ثروت تکیه می‌کند. با استفاده از زور و تزویر و با شیوه‌های گوناگون تحمیل و تحمیق مردم را به راهی که خود می‌پسندد راه بردگی و بهره دهی و فرمان بری بی قید و شرط می‌کشاند و به مقاومت و مقابله با هر دعوت ارزشی وا می‌دارد.[[635]](#footnote-635)

مستکبران همان جناح مسلط در جامعه جاهلی هستند که بدون استحقاق، قدرت سیاسی و اقتصادی را در دست می‌گیرند و برای تداوم به این بهره‌کشی و سلطه ستمگرانه فرهنگ و عقیده حاکم بر ذهن‌ها را نیز قبضه می‌کنند و با شیوه‌های گوناگون در مردم تفکری را که موجب تسلیم در برابر او و سازگاری با وضع موجود است پدید می‌آورند و به خاطر حفظ این امتیازات با هر دعوت آگاهی‌بخش و روشنگر می‌ستیزند.

همان طور که در فصول پیشین کتاب گفته شد ایمان به خدا با کفر به طاغوت پیوند دارد و مقتضای توحید عملی نفی این قدرت‌ها است.

خداوند سرور كسانى است كه ايمان آورده‏اند. آنان را از تاريكيها به سوى روشنايى به در مى‏برد. و [لى‏] كسانى كه كفر ورزيده‏اند، سرورانشان [همان عصيانگران‏] طاغوتند، كه آنان را از روشنايى به سوى تاريكيها به در مى‏برند. آنان اهل آتشند كه خود، در آن جاودانند.[[636]](#footnote-636)

### پی‌آمدها

یکی از مهم‌ترین دستاوردهای فردی روحیة استکبارستیزی، تقویت و تثبیت روح غیرت و جوانمردی در انسان است. زیرا اینکه کسی در برابر گردن‌فرازی نابجای مستکبرین، سر خم نکند و بر اساس روح غیرت و جوانمردی با ایشان به مقابله برخیزد، به طور طبیعی در این صفت پسندیده، راسخ‌تر می‌گردد.

روحیة استکبارستیزی، ضمن اینکه مفسدین و ظالمین را مرعوب و بنیانشان را متزلزل می‌کند، عملا درس غیرت و دین‌داری می‌آموزد و در میان افراد مستعد جامعه منتشر می‌گردد. یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های این صفت را می‌توان در حادثة عظیم عاشورا مشاهده کرد. ندای آسمانی و شور‌انگیز سیدالشهدا در جان‌ انسان‌های غیور، همواره طنین‌ مبارزه با ظلم و استکبار می‌اندازد و همگان را به اقدام مؤثر در مقابل مفاسد اجتماعی فرامی‌خواند:

هان؛ هم اكنون اين فرد ناپاك زاده (ابن زياد) پسر ناپاك زاده، ما را بر سر دو راهى قرار داده: انتخاب شريعت يا قبول خوارى و ذلّت در حالی‌که ذلّت پذيرى از ما به دور است![[637]](#footnote-637)

استکبارستیزی، از آنجا که حرکتی بر مدار حق و در خلاف جهت حرکت باطل است باعث تضعیف باطل و تقویت حق می‌گردد و از راه عقب راندن و به انزوا کشیدن اهل باطل و تقویت روح ایمان و ارزش‌های معنوی، زمینه را برای تثبیت حکومت حق و هموار شدن مسیر تعالی و تکامل عموم افراد جامعه، فراهم می‌کند.

استکبارستیزی حس تکافل اجتماعی را میان آحاد جامعه تقویت می‌کند و به رفع ظلم و گسترش عدالت منتهی می‌گردد. بهره فردی این صفت هم علو همت و تضعیف روحیه طماعی، محافظه کاری و عافیت‌طلبی است.

### راه‌کارها

از جمله موانع و آفات این روحیه، عافیت‌طلبی، بزدلی، طمع ورزی، محافظه‌کاری، تسامح و تساهل و عادت به سرسپردگی و تذلل است. ممکن است انسان با مشاهده فراوانی تعداد و تجهیزات استکباری بترسد و دچار سستی و ضعف شود. قرآن کریم اهل ایمان را از این نوع ترس و طمع بر حذر داشته و پیروزی جبهة حق را ـ به رغم تعداد و تجهیزات کم ـ نوید داده است. از جمله در داستان رویارویی طالوت (ع) و جالوت، می‌فرماید:

بسا گروهى اندك كه بر گروهى بسيار، به اذن خدا پيروز شدند.[[638]](#footnote-638)

یکی دیگر از موانع مهم استکبار‌ستیزی، دچار شدن به روزمرّگی و عادت کردن به انجام کارها از روی عادت و برخورد سطحی و بدون تأمل با مسائل است که خود نوعی غفلت به شمار می‌آید و ادامة آن، انسان را از بصیرت محروم و نابینا می‌کند. در نتیجه انسان قدرت تشخیص و عمل به وظیفه را از دست می‌دهد. همچنین قدرت‌طلبی، رقابت‌جویی، تعصب گروهی نژادی یا فرقه‌ای آفت این روحیه خواهد شد. برای به دست‌آوردن صفت استکبارستیزی باید با این موانع مبارزه کرد.

## پرسش

1. برادری و ایثار را از منظر اسلام، تعریف و برخی از مهم‌ترین مصادیق آن را بیان كنید.
2. برخی از آثار فردی و اجتماعی اخوت و ایثار را نام ببرید.
3. مهم‌ترین مانع برخورداری از روحیة ایثارگری كدام است؟
4. استكبارستیزی را با استفاده از معانی مقابلش، تعریف كنید.
5. اجتماع برخوردار از روحیة استكبارستیزی را توصیف كنید.
6. مهم‌ترین موانع برخورداری از روحیة استكبارستیزی را بیان و تحلیل كنید.

## برای تأمل و پژوهش

1. آیا می‌توان بدون روحیه برادری و اخوت جامعه‌ای سالم بنا کرد؟ دنیای غرب چگونه این کاستی را جبران کرده است؟
2. برهه‌هایی از تاریخ صدر اسلام و انقلاب اسلامی ایران، نمونه‌های کم‌نظیر و گاه بی‌نظیری از روحیه برادری اسلامی و روحیات نزدیک به آن را در معرض دید بشریت قرار داد که همواره باعث سرافرازی و افتخار مسلمانان است. به طور مشخص، چه عواملی در جامعه ما، باعث نزدیکی به این روحیه یا فاصله‌گرفتن از آن می‌شود؟ با توجه به این عوامل، چه ساز و کارهایی را برای نهادینه کردن فرهنگ اخوت و برادری اسلامی در جامعه پیشنهاد می‌کنید؟
3. نگهداری و نهادینه سازی روحیه استکبارستیزی در جامعه ما، به چه عواملی بستگی دارد و چه خطراتی آن را تهدید می‌کند؟

# فهرست

# منابع

1. ‏الإختصاص، شيخ مفيد، قم: انتشارات كنگره جهانى شيخ مفيد، 1413 ه .ق.‏
2. ‏كامل الزيارات، ابن قولويه قمى، نجف اشرف: مرتضويه، 1356 ه .ق.
3. اخلاق درقران، محمد تقی مصباح یزدی، ج 1،
4. اخلاق و رفتارهای جنسی، یوسف غلامی،
5. إرشاد القلوب، حسن بن ابى الحسن ديلمى، دو جلد در يك مجلد، انتشارات شريف رضى، 1412 ه .ق‏.
6. الإرشاد، شيخ مفيد، 2 جلد در يك مجلد، قم، انتشارات كنگره جهانى شيخ مفيد، 1413 ه .ق.
7. آشنایی با قرآن، ج1، مرتضی مطهری،
8. اصول فلسفه و روش رئالیسم، مطهری، مقالة چهاردهم
9. ‏أعلام الدين، حسن بن ابى الحسن ديلمى، قم: مؤسسه آل البيت (ع)، 1408 ه .ق.
10. إقبال الأعمال، سيد على بن موسى بن طاوس، تهران: دارالكتب الإسلاميه، 1367.
11. الأمالي، شيخ صدوق، انتشارات كتابخانه اسلاميه، 1362.
12. الأمالي، شيخ طوسى، قم: دارالثقافه، 1414 ه .ق‏.
13. الأمالي، شيخ مفيد، قم: انتشارات كنگره جهانى شيخ مفيد، 1413 ه .ق‏.
14. انسان کامل، شهید مطهری، تهران: صدرا، 1383.
15. اوصاف الاشراف، خواجه نصیر الدین طوسی،
16. آیا دین برای سلامتی شما سودمند است؟، هارولد جی. کوینگ، ترجمه بتول نجفی،
17. ایدئولوژی اسلامی، سید محمد حسینی بهشتی،
18. بحار الأنوار، علامه مجلسى، بيروت: مؤسسة الوفاء، 1404 ه .ق.
19. به سوی محبوب، دستورالعمل‌ها و رهنمودهای آیه الله بهجت،
20. تحف العقول، حسن بن شعبه حرانى، قم: انتشارات جامعه مدرسين، 1404 ه .ق.
21. تحلیل حیات طیبه از دیدگاه قرآن، حمید رضا مظاهری سیف، معرفت، شمارة‌ دی ماه 1385.
22. ترجمة المیزان، سيد محمد باقر موسوى همدانى، قم: دفتر انتشارات اسلامى جامعه‏ى مدرسين حوزه علميه‏، 1374.
23. تفسير امام عسكرى (ع)، امام حسن عسكرى عليه السلام، قم: انتشارات مدرسه امام مهدى (عج)، 1409 ه .ق‏.
24. تفسیر نمونه، ناصر مكارم شيرازى، دار الكتب الإسلاميه، 1374.
25. تفسير نور الثقلين‏، عبد على بن جمعه عروسى حويزى، قم: انتشارات اسماعيليان‏، 1415 ه .ق.‏ ‏
26. تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق، احمد بن محمد مسکویه رازی، تحقیق قسطیطین زریق، بیروت: الجامعه الامیرکیه، 1966م.
27. تهذیب الاخلاق، ابن هیثم،
28. التوحيد، شيخ صدوق، قم: انتشارات جامعه مدرسين، 1357.
29. جامع الاحادیث قمّی،
30. ‏جامع الأخبار، تاج الدين شعيرى، قم: رضى، 1363.
31. جامع السعادات، محمد مهدی نراقی، قم: دارالتفسیر، 1381.
32. الجعفريات (الأشعثيات)، محمد بن محمد بن اشعث كوفى، تهران: مكتبه نينوى الحديثه، ‏
33. الجواهر السنيه، كليات حديث قدسى، محدث عاملى زين العابدين كاظمى خلخالى‏، تهران: نشر دهقان،‏1380
34. چهل حدیث، روح الله خمینی، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام، 1373.
35. حیات حقیقی انسان در قرآن، جوادی آملی،
36. الحیاة،
37. الخصال، شيخ صدوق، دو جلد در يك مجلد، قم: انتشارات جامعه مدرسين، 1403 ه .ق‏.
38. خودشناسی برای خودسازی، محمدتقی مصباح یزدی،
39. الدّر المنثور،
40. الدعوات، قطب الدين راوندى، قم: انتشارات مدرسه امام مهدى (عج)، 1407 ه .ق‏.
41. ديوان امام على (ع)، امام على بن ابى طالب عليه السلام، قم: پيام اسلام، 1369.
42. الذریعه الی مکارم الشریعه، راغب اصفهانی،
43. راه و رسم منزل‌ها، علی شیخ الاسلامی، ج1،
44. رساله‌ای درباب انسان، ارنست کاسیرر،
45. ره توشه، محمد تقی مصباح یزدی،
46. روان‌شناسی رشد با نگرش به منابع اسلامی (2)، پژوهشکدة حوزه و دانشگاه،
47. روح البیان، حقى بروسوى اسماعيل‏، بيروت‏: دارالفكر، بى‌تا.
48. روح توحید نفی عبودیت غیر خدا، سید علی خامنه‌ای، مقاله‌ای از کتاب دیدگاه‌های توحیدی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1377.
49. سه مکتب روان‌شناسی، رابرت دی. نای، ترجمة دکتر سید احمد جلالی،
50. سیری در سیرة نبوی، مرتضی مطهری،
51. شرح اسماء الحسنی، ملاهادی سبزواری،
52. شرح حدیث جنود عقل و جهل، امام خمینی،
53. شرح منازل السائرین، کمال الدین عبدالرزاق القاسانی،
54. ‏شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد معتزلى، 20 جلد در 10 مجلد، قم: انتشارات كتابخانه آيت الله مرعشى، 1404 ه .ق‏.
55. الطب الروحانی، محمد بن زکریای رازی،
56. عدة الداعى، ابن فهد حلى، تهران: دارالكتاب الاسلامى، 1407 ه .ق.
57. علل الشرائع، شيخ صدوق، قم: مكتبه الداورى،
58. علم الیقین،
59. علم‏اخلاق‏اسلامی (ترجمة جامع السعادات)، مجتبوی،
60. ‏عوالي اللآلي، ابن ابى جمهور احسائى، قم: سيد الشهداء (ع)، 1405 ه .ق.
61. عيون أخبار الرضا (ع)، شيخ صدوق، 2 جلد در يك مجلد، انتشارات جهان، 1378 ه .ق.‏
62. غرر الحكم و درر الكلم، عبدالواحد بن محمد تميمى آمدى، قم: انتشارات دفتر تبليغات اسلامى، 1366.
63. فرهنگ حیا، عباس پسندیده، قم: دارالحدیث، 1383.
64. الفصول المختاره، شيخ مفيد، قم: انتشارات كنگره جهانى شيخ مفيد، 1413 ه .ق.
65. فصول منتزعه، فارابی
66. فلسفه اخلاق، محتبی مصباح، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ‌1380.
67. فیض الغدیر،
68. قصص الأنبياء (ع)، قطب الدين راوندى، چاپ بنياد پژوهش‏هاى آستان قدس رضوى، 1409 ه .ق‏.
69. الكافي، ثقة الاسلام كلينى، تهران: دارالكتب الإسلاميه، 1365.
70. کامل الزیارات،
71. كشف الغمه، على بن عيسى إربلى، تبريز: چاپ مكتبة بنى هاشمى، 1381 ه .ق‏.
72. كمال الدين، شيخ صدوق، 2 جلد در يك مجلد، قم: دارالكتب الإسلاميه، 1395 ه .ق.
73. کنز العمّال،
74. ‏كنز الفوائد، ابوالفتح كراجكى، قم: دارالذخائر، 1410 ه .ق‏.
75. کیمیای سعادت، غزالی،
76. گفتاری در باب صبر، سید علی خامنه‌ای
77. گلستان سعدی،
78. گناهان کبیره، سید عبدالحسین دستغیب،
79. مجموعه آثار، مرتضی مطهری، ج23،
80. مجموعه ورام، ورام بن ابى فراس، 2 جلد در يك مجلد، قم: مكتبه الفقيه ‏
81. المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقى، قم، دارالكتب الإسلاميه، 1371 ه .ق.
82. محجة البیضاء، محسن فیض کاشانی،
83. مراحل اخلاق در قرآن، عبدالله جوادی آملی، قم: اسراء، 1378.
84. مستدرک سفینه البحار،
85. مشكاة الأنوار، ابوالفضل على بن حسن طبرسى، نجف اشرف: كتابخانه حيدريه، 1385 ه .ق‏.
86. ‏مصادقة الإخوان، شيخ صدوق، قم: چاپ ليتوگرافى كرمانى، 1402 ه .ق‏.
87. مصباح الشريعه، امام صادق عليه السلام، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، 1400 ه .ق‏.
88. مصباح المتهجد، شيخ طوسى، بيروت: مؤسسه فقه الشيعه، 1411 ه .ق‏.
89. المصباح، ابراهيم بن على عاملى كفعمى، قم: رضى، 1405 ه .ق‏.
90. معراج السعاده، محمد مهدی نراقی،
91. مفردات القرآن، راغب اصفهانی،
92. مقالات، محمد شجاعی،
93. المقنعه، شيخ مفيد، قم: انتشارات كنگره جهانى شيخ مفيد، 1413 ه .ق‏.
94. مکارم الاخلاق،
95. من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق، قم: انتشارات جامعه مدرسين ، 1413 ه .ق.
96. من وحی القرآن، محمد حسین فضل الله، ج19،
97. مناقب آل أبي طالب (ع)، ابن شهرآشوب مازندرانى، قم، مؤسسه انتشارات علامه، 1379 ه .ق.
98. المواعظ العددیّة،
99. میزان الحکمه،
100. المیزان فی تقسیر القرآن، سيد محمد حسين طباطبايى، قم‏: دفتر انتشارات اسلامى جامعه‏ى مدرسين حوزه علميه، 1417 ه .ق.
101. نظام حقوق زن در اسلام، مرتضی مطهری،
102. نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، خسرو باقری،
103. هوش هیجانی، دانیل گلدمن، ترجمه نسرین پارسا، تهران: رشد، 1383.
104. وافی، فیض کاشانی،
105. ‏وسائل الشيعه، شيخ حر عاملى، قم: مؤسسه آل البيت عليهم‏السلام، 1409 ه .ق.

آیاتی که در درس‌های مختلف زیاد مورد استعمال واقع شده است:

1. وَ مَن یتَّقِ اللَّهَ یجعَل لَهُ مَخرَجاً وَ یرزُقهُ مِن حَیثُ لایحتَسِبُ (طلاق: 2 و 3).
2. لکی لاتأسوا علی مافاتکم و لاتفرحوا بما آتاکم (حدید: 23)

1. 1. بنا بر مبانی مختلف مذکور در کتب فلسفه اخلاق ملاک و معیار این خوبی و بدی متفاوت است و بر اساس پیامد عمل، وظیفه، فضیلت یا قرارداد تعیین می‌شود. (بر اساس یکی از چهار مکتب پیامد‌گرایی، وظیفه‌گرایی، فضیلت‌گرایی یا قراردادگرایی). به نظر ما اقتضا یا مانعیت یک عمل یا صفت نسبت به سعادت و کمال انسان ملاک خوبی یا بدی است. [↑](#footnote-ref-1)
2. گفتنی است میان **اخلاق** و گروه دیگری از هنجارهای اجتماعی که به عنوان **آداب** شناخته می‌شوند، تفاوتی بنیادین وجود دارد. برای اطلاع بیشتر به درس‌های 13 و 14 مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-2)
3. در این کتاب دو واژه **ارزش** و **هنجار** در یک مفهوم به کار می‌رود و تفکیک مورد نظر در علوم اجتماعی میان value و norm مورد نظر نیست. [↑](#footnote-ref-3)
4. هم از این رو است که کلیه سرفصل‌های احادیث اخلاقی ما در کتاب شریف کافی در کتاب الایمان و الکفر گرد آمده است. [↑](#footnote-ref-4)
5. در مباحث تربیتی کاری به مصادیق خوب و بد نداریم و به مباحث اخلاقی یا فلسفه اخلاقی وارد نمی‌شویم. خوب‌ها و بدها، هنجارها و ناهنجارها و بایسته‌ها و نابایسته‌ها را از اخلاق به صورت اصل موضوع و پیش فرض دریافت می‌کنیم و هدفِ حرکت قرار می‌دهیم. پس از آن علم تربیت چگونگی دست‌یابی به آن اهداف را برمی‌رسد. [↑](#footnote-ref-5)
6. انسان پیش از حرکت اختیاری به سمت هدف خود، به صورت اولیه و فطری دارای ویژگی‌ها، استعدادها، برخورداری‌ها، محدودیت‌ها و ضعف‌هایی است. آگاهی از این ویژگی­ها برای کسانی که عزم حرکت دارند و به دنبال تحول هستند ضروری است. انسان با همه آن ویژگی‌ها موضوع احکام اخلاقی تربیتی است و برای صدور یک حکم، شناخت موضوع لازم است. هرچه این شناخت و آگاهی کامل‌تر باشد، میزان اعتماد به آن احکام بالاتر می‌رود. می‌توان دانشی را که در آن، احکام انسان پیش از تحول بیان می‌شود، «انسان‌شناسی» نامید. موضوع انسان‌شناسی، انسان در یک مرحله سنی خاص نیست. زیرا پاره‌ای از ویژگی‌های فطری یا طبیعی پس از دوره سنی خاصی بروز می‌کند. معیار آن است که وجود این ویژگی به اختیار و اکتساب نبوده و مقتضای طبیعت انسان باشد.

   می‌توان گفت که اخلاق و تربیت نیز هر دو، به نوعی دانش شناخت انسان است. اما اخلاق از انسان کامل و بایسته که در مقصد قرار گرفته سخن می‌گوید، تربیت نیز انسانِ در حال گذار و احکام این گذر را روشن می‌سازد، اما انسان‌شناسی از احکام انسانِ مبدا پیش از هرگونه تغییر و تحول آن گونه که به طبع اولیه خود قرار دارد بحث می‌کند. بنابراین انسان‌شناسی دو معنی دارد؛ یک معنای خاص و یک معنای عام که در معنای عام شامل اخلاق و تربیت هم می‌شود

   انسان‌شناسی: احکام انسانِ در مبدأ و پیش از حرکت اختیاری.

   تربیت: احکام انسانِ در حال حرکت، احکام دوره گذار.

   اخلاق: احکام انسانِ به مقصد رسیده. [↑](#footnote-ref-6)
7. . قائلین به اصالت اجتماع؛ چون «مارکس» و «دورکهیم»، و عموم اگزیستانسیالیست‌ها؛ از این گروهند. برخی نیز بشر را تاریخی و بنابراین فاقد ذات ثابت می‌دانند و او را در هر مقعطی صاحب ذاتی خاص می‌شناسند. شخصیت برجستة این دیدگاه نیز «نیچه» فیلسوف نیهیلیست است. [↑](#footnote-ref-7)
8. . پاسکال را در زمرة این افراد شمرده‌اند. (ر.ک: رساله‌ای درباب انسان، ارنست کاسیرر، ص34) [↑](#footnote-ref-8)
9. «زیگموند فروید» (1856ـ1939)، روان‌شناس مشهور، نگرش مثبتی به سرشت انسان نداشت. انسان را به صورت بنیادی پرخاشگر می‌دانست و بر ابعاد منفی وجود آدمی و بیماری‌های روانی او اصرار داشت. او تحقق شخصیت سالم را ممکن نمی‌دانست و هیچ الگویی برای سلامتی سراغ نداشت. تجربه‌گرایانی مانند هابز که انسان را «گرگ انسان» می‌خوانند نیز انسان را بدذات می‌شناخته‌اند. (ر.ک: مکاتب روانشناسی، احمد جلالی) [↑](#footnote-ref-9)
10. وَ إِذْ قَالَ رَبُّک لِلْمَلَئکةِ إِنی‏ِ جَاعِلٌ فی الأَرْضِ خَلِیفَةً قَالُواْ أَتجَْعَلُ فِیهَا مَن یفْسِدُ فِیهَا وَ یسْفِک الدِّمَاءَ وَ نحَْنُ نُسَبِّحُ بحَِمْدِک وَ نُقَدِّسُ لَک قَالَ إِنی‏ِ أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (بقره: 30). [↑](#footnote-ref-10)
11. . ر.ک: شرح حدیث جنود عقل و جهل، امام خمینی، ص151. [↑](#footnote-ref-11)
12. . ر.ک: علم اخلاق اسلامی، ج 2، ص 70. [↑](#footnote-ref-12)
13. ر.ک: تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق، مسکویه، ص ؟؟ [↑](#footnote-ref-13)
14. إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ رَكَّبَ فِی الْمَلَائِكَةِ عَقْلًا بِلَا شَهْوَةٍ وَ رَكَّبَ فِی الْبَهَائِمِ شَهْوَةً بِلَا عَقْلٍ وَ رَكَّبَ فِی بَنِی آدَمَ كِلْتَیهِمَا فَمَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ شَهْوَتَهُ فَهُوَ خَیرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ مَنْ غَلَبَ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبَهَائِم‏ (علل الشّرایع، ج 1، ص 4). [↑](#footnote-ref-14)
15. حضور ذهن در نماز عبارت است از حفظ تمرکز ذهنی و توجه به معانی و مفاهیم الفاظ و حرکات نماز. اما حضور قلب عبارت است از حفظ حالت روحی انکسار و ذلت و خضوع و کرنش، و توجه قلبی به عظمت خدا. [↑](#footnote-ref-15)
16. جنود عقل و جهل،‌ ص379. [↑](#footnote-ref-16)
17. اتفاقاتی که در لحظه، پدیدار می‏شود قبل از پیدایش غالباً ریشه‏های عمیق خود را در زمان فراوانی گسترده است. خلاف این قانون تنها در موارد استثنایی مشاهده می‏شود که عمدة معجزه‏ها و کرامت‏ها در ردیف این استثناها قرار می‏گیرد. [↑](#footnote-ref-17)
18. . مَن یعمَل یزدَد قُوَّةً وَ مَن یقَصِّر فِی العَمَلِ یزدَد فَترَةً (غررالحکم، ح2802 و 3008) تأثیر روزه در ایجاد ملکة تقوا و تسلط بر نفس، نتیجة همین حقیقت است. کتِبَ عَلَیکمُ الصِّیامُ ... لَعَلَّکم تَتَّقونَ. (بقره: 183)؛ روزه بر شما مقرر شده است .... باشد كه پرهيزگارى كنيد. [↑](#footnote-ref-18)
19. إنَّ المُؤمِنَ إِذا أَذنَبَ کانَت نُکتَةٌ سَوداءُ فی قَلبِهِ، فَإِن تابَ وَ نَزَعَ وَ استَغفَرَ صَقَلَ مِنهُ وَ إِن ازدادَ زادَت. (نورالثقلین، ج 5، ‌ص 532). [↑](#footnote-ref-19)
20. توبة حقیقی از بین بردن آثار ملکات فاسد و محو تبعات اعمال ناشایست است و لفظ «أستَغفِرُ اللَّه» صورت باطنی نفس انسان را اصلاح نمی‏کند. [↑](#footnote-ref-20)
21. إِنَّ اللَّهَ یحِبُّ عَبداً إِذا عَمِلَ عَمَلاً أَحکمَه (امالي صدوق، ص 385). [↑](#footnote-ref-21)
22. إِذا عَمِلَ أَحَدُکم عَمَلاً فَلیُتْقِن (کافی، ج 3، ص 263). [↑](#footnote-ref-22)
23. تكلفوا من العمل ما تطيقون ‏(عوالي‏اللآلي، ج 1، ص 69). [↑](#footnote-ref-23)
24. . ر.ک: سه مکتب روان‌شناسی، رابرت دی. نای، ص؟؟ [↑](#footnote-ref-24)
25. . ر.ک: سیری در سیرة نبوی، مطهری، ص 61. [↑](#footnote-ref-25)
26. یا وَابِصَةُ الْبِرُّ مَا اطْمَأَنَّتْ إِلَیهِا النَّفْسُ وَ الْبِرُّ مَا اطْمَأَنَّ بِهِ الصَّدْرُ وَ الْإِثْمُ مَا تَرَدَّدَ فِی الصَّدْرِ وَ جَالَ فِی الْقَلْبِ وَ إِنْ أَفْتَاک النَّاسُ (قرب الاسناد، ص 135). [↑](#footnote-ref-26)
27. ر.ک: آشنایی با قرآن، مطهری، ج 1، ص 75. [↑](#footnote-ref-27)
28. پیامبر اکرم (ص): جاهدوا اهوائکم تملکوا انفسکم (مجموعه ورام ، ج 2، ص 122). [↑](#footnote-ref-28)
29. کم من عقل اسیر تحت هوی امیر (نهج البلاغه، حکمت 211). [↑](#footnote-ref-29)
30. ر.ک: حیات حقیقی انسان در قرآن، ص 294. [↑](#footnote-ref-30)
31. ان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا (انفال: 29)؛ اگر از خدا پروا داريد، براى شما [نيروى‏] تشخيص [حقّ از باطل‏] قرار مى‏دهد. [↑](#footnote-ref-31)
32. . پرسش از هدف خدا در آفرینش انسان، نیازمند یک ملاحظه دقیق است؛ «هدف» آن گاه که دربارة فاعل‌هایی مثل، انسان به کار می‌رود تأمین کنندة نیاز و برطرف کننده نوعی کمبود و کاستی است. مثلاً وقتی می‌پرسیم هدف شما از این کار چیست در واقع سؤال کرده‌ایم چه کمبودی احساس می‌کردید که این کار را برای رفع آن کمبود به دست گرفته‌اید؟ رسیدن به چه چیزی را مدنظر قرار داده‌اید؟ امّا دربارة خدای جهان چون هیچ نقص و نیاز و کاستی تصور نمی‌شود استعمال کلمة هدف به این معنا درست نیست. خدای بزرگ نه احتیاجی داشته و نه از تنهایی وحشت کرده، نه هرگز خسته شده است. این پرسش به این معنی نیست که خدا از آفرینش انسان و جهان چه بهره‌ای می‌برد؟ بلکه به این معنی است که کمال انسان در چیست؟

    برای اینکه این مطلب به ذهن نزدیک‌تر شود نقاش کهن سال چیره دست معروفی را فرض کنید که اندوخته فراوانی از ثروت گرد آورده و هیچ نیازی – نه به مال و ثروت و نه به مقام و شهرت و محبوبیّت و نه به تخلیة عواطف درون و نه به هیچ چیز دیگر – ندارد. چنین کسی – که البته تنها یک فرض ذهنی است و در میان انسان‌ها وجود خارجی ندارد – در ترسیم یک اثر هنری چه هدفی دارد؟ بنا به فرض، او از به کار گرفتن رنگ و بوم رفع هیچ کمبود و نیازی را دنبال نمی‌کند او تنها به یک چیز می‌اندیشد، «خلق یک تابلوی زیبا و ارزشمند هنری و پدید آوردن صفحة رنگارنگی که می‌تواند باشد و نیست» یعنی خود سودی نمی‌کند بلکه بهره‌ای می‌رساند. اگر این هنرمند توانا، دست از آفرینش بر دارد و بهانه آورد که خلق این تابلو برای او هیچ بهره‌ای ندارد، آیا ما احساس بدی نداریم؟ آیا حیفمان نمی‌آید؟ آیا وی در محکمة وجدان و خرد و نزد عقل محکوم به خودخواهی و بخل، و متهم به تنبلی نمی‌گردد؟ یا اگر آموزگاری توانا تنها به این جهت که خود فایده‌ای نمی‌برد دست از تدریس بر دارد آیا پسندیده است و در پیشگاه عقل مذمّت نمی‌شود؟

    هدف خدای متعال از ترسیم تابلوی زیبای آفرینش، همین گونه است با این تفاوت که در مورد خدا پیش از آفرینش انسان و جهان هیچ اعتراض کننده‌ای تصور نمی‌شود. امّا اگر خدا به بهانه اینکه خود بهره‌ای نمی‌برد، دست از آفرینش باز گیرد و قدرت و عظمت خود را بلااستفاده و معطّل وانهد، در پیشگاه عقل خود – که از آن به حکمت الهی یاد می‌شود – محکوم و متهم است و کاری خلاف درک و عقلانیت و حکمت خویش انجام داده است. از نظر عقل وجود یک تابلوی زیبا از نبودش بهتر است و آن کسی که سودی نمی‌برد و نیازی ندارد هم موظّف است اگر می‌تواند این بهتر را انتخاب کند. جهان هستی تنها یک تابلوی رنگارنگ و زیبای هنری است که خدا، به دست قدرت زیبایی آفرین خود پدید آورده است. تمام مخلوقات – از جماد و نبات و حیوان و انسان و جن و فرشته و ... – در این بوم زیبای هستی جای گرفته و هر یک بخشی از زیبایی آن را تأمین کرده‌اند. (و ما امرنا الاّ واحدة) از این تابلوی هنری ارزشمند به نظام احسن یاد می‌شود نظام احسن، یعنی دستگاه آفریده خدا برترین و زیباترین صورت ممکن را دارا است.

    الّذی أَحسنَ کل شیء خَلَقه (سجده: 7)؛ همان كسى كه هر چيزى را كه آفريده نيكو آفريده‏ است.

    بی شک وجود مخلوقاتی صاحب اراده و اختیار در این تابلو که کمی امکان جابجایی برای آنها قرار داده شده، به زیبایی و شگفتی این تابلو افزوده است. انسان، همان جزء صاحب اراده در تابلوی شگفت آور هستی است که ارزش هنری آن را به نحو غریبی بالا برده است هرچند فرض کنیم که شماری از این انسان‌ها با سوء استفاده از اختیار و آزادی خود به جایگاه مطلوب نمی‌رسند امّا به هر حال اصل وجود او بر زیبایی تابلو افزوده است و لذا خدا آن را در این نظام قرار داده است. این انسان، اگر از ظرفیت‌ها و تجهیزات خود، به خوبی بهره گیرد و اختیار و اراده خود را خوب به کار برد در نقطة زرینی قرار می‌گیرد که زیبایی تابلوی آفرینش بسیار بیشتر می‌گردد.

    با این بیان معلوم شد که وقتی می‌گوئیم هدف خدا از آفرینش جنّ و انس چه بوده یعنی این موجودات صاحب اراده چگونه عمل کنند تا به کمال رسند و ارزش و زیبایی بیشتری برای خود و نظام جهان پدید آورند؟ نه اینکه خدا چه بهره‌ای برده است؟ تقریباً نظیر این عبارت که فلان کارخانه ساعت ساخت تا زمان به دقت ثبت گردد این جمله بیش از آنکه نیاز سازنده را از ساختن ساعت باز گوید ناظر به کمال ساعت است. [↑](#footnote-ref-32)
33. هویت هرکس یا هر چیز اوصاف ویژة او است که در کسان یا چیزهای دیگر دیده نمی‌شود. یعنی اموری که وجه تمایز آن چیز از اشیای دیگر است و موجب بازشناسی آن از دیگر اشیا می‌شود. [↑](#footnote-ref-33)
34. . شناخت ما از اشیا مراتب مختلفی دارد، ما با ابزارهای ادراکی متفاوت می‌توانیم پدیده‌ها را در سطوح مختلف بشناسیم؛ کسی که توصیف آتش را می‌شنود و با مفهوم آتش در سطح اوّل آشنا می‌شود اگر آتش را ببیند، در سطح دیگری آتش را شناخته است و اگر در آتش قرار گیرد و بسوزد درک عمیق‌تری از آن برای او حاصل می‌شود.

    انسان نابینا توان درک مفهوم رنگ را ندارد. کودک نونهال نیز توان درک مفهوم «غریزه جنسی» را ندارد و اگر برای او این غریزه را به نوعی نیرو، کشش یا جاذبه میان زن و مرد تعریف کنیم لاجرم آن را باطری، کش یا آهن‌ربا تصور می‌کند! و اگر به شیرینی توصیف کنیم آن را شبیه حلوا و عسل خوردنی می‌یابد. درک کودک از این مفهوم تا هنگامی که به سنّ بلوغ برسد، ناقص و نارسا است.

    ما نیز در درک پاره‌ای از معارف همان کودک نونهالیم و ابزار درک برخی از حقایق را نداریم مثلاً وقتی سخن از فرشتگان مقرب خدا می‌رود موجودی لطیف و زیباروی با بال و پری سفید تصور می‌کنیم که برای انزال وحی کتابچه‌ای را از آسمان به زمین می‌آورد و بر سینه پیامبر خدا (ص) رها می‌سازد.

    این فرایند به جهت انس ما با موجودات مادّی و فاصله فراوان ما از حقایق فرامادّی و پس پردة عالم طبیعت است. به همین جهت همه آن مفاهیم را به تجربیات مادّی خود باز می‌گردانیم و مادّی تصور می‌کنیم درست مانند تصور آن فرد نابینا از رنگ بنفش.

    اکنون اگر علم به حقایق پنهان عالم و درک مفاهیم فرا طبیعی را ضروری می‌دانیم، برای رسیدن به آن باید ابزارهای ادراکی خود را گسترش دهیم و با رشد وجودی خود از مرحله حس به مرحله عقل و از مرحله عقل به مرحله شهود منتقل شویم. به یقین نمی‌توان از حس و تجربه انتظار فهم روابط پنهان عالم را داشت چنان که نمی‌توان از لامسه برای دریافت واقعیت رنگ بهره گرفت.

    پاره‌ای از این حقایق غیر مادی عبارتند از: خدا، عرش، کرسی، لوح، قلم، روح، قیامت، تقدیر، بداء، وحی، شب قدر، نزول قرآن، معراج، هبوط، اسم اعظم، حوض کوثر، عالم ذر، بهشت، جهنم، صراط، میزان، ... تقرّب به خدا نیز از همین مقوله است. از این رو لازم است همواره مراقب باشیم این گونه مفاهیم و ـ‌از جمله قرب به خدا ـ را حمل بر معانی دست پایین نکنیم و تلاش کنیم ضمن پیراستن محتوای آن از محتوای مادّی تا آنجا که امکان‌پذیر است به حقیقت آن آشنا گردیم. [↑](#footnote-ref-34)
35. وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِن روحِی (ص: 72)؛ و از روح خويش در آن دميدم‏. [↑](#footnote-ref-35)
36. . صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نحَْنُ لَهُ عابدُونَ (بقره: 138)؛ اين است نگارگرى الهى و كيست خوش‏نگارتر از خدا؟ و ما او را پرستندگانيم. [↑](#footnote-ref-36)
37. رک: فلسفه اخلاق، محتبی مصباح، ص؟؟ [↑](#footnote-ref-37)
38. برای آشنایی کامل با شخصیت یک فرد چه باید کرد؟ فرض کنید فرصتی پدید آید که چهره به چهره با آن هنرمند طراح روبرو شویم. در این صورت آیا می‌توانیم ادعا کنیم که او را کاملا شناخته و دیده‌ایم؟ به یقین اندام مادی و چهره ظاهری آن هنرمند تمام شخصیت او نیست و اگر می‌گوییم که او را دیده‌ایم، مرادمان این است که پیکر او را دیده‌ایم نه او را و نه دانش و معرفت و اخلاق و ویژگیهای شخصیتی‌اش را. به این ترتیب همان گونه که اینجا مُجاز هستیم از واژه دیدن استفاده کنیم در باره سایر آثار او نیز مُجازیم از این واژه استفاده کنیم. زیرا در هر دو مورد تنها اندکی با او آشنا می‌شویم. در باره آینه هم همین مساله هست. وقتی کسی می‌گوید خودم را در آینه دیدم مرادش این است که از بدن خود تنها صورتم را در آینه دیدم. حتی آینه‌های قدی بزرگ نیز تنها یک طرف اندام انسان را آشکار می‌کنند و توان نشان دادن همه ظاهر – و به تبع آن باطن شخصیت – انسان را ندارند. در این دنیای مادی آینه‌ای که بتواند همه شخصیت ما را بنمایاند وجود ندارد. تندیس سه بعدی ای که مشابه یک نفر ساخته می‌شود نیز گویای کیفیت حرکت‌های او نیست. حتی فیلمی که از افراد گرفته می‌شود نمی‌تواند نشان همه شخصیت آنها باشد. ناگزیر بخشی از ویژگیهای هرکس مخفی است و در تصویر و آینه و فیلم و تندیس قابل مشاهده نیست. به تعبیر دیگر می‌توان گفت اثر هرکس مقداری از شخصیت اوست یا اثر هرکس در مرتبه‌ای پایین‌تر، خود اوست.

    تمامی آفرینش، با خدا چنین رابطه‌ای دارد. هر یک از آفریدگان به اندازه ظرفیت وجودی خود و کمالاتش نمایانگر قدرت و هنر و کمال پرورگار است. هر مخلوقی به زبان حال دم از او می‌زند و صفات و ویژگیهای او را می‌نمایاند. هر موجودی به نوعی و تا اندازه‌ای نشان دهنده خدا و آیه و آینه اوست. بنابر این در همه عالم می‌توان او را دید و تمام عالم اسم وجلوه و شأن و نشانه اوست. امیر موحدان علی ع) فرمود: ما رایت شیئا الا و رایت الله قبله و بعده و معه و فیه.

    به دریا بنگرم دریات بینم به صحرا بنگرم صحرات بینم

    به هر جا بنگرم کوه و در و دشت نشان از قامت رعنات بینم

    قرآن کریم همین حقیقت را به روشنی در آیات فراوان بیان کرده و همه مخلوقات را نشانه و آیه پروردگار معرفی کرده است. گرچه هر یک از مخلوقات تنها پاره‌ای از اوصاف او را می‌نمایانند. اینما تولوا فثم وجه الله، از جمله کمالات انسان، معرفت به همین حقیقت است. تمام اخلاقیات بندگی مانند توکل، تفویض، تسلیم، ... ناشی از درک این حقیقت و رسیدن به این مقام است. [↑](#footnote-ref-38)
39. انسان می‌تواند آیینه تمام نمای خدا باشد یعنی تمام صفات خدا را داشته باشد جز صفت استقلال و صمدیت که مخصوص خدا است. خدای متعال همه کمالات را از خود و به استقلال دارد اما انسان هیچ کمالی ندارد مگر انکه خدا به او عنایت کند. اگر همه کمالات را هم واجد باشد، در همه آنها به خدا وابسته است. یعنی صفت صمدیت خدا قابل کسب نیست ولی بقیه کمالات او به اذن و اراده او قابل کسب است. هرچه انسان به خدا نزدیک‌تر شود و صفات و کمالات او را بیشتر دارا باشد درجه وابستگی او به خدا بیشتر می‌شود یعنی برای بقا در آن مرتبه وجودی و حفظ آن دارایی‌های حقیقی و صفات الهی به خدا محتاج‌تر و نیاز او به منبع وجود بیشتر است. آنان که غنی‌ترند محتاج‌ترند ... [↑](#footnote-ref-39)
40. رابطه نام با صاحب نام رابطه آینه با صاحب تصویر است زیرا از ناحیه نام نیز ما با افراد به اندازه ناقصی آشنا می‌شویم. به محض اینکه نامی را می‌شنویم صاحب نام را تجسم می‌کنیم و از رهگذر نام او با او ارتباط برقرار می‌کنیم. به این اعتبار همه مخلوقات اسم خدای متعال هستند اما به تناسب میزان بازنمایی حقیقت خود می‌توان آنها را درجه بندی کرد. نامی که بتواند بیشترین ویژگی‌های صاحب نام را بیان کند اسم اعظم است. در تعابیر قرآنی از مخلوقات به کلمه نیز تعبیر شده است شاید وجه این تعبیر نیز این باشد که هر کلمه‌ای به اندازه خود ویژگی‌های صاحب کلام را می‌نمایاند و مظهر او به شمار می‌رود. کلمه بودن کلمه به آن مفهومی است که بیان می‌کند و گرنه لفظ بی مفهوم کلمه نیست، موجودات هم همه موجودیتشان به مظهر و آیه بودنشان است و گرنه به عدم واصل می‌شوند. [↑](#footnote-ref-40)
41. لا فرق بینک و بینها الا انهم عبادک و خلقک (زیارت ماه رجب؛ اقبال الاعمال، ص 646). [↑](#footnote-ref-41)
42. . عبدی، أطعنی حتی اجعلَک مثلی، أنا أقول للشیء کن فیکون، أجعلک تقول للشیء کن فیکون (علم الیقین، ج 2، ص 610) [↑](#footnote-ref-42)
43. . یابن آدم! أنا غنیّ لا افتقر، أطعنی فی ما أمرتک أجعلک غنیاً لا تفتقر. یابن آدم! أنا حیّ لا أموت، أطعنی فی ما أمرتک، أجعلک حیّاً لاتموت. یابن آدم! أنا اقول للشیء کن فیکون، أطعنی فی ما أمرتک أجعلک تقول للشیء کن فیکون (عدة الداعی، ص 310). [↑](#footnote-ref-43)
44. . قدر کل امریءٍ ما یحسن (امالی طوسی، ص 494). [↑](#footnote-ref-44)
45. در حکمت متعالیه از این حقیقت به اتحاد علم و عالم و معلوم یا اتحاد عقل و عاقل و معقول یاد شده است. [↑](#footnote-ref-45)
46. . و علّم آدم الأسماء کلّها ثم عرضهم علی الملائکه فقال انبئونی بأسماء هولاء ان کنتم صادقین قالوا سبحانک لا علم لنا الاّ ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم. (بقره: 30 و 31)؛ و [خدا] همه [معانى‏] نامها را به آدم آموخت سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود: «اگر راست مى‏گوييد، از اسامى اينها به من خبر دهيد.» گفتند: «منزهى تو! ما را جز آنچه [خود] به ما آموخته‏اى، هيچ دانشى نيست تويى داناى حكيم.» [↑](#footnote-ref-46)
47. . قال الصادق (ع): ما السماء الدنیا فی السماء الثانیه الاّ کحلقه درع ملقاه فی أرض فلاه و کذلک کل سماء عند سماء أخری (بحار الانوار 25، ص 385 )؛ آسمان دنیا نسبت به آسمان دوّم چون حلقه‌ای از زره است که در بیابانی افکنده شده باشد هم چنین هر آسمان نسبت به آسمان ما فوق خود این گونه است. ما السماوات و الارض عند الکرسی الاّ کحلقه خاتم فی فلاه و ما الکرسی عند العرش الاّ کحلقه فی الفلاه (بحار الانوار، ج 55، ص 2) آسمان و زمین در مقابل کرسی مانند حلقه انگشتری در بیابانی پهناور است و کرسی در مقابل عرش نیز چنین است. همچنین است؛ کافی، ج 8، ص 153. [↑](#footnote-ref-47)
48. يا من هو عالم بكل شي‏ء يا من هو قادر على كل شي‏ء (دعای جوشن کبیر؛ المصباح‏ كفعمي، ص 249). [↑](#footnote-ref-48)
49. . أرضیتم بالحیاه الدنیا من الآخره؟ فما متاع الحیاه الدنیا فی الآخره الاّ قلیل (توبه: 38). [↑](#footnote-ref-49)
50. . یا ایّها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یُحییکم (انفال: 24). [↑](#footnote-ref-50)
51. . يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الحَْيَوةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الاَْخِرَةِ هُمْ غَافِلُون‏ (روم: 7). [↑](#footnote-ref-51)
52. . لَّقَدْ كُنتَ فىِ غَفْلَةٍ مِّنْ هَاذَا فَكَشَفْنَا عَنكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيد (ق: 22) [↑](#footnote-ref-52)
53. الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا (عوالی اللئالی، ج4، ص 73) انسان خفته که از خواب بر می‌خیزد به عالم دیگری وارد می‌شود. اینک ابزارهای ادراکی او توان ارتباط با حقایق این فضای جدید را دارد. حقایقی که پیش از بیداریِ او همه بودند اما او به جهت ضعف قوای ادراکی هرگز از آنان آگاه نبوده است. اکنون که بیدار شده در می‌باید که آن عالم از ابتدا بوده است اما او اهل آن عالم نبوده و به او اجازه حضور علمی در آن داده نمی‌شد. بر این اساس اگر آدمی بتواند پیش از مردن ابزارهای معرفتی خود را تکامل بخشد گویی از خواب گران برخاسته و پیش از مردن مرده است؛ موتوا قبل ان تموتوا (شرح اسماء الحسنی، ملاهادی سبزواری، ص 148)، آنچه آدمیان پس از مرگ می‌بینند در منظر او قرار خواهد گرفت و او از اهالی قیامت خواهد شد. توصیه به مردن پیش از مردن، توصیه به رشد معرفتی و برقراری ارتباط با عوالم دیگر است که در اصطلاح عرفا موت اختیاری نامیده می‌شود. إن أحدكم إذا مات فقد قامت قيامته‏ (ارشاد القلوب، ج 1، ص 18)؛ هرکس که بمیرد قیامتش بر پا می‌شود. امیر موحدان علی (ع) فرمود: لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا (شرح‏نهج‏البلاغه، ج 11، ص 179) به گونه‌ای هستم که اگر همه پرده‌ها کنار رود ذره‌ای به یقین من افزوده نخواهد شد. ماجرای معروف حارثه، یار جوان و اهل بصیرت پیامبر اسلام اشاره به این مقام دارد وقتی پیامبر از او پرسیدند چگونه‌ای؟ عرضه داشت اصبحت مؤمنا حقا و در بیان نشانه ایمان حقیقی خود گفت: گویا اهل بهشت را در بهشت می‌بینم که با یکدیگر ملاقات دارند و فریاد ناله اهل دوزخ را در آتش می‌شنوم (محاسن، ج 1، ص 246). [↑](#footnote-ref-53)
54. اقترب للناس حسابهم و هم فی غفله معرضون (انبیا: 1)؛ براى مردم [وقت‏] حسابشان نزديك شده است، و آنان در بى‏خبرى روي‌گردانند. [↑](#footnote-ref-54)
55. کلا لو تعلمون علم الیقین لترون الجحیم (تکاثر: 5 و 6)؛ هرگز چنين نيست، اگر علم اليقين داشتيد! به يقين دوزخ را مى‏بينيد. [↑](#footnote-ref-55)
56. هم والجنه کمن قد رآها فهم فیها منعمون (نهج البلاغه، خطبه 193). [↑](#footnote-ref-56)
57. إنّ خَیرَ مَنِ استَأجَرتَ القَوی الأمین (قصص: 26)؛ چرا كه بهترين كسى است كه استخدام مى‏كنى: هم نيرومند [و هم‏] درخور اعتماد است. [↑](#footnote-ref-57)
58. مَن اَصبَحَ لایَهتَمَّ بِأمورِ المُسلِمینَ فَلَیسَ بِمُسلِم (کافی، ج2، ص 163). [↑](#footnote-ref-58)
59. اَفضَلُ النّاسِ اَنفَعُهُم لِلنّاسِ (غرر الحکم: 10300) [↑](#footnote-ref-59)
60. فَانّه مِمَّن لایخافُ وَهنُه وَ لا سَقطَتُه وَ لا بَطؤُهُ عَمّا الاسراعُ إلَیهِ أحزَم وَ لا إسراعُهُ الی ما البُطءُ عَنهُ أمثَل؛ (نهج‏البلاغه، نامه 13) مالک را نه سستی است و نه لغزش، و نه کندی آنجا که شتاب باید و نه شتاب بگیرد آنجا که کندی شاید. عَبداً مِن عِبادِ اللهِ لا ینامُ أیامَ الخَوفِ وَ لا ینکل عَنِ الأعداءِ ساعاتِ الرّوعِ. أشدُّ عَلَی الفُجّارِ مِن حَریقِ النّارِ وَ هُوَ مالک بنُ الحارثِ أخو مذحج ... فَانَّهُ سَیفٌ مِن سُیوفِ اللهِ لا کلیلُ الظُّبة و لا نابی الضّریبةِ ... فَانَّهُ لایقدمُ و لایحجمُ وَ لایؤَخّرُ وَ لایقَدّمُ الا عَن أمری وَ قَد آثَرتُکم بِهِ عَلی نَفسی لِنَصیحَتِهِ لَکم وَ شِدَّةِ شَکیمَتِهِ عَلی عَدُوّکم؛ (نهج‏البلاغه، نامه 13) بنده‏ای است از بندگان خدا که در روزهای بیم نخوابد و در ساعت‏های ترس از دشمن روی برنتابد، بر بدکاران از آتش سوزان تندتر است. او مالک پسر حارث مذحجی است ... او شمشیری از شمشیرهای خداست که نه تیزی آن کند شود و نه ضربت آن بی‏اثر بُوَد ... نه بر کاری دلیری کند و نه باز ایستد و نه پس آید و نه پیش رود؛ جز زمانی که من او را امر نمایم. در فرستادن او من شما را بر خود ترجیح دادم؛ چه او را خیرخواه شما دیدم و سرسختی او را برابر دشمنانتان پسندیدم. مالِک و ما مالِک! لَو کانَ جَبَلاً لَکانَ فَنداً وَ لَو کانَ حَجَراً لَکانَ صَلداً، لایرتَقیهِ الحافِر وَ لایوفی عَلَیهِ الطائر؛ (نهج‏البلاغه، حکمت 443) مالک! مالک چه بود؟ به خدا اگر کوه بود کوهی بود از دیگر کوه‏ها جدا افتاده و اگر سنگ بود سنگی بود خارا که سم هیچ ستور به ستیغ آن نرسد و هیچ پرنده بر فراز آن نپرد.

    هنگامی که خبر رحلت مالک به حضرتش رسید اندوهناک و متأثر گشت و آه می‌کشید و می‌فرمود: عَلَی مِثْلِ مَالِک فَلْتَبْک الْبَوَاکی وَ هَلْ مَرْجُوٌّ کمَالِک؟ وَ هَلْ مَوْجُودٌ کمَالِک؟ (شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 77) و هَلْ قَامَتِ النِّسَاءُ عَنْ مِثْلِ مَالِک؟ ... . لَا أَرَی مِثْلَهُ بَعْدَهُ أَبَداً (اختصاص، ص 81) گریه کنندگان بر مانند مالک باید گریه کنند و آیا امید بخشی مانند مالک هست؟ آیا کسی مانند او وجود یافته است؟ آیا زنان مانند او خواهند آورد؟ ... پس از او مانند او را نخواهم دید. [↑](#footnote-ref-60)
61. علی (ع) او را به صحرا می‏برد و با او راز می‏گوید:‌ ها إنَّ هاهُنا لَعِلماً جَمّاً لَو أصَبتُ لَه حَمَلَة؛ (نهج‏البلاغه، حکمت 147)؛ بدان که در سینه من دانشی است انباشته، کاش حاملانی برای آن می‏یافتم. [↑](#footnote-ref-61)
62. أمّا بَعدُ فَإنّ تَضییعَ المَرءِ ما وُلّی وَ تَکلُّفَهُ ما کفِی لَعَجزٌ حاضِر وَ رَأی مُتَبّر ... فَقَد صِرتَ جِسراً لِمَن أَرادَ الغارةَ مِن أعدائِک عَلی أولیائِک، غَیرَ شَدیدِ المنکبِ وَ لا مُهیبِ الجانبِ، وَ لا سادٍّ ثغرةً وَ لا کاسرٍ لِعَدوٍّ شَوکةً وَ لا مُغنٍ عَن أهلِ مِصرِهِ وَ لا مُجزٍ عَن أمیرِهِ (نهج‏البلاغه، نامه 61)؛ اما بعد، واگذاردن آدمی آنچه را که بر عهده دارد و عهده‏دار شدن او کاری را که بر دوش دیگری است، ناتوانی‏ای است آشکار و اندیشه‏ای است تباه ... تو پلی شده‏ای تا از دشمنانت هر که خواهد از آن بگذرد و بر دوستانت غارت برد. نه قدرتی داری که با تو بستیزند، نه از تو ترسند و از پیش‏ات گریزند، نه مرزی را توانی بست، نه شوکت دشمن را توانی شکست، نه نیاز مردم شهر را برآوردن توانی و نه توانی امیر خود را راضی گردانی. [↑](#footnote-ref-62)
63. در تاریخ آمده است که عمر در زمان حکمرانی خود، زیاد را برای اصلاح کار یمن فرستاد، چون بازگشت در مجلس وی خطابه‏ای بسیار زیبا ایراد کرد. امام علی (ع)، ابوسفیان و عمروعاص در آن مجلس بودند. عمروعاص گفت: آفرین بر این جوان، اگر از قریش بود، عرب را اداره می‏کرد. ابوسفیان گفت: قریشی است و من می‏دانم از کیست. علی (ع) پرسید: از که؟ گفت از من، من در جاهلیت با مادرش زنا کرده‏ام و او را در رحم مادرش نهاده‏ام.

    معاویه در خلافت خود به پافشاری مغیره بن شعبه زیاد را فریب داد و نزد خود طلبید، مجلسی ترتیب داد و به گواهی کسانی، او را برادر خود دانست. معاویه او را انسانی صاحب‏نظر، پر همت و خوشفکر می‏دانست در نامه‏های 44، 21، 20 و نیز حکمت 476 نهج‏البلاغه از او سخن رفته است. احوال او در شرح نهج‏البلاغه ابن ابی الحدید ذیل نامه 44 آمده است. [↑](#footnote-ref-63)
64. وَ إنّی اُقسِمُ بِاللهِ قَسَماً صادِقاً لَئِن بَلَغَنی اَنّک خُنتَ مِن فَی‏ءِ المُسلِمینَ شَیئاً صَغیراً او کبیراً، لأشُدَّنَّ عَلَیک شِدّةً تَدَعُک قَلیلَ الوَفرِ، ثَقیلَ الظّهرِ، ضَئیلَ الأمرِ (نهج‏البلاغه، نامه 20)؛ به خدا سوگند می‏خورم، سوگندی راستین که اگر مرا خبر رسد که در اموال مسلمانان کم یا زیاد خیانت کرده‏ای، چنان بر تو سخت گیرم که اندک‏مال مانی و درمانده به هزینة عیال، و خوار و پریشان احوال. استَعمِلِ العَدلَ وَ احذَرِ العَسفَ وَ الحَیفَ، فَانَّ العَسفَ یعودُ بِالجَلاءِ وَ الحَیفُ یدعو الَی السّیفِ (نهج‏البلاغه، حکمت 476)؛ به عدالت عمل کن و از ظلم و ستم بپرهیز که ستم مردم را به آوارگی وادارد و بیدادگری شمشیر را در میان آورد. [↑](#footnote-ref-64)
65. یا أیهَا الّذینَ آمَنوا عَلَیکم أنفُسَکم لایضُرُّکم مَن ضَلّ إذَا اهتَدَیتُم (مائده: 105). [↑](#footnote-ref-65)
66. وَ إِنِّي لَعَالِمٌ بِمَا يُصْلِحُكُمْ وَ يُقِيمُ أَوَدَكُمْ وَ لَكِنِّي لَا أَرَى إِصْلَاحَكُمْ بِإِفْسَادِ نَفْسِي‏ (نهج البلاغه، خطبه 69). [↑](#footnote-ref-66)
67. اللّهُمَّ انّکَ تَعلَمُ انّی کُنتُ أسألُکَ اَن تَفرِغَنی لِعِبادَتِکَ، اللّهُمّ وَ قَد فَعَلتَ فَلَکَ الحَمدُ (الارشاد، ج2، ص 240) [↑](#footnote-ref-67)
68. نباید میان رشد فردی و تکالیف اجتماعی تزاحمی تصور شود. زیرا رشد فردی انسان به بندگی است و بندگی خدا در گرو انجام وظیفه تحقق می‌یابد. اگر انسان دو وظیفة فردی و اجتماعی را به موازات یکدیگر داشته باشد رشد او در انجام وظیفه در هر دو حوزه است و نباید یکی از آنها مانع انجام دیگری شود. إِنَّا سَنُلقِی عَلَیک قَولًا ثَقِیلاً، إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّیلِ هِی أَشَدُّ وَطئا وَ أَقوَمُ قِیلاً، إِنَّ لَک فی النهََّارِ سَبحًا طَوِیلا (مزمل: 5-7)؛ در حقيقت ما به زودى بر تو گفتارى گرانبار القا مى‏كنيم. قطعاً برخاستن شب، رنجش بيشتر و گفتار [در آن هنگام‏] راستين‏تر است. [و] تو را، در روز، آمد و شدى دراز است.

    اگر برنامة زندگی انسان به گونه‌ای تنظیم شود که جلوی کارآمدی و کمال اجتماعی گرفته شود یا با انجام وظیفه در اجتماع سازگار نباشد مطلوب نظر دین نیست. [↑](#footnote-ref-68)
69. سَمِعتُ عَن أبی رَسولِ اللّهِ (ص)، إنَّ عُلَماءَ شیعَتِنا یحشَرونَ فَیخلَعُ عَلَیهِم مِن خلعِ الکراماتِ عَلی قَدرِ کثرَةِ عُلومِهِم وَ جِدِّهِم فی اِرشادِ عِبادِ اللّهِ (تفسير امام عسگري (ع)، ص 340). [↑](#footnote-ref-69)
70. وَ أعِدّوا لَهُم ما استَطَعتُم مِن قُوّه (انفال: 60). [↑](#footnote-ref-70)
71. این نکته نیز گفتنی است که در نظام ارزشی اسلام، ارزش والای «شهادت» که به معنای معامله جان با رضای جانان و دست کشیدن از همه سرمایه‏ها و دارایی‏ها، به امید لقای محبوب و کسب خرسندی اوست، هم در پرتو خدمت اجتماعی قرار دارد. شهادت هرگز به معنی نفله شدن و جان باختن نیست؛ خون شهید عهده‏دار انجام کار بزرگی در جامعه اسلامی است و بهره‏های فراوانی می‏رساند. خون شهید پاسدار ارزش‏های الهی و حامی بقای دین خداست. راه بسته‏ای را که جز با خون باز نمی‏شود، می‏گشاید و در نهایت بر شمشیر غلبه می‏کند.

    از این رو هرگاه بهره‏ای یا ثمری ـ شایستة ارزش آن ـ بر دادن خون مترتب نباشد و از این کشته شدن، جز هدر رفتن کاری نیاید (مانند شرایطی که امام حسن مجتبی (ع) در آن قرار داشت) شهادت‏طلبی مطلوب نیست. از سوی دیگر، هرگاه که شهادت‏طلبی مطلوب است، مجاهد در راه خدا باید پیش از بذل جان، به گونه‏ای طراحی و تدبیر کند که ثمرات و برکات افزون‏تری از این فداکاری به چنگ‌اید؛ مانند صحنه‏ای که سیدالشهدا (ع) با بردن خانواده و کودکان و تقدیم شش‏ماهة تشنه لب، برای تاریخ به یادگار نهاد. [↑](#footnote-ref-71)
72. ان الراحل الیک قریب المسافه (دعای ابوحمزه ثمالی؛ اقبال الاعمال، ص 67). [↑](#footnote-ref-72)
73. البته با انابه به خدای متعال این راه روشن و تشخیص آن آسان می‌گردد؛ یا من سبیله واضح للمنیبین (دعای جوشن کبیر، مصباح کفعمی، ص 257). [↑](#footnote-ref-73)
74. الصراط أدق من الشعر و أحد من السیف (أمالی صدوق، ص 177، مجلس 33 و نیز کافی، ج 8، ص 312). [↑](#footnote-ref-74)
75. تفاوت لازمه خلقت است. یعنی آفرینش بدون اختلاف امکان‌ناپذیر است و از خدا هم سر نمی‌زند. اگر یک نقاش هنرمند بخواهد تساوی را میان نقاط سفید روی بوم خود رعایت کند و جای هیچ گله و اعتراضی برای آن نقاط باقی نگذارد، هرگز تابلوی زیبایی پدید نخواهد آورد. آفرینش یک تابلوی زیبای هنری در گرو تفاوت رنگ نقاط مختلف بوم است. در این تابلو طبعا اعتراض نقاط سیاه که گمان می‌کنند به آنها ستمی رفته است پذیرفته نیست و حسرت آنها که‌ای کاش سفید بودیم سودی ندارد. زیبایی این تابلو از چشم انداز کامل آن در گرو همین است که این نقاط سیاه بر جای خود قرار داشته باشند و همین گونه باشند که هستند اما درک این زیبایی برای آن نقطه‌های سیاه ممکن است دشوار باشد زیرا تابلو را نمی‌توانند کامل مشاهده و ارزیابی کنند.

    جهان چون خط و خال و چشم و ابروست که هر چیزی به جای خویش نیکوست. [↑](#footnote-ref-75)
76. مثلا انسان نمی‌تواند پرواز کند، زیرا قانون جاذبه، جبر حاکم بر جسم انسان است. انسان نمی‌تواند یک شبه به مقامات عالی علمی روحی یا معنوی برسد زیرا قانون تدریج، جبر حاکم بر رشد انسان است. انسان در زمان و مکان تولد خود یا در انتخاب پدر و مادر خود و نیز در انسان بودن خود هیچ نقشی ندارد. حتی در اصل اختیار داشتن هم مجبور است. انسان نمی‌توانسته و نمی‌تواند مجبور باشد و به جبر مختار آفریده شده است. [↑](#footnote-ref-76)
77. اراده و اختیار ما انسان‌ها روی هم اثر می‌گذارد مثلا کسی می‌تواند اراده دیگری را محدود کند یا از او سلب اختیار کند زندانی کردن دیگری یا گرفتن یکی از اعضای بدن او به معنای محدود کردن اختیار است یا گرفتن اموال دیگران به معنی سلب اختیار اقتصادی از اوست. عکس آن نیز صادق است کسی می‌تواند اختیار دیگری را توسعه دهد مثلا با پرداخت پول یا اطلاعات و نیز اطاعت کردن از دیگران اختیار آنان بالاتر می‌رود. [↑](#footnote-ref-77)
78. از رسول اکرم، بدترین دشمن تو نفس توست که در میان دو پهلوی تو قرار دارد. (عده الداعی، ص 314) [↑](#footnote-ref-78)
79. زندگی دو جوان را با یکدیگر مقایسه کنیم؛ جوانی را در نظر بگیرید که احساس مسوولیت درس خواندن ندارد و مشغول کار مفیدی هم نیست. مقدار زیادی از زمان را در خواب و استراحت می‌گذراند. هر روز صبح (یا نزدیک ظهر) که با کسالت از خواب بر می‌خیزد پس از خوردن و آشامیدن این برنامه‌ها را دنبال می‌کند؛ تماشای فیلم‌های سینمایی، شکستن تخمه، پی‌گیری مسابقات فوتبال و تماشای تلویزیون، شطرنج، موسیقی، قدم زدن در پارک، گفتن و خندیدن و خوش بودن، حل جدول روزنامه، بازی‌های رایانه‌ای، خواندن رمان‌های سرگرم کننده، پی‌گیری اخبار ورزشی یا احوال هنرپیشگان، مطالعه صفحه حوادث روزنامه، گشت و گذار بی‌هدف در اینترنت، پیامک یا مجلات، و خلاصه سرگرمی‌های بیهوده و لهو و لعب.

    این جوان را مقایسه کنید با جوانی که بر روی پاره‌ای از تمایلات و کشش‌های نفسانی خود خط کشیده و از ارضای مطالبات غریزی و طبیعی چشم برداشته است. بخشی از وقت و نیروی خود را صرف مطالعه مفید و آشنایی با علوم و معارف می‌کند، بخشی را به ارتباطات سازنده اجتماعی می‌پردازد، بخشی را به تولید، بخشی را به مهارت افزایی، مقداری به ورزش، مقداری به حل مشکلات مردم، مقداری به آموزش دیگران و ... .

    چنین شخصی ضمن اینکه برای جامعه، انسان مفیدی است، خودش هم رشد می‌کند. بی‌شک لذتی که این شخص پس از تحمل آن محرومیت‌ها، می‌برد خیلی بیشتر است. رشد علمی، معنوی و انسانی که نصیب او شده، او را چنان متنعم و مبتهج و برخوردار می‌کند که برای او قابل وصف نیست. چه بسا این لذت برای دیگران نیز قابل درک نباشد. این جوان در زندگی هدفمند است و بنای رشد و حرکت دارد. کسی که می‌خواهد به نتیجه‌ای برسد حاضر نمی‌شود که سرمایه گرانبهای زمان و توان را بی‌نتیجه از کف دهد. اما کسی که هدفی ندارد احساس مانع نمی‌کند و بدون نگرانی به هر پیشنهادی جواب مساعد می‌دهد. کسی که دغدغه‌مند رسیدن است از مناظر فریبای میان راه استقبال نمی‌کند و ویترین هر مغازه رنگینی او را متوقف نمی‌سازد. اما کسی که دغدغه رسیدن ندارد اصلا نگران نیست. احساس کمبود وقت یا تنگنا نمی‌کند. [↑](#footnote-ref-79)
80. این عقل عقل عملی است نه عقل نظری. عقل عملی به معنی اعمال عملی قوه عاقله و وقع نهادن به تشخیص آن در مقام عمل است. در نقطه مقابل عقل عملی جهل یا بی خردی و سبک‌سری قرار دارد. جهل گاهی به معنای ناآگاهی است و در مقابل علم است و گاهی معادل تبعیت از هوای نفس و در مقابل عقل است. [↑](#footnote-ref-80)
81. امام علی (ع): کم من عقل اسیر تحت هوی امیر (نهج البلاغه، حکمت 211). [↑](#footnote-ref-81)
82. کوچک و بزرگ باید بدانیم: راه یگانه برای سعادت دنیا و آخرت، بندگی خدای بزرگ است، و بندگی، در ترک معصیت است در اعتقادیات و عمل. (به سوی محبوب، ص 23) هیچ ذکری بالاتر از ذکر عملی نیست؛ هیچ ذکر عملی بالاتر از ترک معصیت در اعتقادیات و عملیات نیست. و ظاهر این است که ترک معصیت به قول مطلق، بدون مراقبه دائمیه صورت نمی‌گیرد. (همان،‌ ص 34 چنانچه طالب، صادق باشد، ترک معصیت کافی و وافی است برای تمام عمر، اگر چه هزار سال باشد. (به سوی محبوب، ص 58). [↑](#footnote-ref-82)
83. الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ لَا يَزِيدُهُ سُرْعَةُ السَّيْرِ إِلَّا بُعْدا (کافی، ج1، ص43). [↑](#footnote-ref-83)
84. و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر (عصر: 3). [↑](#footnote-ref-84)
85. وَ لَا تَشْغَلْنِي عَنْ ذِكْرِكَ بِإِكْثَارٍ مِنَ الدُّنْيَا تُلْهِينِي عَجَائِبُ بَهْجَتِهَا وَ تَفْتِنِّي زَهَرَاتُ زِينَتِهَا وَ لَا بِإِقْلَالٍ يَضُرُّنِي بِعَمَلِي كَدُّهُ وَ يَمْلَأُ صَدْرِي هَمُّهُ (تهذیب، ج6، ص 67) [↑](#footnote-ref-85)
86. و قَالَ الشَّیطَانُ لَمَّا قُضی‏َ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَکمْ وَعْدَ الحَْقّ‏ِ وَ وَعَدتُّکمُ‏ْ فَأَخْلَفْتُکمْ وَ مَا کاَنَ لی‏َ عَلَیکم مِّن سُلْطَانٍ إِلَّا أَن دَعَوْتُکمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لی فَلَاتَلُومُونی وَ لُومُواْ أَنفُسَکم. مَّا أَنَا بِمُصْرِخِکمْ وَ مَا أَنتُم بِمُصْرِخِی (ابراهیم: 22). [↑](#footnote-ref-86)
87. اسْتَحْوَذَ عَلَیهِمُ الشَّیطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِکرَ اللَّهِ (مجادله: 19). [↑](#footnote-ref-87)
88. إِنَّمَا یرِیدُ الشَّیطَانُ أَن یوقِعَ بَینَکمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ فی الخَْمْرِ وَ الْمَیسرِِ وَ یصُدَّکمْ عَن ذِکرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلَوةِ فَهَلْ أَنتُم مُّنتهَُونَ (مائده: 91). [↑](#footnote-ref-88)
89. الَّذِى يُوَسْوِسُ فىِ صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاس‏ (ناس: 5 و 6). [↑](#footnote-ref-89)
90. ر.ک: تفسیر المیزان، ج6، ص120. [↑](#footnote-ref-90)
91. تغرّ و تضرّ و تمرّ (نهج البلاغه، حکمت 415). [↑](#footnote-ref-91)
92. فَمَن یکفُرْ بِالطاغوت وَ یؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَک بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَی‏ لَا انفِصَامَ لَهَا وَ اللَّهُ سمَِیعٌ عَلِیمٌ (بقره: 256)؛ پس هر كس به طاغوت كفر ورزد، و به خدا ايمان آورد، به يقين، به دستاويزى استوار، كه آن را گسستن نيست، چنگ زده است. و خداوند شنواىِ داناست. [↑](#footnote-ref-92)
93. وَ الَّذِینَ اجْتَنَبُواْ الطاغوت أَن یعْبُدُوهَا وَ أَنَابُواْ إِلی اللَّهِ لهَُمُ الْبُشْرَی‏ فَبَشِّرْ عِبَادِ (زمر: 17)؛ و آنان كه خود را از طاغوت به دور مى‏دارند تا مبادا او را بپرستند و به سوى خدا بازگشته‏اند آنان را مژده باد، پس بشارت ده به آن بندگان من‏. [↑](#footnote-ref-93)
94. دیدگاه توحیدی ، مقاله روح توحید نفی عبودیت غیر خدا، ص 78. [↑](#footnote-ref-94)
95. رسول اللَّه (ص): وُضِعَ عَن أُمَّتی ... الخَطاءُ وَ النِّسیانُ وَ ما لایعلَمونَ وَ ما لایطیقونَ وَ ما اضطُرّوا إِلَیهِ وَ ما استُکرِهوا عَلَیهِ ... (کافی، ج2، ص463)؛ (تکلیف در) این موارد از امّت من برداشته شده است؛ اشتباه، فراموشی، آن‏چه ندانند، آن‏چه توانش را ندارند، آن‏چه بدان ناچارند، آن‏چه بدان مجبور شوند. در این حدیث، عنوان اوّل به شرطیت «توجه»، عنوان دوّم و سوّم به شرطیت «علم» و عناوین بعد به شرطیت «توان» اشاره دارد.

    «قدرت» عبارت است از امکان انجام و ترک. کسی که امکان انجام عملی را ندارد (عاجز) و نیز کسی که امکان ترک عملی را ندارد (مجبور و مضطر) دارای قدرت نیست. [↑](#footnote-ref-95)
96. فَأَلهَمَها فُجورَها وَ تَقواها (شمس: 8). [↑](#footnote-ref-96)
97. قَد تَبَینَ الرُشدُ مِنَ الغَی (بقره: 256). [↑](#footnote-ref-97)
98. إِنَّ لَکم عِلماً فَاهتَدوا بِعِلمِکم (نهج البلاغه، خطبه 176). [↑](#footnote-ref-98)
99. ثَمَرَةُ العِلمِ العَمَلُ بِهِ (غرر الحکم: 4624). [↑](#footnote-ref-99)
100. عَلِمتَ فَاعمَل (ارشاد القلوب، 151). [↑](#footnote-ref-100)
101. على العالم أن يعمل بما علم ثم يطلب تعلم ما لم يعلم (غرر الحکم: 62). [↑](#footnote-ref-101)
102. إِنَّکم إِلَی العَمَلِ بِما عَلِمتُم أَحوَجُ مِنکم إِلی تَعَلُّمِ ما لَم‏تَکونوا تَعلَمونَ (غرر الحکم: 3826). [↑](#footnote-ref-102)
103. العامِلُ عَلی غَیرِ بَصیرَةٍ کالسّائِرِ عَلی غَیرِ الطَّریقِ، فَلایزیدُهُ سُرعَةُ السَّیرِ إِلاّ بُعداً (امالی صدوق، ص 421). [↑](#footnote-ref-103)
104. مَن عَمِلَ عَلی غَیرِ عِلمٍ، کانَ ما یفسِدُ أَکثَرَ مِمّا یصلِح (محاسن، ص 314). [↑](#footnote-ref-104)
105. یا أَیهَا الَّذینَ آمَنوا، إِن تَتَّقُوا اللَّهَ یجعَل لَکم فُرقاناً (انفال: 29). [↑](#footnote-ref-105)
106. وَ الَّذینَ جاهَدوا فینا لَنَهدِینَّهُم سُبُلَنا (عنکبوت: 69). [↑](#footnote-ref-106)
107. وَ إِن تُطیعوهُ تَهتَدوا (نور: 54). این آیات نیز به این مضمون اشاره دارد: وَ مَن یؤمِن بِاللَّهِ یهدِ قَلبَه (تغابن: 6). ذلِک الکتابُ - لا ریبَ فیه - هُدی لِلمُتَّقینَ (بقره: 2). وَ اعبُد رَبَّک حتّی یأتِیک الیقینُ (حجر: 99). فَأَمّا مَن أعطی وَ اتَّقی وَ صَدَّقَ بِالحُسنی فَسَنُیسِّرُهُ لِلیسری ... إِنَّ عَلَینا لَلهُدی (لیل: 12- 5). لَئِن شَکرتُم لأَزیدَنَّکم (ابراهیم: 7). وَ مَن یتَّقِ اللَّهَ یجعَل لَهُ مَخرَجاً وَ یرزُقهُ مِن حَیثُ لایحتَسِب (طلاق: 2 و3). وَ الَّذینَ اهتَدَوا زادَهُم هُدی (محمد: 17). اتَّقُوا اللَّهَ و آمِنوا بِرَسولِهِ یؤتِکم کفلَینِ مِن رَحمَتِه وَ یجعَل لَکم نوراً تَمشونَ بِه (حدید: 28). إِنَّ الَّذینَ آمَنوا وَ عَمِلوا الصّالِحاتِ یهدیهِم رَبُّهُم بِإیمانِهِم. (یونس: 9). فَلیستَجیبوا لی وَ لیؤمِنوا بی لَعَلَّهُم یرشُدونَ (بقره: 186). [↑](#footnote-ref-107)
108. العِلمُ مَقرونٌ إِلَی العَمَلِ، فَمَن عَلِمَ عَمِلَ، وَ مَن عَمِلَ‏ عَلِمَ (كافي، ج 1، ص 44، ح 2). [↑](#footnote-ref-108)
109. مَن عَمِلَ بِما یعلَمُ وَرَّثَهُ (عَلَّمَه) اللَّهُ عِلمَ ما لَم یعلَم (الفصول المختاره، ص 107). [↑](#footnote-ref-109)
110. ما أَخلَصَ عَبدٌ للَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَربَعینَ صَباحاً إِلاّ جَرَت ینابیعُ الحِکمَةِ مِن قَلبِهِ عَلی لِسانِهِ (عيون اخبار الرضا (ع)، ج 2، ص 69). [↑](#footnote-ref-110)
111. شبیه این قانون در آموزش فنون، هنرها و حرفه‏ها نیز وجود دارد؛ تا هنگامی که آموخته‏های تئوری به عمل، تجربه و تمرین گره نخورد، دریافت کاملی از آن‏ها به دست نمی‏آید. [↑](#footnote-ref-111)
112. العَمَلُ وِعاءُ الفَهمِ (اعلام الدین، 96). [↑](#footnote-ref-112)
113. وَ لاتَتَّبِعِ الهَوی فَیضِلَّک عَن سَبیلِ اللَّه (ص: 38). [↑](#footnote-ref-113)
114. مَن اتَّبَعَ هَواهُ أَعماهُ وَ أَصَمَّهُ وَ أَذَلَّهُ وَ أَضَلَّه (غرر الحکم: 836). [↑](#footnote-ref-114)
115. آفَةُ العَقلِ الهَوی (غرر الحکم: 814). [↑](#footnote-ref-115)
116. به میزان الحکمه، باب 537 (الهوی) مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-116)
117. لاتَجعَلوا عِلمَکم جَهلاً وَ یقینَکم شَکا، إِذا عَلِمتُم فَاعمَلوا، وَ إِذا تَیقَّنتُم فَأَقدِموا (نهج البلاغه، حکمت 274). [↑](#footnote-ref-117)
118. ذَهَبَ اللَّهُ بِنورِهِم وَ تَرَکهُم فی ظُلُماتٍ لایبصِرون (بقره: 17). [↑](#footnote-ref-118)
119. یخرِجونَهُم مِنَ النّورِ إلی الظُّلُمات (بقره: 257). [↑](#footnote-ref-119)
120. ایدئولوژی اسلامی، بهشتی، ص 13. [↑](#footnote-ref-120)
121. ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً لِلَّذینَ کفَروا امرَأَةَ نوحٍ وَ امرَأَةَ لوطٍ، کانَتا تَحتَ عَبدَینِ مِن عِبادِنا صالِحَینِ، فَخانَتاهُما، فَلَم یغنِیا عَنهُما مِنَ اللَّهِ شَیئاً وَ قیلَ ادخُلا النّارَ مَعَ الدّاخِلینَ وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً لِلَّذینَ آمَنوا امرَأَةَ فِرعَونَ، إِذ قالَت رَبِّ ابنِ لی عِندَک بَیتاً فِی الجَنَّةِ وَ نَجِّنی مِن فِرعَونَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنی مِنَ القَومِ الظّالِمینَ (تحریم: 10 و 11)؛ خدا براى كسانى كه كفر ورزيده‏اند، آن نوح و آن لوط را مَثَل آورده [كه‏] هر دو در نكاح دو بنده از بندگان شايسته ما بودند و به آنها خيانت كردند، و كارى از دست [شوهران‏] آنها در برابر خدا ساخته نبود، و گفته شد: «با داخل شوندگان داخل آتش شويد.» و براى كسانى كه ايمان آورده‏اند، خدا همسر فرعون را مَثَل آورده، آن گاه كه گفت: «پروردگارا، پيش خود در بهشت خانه‏اى برايم بساز، و مرا از فرعون و كردارش نجات ده، و مرا از دست مردم ستمگر بِرَهان». [↑](#footnote-ref-121)
122. فَاستَخَفَّ قَومَهُ فَأَطاعُوهُ (زخرف: 54). [↑](#footnote-ref-122)
123. إِنَّهُم کانوا قَوماً فاسِقین (زخرف: 54). [↑](#footnote-ref-123)
124. وَ إِمّا ینسِینَّک الشَّیطانُ فَلاتَقعُدْ بَعدَ الذِّکری مَعَ القَومِ الظّالِمین (انعام: 68). [↑](#footnote-ref-124)
125. وَ الَّذینَ إِذا فَعَلوا فاحِشَةً أَو ظَلَموا أَنفُسَهُم ذَکروا اللَّهَ فَاستَغفَروا لِذُنوبِهِم، ... وَ لَم‏یصِرّوا عَلی ما فَعَلوا وَ هُم یعلَمون (آل‏عمران: 135). [↑](#footnote-ref-125)
126. به سوی محبوب، ص 57. [↑](#footnote-ref-126)
127. همان. [↑](#footnote-ref-127)
128. فعلی که فقط از غریزه و میل نشأت می‏گیرد و هیچ پشتوانة علمی ندارد (مثل مکیدن پستان برای کودک در ابتدای تولد) عمل ارادی محسوب نمی‏شود و از محل بحث ما خارج است. [↑](#footnote-ref-128)
129. منظور از آگاهی در این بحث آگاهی قطعی و یقینی‏است و» شدت و ضعف آگاهی «در این عبارت به معنی درجه‏بندی تأثیر آن در عمل است نه به منظور تقسیم آگاهی به یقین، اطمینان، ظن، شک و وهم. بنابراین آگاهی ضعیف، آگاهی قطعی است که در برانگیختن انسان برای عمل موفق نباشد نه آگاهی مورد تردید و یا موهوم. [↑](#footnote-ref-129)
130. غفلت، مراتب مختلف دارد. گاهی تذکر یا توجه معمولی به یک مسأله غفلت را به کلی برطرف نمی‏کند، نیروی قوی‏تری نیاز است تا آگاهی‏های ضعیف ما را بشوراند و از سطح سایر آگاهی‏ها بالاتر آورد. [↑](#footnote-ref-130)
131. امام زین العابدین (ع): یابنَ آدَمَ إِنَّک لاتَزالُ بِخَیرٍ ما کانَ لَک واعِظٌ مِن نَفسِک وَ ما کانَت المُحاسَبَةُ مِن هَمِّک و ... . (امالي مفيد، ص 110) ای انسان، تو رو به خیر می‌روی تا هنگامی که واعظی درونی داشته باشی و بر محاسبه همت کنی [↑](#footnote-ref-131)
132. إِنَّ التَّفَکرَ یدعو إِلی البِرِّ وَ العَمَلِ بِهِ وَ إِنَّ النَّدَمَ عَلَی الشَّرِّ یدعو إِلی تَرکه (مشکاة الانوار، ص 37). [↑](#footnote-ref-132)
133. نَبِّه بِالتَّفَکرِ قَلبَک (كافي، ج 2،‌ ص 54). [↑](#footnote-ref-133)
134. عَلَیک بِمَجالِسِ الذِّکرِ (امالی مفید، ص 220). [↑](#footnote-ref-134)
135. سامِعُ ذِکرِ اللَّهِ ذاکرٌ (غررالحکم: 3622). [↑](#footnote-ref-135)
136. وَ ذَکر فَإِنَّ الذِّکری تَنفَعُ المُؤمِنینَ (ذاریات: 55). [↑](#footnote-ref-136)
137. یعِظُکم لَعَلَّکم تَذَکرون (نحل: 90). [↑](#footnote-ref-137)
138. کونوا دُعاةَ النّاسِ بِغَیرِ أَلسِنَتِکم لِیرَوا مِنکم الوَرَعَ وَ الاجتِهادَ وَ الصَّلاةَ وَ الخَیرَ فَإِنَّ ذلِک داعِیة (کافی، ج 2، ص 78، ح 14). [↑](#footnote-ref-138)
139. یا أَیها الَّذینَ آمَنوا لِمَ تَقولونَ ما لاتَفعَلون (صف: 2). [↑](#footnote-ref-139)
140. امام خمینی «ره» در این باره فرموده‏اند: «بدان که نفس در هر حظی که از این عالم می‏برد، در قلب اثری از آن واقع می‏شود که آن تأثر از ملک و طبیعت است و سبب تعلق آن است به دنیا. و التذاذات هرچه بیشتر باشد، قلب از آن تأثر بیشتر پیدا می‏کند، و تعلق و حبّش بیشتر می‏گردد. تا آن که تمام توجه قلب به دنیا و زخارف آن گردد. و این منشأ مفاسد بسیاری است. تمام خطاهای انسان و گرفتاری به معاصی و سیئات برای همین محبت و علاقه است.» (چهل حدیث، ص 105، حدیث ششم) و در جای دیگر آورده‏اند: «جرأت بر معاصی کم کم انسان را بی‏عزم می‏کند و این جوهر شریف را از انسان می‏رباید. استاد معظم ما - دام ظله - می‏فرمودند: بیش از هر چیز، گوش کردن به تغنیات سلب اراده و عزم از انسان می‏کند. پس ای برادر، از معاصی احتراز کن و عزم هجرت به سوی حق تعالی نما.» (چهل حدیث، ص 8، حدیث اول). [↑](#footnote-ref-140)
141. امام سجاد (ع): إِنَّ قَسوَةَ البِطنَةِ ... مِمّا یثَبِّطُ وَ یبطِی‏ءُ عَن العَمَلِ وَ ینسی الذِّکرِ (تحف العقول، ص 273)؛ قساوت ناشی از پرخوری از عوامل بازدارنده از عمل و موجب از دست دادن ذکر است. [↑](#footnote-ref-141)
142. امام سجاد (ع) در مناجات خود عرضه می‏دارد: وَ اجعَلنا مِن الَّذینَ اشتَغَلوا بِالذِّکرِ عَن الشَّهَواتِ (بحارالأنوار، ج 91، ص 127)؛ خدایا ما را از کسانی قرار ده که با یاد (تو) مشغول و از خواسته‏های نفس درمی‏گذرند. [↑](#footnote-ref-142)
143. مثلا نماز به عنوان مهم‏ترین برنامة تربیت دینی که شبانه روز پنج نوبت انجام می‏شود انسان را به مبدأ و منتهای عالم «متذکر» می‏کند. أَقِم الصَّلاةَ لِذِکری (طه: 14) با انجام این عمل عبادی بسیاری از آگاهی‏های ما به حرکت درآمده و انگیزه‏های جدیدی در ما ایجاد می‏شود: آگاهی به حقیقت وجود، آگاهی به کوچکی و نیازمندی خویش، آگاهی به نعمت‏های بی‏شمار خدا، آگاهی به وظایف ما در مقابل او و ... این آگاهی‏های برخاسته و فعال، گرایش‏های جدیدی را در وجود ما سامان می‏دهد و اراده‏های جدیدی تولید می‏کند که به تربیت انسان می‏انجامد، مشروط به این که نماز با توجه و حضور قلب بجا آورده شود. روزه گرفتن نیز با «یادآوری» وضعیت نیازمندان و مستمندان و نیز گرسنگی و تشنگی قیامت، امیال و انگیزه‏های انسان را جهت می‏بخشد. علاوه بر این‏که نوعی تمرینِ تسلط بر نفس و تجربة لذت فراوان آن است. این تمرین به «ملکة تقوا» می‏انجامد؛ (لعلکم تتقون؛ انعام: 153) و آن تجربة مستقیم، آگاهی برجسته، میل شدید و اراده ایجاد می‏کند. فاصله گرفتن از لذات نازل دنیوی در حال روزه، نوعاً به غفلت از آن لذایذ و درنتیجه صرف‏نشدن اراده در آن منتهی می‏شود. تأثیر امر به معروف و نهی از منکر نیز تابع همین فرمول است. کسی که به غیبت یا تمسخر دیگران می‏پردازد، با جلب نظر دیگران و نشان دادن خود لذتی را تجربه و میلی را ارضا می‏کند. نهی از منکر و بیان آثار زیانبار آن عمل و یادآوردن عظمت گناه و عقوبت آن، آگاهی‏های دیگری را در ذهن او شعله‏ور می‏سازد. این آگاهی‏ها اگر از آگاهی‏های قبلی او فراتر آید به دنبال خود ترک آن گناه را خواهد آورد. کمترین مرتبة واجب نهی از منکر «انکار قلبی» است، یعنی اگر انسان توان تذکر دادن را ندارد لااقل در ذهن خود این عمل را محکوم کند و قبح و ناپسندی آن را مرور نماید. یعنی آگاهی‏های مثبت خود را بلافاصله شعله‏ور نماید تا مشاهدة این عمل زشت تأثیر منفی نگذارد. توصیه به دقت در انتخاب دوست یا معاشرت با علمای ربانی در فرهنگ دینی ما به همین مسأله مربوط است. یا وَیلَتا لَیتَنی لَم‏أَتَّخِذ فُلاناً خَلیلاً، لَقَد أَضَلَّنی عَن الذِّکرِ.. (فرقان: 28)؛ (آن کس که بر خود ستم کرده در قیامت به حسرت گوید) «اى واى، كاش فلانى را دوست [خود] نگرفته بودم. او [بود كه‏] مرا به گمراهى كشانيد پس از آنكه قرآن به من رسيده بود.»

     این که گفته می‏شود تصور گناه برای انسان زیان‏بخش است یا تصمیم بر کار خیر، ثواب دارد، به جهت تأثیری است که در فعال کردن آگاهی‏ها، امیال و اراده‏های مثبت یا منفی در روان انسان ایجاد می‏کند. الفِکرُ فِی الخَیرِ یدعو إلی العَمَلِ بِه (غررالحكم: 540) فِکرُک فی المَعصِیةِ یحدوک عَلَی الوُقوعِ فیها (غررالحکم: 558)؛ اندیشیدن در کارهای خوب (تو را) به سوی عمل به آن فرا می‏خواند (و انگیزه می‏بخشد) و اندیشیدن در گناه تو را به افتادن در آن سوق می‏دهد.

     از جمله طراحی‏های بسیار زیبای دین، تقدس بخشیدن به زمان‏ها، مکان‏ها و اشیا معینی است که هر یک به تداعی معانی یادآور حقایق مهم حیات انسان است. (مثل قداست مسجد، ماه رمضان و تربت امام حسین (ع) و نیز انتساب ایام هفته به معصومین و...) وَ ذَکرهُم بِأَیامِ اللَّهِ (ابراهیم: 5)؛ و روزهاى خدا را به آنان يادآورى كن‏. و از همین قبیل است توصیه به ذکر فضایل ائمه، زیارت قبور آن‏ها و تشکیل مجالس ذکر، شرکت در تشییع جنازه و حضور در قبرستان، استحباب گفتن نام خدا در آغاز هر کار، قرائت ادعیه خاص در زمان‏ها و مکان‏ها و شرایط مختلف، تکرار اذکار مستحبی، تعظیم شعایر الهی، انتخاب نام نیکو برای فرزند و ...

     ابعاد اهمیت «ذکر» در تربیت و هدایت انسان چنان گسترده‏است که قرآن خود را کتاب «ذکر» و «موعظه» و پیامبران را «مذکر» معرفی نموده‏است. به همین جهت است که فرازهایی از پیام خدا در سراسر قرآن بارها تکرار شده است. [↑](#footnote-ref-143)
144. إِنَّ الَّذینَ اتَّقَوا إِذا مَسَّهُم طائِفٌ مِن الشَّیطانِ تَذَکروا فَإِذا هُم مُبصِرون (اعراف: 201). [↑](#footnote-ref-144)
145. وَ مَن أَظلَمُ مِمَّن ذُکرَ بِآیاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعرَضَ عَنها (سجده: 22). [↑](#footnote-ref-145)
146. وَ مَن أَعرَضَ عَن ذِکری فَإِنَّ لَهُ مَعیشَةً ضَنکاً وَ نَحشُرُهُ یومَ القِیامَةِ أَعمی (طه: 124)، امام علی (ع) می‏فرماید: دَوامُ الغَفلَةِ یعمِی البَصیرَةِ (غررالحکم: 5762). [↑](#footnote-ref-146)
147. امام علی (ع): مَن أَحَبَّ شَیئاً لَهِجَ بِذِکرِه (غرر الحکم: 859)؛ هر که چیزی را دوست داشته باشد به ذکر مداوم او مشغول می‏شود. [↑](#footnote-ref-147)
148. إِنَّ السَّمعَ وَ البَصَرَ وَ الفُؤادَ کلُّ أُولئِک کانَ عَنهُ مَسؤولاً (اسراء: 36). [↑](#footnote-ref-148)
149. لَیسَ فی الجَوارِحِ أَقَلُّ شُکراً مِن العَینِ فَلاتُعطوها سُؤلَها فَتَشغَلَکم عَن ذِکرِ اللَّه (غرر الحکم: 3662). [↑](#footnote-ref-149)
150. لَم یذهَب مِن مالِک ما وَعَظَک (نهج البلاغه، حکمت 196). [↑](#footnote-ref-150)
151. کفی بِالمَرءِ غَفلَةً أَن یصرِفَ هِمَّتَهُ فی ما لایعنیهِ (غرر الحکم: 10942). [↑](#footnote-ref-151)
152. یا أَیها الَّذینَ آمَنوا اذکرُوا اللَّهَ ذِکراً کثیراً (احزاب: 41). [↑](#footnote-ref-152)
153. أَکثِر ذِکرَ اللَّهِ، تَکن أَخَصَّ العِبادِ إِلَی اللَّهِ تَعالی (کنز العمال: 44154). أن تجعَلنی مِمَّن یدیمُ ذِکرَک (مناجات شعبانیه؛ اقبال الاعمال، ص 687)، أَسأَلُک ... أَن تَجعَلَ أَوقاتی مِن اللَّیلِ وَ النَّهارِ بِذِکرِک مَعمورَةً (دعای کمیل؛ اقبال الاعمال، ص 709). [↑](#footnote-ref-153)
154. وَ مَن یتَّقِ اللَّهَ یجعَل لَهُ مِن أَمرِهِ یسراً (طلاق: 4). [↑](#footnote-ref-154)
155. وَ مَن یتَّقِ اللَّهَ یجعَل لَهُ مَخرَجاً وَ یرزُقهُ مِن حَیثُ لایحتَسِبُ (طلاق: 2 و 3). [↑](#footnote-ref-155)
156. إِن تَنصُرُوا اللَّهَ ینصُرکم وَ یثَبِّت أَقدامَکم (محمد: 7). [↑](#footnote-ref-156)
157. إِنَّ اللَّهَ لایغَیرُ ما بِقَومٍ حَتّی یغَیروا ما بِأَنفُسِهِم (رعد: 11). [↑](#footnote-ref-157)
158. إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةَ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا (نهج البلاغه، حكمت 456). [↑](#footnote-ref-158)
159. وَ ابْتَغِ فیما آتاک اللّهُ الدّارَ اْلآخِرَةَ وَ لا تَنْسَ نَصیبَک مِنَ الدُّنْیا (قصص: 77). [↑](#footnote-ref-159)
160. Durham. [↑](#footnote-ref-160)
161. National Institute of Mental Health (NIMH). [↑](#footnote-ref-161)
162. آیا دین برای سلامتی شما سودمند است؟، ص 67 - 90. [↑](#footnote-ref-162)
163. تسبیح پروردگار به همین معنی است. تسبیح یعنی خدا را از هر عیب و ایراد و انتقاد و کاستی پاک دانستن و اعتراض و گله‌ای از او نداشتن. [↑](#footnote-ref-163)
164. حتی یکون اعمالی و اورادی وردا واحدا و حالی فی خدمتک سرمدا (دعای کمیل؛ اقبال الاعمال، ص 709). [↑](#footnote-ref-164)
165. من کرمت علیه نفسه هانت علیه شهواته (نهج البلاغه، حکمت 449). [↑](#footnote-ref-165)
166. ر.ک: تحلیل حیات طیبه از دیدگاه قرآن، ص22. [↑](#footnote-ref-166)
167. ر.ک: آیا دین برای سلامتی شما سودمند است؟، ص 67 - 90. [↑](#footnote-ref-167)
168. امام رضا (ع): لیس بینه و بین خلقه حجاب غیر خلقه (توحید صدوق، ص 179). [↑](#footnote-ref-168)
169. الهی هب لی کمال الانقصاع الیک و انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمه و تصیر ارواحنا معلقه بعز قدسک (مناجات شعبانیه؛ اقبال الاعمال، ص 687). [↑](#footnote-ref-169)
170. الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذکر الله الا بذکر الله تطمئن القلوب (رعد: 28)؛ همان كسانى كه ايمان آورده‏اند و دلهايشان به ياد خدا آرام مى‏گيرد. آگاه باش كه با ياد خدا دلها آرامش مى‏يابد. [↑](#footnote-ref-170)
171. هو الَّذی أَنْزَلَ السَّکینَةَ فی قُلُوبِ الْمُؤْمِنینَ لِیزْدادُوا إیمانًا مَعَ إیمانِهِمْ وَ لِلّهِ جُنُودُ السَّماواتِ وَ اْلأَرْضِ وَ کانَ اللّهُ عَلیمًا حَکیمًا (فتح: 4). [↑](#footnote-ref-171)
172. فأنزل الله سکینته علیه و أیده بجنود لم تروها (توبه: **4**0). [↑](#footnote-ref-172)
173. ان الله مع المتقین (توبه: 36). [↑](#footnote-ref-173)
174. إن الله مع الصابرین (بقره: 153). [↑](#footnote-ref-174)
175. إن الله لمع المحسنین (عنکبوت: 69). [↑](#footnote-ref-175)
176. ان الله مع المؤمنین (انفال: 19). [↑](#footnote-ref-176)
177. ر.ک: هوش هیجانی، گلدمن، ص121. [↑](#footnote-ref-177)
178. قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنا إِلاّ إِحْدَی الْحُسْنَیینِ (توبه: 52). [↑](#footnote-ref-178)
179. یا سرور العارفین (المصباح‏للكفعمي، ص 253)، گفتا که در ره او غم نیز شادمان است. [↑](#footnote-ref-179)
180. اشجع الناس من غلب هواه (امالي صدوق، ص 21). اقوی الناس من قوی علی نفسه (غرر الحکم: 4868) و نیز اقوی الناس اعظمهم سلطانا علی نفسه (غرر الحکم: 4717). [↑](#footnote-ref-180)
181. ما أَصابَک مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّهِ وَ ما أَصابَک مِنْ سَیئَةٍ فَمِنْ نَفْسِک (نساء: 79)؛ هر چه از خوبيها به تو مى‏رسد از جانب خداست و آنچه از بدى به تو مى‏رسد از خود توست‏. [↑](#footnote-ref-181)
182. عبدي أطعني أجعلك مثلي(الجواهر السنيه، ص709) [↑](#footnote-ref-182)
183. يا ابن آدم أنا أقول للشي‏ء كن فيكون أطعني فيما أمرتك أجعلك تقول للشي‏ء كن فيكون‏ (ارشاد القلوب، ج 1، ص 75) [↑](#footnote-ref-183)
184. اللهم اجعل نفسی ... محبوبه فی ارضک و سماءک ؛ خدایا مرا در زمین و آسمانت محبوب و دوست داشتنی قرار ده(زیارت امین الله؛ اقبال الاعمال، ص 470). [↑](#footnote-ref-184)
185. انَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ سَیجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدًّا‌‍ (مریم: 96). [↑](#footnote-ref-185)
186. و ماالنصر الا من عند الله العزیز الحکیم (آل عمران: 126 و انفال: 10)؛ و يارى جز از جانب خداوند تواناى حكيم نيست. [↑](#footnote-ref-186)
187. و لله جنود السماوات و الارض (فتح: 4و7) و إن جندنا لهم الغالبون (صافات: 173) أذکروا نعمة‌ الله علیکم إذ جاءتکم جنود فأرسلنا علیهم ریحاً (احزاب: 9) [↑](#footnote-ref-187)
188. وَ لَقَد نَصَرَکمُ اللّهُ بِبَدرٍ وَ أَنتُم أَذِلَّةٌ فَاتَّقوا اللّهَ لَعَلَّکم تَشکرونَ، إِذ تَقولُ لِلمُؤمِنینَ أَلَن‏یکفِیکم أَن یمِدَّکم رَبُّکم بِثَلاثةِ آلافٍ مِنَ المَلائِکةِ مُنزِلینَ (آل عمران: 123و 124). [↑](#footnote-ref-188)
189. بَلی‏ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا وَ یأْتُوکمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هذا یمْدِدْکمْ رَبُّکمْ بِخَمْسَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلائِکةِ مُسَوِّمینَ‌‍ (آل عمران: 125)؛ آرى، اگر صبر كنيد و پرهيزگارى نماييد، و با همين جوش [و خروش‏] بر شما بتازند، [همانگاه‏] پروردگارتان شما را با پنج هزار فرشته نشاندار يارى خواهد كرد. [↑](#footnote-ref-189)
190. کم مِن فِئَةٍ قَلیلَةٍ غَلَبَت فِئَةٍ کثیرَةٍ بِإِذنِ اللّهِ وَ اللّهُ مَعَ الصّابِرینَ (بقره: 249). [↑](#footnote-ref-190)
191. إِن یکن مِنکم عِشرونَ صابِرونَ یغلِبوا مِئَتَینِ، وَ إِن یکن مِنکم مِئَةٌ یغلِبوا أَلفاً مِنَ الَّذینَ کفَروا (انفال: 65). [↑](#footnote-ref-191)
192. یا أَیها الَّذینَ آمَنوا إِن تَنصُروا اللّهَ ینصُرکم وَ یثَبِّت أَقدامَکم (محمد: 7). [↑](#footnote-ref-192)
193. وَ لَینصُرَنَّ اللّهُ مَن ینصُرُهُ إِنَّ اللهَ لَقَوِی عَزیزٌ (حج: 40). [↑](#footnote-ref-193)
194. رَبِّ إِنی لِما أَنزَلتَ إِلَی مِن خَیرٍ فَقیرٌ (قصص: 24). [↑](#footnote-ref-194)
195. وَ مَن یتَّقِ اللّهَ یجعَل لَهُ مَخرَجاً وَ یرزُقهُ مِن حَیثُ لایحتَسِبُ وَ مَن یتَوَکل عَلَی اللّهِ فَهُوَ حَسبُهُ إِنَّ اللّهَ بالِغُ أَمرِهِ، قَد جَعَلَ اللّهُ لِکلِّ شَی‏ءٍ قَدراً (طلاق: 2 و 3). [↑](#footnote-ref-195)
196. إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى‏ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكلُُونَ فىِ بُطُونِهِمْ نَارًا (نساء: 10)؛ در حقيقت، كسانى كه اموال يتيمان را به ستم مى‏خورند، جز اين نيست كه آتشى در شكم خود فرو مى‏برند. [↑](#footnote-ref-196)
197. يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ اتَّقُواْ اللَّهَ وَ ذَرُواْ مَا بَقِىَ مِنَ الرِّبَواْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ فَإِن لَّمْ تَفْعَلُواْ فَأْذَنُواْ بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَ رَسُولِه‏ (بقره: 278 و 279)؛ اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد، از خدا پروا كنيد و اگر مؤمنيد، آنچه از ربا باقى مانده است واگذاريد. و اگر [چنين‏] نكرديد، بدانيد به جنگ با خدا و فرستاده وى، برخاسته‏ايد. [↑](#footnote-ref-197)
198. الراشي و المرتشي و الماشي بينهما ملعونون‏ (جامع الاخبار، ص 156). [↑](#footnote-ref-198)
199. وَيْلٌ لِّكُلّ‏ِ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ الَّذِى جَمَعَ مَالًا وَ عَدَّدَهُ يحَْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَه‏ (همزه: 1-3)؛ واى بر هر بدگوى عيبجويى، كه مالى گرد آورد و برشمردش. پندارد كه مالش او را جاويد كرده‏. [↑](#footnote-ref-199)
200. إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَ أَوْلَادُكمُ‏ْ فِتْنَة (تغابن: 15)؛ اموال شما و فرزندانتان صرفاً [وسيله‏] آزمايشى [براى شما] يند. [↑](#footnote-ref-200)
201. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ لَمْ يَهْتَمَّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِم‏ (كافي، ج 2، ص 164). [↑](#footnote-ref-201)
202. إِنَّ أَفْضَلَ الْفِعَالِ صِيَانَةُ الْعِرْضِ بِالْمَال‏ (كافي، ج 4، ص 49). [↑](#footnote-ref-202)
203. من رد عن عرض أخيه المسلم كتب من أهل الجنة البتة (أمالي‏ طوسي، ص 233) [↑](#footnote-ref-203)
204. (بحار الأنوار، ج 75، ص 194).؟؟؟آدرس دقيق نيست. [↑](#footnote-ref-204)
205. تفسيرالإمام‏العسكري، ص 80. [↑](#footnote-ref-205)
206. سباب المومن فسوق و قتاله کفر و اکل لحمه معصیه و حرمه ماله کحرمه دمه (کافی، ج2، ص 359) [↑](#footnote-ref-206)
207. مَن قَتَلَ نَفْسَا بِغَيرِْ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فىِ الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا (مائده: 32). [↑](#footnote-ref-207)
208. قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتىِ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِىَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ فىِ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَة (الأعراف‏: 32)؛ [اى پيامبر] بگو: «زيورهايى را كه خدا براى بندگانش پديد آورده، و [نيز] روزيهاى پاكيزه را چه كسى حرام گردانيده؟» بگو: «اين [نعمتها] در زندگى دنيا براى كسانى است كه ايمان آورده‏اند و روز قيامت [نيز] خاصّ آنان مى‏باشد.» [↑](#footnote-ref-208)
209. مِنْ أَخْلَاقِ الْمُؤْمِنِ ... التَّوَسُّعُ عَلَى قَدْرِ التَّوَسُّعِ (کافی، ج 2، ص 241). [↑](#footnote-ref-209)
210. بحارالانوار، ج 103، ص 279. ؟؟؟؟بررسی شود. [↑](#footnote-ref-210)
211. لن یجعل اللَّه للکافرین علی المسلمین سبیلاً (النساء: 141)؛ خداوند هرگز بر [زيانِ‏] مؤمنان، براى كافران راه [تسلّطى‏] قرار نداده است. [↑](#footnote-ref-211)
212. در سخن بزرگان آمده که دقیق‏ترین و زیباترین تعریف برای «زهد» این آیه کریمه قرآن است که می‏فرماید: «لکیلا تأسوا علی مافاتکم ولاتفرحوا بماآتاکم» (الحدید: 23)؛ تا بر آنچه از دست شما رفته اندوهگين نشويد و به [سبب‏] آنچه به شما داده است شادمانى نكنيد. [↑](#footnote-ref-212)
213. بحارالانوار، ج 66، ص 395. [↑](#footnote-ref-213)
214. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ الْكَادُّ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّه‏ (کافی، ج 5، ص 88). [↑](#footnote-ref-214)
215. حسن التدبیر ینمی قلیل المال (غرر الحکم: حدیث 8081) [↑](#footnote-ref-215)
216. من ساء تدبیره تعجل تدمیره (غرر الحکم: حدیث 8091) [↑](#footnote-ref-216)
217. إِنَّهُ لَا يحُِبُّ الْمُسرِْفِين‏ (أعراف: 31). [↑](#footnote-ref-217)
218. إِنَّ مَعَ الْإِسْرَافِ قِلَّةَ الْبَرَكَة (کافی، ج 4، ص 55). [↑](#footnote-ref-218)
219. مَنْ بَذَّرَ وَ أَسْرَفَ زَالَتْ عَنْهُ النِّعْمَة (بحار الانوار، ج 75، ص 326) [↑](#footnote-ref-219)
220. وَ مَن يَتَّقِ اللَّهَ يجَْعَل لَّهُ مخَْرَجًا وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يحَْتَسِب‏ (الطلاق‏: 2 و 3). [↑](#footnote-ref-220)
221. وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى ءَامَنُواْ وَ اتَّقَوْاْ لَفَتَحْنَا عَلَيهِْم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ (الاعراف‏: 96). [↑](#footnote-ref-221)
222. الدّر المنثور، ج 3، ص 270. بررسی شود [↑](#footnote-ref-222)
223. ُ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ نِعْمَةً فَسَلَبَهَا إِيَّاهُ حَتَّى يُذْنِبَ ذَنْباً يَسْتَحِقُّ بِذَلِكَ السَّلْبَ (بحار الأنوار، ج 70، ص 339). [↑](#footnote-ref-223)
224. باندبازی، عشیره‏گرایی، نژادپرستی، منطقی‏گرایی، جناح‏گرایی و ... همگی از مصادیق همان خودخواهی و خودشیفتگی هستند. فقط در این موارد، با منِ توسعه یافته افراد مواجه هستیم. [↑](#footnote-ref-224)
225. فَإِنَّ مِنْ فَنَاءِ الْإِسْلَامِ وَ فَنَاءِ الْمُسْلِمِينَ أَنْ تَصِيرَ الْأَمْوَالُ فِي أَيْدِي مَنْ لَا يَعْرِفُ فِيهَا الْحَقَّ وَ لَا يَصْنَعُ فِيهَا الْمَعْرُوفَ (کافی،‌ ج 4، ص 32) [↑](#footnote-ref-225)
226. لَوْ عُدِلَ فِي النَّاسِ لَاسْتَغْنَوْا (کافی، ج 1، ص 541) [↑](#footnote-ref-226)
227. جامع الاحادیث قمّی، ص 102. بررسی شود [↑](#footnote-ref-227)
228. ممکن است این پرسش به ذهن بیاید که بر پایه آنچه گفته شد، غرب که امروز در سطح بالا به تولید دانش می‌پردازد، باید از شهروندانی متخلّق و جامعه‌ای اخلاقی برخوردار باشد ولی آیا واقعاً این‌گونه است؟

     پاسخ روشن است:

     اولاً ـ در هر جامعه‌ای اصناف بسیار و خرده فرهنگ‌های زیادی وجود دارد. در جامعه غرب امروز، قشری محدود از دانشگاهیان هستند که در سطوح بالای علمی قرار دارند و هم آنها به تولید نظریه و اکتشاف علمی می‌پردازند. حاصلِ جمع تلاش‌های این قشر خاص از جامعه دانشگاهی است که به توسعه علمی منتهی می‌شود و از این پس، دیگر سازوکارهای جامعه سرمایه‌داری ـ صنعتی است که با بسیج ارکان و اعضای خود دانش را به صنعت و ثروت تبدیل می‌کند و مقوله «اقتصاد علم» در بحث‌های *سیاست علم و تکنولوژی* (STP) از اینجا آغاز می‌شود. بنابراین نباید دچار «مغالطه جزء و کل» شد. دستآوردهای علمی از آنِ لایة نازک جمعیتی در غرب است که معمولاً با سخت‌کوشی شبانه‌روزی در پی کشف مجهولات و حل مسائل علمی هستند و با فساد اخلاقی فاصله دارند، ولی متأسفانه دستآوردهای ایشان به زندگی انسان از معنویت دور افتاده غربی تزریق می‌شود و به پای همه نوشته می‌شود.

     ثانیاً ـ باید مراقب بود که از تعبیر «توسعه دانایی و شکوفایی علم» برداشت تنگ و گزینشی نداشته باشیم.

     واقعیت این است که علم تا پیش از عصر بیکن ـ نیوتن مفهومی معطوف به *فرزانگی و حکمت‌پیشگی* داشت و از آن روزگار به بعد مفهومی معطوف به *توانایی* و *قدرت* دارد. مقصود ما از جامعة توسعه یافته علمی، یک اجتماع به لحاظ فن‌آوری پیشرفته نیست، بلکه تنها یکی از وجوه توسعه دانایی می‌تواند بهره‌مندیهای تکنیکی و ابزاری باشد. تصور جامعة پیشرفتة صنعتی که در انتخاب اهداف خود اشتباه کند، شما را یاد چه تمثیلی می‌اندازد؟ اجازه دهید آن را به لکوموتیوی تشبیه کنیم که از پیشرفته‌ترین تجهیزات و فن‌آوریهای صنایع مربوطه برخوردار است و با سرعت بالا، استحکام بدنه، انواع سیستم‌های ادفاع حریق، سرعت‌سنج، مسافت‌سنج و انواع امکانات رفاهی چشم‌گیر و مملو از مسافر با خیالی راحت راه می‌سپارد و طبق برنامه قرار است این قطار به شهر «ب» برود، امّا شهر «ب» در انتظار یک فاجعه انسانی است و قرار است تا چند ساعت دیگر تأسیسات برق هسته‌ای آن منفجر شود، در حالی که هیچ یک از شهروندان خبر ندارد. حال آیا همین مقدار کافی است که قطار ما با سرعت و اطمینان چشم‌گیر در زمانی کوتاه به شهر ب می‌رسد؟ اگر قطار پیشرفته، سریع و لوکس زندگی در یک سفر طولانی عازم درّه‌ای مهیب باشد، می‌توان از آگاهی‌های فنّی که ما را موفق به ساختن چنین قطاری کرد، در شعف بود و با خود زمزمه کرد: «آه! مُردیم از سواد و علم و گردن‌کلفتی و خوشبختی»؟! یک مثل واقعی بزنیم: جنگ جهانی دوم طی 4 سال 20 میلیون قربانی گرفت، آیا اروپای صنعتی آغاز سده بیستم می‌توانست ادعا کند که داناتر از سدة هفدهم است؟ در بزرگترین طاعون‌های اعصار پیشاصنعتی، سراسر اروپا تنها تا چهارصد هزار نفر کشته می‌داد. بنابراین باید توجه کرد «توسعه دانایی» دچار تحریف مفهومی نشود. جامعة دانا آن است که اولاً ـ هدف و ایده‌آل خود را خوب بشناسد. ثانیاً ـ راه یا راه‌های رسیدن به آن را درست تشخیص دهد. ثالثاً ـ شرایط طی مسیر را به دقّت بداند. رابعاً ـ ابزار کار رسیدن سریع‌تر و مطمئن‌تر به آن هدف را خوب بشناسد. [↑](#footnote-ref-228)
229. غرر الحکم: 10586. ؟؟ظاهرا آدرس غلط است [↑](#footnote-ref-229)
230. همان، 10758. ؟؟ظاهرا آدرس غلط است [↑](#footnote-ref-230)
231. همان، 10684. ؟؟ظاهرا آدرس غلط است [↑](#footnote-ref-231)
232. مکارم الاخلاق، ج 1، ص 320. بررسی شود [↑](#footnote-ref-232)
233. المواعظ العددیّة، ص 241. بررسی شود [↑](#footnote-ref-233)
234. ‏ أُوصِيكُمَا وَ جَمِيعَ وَلَدِي وَ أَهْلِي وَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللَّهِ وَ نَظْمِ أَمْرِكُم (شرح نهج البلاغه، ج 17، ص 5). [↑](#footnote-ref-234)
235. کنز العمّال، حدیث 44176. بررسی شود [↑](#footnote-ref-235)
236. و أَنْ لَیس للإنسانِ إلّا ما سَعی (النجم: 39). [↑](#footnote-ref-236)
237. لا تجتمع الشهوة و الحكمة (غرر الحکم: 844). [↑](#footnote-ref-237)
238. بحار الأنوار، ج 75، ص 370. [↑](#footnote-ref-238)
239. زَكَاةُ الْعِلْمِ أَنْ تُعَلِّمَهُ عِبَادَ اللَّه‏ (کافی، ج 1، ص 41). [↑](#footnote-ref-239)
240. عن أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ يُعَذِّبُ السِّتَّةَ بِالسِّتَّةِ ..... وَ الْفُقَهَاءَ بِالْحَسَد (کافی، ج 8، ص 163). [↑](#footnote-ref-240)
241. من تعلمت منه حرفا صرت له عبدا (آداب المتعلّمین، ص 74 و عوالی اللآلی، ج1، ص 292). [↑](#footnote-ref-241)
242. حق سائسك بالعلم التعظيم له و ... أن لا ترفع عليه صوتك‏ و ... أن تدفع عنه إذا ذكر عندك بسوء (أمالي‏ صدوق، ص 369 و 370). [↑](#footnote-ref-242)
243. و أما حق رعيتك بالعلم فأن تعلم أن الله عز و جل إنما جعلك قيما لهم فيما آتاك من العلم و فتح لك من خزانة الحكمة فإن أحسنت في تعليم الناس و لم تخرق بهم و لم تضجر عليهم زادك الله من فضله و إن أنت منعت الناس علمك أو خرقت بهم عند طلبهم العلم منك كان حقا على الله عز و جل أن يسلبك العلم و بهاءه و يسقط من القلوب محلك‏ (أمالي‏ صدوق، ص 370). [↑](#footnote-ref-243)
244. زمانی که برادران یوسف پیراهن او را با خونی دروغین آغشته ساخته، نزد پدر آوردند و ادعا کردند گرگ او را خورده است، یعقوب گفت: «بل سوّلت لکم أنفسکم أمراً» (یوسف، 18)؛ [نه‏] بلكه نَفْس شما كارى [بد] را براى شما آراسته است‏. همچنین وقتی سامری در ساختن گوسالة طلایی برای بنی‌إسراییل مورد عتاب موسی قرار گرفت گفت: «وَ کذلِک سَوَّلَتْ لِی نَفْسِی» (طه، 96)؛ و نفس من برايم چنين فريبكارى كرد. [↑](#footnote-ref-244)
245. انسان کامل، ص 222، با تلخیص و اندکی تصرف. [↑](#footnote-ref-245)
246. فأول ما أبصره عيوب نفسه حتى يشغل بها عن عيوب غيره و أبصره دقائق العلم حتى لا يدخل عليه الشيطان‏ (إرشاد القلوب، ج 1، ص 205). [↑](#footnote-ref-246)
247. امام علی (ع): من جهل نفسه اهملها (غرر الحكم: 4662). [↑](#footnote-ref-247)
248. دواؤک فیک و ما تشعر، و داؤک منک و ما تنظر (دیوان ‏منسوب به إمام علی (ع)، ص 178). [↑](#footnote-ref-248)
249. العجب یظهر النقیصه (غرر الحكم: 7098) و همچنین است؛ امام علی (ع): اعجاب المرء بنفسه برهان نقصه و عنوان ضعف عقله (غرر الحكم: 7091). [↑](#footnote-ref-249)
250. العجب یمنع الإزدیاد (غررالحكم: 7101). [↑](#footnote-ref-250)
251. الصم البکم الذین لایعقلون (انفال: 22)؛ كران و لالانى‏ كه نمى‏انديشند. [↑](#footnote-ref-251)
252. و أفئدتهم هواءٌ (ابراهیم: 43)؛ و [از وحشت‏] دلهايشان تهى است. [↑](#footnote-ref-252)
253. صمٌ بکمٌ عمی فهم لایعقلون (بقره: 171)؛ كرند، لالند، كورند. [و] درنمى‏يابند. و نیز در شریفة دیگری تنها صالحان و آگاهان را دارای دستان و دیدگان معرفی می‌کند. و اذکر عبدنا إبراهیم و إسحاق و یعقوب اولی الأیدی و الأبصار (ص: 45). [↑](#footnote-ref-253)
254. اشمأزّت قلوب الذین لایؤمنون بالآخرة (زمر: 45)؛ دلهاى كسانى كه به آخرت ايمان ندارند، منزجر مى‏گردد. [↑](#footnote-ref-254)
255. بل رانَ علی قلوبهم ما کانوا یکسبون (مطففین: 14)؛ بلكه آنچه مرتكب مى‏شدند زنگار بر دلهايشان بسته است. [↑](#footnote-ref-255)
256. سنلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب (آل‌عمران: 151)؛ به زودى در دلهاى كسانى كه كفر ورزيده‏اند بيم خواهيم افكند. [↑](#footnote-ref-256)
257. بُنْيَنُهُمُ الَّذِى‏ بَنَوا ریبة‌ فی قلوبهم (توبه: 110)؛ آن ساختمانى كه بنا كرده‏اند، در دلهايشان مايه شكّ [و نفاق‏] است‏. [↑](#footnote-ref-257)
258. فی قلوبهم مرض (بقره: 10)؛ در دلهايشان مرضى است‏. [↑](#footnote-ref-258)
259. لکی لاتأسوا علی مافاتکم و لاتفرحوا بما آتاکم (حدید: 23)؛ تا بر آنچه از دست شما رفته اندوهگين نشويد و به [سبب‏] آنچه به شما داده است شادمانى نكنيد. [↑](#footnote-ref-259)
260. إنّ ناشئه اللیل هی أشدّ وطأً و اقوم قیلاً (مزمل: 6)؛ قطعاً برخاستن شب، رنجش بيشتر و گفتار [در آن هنگام‏] راستين‏تر است. [↑](#footnote-ref-260)
261. نسوا الله فانساهم انفسهم (حشر: 19)؛ خدا را فراموش كردند و او [نيز] آنان را دچار خودفراموشى كرد. [↑](#footnote-ref-261)
262. ر.ک: انسان کامل، ص 301. [↑](#footnote-ref-262)
263. مَا مِنْ قَلْبٍ إِلَّا وَ لَهُ أُذُنَانِ عَلَى إِحْدَاهُمَا مَلَكٌ مُرْشِدٌ وَ عَلَى الْأُخْرَى شَيْطَانٌ‏ مُفْتِن‏ (کافی، ج 2، ص 266). [↑](#footnote-ref-263)
264. إنّ الذین اتقوا إذا مسّهم طائف من الشیطان تذکروا فإذا هم مبصرون (اعراف: 201). [↑](#footnote-ref-264)
265. امام علی (ع) فرمودند: مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَیئاً إِلَّا ظَهَرَ فِی فَلَتَاتِ لِسانِهِ وَ صَفَحَاتِ وَجْهِهِ (نهج البلاغه، حکمت 26). [↑](#footnote-ref-265)
266. کافی ج2، ص 424. [↑](#footnote-ref-266)
267. چهل حدیث، ص17. [↑](#footnote-ref-267)
268. وَ اجْعَلْ غِنَايَ فِي نَفْسِي‏ (كافي، ج 2، ص 578). [↑](#footnote-ref-268)
269. رک: الطب الروحانی، زکریای رازی؛ و نیز تهذیب الاخلاق، مسکویه رازی. [↑](#footnote-ref-269)
270. الحرص رأس الفقر و أُسُّ الشرّ (غررالحكم: 6629). [↑](#footnote-ref-270)
271. الحریص فقیرٌ و لو ملک الدنیا بحذافیرها (غررالحكم: 6630). [↑](#footnote-ref-271)
272. لو کان لابن آدم وادیان من ذهب لابتغی وراءهما ثالثاً و لایملأ جوف ابن آدم الّا التراب و یتوب الله علی من تاب (مجموعة‌ ورّام ج 1 ص163). [↑](#footnote-ref-272)
273. ثمرة الحرص العناء (غررالحكم: 6593) و ثمرة‌ الحرص النصب (غررالحكم: 6594). [↑](#footnote-ref-273)
274. الحرص عناءٌ مؤبّد (غررالحكم: 6590). [↑](#footnote-ref-274)
275. الحرص یفسد الایقان (غررالحكم: 6637). [↑](#footnote-ref-275)
276. الحرص موقِعٌ فی کثیر (کبیر) العیوب (الذنوب). (غررالحكم: 6639). [↑](#footnote-ref-276)
277. و یحسبون انهم یحسنون صنعاً (کهف: 104). [↑](#footnote-ref-277)
278. الحرص ینقص قدر الرجل و لایزید فی رزقه (غررالحكم: 6628). [↑](#footnote-ref-278)
279. مثل الحریص علی الدنیا کمثل دوده القزّ، کلما ازدادت من القزّ علی نفسها لفاً کان أبعد لها من الخروج حتی تموت غمّاً (کافی، ج 2، ص 134، ح 20). [↑](#footnote-ref-279)
280. عن الصادق (ع): من تعلّق قلبه بالدنیا تعلق قلبه بثلاث خصالٍ همٌّ لایغنی و أملٌ‌ لایدرک و رجاءٌ لاینال (کافی، ج 2، ص 320، ح17). [↑](#footnote-ref-280)
281. کم من حریصٍ خائبٍ و مجملٍ‌ لم یخِب (غررالحكم: 6641). [↑](#footnote-ref-281)
282. فان البخل و الجبن و الحرص غرائز شتی یجمعها سوء الظن بالله (نهج البلاغه، نامه 53)، علی الشک و قلّه الثقة بالله مبنی الحرص و الشح (غررالحكم: 1070)، کیف یتخلص من عناء الحرص من لم یصدُق توکلُه (غررالحكم: 3889). [↑](#footnote-ref-282)
283. الحرص لایزید فی الرزق و لکن یذلُّ القدر (غررالحكم: 6615). [↑](#footnote-ref-283)
284. در بیانات امامان معصوم از این موضوع با عنوان اجمال در طلب یاد شده است؛ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَجْمِلُوا فِی الطَّلَبِ وَ لَا یحْمِلْ أَحَدَکمْ اسْتِبْطَاءُ شَی‏ءٍ مِنَ الرِّزْقِ أَنْ یطْلُبَهُ بِغَیرِ حِلِّهِ فَإِنَّهُ لَا یدْرَک مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِطَاعَتِهِ (کافی، ج2، ص 74). [↑](#footnote-ref-284)
285. مَنْ أَصْبَحَ وَ أَمْسَى وَ الدُّنْيَا أَكْبَرُ هَمِّهِ جَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى الْفَقْرَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ شَتَّتَ أَمْرَهُ وَ لَمْ يَنَلْ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا مَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ وَ مَنْ أَصْبَحَ وَ أَمْسَى وَ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ هَمِّهِ جَعَلَ اللَّهُ الْغِنَى فِي قَلْبِهِ وَ جَمَعَ لَهُ أَمْرَه‏ (کافی، ج 2، ص 319، ح 15). [↑](#footnote-ref-285)
286. کیمیای سعادت، غزالی، ص 48. [↑](#footnote-ref-286)
287. ر.ک: خودشناسی برای خودسازی، ص7. [↑](#footnote-ref-287)
288. كلما ازداد علم الرجل زادت عنايته بنفسه و بذل في رياضتها و صلاحها جهده‏ (غررالحكم: 4768). [↑](#footnote-ref-288)
289. من أخلص بلغ الآمال‏ (غررالحكم: 3917). [↑](#footnote-ref-289)
290. یا أَیهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ خَبیرٌ بِما تَعْمَلُونَ‌‍ ‌وَ لا تَکونُوا کالَّذینَ نَسُوا اللّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولئِک هُمُ الْفاسِقُونَ‌‍(حشر: 18 و 19). [↑](#footnote-ref-290)
291. إنّ الذین اتقوا إذا مسّهم طائفٌ من الشیطان تذکروا فإذا هم مبصرون (اعراف: 201). [↑](#footnote-ref-291)
292. گفتاری در باب صبر، ص 35. [↑](#footnote-ref-292)
293. ر.ک: تهذیب الاخلاق، ابن هیثم، ص 18. [↑](#footnote-ref-293)
294. رک: مفردات راغب اصفهانی، ذیل ماده‌ی"وقی" واژه تقوا از مصدر وقایت و وقایت به معنای نگهداری و حفاظت است. همچنین برای مطالعه بیشتر می‌توانید به کتاب‌های لغت و شرح چهل حدیث، ص 206 مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-294)
295. خویشتن‌داری در فارسی گاهی معادل بردباری و شکیبایی قرار می‌گیرد که مفهومی اخص از تقوا دارد. ولی به معنای عام نیز استعمال می‌شود. معادل رایج تقوا در زبان فارسی پرهیزگاری است که چون توهم نوعی انزوا و کناره‌گیری اجتماعی را به دنبال دارد و نیز تناسب آن با ریشه لغوی تقوا به خوبی روشن نیست از ذکر آن چشم‌پوشی شده است. گاهی تقوی و مشتقات آن را به «ترس» نیز ترجمه می‌کند؛ اما باید توجه داشت که «ترس» از مبادی ومقدمات تقوی و «پرهیزگاری» از لوازم آن است نه خود آن. [↑](#footnote-ref-295)
296. وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکم تُفلِحون (آل‏عمران: 200). [↑](#footnote-ref-296)
297. فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطیعونِ (شعرا: 108). [↑](#footnote-ref-297)
298. اعبدوا اللَّه و اتقوه (عنکبوت: 16). [↑](#footnote-ref-298)
299. وَ أَمّا مَن خافَ مَقامَ رَبِّه وَ نَهَی النَّفسَ عَنِ الهَوی فَإِنَّ الجَنَّةَ هِی المَأوی (نازعات: 40 و 41). [↑](#footnote-ref-299)
300. ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین (بقره: 2). ر.ک: تفسیر المیزان، ج1، ص 44. [↑](#footnote-ref-300)
301. . رک: مجموعه آثار، مطهری، ج23، ص 692. اخلاق درقرآن، مصباح یزدی، ج 1، ص 74. [↑](#footnote-ref-301)
302. کم من صبر ساعة قد أورث فرحا طویلا، و کم من لذة ساعة قد أورثت حزنا طویلا (امالی طوسی، ص 153). [↑](#footnote-ref-302)
303. أقوی الناس أعظمهم سلطاناً علی نفسه (غررالحكم: 4717). [↑](#footnote-ref-303)
304. إِنَّ أَکرَمَکم عِندَ اللَّهِ أَتقاکم (حجرات: 13). [↑](#footnote-ref-304)
305. وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکم تُفلِحون (آل عمران: 200). وَ أَمّا مَن خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَی النَّفسَ عَنِ الهَوی فَإِنَّ الجَنَّةَ هِی المَأوی (نازعات: 40 و 41). [↑](#footnote-ref-305)
306. ان للمتقین مفازاً (نبأ: 31، بقره: 5) [↑](#footnote-ref-306)
307. التقوی غایةٌ لا یَهلک من تبعها و لایندم من یعمل بها، لان بالتقوی فاز الفائزون، و بالمعصیة خسر الخاسرون (تحف العقول، ص 164). [↑](#footnote-ref-307)
308. برای نمونه ر.ک: توبه: 72، یونس: 9، رعد: 35، نحل: 31، کهف: 31 و107، مریم: 63، شعراء: 90، عنکبوت: 58، یس: 55. [↑](#footnote-ref-308)
309. إن للمتقین عند ربهم جنات النعیم (قلم: 34) همچنین: آل عمران: 133، حجر 45، نحل: 30 و 31، زخرف: 35، ق: 31، ذاریات: 15، طور: 17، قمر: 54 و 55 و مرسلات: 41. [↑](#footnote-ref-309)
310. فَمَن اتقی و اَصلَحَ فلاخوفٌ علیهم ولا هم یحزنون (اعراف: 35). [↑](#footnote-ref-310)
311. المیزان، سید محمد حسین طبا طبایی، ج1، ص 48 – 47. [↑](#footnote-ref-311)
312. ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین (بقره: 2). [↑](#footnote-ref-312)
313. یا ایها الذین آمنوا اِن تتقوا الله یجعل لکم فرقاناً (انفال: 29). [↑](#footnote-ref-313)
314. وَ اعلَموا اَنّه مَن یَتَّقِ الله یَجعَل لَه مَخرجاً مِن الفِتن و نوراً مِن الظُّلم (نهج البلاغه، خطبه 183). [↑](#footnote-ref-314)
315. الشريعة رياضة النفس‏ (غررالحكم: 4791). [↑](#footnote-ref-315)
316. عند تحقق الاخلاص تستنیر البصائر (غررالحكم: 3914). [↑](#footnote-ref-316)
317. عبادَ الله! اِنّ مِن اَحَبِّ عبادِ الله الیه، عبداً اَعانهُ الله ُ علی نفسِهِ (نهج البلاغه، خطبه 87). [↑](#footnote-ref-317)
318. ر.ک: ره توشه، ج 2، ص 356. [↑](#footnote-ref-318)
319. برای نمونه ر.ک: بقره: 179 و 183 و 187، آل عمران: 134 و 133، انعام: 153، اعراف: 156 و روم: 31. [↑](#footnote-ref-319)
320. و ابتغ فیما آتاک الله الدار الاخره و لا تنس نصیبک من الدنیا (قصص: 77). [↑](#footnote-ref-320)
321. من قنع لم یغتم (غررالحكم: 9084). [↑](#footnote-ref-321)
322. القنوع عنوان الرضا (غررالحكم: 8977). [↑](#footnote-ref-322)
323. من لم یقنّع بما قُدِّر له تعنّی (غررالحكم: 9089). [↑](#footnote-ref-323)
324. اشکر الناس اقنعهم و اکفرهم للنعم أجشعهم (الإرشاد، ج 1، ص 304). [↑](#footnote-ref-324)
325. کن قنعاً تکن غنیاً (غررالحكم: 9052). [↑](#footnote-ref-325)
326. وضعت الغنی فی القناعه و هم یطلبونه فی کثره المال فلایجدونه (عدة الداعي، ص 179). [↑](#footnote-ref-326)
327. من قنع کفی مذلة الطلب (غررالحكم: 9021). [↑](#footnote-ref-327)
328. من قنع بقسم الله استغنی عن الخلق (غررالحكم: 9059). [↑](#footnote-ref-328)
329. قد عز من قنع (غررالحكم: 9018). [↑](#footnote-ref-329)
330. القنوع راحة‌ الابدان (أعلام‏الدين، ص 298). [↑](#footnote-ref-330)
331. اعون شیء علی صلاح النفس القناعه (غررالحكم: 8984). [↑](#footnote-ref-331)
332. اقنع بما أوتیته یخف علیک الحساب (أعلام‏الدين، ص 344). [↑](#footnote-ref-332)
333. . من رضی من الله بالیسیر من المعاش رضی الله منه بالیسیر من العمل (کافی، ج 2، ص 138). [↑](#footnote-ref-333)
334. من تقنّع قنع (غررالحكم: 9083). [↑](#footnote-ref-334)
335. من رغب فی نعیم الآخره قنع بیسیر الدنیا (غررالحكم: 2673). [↑](#footnote-ref-335)
336. علی قدر العفه تکون القناعه (غررالحكم: 9068). [↑](#footnote-ref-336)
337. لا یهمنک رزق غد (در توصیه به ذوالقرنین؛ كمال‏الدين، ج 2، ص 400). [↑](#footnote-ref-337)
338. ان الله تعالی سیوتیک فی کل غد جدید ما قسم لک (نهج البلاغه، حکمت 379). [↑](#footnote-ref-338)
339. لاحکمة‌ الا بعصمة‌ (غررالحكم: 619). [↑](#footnote-ref-339)
340. لاتسکن الحکمةُ قلباً مع شهوه (غررالحكم: 609). [↑](#footnote-ref-340)
341. مانند؛ یحرفونه من بعد ما عقلوه (سوره بقره: 75)؛ آن را بعد از فهميدنش تحريف مى‏كردند، که معنای فهمیدن و شناختن می‌دهد. [↑](#footnote-ref-341)
342. در این گفتار امام علی (ع) جهل به معنای دوم به کار رفته است؛ رب عالم قد قتله جهله (نهج‏البلاغه، حکمه 107). همچنین جاهلیت به همین معنی است. [↑](#footnote-ref-342)
343. من الحکمه أن ... لایخالف لسانُک قلبک و لاقولک فعلک و لاتتکلم فیما لاتعلم... (غررالحكم: 638). [↑](#footnote-ref-343)
344. من خزائن الغیب تظهر الحکمه (غررالحكم: 607). [↑](#footnote-ref-344)
345. الحکماء‌ أشرف الناس أنفساً و أکثرهم صبراً و أسرعهم عفواً‌ و أوسعهم أخلاقاً (غررالحكم: 628). [↑](#footnote-ref-345)
346. فالهمها فجورها و تقواها (شمس: 8)؛ سپس پليدكارى و پرهيزگارى‏اش را به آن الهام كرد. [↑](#footnote-ref-346)
347. من عُرِف بالحکمه لحظته العیون بالوقار و الهیبه (کافی، ج 8، ص 23). [↑](#footnote-ref-347)
348. تَعلَّم الحکمه تشرُف، فإنّ الحکمه تدُلّ علی الدین و تُشرِّف العبد علی الحرّ و ترفع المسکین علی الغنی و تقدّم الصغیر علی الکبیر (أعلام‏الدين، ص 93). [↑](#footnote-ref-348)
349. یؤْتِی الْحِکمَةَ مَنْ یشاءُ وَ مَنْ یؤْتَ الْحِکمَةَ فَقَدْ أُوتِی خَیرًا کثیرًا (بقره: 269). [↑](#footnote-ref-349)
350. إغلب الشهوه تکمل لک الحکمه (غررالحكم: 6944). [↑](#footnote-ref-350)
351. اول الحکمه ترک اللذات.... (غررالحكم: 618). [↑](#footnote-ref-351)
352. مَنْ زَهِدَ فِي الدُّنْيَا أَثْبَتَ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَ أَنْطَقَ بِهَا لِسَانَه‏ (کافی، ج 2، ص 128). [↑](#footnote-ref-352)
353. القلب یتحمّل الحکمه عند خلوّ البطن، القلب یمُجُّ الحکمه عند امتلاء البطن (مجموعه ورام، ج 2، ص 119). [↑](#footnote-ref-353)
354. الحکمه تَعمُرُ فی قلب المتواضع و لاتعمر فی قلب المتکبِّر الجبار، لأنَّ الله جعل التواضع آلة العقل (تحف ‏العقول، ص 396). [↑](#footnote-ref-354)
355. ولقد کرمنا بنی آدم (اسراء: 70). [↑](#footnote-ref-355)
356. ان اکرمکم عند الله اتقاکم (حجرات: 13). [↑](#footnote-ref-356)
357. إن العزه لله جمیعاً (یونس: 65). [↑](#footnote-ref-357)
358. وَ لِلّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنینَ (منافقون: 8). [↑](#footnote-ref-358)
359. ر.ک: ترجمة المیزان، ج 15، ص 8. [↑](#footnote-ref-359)
360. ر.ک: جامع السعادات؛ ص320. [↑](#footnote-ref-360)
361. معمولاً حیا و عفت معادل یک دیگر دانسته می‌شود. اما تفاوت دقیقی بین این دو وجود دارد. حیا نیز به معنای خودداری از عمل به خواهش‌های ناروای هوس است اما خودداری‌ای که به جهت حضور بیننده‌ای با شعور است. شخص باحیا هرگاه خود را در حضور دیگری ببیند از هوس‌رانی و ارتکاب اعمال ناشایست پرهیز می‌کند. ممکن است این ناظر، انسان دیگری باشد و یا بر اثر قدرت ایمان شخص حضور خدا را احساس کند و جامة فاخر حیا در برگیرد. از این جهت حیا در گسترة‌ رابطه با دیگران یا ارتباط با خدا جاگرفته، از قلمرو اخلاق فردی بیرون می‌رود. [↑](#footnote-ref-361)
362. زلیخا شه‌بانوی مصری در مقابل فشار این نیروی وحشی مقاومت خود را از دست داده و ایمان و اعتبار اجتماعی خود را به تاراج می‌دهد. [↑](#footnote-ref-362)
363. ر.ک: نظام حقوق زن در اسلام، بخش هفتم، تفاوت‌های زن و مرد. [↑](#footnote-ref-363)
364. ثمرة العفه الصیانه (غررالحكم: 5423). [↑](#footnote-ref-364)
365. أَصْلَ الْعَفَافِ الْقَنَاعَةُ وَ ثَمَرَتَهَا قِلَّةُ الْأَحْزَان‏ (بحارالأنوار، ج 75، ص 7). [↑](#footnote-ref-365)
366. رک: اخلاق و رفتارهای جنسی، فصل آخر. [↑](#footnote-ref-366)
367. ر.ک: همان، ص 127. [↑](#footnote-ref-367)
368. قال معاذ الله انه ربی احسن مثوای (یوسف: 23). [↑](#footnote-ref-368)
369. و هَمَّ بِها لَوْ لا أَنْ رَأی‏ بُرْهانَ رَبِّهِ (یوسف: 24). [↑](#footnote-ref-369)
370. و اسْتَبَقَا البابَ (یوسف: 25). [↑](#footnote-ref-370)
371. خِیارُ خِصَالِ النِّسَاءِ شِرَارُ خِصَالِ الرِّجَالِ الزَّهْوُ وَ الْجُبْنُ وَ الْبُخْلُ فَإِذَا کانَتِ الْمَرْأَةُ مَزْهُوَّةً لَمْ تُمَکنْ مِنْ نَفْسِهَا وَ إِذَا کانَتْ بَخِیلَةً حَفِظَتْ مَالَهَا وَ مَالَ بَعْلِهَا وَ إِذَا کانَتْ جَبَانَةً فَرِقَتْ مِنْ کلِّ شَی‏ءٍ یعْرِضُ لَهَا (نهج البلاغه، حکمت 234). [↑](#footnote-ref-371)
372. کانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) یسَلِّمُ عَلَی النِّسَاءِ وَ یرْدُدْنَ (ع) وَ کانَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ (ع) یسَلِّمُ عَلَی النِّسَاءِ وَ کانَ یکرَهُ أَنْ یسَلِّمَ عَلَی الشَّابَّةِ مِنْهُنَّ وَ یقُولُ أَتَخَوَّفُ أَنْ یعْجِبَنِی صَوْتُهَا فَیدْخُلَ عَلَی أَکثَرُ مِمَّا أَطْلُبُ مِنَ الْأَجْر (کافی، ج2، ص 648). [↑](#footnote-ref-372)
373. العفة تُضعِّف الشّهوة (غررالحكم: 5421). [↑](#footnote-ref-373)
374. ضادّوا الشّرَهَ بالعفّة (غررالحكم: 5410). [↑](#footnote-ref-374)
375. زراره از امام باقر (ع) روایت کرده است که فرمود: «هیچ بنده‌ای نیست مگر در دل او نقطه‌ی سفیدی است؛ و چون گناهی انجام دهد، نقطه‌ سیاهی در آن پیدا شود؛ سپس اگر توجه کند، آن سیاهی از بین می‌رود؛ و اگر به گناه ادامه دهد بر آن سیاهی افزوده شود چنانکه سفیدی را بپوشاند؛ و چون سفیدی پوشیده شود، صاحب آن هرگز به نیکی و خوبی باز نمی‌گردد.» (کافی، ج 2، ص 273، حدیث 20). [↑](#footnote-ref-375)
376. ر.ک: چهل حدیث، ص 293. [↑](#footnote-ref-376)
377. ... و لکنّه اخلد الی الارض و اتّبع هواه (اعراف: 176)؛ امّا او به زمين [دنيا] گراييد و از هواى نَفْس خود پيروى كرد. [↑](#footnote-ref-377)
378. ر.ک: چهل حدیث، ص 446. [↑](#footnote-ref-378)
379. کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون (مطففین: 14)؛ نه چنين است، بلكه آنچه مرتكب مى‏شدند زنگار بر دلهايشان بسته است. [↑](#footnote-ref-379)
380. ما جفت الدموع الا لقسوه القلوب و ما قست القلوب الا لکثره الذنوب (علل‏الشرائع، ج 1، ص 81). [↑](#footnote-ref-380)
381. مَا مِنْ شَيْ‏ءٍ أَفْسَدَ لِلْقَلْبِ مِنْ خَطِيئَةٍ إِنَّ الْقَلْبَ لَيُوَاقِعُ الْخَطِيئَةَ فَمَا تَزَالُ بِهِ حَتَّى تَغْلِبَ عَلَيْهِ فَيُصَيِّرَ أَعْلَاهُ أَسْفَلَه‏ (کافی، ج 2، ص 268). [↑](#footnote-ref-381)
382. . فریقا هدی و فریقاً‌حقّ علیهم الضلاله انهم اتخذوا الشیاطین اولیاء من دون الله و یحسبون انهم مهتدون (اعراف:30)؛ [در حالى كه‏] گروهى را هدايت نموده، و گروهى گمراهى بر آنان ثابت شده است، زيرا آنان شياطين را به جاى خدا، دوستان [خود] گرفته‏اند و مى‏پندارند كه راه‏يافتگانند. [↑](#footnote-ref-382)
383. . قلْ هَلْ نُنَبِئُکم بِالاَخْسَرینَ اعمالاً الذین ضَلّ سَعْیهُم فی الحَیوه الدُّنیا و هُمْ یحَسبُونَ اَنَّهُم یحسنِونَ صُنعا أُولَئِک الّذین کفََََروا بِِِأیات ربّهم وِ لِقآئِهِ فََََحبِطت اَعْمالهم فَلا نُقیمُ لَهم یومَ القیامه وَزناً \* ذلک جَزآؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِما کفَروا وَ اتَّخذُوا آیاتی و رُسُلِی هُزُواً (کهف: 103 – 106). [↑](#footnote-ref-383)
384. . القلب حرم الله فلا تسکن حرم الله غیر الله (جامع‏الأخبار، ص 185). [↑](#footnote-ref-384)
385. . یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکراً‌ کثیراً (احزاب: 41). [↑](#footnote-ref-385)
386. أكثروا من ذكر هادم اللذات فقيل يا رسول الله ص و ما هادم اللذات قال الموت فإن أكيس المؤمنين أكثرهم للموت ذكرا و أحسنهم‏ للموت استعدادا (الجعفريات، ص 199). [↑](#footnote-ref-386)
387. ذکر الموت یمیت الشهوات فی النفس ویقلع منابت الغفله (مصباح الشریعه، ص 171). [↑](#footnote-ref-387)
388. مَن یقنَط من رحمة ربّه الا الضّالّون (حجر: 56). [↑](#footnote-ref-388)
389. قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنَطوا من رحمة الله. ان الله یغفر الذنوبَ جمیعاً، إنّه هو الغفور الرحیم (زمر: 53). [↑](#footnote-ref-389)
390. إنّه لا ییأَسُ من روح الله اِلّا القومُ الکافرون (یوسف: 87)؛ همچنین ر.ک: عنکبوت: 23. [↑](#footnote-ref-390)
391. ر.ک: مفردات القرآن، راغب اصفهانی، واژه «امن». [↑](#footnote-ref-391)
392. فلا یأمَنُ مکر اللهِ الا القومُ الخاسرون (اعراف: 99). [↑](#footnote-ref-392)
393. - قَتَلَ القُنوطُ صاحبَه (غررالحکم: 5806). [↑](#footnote-ref-393)
394. - ر.ک: جامع السعادات، ج 1، ص 228. [↑](#footnote-ref-394)
395. - ر.ک: من وحی القرآن، ج 19، ص 351. [↑](#footnote-ref-395)
396. - ر.ک: وسائل الشیعه، کتاب الجهاد، باب وجوب اجتناب الکبائر. [↑](#footnote-ref-396)
397. - ر.ک: جامع السعادات، ج 1، ص 218، گناهان کبیره، دستغیب، ص 87، اخلاق در قرآن، مصباح یزدی، ج 1، ص 411 و 412. [↑](#footnote-ref-397)
398. - ر.ک: جامع السعادات، ج 1، ص 207 و 242. [↑](#footnote-ref-398)
399. - مَن لَمْ یخَفِ اللهَ اَخافَه اللهُ من کل شیءٍ (کافی، ج 2، ص 68، ح 3). [↑](#footnote-ref-399)
400. - و عزّتی و جلالي لا اجمعُ علی عبدی خوفَین و لا اَجمعُ له اَمنَین، فاذا اَمِنَنی فی الدنیا اَخَفتُهُ یوم القیامه و اذا خافنی فی الدنیا اَمَّنته یوم القیامه (الخصال، صدوق، ج 1، ص 79). [↑](#footnote-ref-400)
401. - ر.ک: جامع السعادات، ج1، ص 258. [↑](#footnote-ref-401)
402. - اعراف: 151؛ یوسف: 64 و 92؛ مؤمنون: 109 و 118؛ انعام: 12 و 54، 147؛ غافر: 7؛ و ... [↑](#footnote-ref-402)
403. - ر.ک: میزان الحکمه، واژه «الرحمه» موضوع «سعه رحمة الله» ح 6987 تا 6994. [↑](#footnote-ref-403)
404. اللهم أنت ولي نعمتي ، و أنت القادر على طلبتي، قد تعلم حاجتي‏ (قنوت نماز غفیله؛ أمالي طوسي، ص 676). [↑](#footnote-ref-404)
405. ر.ک: جامع السعادات، ج 1، ص 230. [↑](#footnote-ref-405)
406. ر.ک: همان، ص 231. [↑](#footnote-ref-406)
407. ر.ک: همان. [↑](#footnote-ref-407)
408. اشْکرْ مَنْ أَنْعَمَ عَلَیک وَ أَنْعِمْ عَلَی مَنْ شَکرَک فَإِنَّهُ لَا زَوَالَ لِلنَّعْمَاءِ إِذَا شُکرَتْ وَ لَا بَقَاءَ لَهَا إِذَا کفِرَتْ (کافی، ج 2، ص 94). [↑](#footnote-ref-408)
409. کفْرُ النِّعْمَةِ لُؤْمٌ (کافی، ج 8، ص 24 و غررالحكم: 9855). [↑](#footnote-ref-409)
410. أَحَبُّ النَّاسِ إِلَی اللَّهِ سُبْحَانَهُ الْعَامِلُ فِیمَا أَنْعَمَ بِهِ عَلَیهِ بِالشُّکرِ وَ أَبْغَضُهُمْ إِلَیهِ الْعَامِلُ فِی نِعَمِهِ بِالْکفْرِ (غررالحكم: 6115) [↑](#footnote-ref-410)
411. کافِرُ النِّعْمَةِ مَذْمُومٌ عِنْدَ الْخَالِقِ وَ الْخَلائِقِ (غررالحكم: 7492). [↑](#footnote-ref-411)
412. آفَةُ النِّعَمِ الْکفْرَانُ (غررالحكم: 7487). [↑](#footnote-ref-412)
413. کفْرُ النِّعْمَةِ مُزِیلُهَا وَ شُکرُهَا مُسْتَدِیمُهَا (غررالحكم: 7505). [↑](#footnote-ref-413)
414. ر.ک: جامع السعادات، ج 3، ص 268- 265. [↑](#footnote-ref-414)
415. ر.ک: مقالات، شجاعی، ج 2، ص 23. [↑](#footnote-ref-415)
416. ر.ک: مراحل اخلاق در قرآن، ص 23. [↑](#footnote-ref-416)
417. ر.ک: مقالات، ج 2، ص32 - 30. [↑](#footnote-ref-417)
418. إِلَهِی لَمْ یكُنْ لِی حَوْلٌ فَأَنْتَقِلَ بِهِ عَنْ مَعْصِیتِكَ إِلَّا فِی وَقْتٍ أَیقَظْتَنِی لِمَحَبَّتِك )مناجات شعبانیة امیرمؤمنان علی ( ع)؛ إقبال ‏الأعمال، ص 686). [↑](#footnote-ref-418)
419. ر.ک: شرح منازل السائرین، ص37، مقالات، ص 50 - 44، راه و رسم منزل‌ها، ج1، ص 41 - 40. [↑](#footnote-ref-419)
420. ر.ک: مفردات راغب، ص 161. [↑](#footnote-ref-420)
421. . ر.ک: المحجة البیضاء، ج 7، ص 250 – 249 و 269. [↑](#footnote-ref-421)
422. إِنَّ الّراحِلَ إِلَیک قَریبُ المَسافَة (دعای ابوحمزة ثمالی، اقبال الاعمال، ص 67). [↑](#footnote-ref-422)
423. یا مَن سَبیلُهُ واضِحٌ لِلمُنیبین (دعای جوشن کبیر؛ مصباح کفعمی، ص 257). [↑](#footnote-ref-423)
424. صِراطٌ أَدَقُّ مِنَ الشَّعرِ وَ أَحَدُّ مِنَ السَّیفِ (کافی، ج 8، ص312). [↑](#footnote-ref-424)
425. أَنَّ النَّبِيَّ (ص) بَعَثَ بِسَرِيَّةٍ فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ مَرْحَباً بِقَوْمٍ قَضَوُا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَ بَقِيَ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ (ص) وَ مَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ؟ قَالَ جِهَادُ النَّفْس (کافی، ج 5، ص 12)؛ پیامبر اکرم (ص) لشکری را به جنگ فرستاد. پس چون بازگشتند فرمود: آفرین بر گروهی که جهاد کوچک را به‏جای آوردند و جهاد بزرگ‏تر باقی است. گفتند: ای پیامبر خدا، جهاد بزرگ‏تر چیست؟ فرمود: جهاد و مبارزه با نفس. [↑](#footnote-ref-425)
426. رسول اکرم (ص): أَعدی عَدُوِّک نَفسُک الَّتی بَینَ جَنبَیک (عدة الداعي، ص 314)؛ دشمن‌ترین دشمن تو نفس توست که در میان دو پهلوی تو قرار دارد. [↑](#footnote-ref-426)
427. وَ مَن یعتَصِم بِاللَّهِ فَقَد هُدِی إِلی صِراطٍ مُستَقیمٍ (آل‏عمران: 101)؛ و هر كس به خدا تمسك جويد، قطعاً به راه راست هدايت شده است‏ و نیز «وَ اعتَصِموا بِحَبلِ اللَّهِ جَمیعاً» (آل‏عمران: 103)؛ و همگى به ريسمان خدا چنگ زنيد، و پراكنده نشويد. فَمَن یکفُر بِالطّاغوتِ وَ یؤمِن بِاللَّهِ فَقَدِ استَمسَک بِالعُروَةِ الوُثقی لا انفِصامَ لَها (بقره: 256)؛ پس هر كس به طاغوت كفر ورزد، و به خدا ايمان آورد، به يقين، به دستاويزى استوار، كه آن را گسستن نيست، چنگ زده است. [↑](#footnote-ref-427)
428. فَأَمّا الَّذینَ آمَنوا بِاللَّهِ وَ اعتَصَموا بِهِ فَسَیدخِلُهُم فی رَحمَةٍ مِنهُ وَ فَضلٍ وَ یهدیهِم إِلَیهِ صِراطاً مُستَقیماً (نساء: 175)؛ و امّا كسانى كه به خدا گرويدند و به او تمسّك جستند، به زودى [خدا] آنان را در جوار رحمت و فضلى از جانب خويش درآورد، و ايشان را به سوى خود، به راهى راست هدايت كند. [↑](#footnote-ref-428)
429. فَإنَّهُ لاینالُ ذلِک إلاّ بِفَضلَک (دعای کمیل؛ إقبال‏الأعمال، ص 709). [↑](#footnote-ref-429)
430. فَلَولا فَضلُ اللَّهِ عَلَیکم وَ رَحمَتُهُ مازَکی مِنکم مِن أَحَدٍ أَبَداً (نور: 21). [↑](#footnote-ref-430)
431. وَ لَسَوفَ یعطیک رَبُّک فَتَرضی (ضحی: 5)؛ و بزودى پروردگارت تو را عطا خواهد داد، تا خرسند گردى‏، فَلَنُوَلِّینَّک قِبلَةً تَرضاها (بقره: 144)؛ پس [باش تا] تو را به قبله‏اى كه بدان خشنود شوى برگردانيم‏. [↑](#footnote-ref-431)
432. إِنَّک لاتَهدی مَن أَحبَبتَ وَلکنَّ اللَّهَ یهدی مَن یشاء (قصص: 56)؛ در حقيقت، تو هر كه را دوست دارى نمى‏توانى راهنمايى كنى، ليكن خداست كه هر كه را بخواهد راهنمايى مى‏كند. و نیز؛ لَیسَ عَلَیک هُداهُم وُلکنَّ اللَّهَ یهدی مَن یشاءُ (بقره: 272)؛ هدايتِ آنان بر عهده تو نيست، بلكه خدا هر كه را بخواهد هدايت مى‏كند، إِن تَحرِص عَلی هُداهُم فَإِنَّ اللَّهَ لایهدی مَن یضِلُّ وَ ما لَهُم مِن ناصِرین (نحل: 37)؛ اگر [چه‏] بر هدايت آنان حرص ورزى، ولى خدا كسى را كه فرو گذاشته است هدايت نمى‏كند، و براى ايشان يارى‏كنندگانى نيست. [↑](#footnote-ref-432)
433. مِن أَینَ لِی الخَیرُ وَ لایوجَدُ إلاّ مِن عِندِک وَ مِن أَینَ لِی النَّجاةُ وَ لاتُستَطاعُ إلاّ بِک (دعای ابو حمزة ثمالی از امام سجاد (ع)؛ إقبال‏الأعمال، ص 148). [↑](#footnote-ref-433)
434. إِلَهِي إِلَيْكَ أَشْكُو نَفْساً بِالسُّوءِ أَمَّارَةً وَ إِلَى الْخَطِيئَةِ مُبَادِرَة (مناجات شاکین از مناجات پانزده‌گانة امام سجاد (ع)؛ بحارالأنوار، ج 91، ص 143). [↑](#footnote-ref-434)
435. وَ ماأَرسَلنا فی قَریةٍ مِن نَبِی إِلاّ أَخَذنا أَهلَها بِالبَأساءِ وَ الضَّراءِ لَعَلَّهُم یضَّرَّعونَ (اعراف: 94)؛ و در هيچ شهرى، پيامبرى نفرستاديم مگر آنكه مردمش را به سختى و رنج دچار كرديم تا مگر به زارى درآيند. [↑](#footnote-ref-435)
436. عَرَفتُ اللَّهَ بِفَسخِ العَزائِمِ وَ حَلِّ العُقودِ وَ نَقضِ الهِمَمِ. (نهج‏البلاغه، حکمت 250) العَبدُ یدَبِّرُ وَ اللَّهُ یقَدِّرُ. [↑](#footnote-ref-436)
437. وَ مارَمَیتَ إِذ رَمَیتَ وَلکنَّ اللَّهَ رَمی (انفال: 17)؛ بِحَولِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ أَقومُ وَ أَقعُدُ (از اذكار نماز؛ کافی، ج 3، ص 338). [↑](#footnote-ref-437)
438. کتَبَ رَبُّکم عَلی نَفسِهِ الرَّحمَةَ (انعام: 54). [↑](#footnote-ref-438)
439. وَ قالَ رَبُّکمُ ادعونی أَستَجِب لَکم (غافر: 60) أُجیبُ دَعوَةَ الدّاعِ إِذا دَعانِ (بقره: 186) وَ ضَمِنتَ لَهُمُ الإِجابَةَ (دعای کمیل؛ إقبال‏الأعمال، ص 709). [↑](#footnote-ref-439)
440. وَ مَن أَصدَقُ مِنَ اللَّهِ قیلاً (نساء: 122). [↑](#footnote-ref-440)
441. إِنَّهُ لَیسَ لَهُ سُلطانٌ عَلَی الَّذینَ آمَنوا وَ عَلی رَبِّهِم یتَوَکلونَ (نحل: 99)؛ چرا كه او را بر كسانى كه ايمان آورده‏اند، و بر پروردگارشان توكل مى‏كنند، تسلطى نيست‏. [↑](#footnote-ref-441)
442. ر.ک: المحجة البیضاء، ج 7، ص 250 – 249. [↑](#footnote-ref-442)
443. فلا یامَنُ مکرَ الله الا القومُ الخاسرون (اعراف: 99). [↑](#footnote-ref-443)
444. الأحمق من أتبع نفسه هواها و تمنی علی الله (شرح ‏نهج ‏البلاغه، ج 6، ص 374)، نیز ر.ک: عدة الداعی، ص34. [↑](#footnote-ref-444)
445. إِنَّ مَنْ رَجَا شَيْئاً طَلَبَهُ وَ مَنْ خَافَ مِنْ شَيْ‏ءٍ هَرَبَ مِنْه‏ (کافی، ج 2، ص 68). [↑](#footnote-ref-445)
446. عن امیر المؤمنین(ع): من رجا شيئا طلبه و من خاف شيئا هرب منه‏ (تحف‏العقول، ص 213). [↑](#footnote-ref-446)
447. أَحْسِنِ الظَّنَّ بِاللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِيَ الْمُؤْمِنِ بِي إِنْ خَيْراً فَخَيْراً وَ إِنْ شَرّاً فَشَرّا (کافی، ج 2، ص72. ح 3). [↑](#footnote-ref-447)
448. همان، ص 71، ح 2. [↑](#footnote-ref-448)
449. فَمَنْ كانَ یرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً وَ لا یشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً (کهف: 110). [↑](#footnote-ref-449)
450. المحجة البیضاء، ج 7، ص 370؛ اوصاف الاشراف، ص 99. [↑](#footnote-ref-450)
451. نِعمَ الحاجِزُ عَن المَعاصی، الخَوفُ (غرر الحکم: 3694). [↑](#footnote-ref-451)
452. ر.ک: المحجة البیضاء، ج 7، ص 270. [↑](#footnote-ref-452)
453. وَ أَمَّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوی‏ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِی الْمَأْوی (نازعات: 40 و 41). [↑](#footnote-ref-453)
454. ر.ک: المحجة البیضاء، ج 7، ص 268 – 253؛ جامع السعادات، ج 1، ص 252 – 245. [↑](#footnote-ref-454)
455. وَ لَا تَاْيَْسُواْ مِن رَّوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَاْيَْسُ مِن رَّوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُون‏ (یوسف: 87)، همچنین ر.ک: زمر: 53؛ حجر: 56. [↑](#footnote-ref-455)
456. کافی،‌ ج 2، ص 60. [↑](#footnote-ref-456)
457. قُلْ یا عِبادِی الَّذینَ أَسْرَفُوا عَلی‏ أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمیعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحیم (زمر: 53)؛ همچنین ر.ک: بقره: 268؛ نساء: 48؛ رعد: 6؛ و ... [↑](#footnote-ref-457)
458. برای نمونه ر.ک: آل عمران: 131؛ زمر: 16؛ اللیل: 17-14. [↑](#footnote-ref-458)
459. قال أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ كَانَ أَبِی ع یقُولُ إِنَّهُ لَیسَ مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ فِی قَلْبِهِ نُورَانِ؛ نُورُ خِیفَةٍ وَ نُورُ رَجَاءٍ لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ یزِدْ عَلَی هَذَا وَ لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ یزِدْ عَلَی هَذا (کافی، ج2، ص71، ح 13). [↑](#footnote-ref-459)
460. برای نمونه ر.ک: انبیاء: 90؛ سجده: 16. [↑](#footnote-ref-460)
461. ر.ک: معراج السعاده، ص 253. [↑](#footnote-ref-461)
462. مفردات راغب، ذیل ماده شکر. [↑](#footnote-ref-462)
463. اعْمَلُوا آلَ داوُودَ شُکرًا وَ قَلیلٌ مِنْ عِبادِی الشَّکورُ‌‍ (سبا: 13). [↑](#footnote-ref-463)
464. ان الله غفور شکور (شوری: 23)؛ قطعاً خدا آمرزنده و قدرشناس است. [↑](#footnote-ref-464)
465. ر.ک: جامع السعادات، ج 3، ص 231-233؛ همچنین؛ المحجة البیضاء، ج 7، ص 144-155؛ شرح چهل حدیث، ص 345-343. [↑](#footnote-ref-465)
466. مَنِ اسْتَعَانَ بِالنِّعْمَةِ عَلَی الْمَعْصِیةِ فَهُوَ الْکفُورُ (غرر الحکم: 7494). [↑](#footnote-ref-466)
467. من شكر الله سبحانه وجب عليه شكر ثان إذ وفقه لشكره و هو شكر الشكر (همان: 6133) [↑](#footnote-ref-467)
468. گلستان سعدی، دیباچه. [↑](#footnote-ref-468)
469. لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزیدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذابی‏ لَشَدید (ابراهیم: 7)؛ ر.ک: میزان الحکمه، باب الشکر، ؟؟؟ [↑](#footnote-ref-469)
470. ر.ک: تفسیر نمونه، ج 4، ص 182 و روح البیان، ج 2، ص 311. [↑](#footnote-ref-470)
471. ما یفْعَلُ اللّهُ بِعَذابِکمْ إِنْ شَکرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ وَ کانَ اللّهُ شاکرًا عَلیمًا‌‍ (نساء: 147). [↑](#footnote-ref-471)
472. وَ سَیجْزِی اللَّهُ الشَّاكِرینَ (آل عمران: 144). [↑](#footnote-ref-472)
473. إِنَّ اللَّهَ ... یحِبُّ كُلَّ عَبْدٍ شَكُور (کافی، ج2، ص 99، ح 30). [↑](#footnote-ref-473)
474. اردت ان تبطل حکمتی بتوکلک علی فمن اودع العقاقیر منافع الاشیاء غیری (المحجة البیضاء، ج 7، ص 432). [↑](#footnote-ref-474)
475. اعقلها و توکل علي الله (إرشادالقلوب، ج 1، ص 121). [↑](#footnote-ref-475)
476. ابی الله ان یجری الاشیاء الا باسباب فجعل لکل شیء سببا (کافی، ج 1، ص 183). [↑](#footnote-ref-476)
477. عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَ حَلِّ الْعُقُودِ وَ نَقْضِ الْهِمَم‏ (نهج البلاغه، حكمت 250). [↑](#footnote-ref-477)
478. ر.ک: چهل حدیث، باب توکل، [↑](#footnote-ref-478)
479. من توكل على الله لا يغلب و من اعتصم بالله لا يهزم‏ (مشكاة الأنوار، ص 17). [↑](#footnote-ref-479)
480. من احب ان یکون اقوی الناس فلیتوکل علی الله (تحف العقول، ص 27). [↑](#footnote-ref-480)
481. کیف اخاف و انت املی و کیف اُصامُ و انت متّکلی (المصباح ‏للكفعمي، ص 214). [↑](#footnote-ref-481)
482. فاذا عزمت فتوکل علی الله (آل عمران: 159). [↑](#footnote-ref-482)
483. ان الله یحب المتوکلین (آل عمران: 159). [↑](#footnote-ref-483)
484. وَجَبَتْ مَحَبَّتِي لِلْمُتَوَكِّلِينَ عَلَي‏ (إرشادالقلوب، ج 1، ص 199). [↑](#footnote-ref-484)
485. انه لیس له سلطان علی الذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون (نحل: 99). [↑](#footnote-ref-485)
486. الثقه بالله تعالي ثمن لکل غال و سلم الی کل عال (أعلام‏الدين، ص 309). [↑](#footnote-ref-486)
487. لیس لمتوکل عناء (غررالحكم: 3885). [↑](#footnote-ref-487)
488. من توکل علی الله اضائت له الشبهات و کفی المؤونات و امن التبعات (غررالحكم: 3887). [↑](#footnote-ref-488)
489. ومن یتوکل علی الله فهو حسبه (طلاق: 3). [↑](#footnote-ref-489)
490. ومن توکل علی الله کفاه الامور (كشف‏الغمه، ج 2، ص 346). [↑](#footnote-ref-490)
491. من کان متوکلا علی الله لم یعدم الاعانه (غررالحكم: 3883). [↑](#footnote-ref-491)
492. اللهم اعزنی بالتوکل (مصباح‏المتهجد، ص 359). [↑](#footnote-ref-492)
493. إِنَّ الْغِنَى وَ الْعِزَّ يَجُولَانِ فَإِذَا ظَفِرَا بِمَوْضِعِ التَّوَكُّلِ أَوْطَنَا (کافی، ج 2، ص 65). [↑](#footnote-ref-493)
494. من یتوکل علی الله أضائت له الشبهات (غررالحكم: 3887). [↑](#footnote-ref-494)
495. التوکل علی الله نجاة من کل سوء و حرز من کل عدو (كشف‏الغمه، ج 2، ص 346). [↑](#footnote-ref-495)
496. وَ مِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يحُِبُّونهَُمْ كَحُبّ‏ِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ ءَامَنُواْ أَشَدُّ حُبًّا لِّلَّهِ وَ لَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُواْ إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَ أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَاب‏ (بقره: 165). [↑](#footnote-ref-496)
497. قُلْ إِنْ کنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی یحْبِبْکمُ اللَّهُ (آل عمران: 31). [↑](#footnote-ref-497)
498. و الذین آمنوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ (بقره: 165). [↑](#footnote-ref-498)
499. قُلْ إِنْ کانَ آباؤُکمْ وَ أَبْناؤُکمْ ... أَحَبَّ إِلَیکمْ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ... فَترََبَّصُواْ حَتىَ‏ يَأْتىِ‏َ اللَّهُ بِأَمْرِه‏ (توبه: 24). [↑](#footnote-ref-499)
500. ر.ک: اصول فلسفه و روش رئالیسم، مقالة چهاردهم. [↑](#footnote-ref-500)
501. قالَ رَسولُ اللَّهِ (ص): قالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِداودَ (ع): أَحبِبنی وَ حَبِّبنی إِلی خَلقی، قالَ: یا رَبِّ نَعَم أَنَا أُحِبُّک فَکیفَ أُحَبِّبُک إِلی خَلقِک؟ قالَ أُذکر أَیادِی عِندِهُم فَإِنَّک إِذا ذَکرتَ لَهُم ذلِک أَحَبّونی (قصص الأنبياء للراوندي، ص 205). [↑](#footnote-ref-501)
502. لایجتَمِعُ لَکم حُبُّ اللَّهِ وَ حُبُّ الدُّنیا (تحف العقول، ص 503). همچنین در حدیث آمده است: حُبُّ الدُّنْیا وَ حُبُّ اللَّهِ لَا یجْتَمِعَانِ (مجموعة ورام، تنبیه الخواطر، ج‏2، ص 122). [↑](#footnote-ref-502)
503. کیف یدّعی حبّ الله من سکن قلبه حبّ الدّنیا (غررالحكم: 2512). [↑](#footnote-ref-503)
504. ر.ک: مفردات راغب، ذیل ماده رضا [↑](#footnote-ref-504)
505. ر.ک: چهل حدیث، حدیث 13. [↑](#footnote-ref-505)
506. یستدَلّ علی ایمان الرجل بالتسلیم و لزوم الطاعة (غررالحکم: 1360). [↑](#footnote-ref-506)
507. رضی الله سبحانه مقرون بطاعته (غرر الحکم: 3428). [↑](#footnote-ref-507)
508. إِنَّ عَظِيمَ الْبَلَاءِ يُكَافَأُ بِهِ عَظِيمُ الْجَزَاءِ فَإِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْداً ابْتَلَاهُ بِعَظِيمِ الْبَلَاءِ فَمَنْ رَضِيَ فَلَهُ عِنْدَ اللَّهِ الرِّضَا وَ مَنْ سَخِطَ الْبَلَاءَ فَلَهُ عِنْدَ اللَّهِ السَّخَط (کافی، ج 2، ص 253، ح 8). [↑](#footnote-ref-508)
509. در روانشناسی مکتب «رفتارگرایی» معتقد است همه شئون انسان حتی دستگاه ادراکی و گرایشی او کاملاً تحت تأثیر رفتار او است و از طرفی مکتب «شناخت‌گرایی» معتقد است همه شئؤن انسان حتی رفتاری و گرایشی او تحت تأثیر دستگاه ادراکی یا شناختی او است. به هر حال اصل تأثیر دستگاه‌های ادراکی و گرایشی و رفتاری انسان در یکدیگر مورد وفاق است. [↑](#footnote-ref-509)
510. اعْلَمُوا عِلْماً يَقِيناً أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَجْعَلْ لِلْعَبْدِ وَ إِنْ عَظُمَتْ حِيلَتُهُ وَ اشْتَدَّتْ طَلِبَتُهُ وَ قَوِيَتْ مَكِيدَتُهُ أَكْثَرَ مِمَّا سُمِّيَ لَهُ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيم‏ (نهج البلاغه، حکمت، 273). [↑](#footnote-ref-510)
511. مَنْ طَلَبَ هَذَا الرِّزْقَ مِنْ حِلِّهِ لِيَعُودَ بِهِ عَلَى نَفْسِهِ وَ عِيَالِهِ كَانَ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَل‏(کافی، ج 5، ص 93). [↑](#footnote-ref-511)
512. ر.ک: المیزان ج 3، ص 214 - 218 (آل عمران: 26 و 27) [↑](#footnote-ref-512)
513. الرزق مقسوم علی ضربین: احدهما واصل الی صاحبه وإن لم یطلبه و الآخر معلق بطلبه، فالذی قسّم للعبد علی کل حال آتیه و إن لم یسع له، و الذی قسّم له بالسعی فینبغی أن یلتمسه من وجوهه ... (المقنعه، ص 586). [↑](#footnote-ref-513)
514. يَا بُنَيَّ أَنَّ الرِّزْقَ رِزْقَانِ رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَ رِزْقٌ يَطْلُبُكَ فَإِنْ أَنْتَ لَمْ تَأْتِه أتاک (نهج البلاغه، نامه 31). [↑](#footnote-ref-514)
515. ر.ک: المیزان ج 3، ص 214 - 218 (آل عمران: 26 و 27). [↑](#footnote-ref-515)
516. طلب در فرهنگ اسلامی اعم از کار و تلاش فیزیکی است و شامل دعا و کسب معرفت یا کسب فضایل اخلاقی و یا مجرای روزی دیگران شدن و ... می‌شود که همگی اینها از عوامل افزایش روزی هستند. بنابراین ممکن است کسی عمل خیری انجام دهد (مثلاً احترام به پدر و مادر) و همین مسأله روزی او را افزایش و برکت به کسب و کارش ببخشد. همچنین مفهوم رزق در فرهنگ اسلامی شامل اندوخته‌ها و پس‌اندازها نیست، بلکه آنچه که به مصرف می‌رسد رزق محسوب می‌شود. رزق با ملک تفاوت دارد. رزق تمتع و بهره‌مندی از نعمات است نه تملک امکانات.

     نکته دیگر این که روزی را باید در کل مدت حیات (اعم از این دنیا و آخرت) دید. چه بسا افرادی که در دنیا در مضیقه‌اند ولی در حیات بعد از مرگ غرق در نعمات. تمتعات دنیوی - حتی حلال آن - موجب دردسر و زحمت بعد از مرگ هستند و همین توجهات است که بنده را به خواست خدا راضی کرده و در برابر اراده او تسلیم می‌کند.

     خدای متعال به احوال بنده آگاه است و می‌داند که روزی او را چه میزان قرار دهد که نه در ورطه طغیان افتد و نه در مرداب کفر، که «ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی»(علق: 6 و 7)؛ حقّاً كه انسان سركشى مى‏كند، همين كه خود را بى‏نياز پندارد، کاد الفقر ان یکون کفرا (کافی، ج 2، ص 307)، رسول اکرم (ص): قال الله عز و جل: إِنَّ مِنْ عِبَادِيَ الْمُؤْمِنِينَ عِبَاداً لَا يَصْلُحُ لَهُمْ أَمْرُ دِينِهِمْ إِلَّا بِالْغِنَى وَ السَّعَةِ وَ الصِّحَّةِ فِي الْبَدَنِ فَأَبْلُوهُمْ بِالْغِنَى وَ السَّعَةِ وَ صِحَّةِ الْبَدَنِ فَيُصْلِحُ عَلَيْهِمْ أَمْرَ دِينِهِمْ وَ إِنَّ مِنْ عِبَادِيَ الْمُؤْمِنِينَ لَعِبَاداً لَا يَصْلُحُ لَهُمْ أَمْرُ دِينِهِمْ إِلَّا بِالْفَاقَةِ وَ الْمَسْكَنَةِ وَ السُّقْمِ فِي أَبْدَانِهِمْ فَأَبْلُوهُمْ بِالْفَاقَةِ وَ الْمَسْكَنَةِ وَ السُّقْمِ فَيُصْلِحُ عَلَيْهِمْ أَمْرَ دِينِهِمْ وَ أَنَا أَعْلَمُ بِمَا يَصْلُحُ عَلَيْهِ أَمْرُ دِينِ عِبَادِيَ الْمُؤْمِنِين‏ (کافی، ج 2، ص 60، ح 4). [↑](#footnote-ref-516)
517. من رضی بقسم الله، لم یحزن علی ما فاته (غررالحکم: 9234). [↑](#footnote-ref-517)
518. الرضا ینفی الحزن (غررالحکم: 1822). [↑](#footnote-ref-518)
519. ارضِ تسترحْ (غررالحکم: 1851). [↑](#footnote-ref-519)
520. إِنَّ اللَّهَ ... جَعَلَ الرَّوْحَ وَ الرَّاحَةَ فِي الْيَقِينِ وَ الرِّضَا وَ جَعَلَ الْهَمَّ وَ الْحَزَنَ فِي الشَّكِّ وَ السَّخَط (کافی، ج 2، ص 57، ح 2). [↑](#footnote-ref-520)
521. ان رضای فی رضاک بقضائی (الدعوات، ص 164). [↑](#footnote-ref-521)
522. علامة رضا الله سبحانه عن العبد رضاه بما قضی به سبحانه له و علیه (غررالحکم: 1838). [↑](#footnote-ref-522)
523. فی خلاف النفس رشدها (غررالحکم: 4805). [↑](#footnote-ref-523)
524. أقبلْ علی نفسک بالادبار عنها (غررالحکم: 4815). [↑](#footnote-ref-524)
525. إرض بقسم الله تکنْ اغنی الناس (أمالي صدوق، ص 201). [↑](#footnote-ref-525)
526. إرض من الرزق بما قسّم لک، تعِشْ غنیاً (غررالحکم: 9218). [↑](#footnote-ref-526)
527. اغنی الناس الراضی بقسم الله (غررالحکم: 9219). [↑](#footnote-ref-527)
528. ثمرة الرضا الغناء (غرر الحکم: 1852). [↑](#footnote-ref-528)
529. قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي وَ عَظَمَتِي وَ بَهَائِي وَ عُلُوِّ ارْتِفَاعِي لَا يُؤْثِرُ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ هَوَايَ عَلَى هَوَاهُ فِي شَيْ‏ءٍ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا إِلَّا جَعَلْتُ غِنَاهُ فِي نَفْسِهِ وَ هِمَّتَهُ فِي آخِرَتِهِ وَ ضَمَّنْتُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ رِزْقَهُ وَ كُنْتُ لَهُ مِنْ وَرَاءِ تِجَارَةِ كُلِّ تَاجِر (کافی، ج 2، ص 137، ح 2). [↑](#footnote-ref-529)
530. قال ابلیس: «خمسة اشیاء لیس لی فیهنّ حیلة و سائر الناس فی قبضتی» ...الی ان قال فی خامسها «و من رضی بما قسّم الله له و لم یهتمّ لرزقه» (خصال، ج 1، ص 285) اهتمام به قرینه احادیث دیگر به معنی افدام به روزی نیست چرا که بیان شد که اقدام برای روزی یک تکلیف است، منظور از اهتمام غصه خوردن و دغدغه داشتن بی‌مورد است. [↑](#footnote-ref-530)
531. اولاً این استناد افعال به خدا مستلزم جبر نیست که در علم کلام توجیه مناسبی دارد ثانیاً همانگونه که سابقاً ذکر شد، رضا به قضا و قدر مستلزم اقدام نکردن و اعتراض نکردن و تلاش برای اصلاح امور نکردن نیست، بلکه فرد در ضمن این که تلاش و اقدام خود را می‌کند، راضی به مقدرات الهی است که توضیحش گذشت. [↑](#footnote-ref-531)
532. و إن تصبْهم حسنة یقولوا هذه من عند الله و إن تصبهم سیئة یقولوا هذه من عندک، قل کلّ من عند الله، فمال هؤلآء القوم لایکادون یفقهون حدیثاً ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن نفسک (نساء: 78 و 79). [↑](#footnote-ref-532)
533. أَنَا الضَّامِنُ لِمَنْ لَمْ يَهْجُسْ فِي قَلْبِهِ إِلَّا الرِّضَا أَنْ يَدْعُوَ اللَّهَ فَيُسْتَجَابَ لَه‏ (کافی، ج 2، ص 62، ح 11). [↑](#footnote-ref-533)
534. الرضا ثمرة الیقین (غرر الحکم: 1823). [↑](#footnote-ref-534)
535. رزانة العقل تُختبر فی الرضا و الحزن (غرر الحکم: 1827). [↑](#footnote-ref-535)
536. مِنْ صِحَّةِ يَقِينِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ لَا يُرْضِيَ النَّاسَ بِسَخَطِ اللَّه‏ (کافی، ج 2، ص 57، ح 2). [↑](#footnote-ref-536)
537. إِنَّ أَعْلَمَ النَّاسِ بِاللَّهِ أَرْضَاهُمْ بِقَضَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَل‏ (کافی، ج 2، ص 60، ح 2). [↑](#footnote-ref-537)
538. إنّ اشدّ الناس بلاءً الانبیاء، ثم الذین یلونهم، ثم الامثل فالامثل (کافی، ج2، ص252، ح1) [↑](#footnote-ref-538)
539. إِنَّ عَظِيمَ الْأَجْرِ لَمَعَ عَظِيمِ الْبَلَاءِ وَ مَا أَحَبَّ اللَّهُ قَوْماً إِلَّا ابْتَلَاهُم‏ (کافی، ج2، ص252، ح3) [↑](#footnote-ref-539)
540. من رضی بالمقدور قوی یقینه (غررالحکم: 1848). [↑](#footnote-ref-540)
541. أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى دَاوُدَ ع يَا دَاوُدُ تُرِيدُ وَ أُرِيدُ وَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَا أُرِيدُ فَإِنْ أَسْلَمْتَ لِمَا أُرِيدُ أَعْطَيْتُكَ مَا تُرِيدُ وَ إِنْ لَمْ تُسْلِمْ لِمَا أُرِيدُ أَتْعَبْتُكَ فِيمَا تُرِيدُ ثُمَّ لَا يَكُونُ إِلَّا مَا أُرِيد (التوحيد، ص 337، ح 4). [↑](#footnote-ref-541)
542. إِنْ صَبَرْتَ جَرَى عَلَيْكَ الْقَدَرُ وَ أَنْتَ مَأْجُورٌ وَ إِنْ جَزِعْتَ جَرَى عَلَيْكَ الْقَدَرُ وَ أَنْتَ مَأْزُور (نهج البلاغه،‌ حكمت 291). [↑](#footnote-ref-542)
543. مَنْ رَضِيَ بِالْقَضَاءِ أَتَى عَلَيْهِ الْقَضَاءُ وَ عَظَّمَ اللَّهُ أَجْرَهُ وَ مَنْ سَخِطَ الْقَضَاءَ مَضَى عَلَيْهِ الْقَضَاءُ وَ أَحْبَطَ اللَّهُ أَجْرَهُ (کافی، ج 2، ص 62، ح 9). [↑](#footnote-ref-543)
544. از آنجا که موضوع این بخش، آسیب‌شناسی رابطه با دیگران است در اینجا تنها در بارة ظلم به دیگران بحث می‌کنیم. [↑](#footnote-ref-544)
545. . لِلظَّالِمِ مِنَ الرِّجَالِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ يَظْلِمُ مَنْ فَوْقَهُ بِالْمَعْصِيَةِ وَ مَنْ دُونَهُ بِالْغَلَبَةِ وَ يُظَاهِرُ الْقَوْمَ الظَّلَمَة (نهج‌البلاغه، حکمت 350). [↑](#footnote-ref-545)
546. . وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِين‏ (آل‌عمران: 57)؛ و خداوند، بيدادگران را دوست نمى‏دارد. [↑](#footnote-ref-546)
547. . غررالحکم: 2523، 383، 6062، 1707. [↑](#footnote-ref-547)
548. . اتقوا البغی فانه یجلب النقم و یسلب النعم و یوجب الغیر (غررالحکم: 2523). [↑](#footnote-ref-548)
549. . غررالحکم: 1068، 382، 383. [↑](#footnote-ref-549)
550. . کذلک نولی بعض الظالمین بعضا بما کانوا یکسبون (انعام: 129). [↑](#footnote-ref-550)
551. اتقوا فتنه لاتصیبن الذین ظلموا منکم خاصه (انفال: 25). [↑](#footnote-ref-551)
552. . ان الله لایهدی القوم الظالمین (مائده: 51). [↑](#footnote-ref-552)
553. . برای اطلاعات بیشتر ر.ک: درس 14؛ مفهوم‌شناسی عدل. [↑](#footnote-ref-553)
554. ان الذین یأکلون اموال الیتامی ظلما انما یأکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا (نساء: 10)؛ در حقيقت، كسانى كه اموال يتيمان را به ستم مى‏خورند، جز اين نيست كه آتشى در شكم خود فرو مى‏برند، و به زودى در آتشى فروزان درآيند. [↑](#footnote-ref-554)
555. . بالایمان یستدل علی الصالحات (غررالحکم: 1495). [↑](#footnote-ref-555)
556. . و جزاء سیئه سیئه مثلها فمن عفا و اصلح فأجره علی الله (شوری: 40). [↑](#footnote-ref-556)
557. . قل امر ربی بالقسط (اعراف: 29). [↑](#footnote-ref-557)
558. . ولایجرمنکم شنئان قوم علی الاتعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی... (مائده: 8‌). [↑](#footnote-ref-558)
559. . كُونَا لِلظَّالِمِ خَصْماً وَ لِلْمَظْلُومِ عَوْناً (نهج البلاغه، نامه 47). [↑](#footnote-ref-559)
560. . خصال، ج 1، ص 332. [↑](#footnote-ref-560)
561. خِیارُ خِصَالِ النِّسَاءِ شِرَارُ خِصَالِ الرِّجَالِ الزَّهْوُ وَ الْجُبْنُ وَ الْبُخْلُ فَإِذَا کانَتِ الْمَرْأَةُ ذَاتَ زَهْوٍ لَمْ تُمَکنْ مِنْ نَفْسِهَا وَ إِذَا کانَتْ بَخِیلَةً حَفِظَتْ مَالَهَا وَ مَالَ بَعْلِهَا وَ إِذَا کانَتْ جَبَانَةً فَرِقَتْ مِنْ کلِّ شَی‏ءٍ یعْرِضُ لَهَا (نهج البلاغه، حکمت 234). [↑](#footnote-ref-561)
562. سعدی [↑](#footnote-ref-562)
563. صَغُرَ مَنْ تَكَبَّرَ دُونَه‏ (کافی، ج 1، ص 141). من تکبر علی الناس ذلّ (بحارالانوار ج، ص235). [↑](#footnote-ref-563)
564. التکبر عین الحماقه (غررالحكم: 7117) [↑](#footnote-ref-564)
565. الکبر داع الی التقحم فی الذنوب (غررالحکم: 7152) [↑](#footnote-ref-565)
566. إِنَّ فِی جَهَنَّمَ لَوَادِیاً لِلْمُتَکبِّرِینَ یقَالُ لَهُ سَقَرُ شَکا إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ شِدَّةَ حَرِّهِ وَ سَأَلَهُ أَنْ یأْذَنَ لَهُ أَنْ یتَنَفَّسَ فَتَنَفَّسَ فَأَحْرَقَ جَهَنَّمَ (کافی، ج2، ص 310، ح 10). [↑](#footnote-ref-566)
567. . ر.ک: المیزان، ج 6، ص 273- 275. [↑](#footnote-ref-567)
568. . ر.ک: روان‌شناسی رشد با نگرش به منابع اسلامی (2)، ص: 1111 - 1114. [↑](#footnote-ref-568)
569. ر.ک: تهذیب الاخلاق، مسکویه رازی، ص ؟؟؛ فصول منتزعه، فارابی.ص؟؟؟ [↑](#footnote-ref-569)
570. خیارکم احاسنکم اخلاقا الذین یألفون و یؤلفون (تحف‌العقول، ص 45). [↑](#footnote-ref-570)
571. . ان العدل میزان‌ الله سبحانه الذی وضعه فی الخلق و نصبه لاقامه ‌الحق (غررالحکم: 1696). [↑](#footnote-ref-571)
572. و جزاء سیئه سیئه مثلها (شوری: 40). [↑](#footnote-ref-572)
573. الذریعه، ص353. [↑](#footnote-ref-573)
574. ان‌ الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل (نساء: 58). [↑](#footnote-ref-574)
575. وَ لَا يَكُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَ الْمُسِي‏ءُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةٍ سَوَاءٍ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ تَزْهِيداً لِأَهْلِ الْإِحْسَانِ فِي الْإِحْسَانِ وَ تَدْرِيباً لِأَهْلِ الْإِسَاءَةِ عَلَى الْإِسَاءَةِ وَ أَلْزِمْ كُلًّا مِنْهُمْ مَا أَلْزَمَ نَفْسَهُ (نهج‌البلاغه، نامه 53). [↑](#footnote-ref-575)
576. و ان تعفوا اقرب للتقوی و لاتنسوا الفضل بینکم (بقره: 237). [↑](#footnote-ref-576)
577. . وَ قَاتِلُواْ فىِ سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَ لَا تَعْتَدُواْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِين‏ (بقره: 190). [↑](#footnote-ref-577)
578. . وَ لَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبُعاً ضَارِياً تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ وَ إِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْق‏ (نهج‌البلاغه، نامة 53). [↑](#footnote-ref-578)
579. . من لوازم العدل التناهی عن الظلم (غررالحكم: 10218). [↑](#footnote-ref-579)
580. . العدل یریح العامل به من تقلد المظالم (غررالحکم: 10205). [↑](#footnote-ref-580)
581. . لاعدل افضل من رد المظالم (غررالحکم: 10222). [↑](#footnote-ref-581)
582. . ماعمرت البلدان بمثل العدل (غررالحکم: 7778). [↑](#footnote-ref-582)
583. . جعل الله سبحانه العدل قواما للانام و تنزیها من المظالم و الآثام و تسنیه للاسلام (غررالحکم: 1697). [↑](#footnote-ref-583)
584. . العدل حیاه (غررالحکم: 1699). [↑](#footnote-ref-584)
585. . العدل نظام الإمره (غررالحكم: 7749). [↑](#footnote-ref-585)
586. . اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک (عدة الداعي، ص 314). [↑](#footnote-ref-586)
587. . کیف یعدل فی غیره من یظلم نفسه (غررالحکم: 10396). [↑](#footnote-ref-587)
588. . ... وَ لَا يجَْرِمَنَّكُمْ شَنََانُ قَوْمٍ أَن صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الحَْرَامِ أَن تَعْتَدُواْ وَ تَعَاوَنُواْ عَلىَ الْبرِِّ وَ التَّقْوَى‏ وَ لَا تَعَاوَنُواْ عَلىَ الْاثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ اتَّقُواْ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَاب‏ (مائده: 2). [↑](#footnote-ref-588)
589. . اعدل الناس من انصف من ظلمه (غررالحکم: 9104). [↑](#footnote-ref-589)
590. . اعدل الناس من انصف عن قوه (غررالحکم: 9105). [↑](#footnote-ref-590)
591. . اللهم صل علی محمد و آله و لاترفعنی فی الناس درجه الا حططتنی عند نفسی مثلها و لا تحدث لی عزا ظاهرا الا احدثت لی ذله باطنه عند نفسی بقدرها (صحیفة سجادیه، دعای مکارم الاخلاق). [↑](#footnote-ref-591)
592. . اشرف الخلائق التواضع و الحلم و لین الجانب (غررالحکم: 5142). [↑](#footnote-ref-592)
593. . سعدی [↑](#footnote-ref-593)
594. . مِنَ التَّوَاضُعِ أَنْ تَرْضَى بِالْمَجْلِسِ دُونَ الْمَجْلِسِ وَ أَنْ تُسَلِّمَ عَلَى مَنْ تَلْقَى وَ أَنْ تَتْرُكَ الْمِرَاءَ وَ إِنْ كُنْتَ مُحِقّاً وَ أَنْ لَا تُحِبَّ أَنْ تُحْمَدَ عَلَى التَّقْوَى‏ (كافي، ج 2، ص 122، ح 6). [↑](#footnote-ref-594)
595. . ثمره التواضع المحبه (غررالحکم: 5179). [↑](#footnote-ref-595)
596. . فردوسی [↑](#footnote-ref-596)
597. . التواضع یکسبک السلامه (كنز الفوائد، ج 1، ص 320). [↑](#footnote-ref-597)
598. . عن النبی (ص): َّ مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللَّه‏ (کافی، ج 2، ص 122، ح 3). [↑](#footnote-ref-598)
599. . التواضع یکسوک المهابه (كافي، ج 8، ص 23). [↑](#footnote-ref-599)
600. . التواضع ینشر الفضیله (غررالحکم: 5131). [↑](#footnote-ref-600)
601. . الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَ قَرِينِه‏ (کافی، ج 2، ص 375، ح 3). [↑](#footnote-ref-601)
602. . ان الزرع ینبت فی السهل و لاینبت فی الصفا فکذلک الحکمه تعمر فی قلب المتواضع و لاتعمر فی قلب المتکبر الجبار لان الله جعل التواضع آله العقل و جعل التکبر من آله الجهل (تحف العقول، ص 396). [↑](#footnote-ref-602)
603. . ضادّوا الکبر بالتواضع (غررالحکم: 5920). [↑](#footnote-ref-603)
604. . إِنَّهُ مَنْ خَضَعَ لِصَاحِبِ سُلْطَانٍ وَ لِمَنْ يُخَالِفُهُ عَلَى دِينِهِ طَلَباً لِمَا فِي يَدَيْهِ مِنْ دُنْيَاهُ أَخْمَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَقَّتَهُ عَلَيْهِ وَ وَكَلَهُ إِلَيْهِ فَإِنْ هُوَ غَلَبَ عَلَى شَيْ‏ءٍ مِنْ دُنْيَاهُ فَصَارَ إِلَيْهِ مِنْهُ شَيْ‏ءٌ نَزَعَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ اسْمُهُ الْبَرَكَةَ مِنْهُ وَ لَمْ يَأْجُرْهُ عَلَى شَيْ‏ءٍ يُنْفِقُهُ فِي حَجٍّ وَ لَا عِتْقِ [رَقَبَةٍ] وَ لَا بِرٍّ (كافي، ج 5، ص 105). [↑](#footnote-ref-604)
605. . إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةَ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا (نهج البلاغه، حكمت 456). [↑](#footnote-ref-605)
606. . معراج السعاده، ص206. [↑](#footnote-ref-606)
607. ر.ک: نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، باقری، ص 22، 23، 69، 77. [↑](#footnote-ref-607)
608. نقش ادب در تربیت چنان است که از تربیت به تأدیب نام برده شده است. [↑](#footnote-ref-608)
609. . الآداب حلل مجدده (غررالحکم: 5071). [↑](#footnote-ref-609)
610. . لایرأس من خلا عن الادب و صبا الی اللعب (غررالحکم: 5069). [↑](#footnote-ref-610)
611. . امیرمؤمنان (ع) فرموده‌اند: المرء عدوّ ما جهل (غررالحکم: 1142)؛ انسان دشمن چیزی است که نمی‌داند. [↑](#footnote-ref-611)
612. . إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَة (حجرات: 10). [↑](#footnote-ref-612)
613. اتقوا الله و كونوا إخوانا بررة متحابين في الله متواصلين متراحمين تزاوروا (مصادقة الاخوان، ص 34، ح 8). [↑](#footnote-ref-613)
614. . نهج‌البلاغه، خطبة 193. [↑](#footnote-ref-614)
615. . افضل المؤمنین ایمانا من کان لله اخذه و عطاه و سخطه و رضاه (غررالحکم: 1548). [↑](#footnote-ref-615)
616. . اخوان الدنیا تنقطع مودتهم لسرعة انتطاع اسبابها (غررالحکم: 9546). [↑](#footnote-ref-616)
617. . تبتنی الاخوه فی الله علی التناصح فی الله و التباذل فی الله و التعاون علی طاعه الله و التناهی عن معاصی الله و التناصر فی الله و اخلاص المحبه (غررالحکم: 9691). [↑](#footnote-ref-617)
618. الصداقة محدودة فمن لم يكن فيه تلك الحدود فلا تنسبه إلى كمال أولها أن يكون سريرته و علانيته واحدة و الثانية أن يريك زينك زينه و شينك شينه و الثالثة لا يغيره مال و لا ولد و الرابعة أن لا يمسك شيئا مما تصل إليه مقدرته‏ و الخامسة لا يسلمك عن النكبات‏ (مصادقة الاخوان، ص 30). [↑](#footnote-ref-618)
619. . مصادقة الاخوان، ص30، ح1. [↑](#footnote-ref-619)
620. مَشْيُ الْمُسْلِمِ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ خَيْرٌ مِنْ سَبْعِينَ طَوَافاً بِالْبَيْت‏ (مصادقة الاخوان، ص66). [↑](#footnote-ref-620)
621. كُنتُمْ خَيرَْ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِالله‏ (آل عمران: 110). [↑](#footnote-ref-621)
622. . احمل نفسک مع اخیک عند صرمه علی الصله و عند صدوده علی اللطف و المقاربه و عند تباعده علی الدنو و عند جرمه علی العذر حتی کأنک له عبد و کأنه ذو نعمه علیک (غررالحکم: 9630). [↑](#footnote-ref-622)
623. من استفاد اخا فی الله فقد استفاد بیتا فی الجنه (أمالي‏ طوسي، ص 84). [↑](#footnote-ref-623)
624. اکثروا من الاصدقاء ... فانهم ینفعون فی الدنیا و الاخره. اما الدنیا فحوائج یقومون بها. و اما الآخره فان اهل جهنم قالوا فما لنا من شافعین ... فان لکل مؤمن شفاعه (مصادقة الاخوان، ص 46). [↑](#footnote-ref-624)
625. . عامل سائر الناس بالانصاف و عامل المؤمنین بالایثار (غررالحکم: 9106). [↑](#footnote-ref-625)
626. . «احسن الاحسان» (غررالحکم: 9176) و «شیمه ‌الابرار» (غررالحکم: 9155) و «اعلی ‌المکارم» (غررالحکم: 9159) و «افضل عباده» (غررالحکم: 9161) و «اجل سیاده» (غررالحکم: 9161) و «اعلی مراتب الایمان» (غررالحکم: 9162). [↑](#footnote-ref-626)
627. . وَ يُؤْثِرُونَ عَلىَ أَنفُسِهِمْ وَ لَوْ كاَنَ بهِِمْ خَصَاصَة (حشر: 9)؛ و هر چند در خودشان احتياجى [مبرم‏] باشد، آنها را بر خودشان مقدّم مى‏دارند. [↑](#footnote-ref-627)
628. . سعدی [↑](#footnote-ref-628)
629. وَ مَثَلُ الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِيتًا مِّنْ أَنفُسِهِم‏ ... (بقره: 265)؛ و مَثَل [صدقات‏] كسانى كه اموال خويش را براى طلب خشنودى خدا و استوارى روحشان انفاق مى‏كنند .... [↑](#footnote-ref-629)
630. . يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُبْطِلُواْ صَدَقَاتِكُم بِالْمَنّ‏ِ وَ الْأَذَى‏ ... (بقره: 264). [↑](#footnote-ref-630)
631. . آفة العطاء المطل (غررالحکم: 8624). [↑](#footnote-ref-631)
632. . فَتَدَارَكْ مَا بَقِيَ مِنْ عُمُرِكَ وَ لَا تَقُلْ غَداً أَوْ بَعْدَ غَدٍ فَإِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ بِإِقَامَتِهِمْ عَلَى الْأَمَانِيِّ وَ التَّسْوِيفِ حَتَّى أَتَاهُمْ أَمْرُ اللَّهِ بَغْتَةً وَ هُمْ غَافِلُون‏ (کافی، ج 2، ص 136). [↑](#footnote-ref-632)
633. وَ اسْتَكْبرََ هُوَ وَ جُنُودُهُ فىِ الْأَرْضِ بِغَيرِْ الْحَقّ‏ِ وَ ظَنُّواْ أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُون‏ (قصص: 39). [↑](#footnote-ref-633)
634. إِنَّ أَفْضَلَ الْجِهَادِ كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِر (کافی، ج 5، ص 59). [↑](#footnote-ref-634)
635. ر.ک: روح توحید نفی عبودیت غیر خدا، ص 76. [↑](#footnote-ref-635)
636. اللَّهُ وَلی‏ُّ الَّذِینَ ءَامَنُواْ یخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلی النُّورِ وَ الَّذِینَ کفَرُواْ أَوْلِیاؤُهُمُ الطاغوت یخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلی الظُّلُمَاتِ أُوْلَئک أَصْحَبُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَلِدُونَ (بقره‌‌: 257)، همچنین است؛ الَّذِینَ ءَامَنُواْ یقَاتِلُونَ فی سَبِیلِ اللَّهِ وَ الَّذِینَ کفَرُواْ یقَاتِلُونَ فی سَبِیلِ الطاغوت فَقَاتِلُواْ أَوْلِیاءَ الشَّیطَنِ إِنَّ کیدَ الشَّیطَانِ کاَنَ ضَعِیفًا (نساء: 76)؛ كسانى كه ايمان آورده‏اند، در راه خدا كارزار مى‏كنند. و كسانى كه كافر شده‏اند، در راه طاغوت مى‏جنگند. پس با ياران شيطان بجنگيد كه نيرنگ شيطان [در نهايت‏] ضعيف است. وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فی کلّ‏ِ أُمَّةٍ رَّسُولاً أَنِ اعْبُدُواْ اللَّهَ وَ اجْتَنِبُواْ الطاغوت فَمِنْهُم مَّنْ هَدَی اللَّهُ وَ مِنْهُم مَّنْ حَقَّتْ عَلَیهِ الضَّلَالَةُ فَسِیرُواْ فی الْأَرْضِ فَانظُرُواْ کیفَ کاَنَ عَاقِبَةُ الْمُکذِّبِینَ (نحل: 36)؛ و در حقيقت، در ميان هر امتى فرستاده‏اى برانگيختيم [تا بگويد:] «خدا را بپرستيد و از طاغوت [فريبگر] بپرهيزيد.» پس، از ايشان كسى است كه خدا [او را] هدايت كرده، و از ايشان كسى است كه گمراهى بر او سزاوار است. بنا بر اين در زمين بگرديد و ببينيد فرجام تكذيب‏كنندگان چگونه بوده است. الَمْ‌تر إِلی الَّذِینَ یزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُواْ بِمَا أُنزِلَ إِلَیک وَ مَا أُنزِلَ مِن قَبْلِک یرِیدُونَ أَن یتَحَاکمُواْ إِلی الطاغوت وَ قَدْ أُمِرُواْ أَن یکفُرُواْ بِهِ وَ یرِیدُ الشَّیطَانُ أَن یضِلَّهُمْ ضَلَالَا بَعِیدًا (نساء: 60)؛ آيا نديده‏اى كسانى را كه مى‏پندارند به آنچه به سوى تو نازل شده و [به‏] آنچه پيش از تو نازل گرديده، ايمان آورده‏اند [با اين همه‏] مى‏خواهند داورىِ ميان خود را به سوى طاغوت ببرند، با آنكه قطعاً فرمان يافته‏اند كه بدان كفر ورزند، و [لى‏] شيطان مى‏خواهد آنان را به گمراهىِ دورى دراندازد. [↑](#footnote-ref-636)
637. أَلَا وَ إِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ مِنَّا بَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ الْمِلَّةِ وَ الذِّلَّةِ وَ هَيْهَاتَ مِنَّا الدَّنِيئَة (تحف العقول، ص 241). [↑](#footnote-ref-637)
638. . كَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةَ بِإِذْنِ الله‏ (بقره: 249). [↑](#footnote-ref-638)